امام شناسی

و پاسخ به شبهات

امامت در قرآن

علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر

عنوان و نام پدیدآور : امام شناسی در قرآن و پاسخ به شبهات/ تالیف علی اصغر رضوانی .

مشخصات نشر : [قم]: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۵۴۳ ص.

شابک : ۲۵۰۰۰ریال: ۹۶۴۸۴۸۴۴۸۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم .

یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۶ .

یادداشت : عنوان روی جلد : امام شناسی و پاسخ به شبهات : امامت در قرآن

یادداشت : کتابنامه: ص.[۵۲۳] -۵۲۶ ؛ همچنین به صورت زیرنویس .

یادداشت : نمایه .

عنوان روی جلد : امام شناسی و پاسخ به شبهات : امامت در قرآن

موضوع : امامت -- جنبه های قرآنی .

موضوع : ولایت -- جنبه های قرآنی .

موضوع : امامت -- احادیث .

موضوع : ولایت -- احادیث .

شناسه افزوده : مسجد جمکران

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/الف۷۳ ر۶ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۳۵۹۶۵

ص:۱

اشاره

پیشگفتار

قرآن کریم از منبع اصلی و اساسی عموم مسلمانان در استنباط احکام و وظایف دینی و اصول اعتقادی است که مورد توجّه تمام افراد مسلمین از فرقه های مختلف اسلامی می باشد؛ کتابی که از هرگونه اشتباه در امان بوده و بیان برای مردم و تبیان هر چیزی است.

از طرفی موضوع امامت و خلافت اسلامی و جانشینی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خصوصیات و صفات خلیفه از جمله موضوعاتی است در طول تاریخ اسلامی مورد اختلاف و نزاع بین مسلمانان بوده و به همین جهت منشأ پیدایش مذاهب مختلف اسلامی شده است. اختلافی که گاه به حدّی شدّت گرفته که منشأ درگیری و کشمکش های شدید و بعضاً منجرّ به خونریزی شده است.

از آنجا که قرآن کریم کتاب بین المللی اسلامی است و مورد اتفاق و قبول عموم مسلمانان است لذا جا دارد به بحث و بررسی این موضوع مهم از قرآن پردازیم تا هرچه بیشتر وحدت و همبستگی اسلامی نزدیک تر شده و از تفرقه و نزاع بپرهیزیم و این تنها با بحث علمی به دور از تعصب و عناد صورت می پذیرد. در پایان از همه عزیزانی که در به ثمر رساندن این اثر، بنده را یاری نموده اند به خصوص تولیت محترم مسجد مقدّس جمکران حضرت آیت اللّه وافی و مجموعه انتشارات مسجد مقدّس جمکران که مشوق بنده بوده اند کمال تشکر و قدردانی را دارم.

علی اصغر رضوانی

امامت عامه در قرآن

اشاره

ص:۹

قرآن و وحدت اسلامی

قرآن و وحدت اسلامی

به نظر برخی در عصر حاضر بحث از امامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در رأس آنان امیرمؤمنان علیه السلام بی فایده، بلکه زیان آفرین است؛ زیرا این بحث ها مربوط به قضیه ای است تاریخی که قرن ها از وقوعش گذشته است. بحث از این که خلیفه و جانشین بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله چه کسی بوده و هست؟ امام علی بن ابی طالب علیه السلام بوده یا ابوبکر؟ در این زمان خالی از فایده است، و حتی چه بسا این مباحث در این زمان جز ایجاد فتنه و نزاع و برانگیختن کینه ها اثر دیگری ندارد. به عبارت دیگر: در این عصر که احتیاج مبرم به وحدت و تقریب بین مذاهب است چرا این گونه مباحث که اختلاف برانگیز است مطرح می گردد...؟

ما به لطف و عنایت پروردگار متعال به طور مبسوط در جلد اوّل کتاب «شیعه شناسی و پاسخ به شبهات» به بررسی این سؤال پرداخته و به آن پاسخ داده ایم. ولی آنچه در اینجا به دنبال آن هستیم این است که آیا در قرآن کریم به مسأله وحدت اسلامی اشاره شده یا نه؟ و آیا محور وحدت را چه امری معرفی کرده است؟ و نیز آیا به موضوع امامت عامه و خاصه پرداخته است یا خیر؟ به حول و قوه الهی در مباحث آینده به این مسائل از دیدگاه قرآن می پردازیم.

اصالت وحدت از دیدگاه قرآن کریم

انسان از یک عامل وحدت به نام «روح» آفریده شده است. در این زمینه خداوند

ص:۱۱

سبحان می فرماید: { فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی...}؛(۱) «هنگامی که کار آن را به پایان رساندم، و در او از روح خود [یک روح شایسته و بزرگ دمیدم... .»

و درجای دیگر فرمود:{ کانَ النّاسُ أُمَّهً واحِدَهً}؛(۲) «مردم [در آغاز] یک دسته بودند.»

و در جای دیگر فرمود: { وَنَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍ ؛(۳) «و آنچه در دل ها از کینه و حسد دارند، بر می کَنیم.»

هم چنین می فرماید: { ... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَلا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ ؛(۴) «... پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی.»

و نیز فرمود: { ... وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً...}؛(۵) «... و نعمت [بزرگِ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل های شما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید... .»

از این آیات استفاده می شود که خداوند متعال برای انسان روحی خلق کرده و این روح را منشأ الفت و انس بین مؤمنین قرار داده است و لذا می توانند روح خود را صیقل داده و از این طریق با همدیگر متّحد و مهربان گردند.

اتّحاد در حوزه اسلامی

اتّحاد در حوزه اسلامی

دعوت مسلمانان به اتّحاد و اخوّت در آیات متعددی مورد تأکید قرار گرفته است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱- ۱. سوره حجر، آیه ۲۹.

۲- ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

۳- ۳. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۴- ۴. سوره حشر، آیه ۱۰.

۵- ۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۱ – آیه اعتصام

خداوند سبحان می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا...}؛(۱) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید....»

۲ – آیه صلح

خداونـد سـبحان می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّهً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ؛(۲) «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! همگی در صـلح و آشتی در آییـد! و از گـام های شـیطان، پیروی نکنیـد، که او دشـمن آشـکار شماست.»

۳ – آیه اخوّت و برادری

خداونـد سـبحان فرمود: { إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ فَأَصْلِحُوا بَینَ أَخَوَیکُمْ...}؛(۳) «مؤمنـان برادر یکدیگرنـد؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید....»

و نیز فرمود: { مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَماءُ بَینَهُمْ ؛(۴) «محمّد[صلی الله علیه وآله فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفّار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.»

در این آیات، خداونـد متعال امّت اسـلامی را دعوت به اتّحاد و وحـدت کرده و از تفرقه و دشـمنی با یکـدیگر بر حذر داشـته است و نیز امر به صـلح و مصـالحه و رفع خصـومت بین دو دسـته از برادران مؤمن نموده است. و نیز از برادری و عطوفت بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داده است.

محور وحدت

قرآن کریم اگر از یک طرف دعوت به وحدت و اتّحاد بین مسلمانان کرده، از طرفی دیگر محور وحدت را نیز مشخص کرده است.

ص:۱۳

۱- ۶. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۷. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۳- ۸. سوره حجرات، آیه ۱۰.

۴- ۹. سوره فتح، آیه ۲۹.

خداوند سبحان می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا}؛(۱) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

و نیز فرمود: { إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيتَ النّاسَ يدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْواجاً...}؛(۲) «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرارسد، و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند....»

و نیز فرمود: { الْيوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ...}؛(۳) «امروز، دین شما را کامل کردم و....»

در این آیات محور وحدت را دین کامل الهی دانسته که ریسمان محکم الهی است و لذا می تواند همه امّت را با چنگ زدن به آن، به سوی خداوند متعال برساند.

نتیجه وحدت

در قرآن کریم به نتیجه وحدت امّت نیز اشاره شده است؛ از جمله خداوند سبحان می فرماید: { وَمَنْ يعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِي إِلي صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ؛(۴) «و هر کس به خدا تمسّک جوید، به راهی راست، هدایت شده است.»

از این آیه استفاده می شود که اگر همه امّت به خداوند و ریسمان هدایت او چنگ زنند به هدایت دسته جمعی می رسند، ولی این هدایت تنها برای عنوان مجموع نیست بلکه شامل هر فرد فرد اجتماع نیز می شود. و لذا اگر در جامعه ای تمام امّت به ریسمان خداوند چنگ نزدند و تنها برخی چنین کردند، همان افراد می توانند به راه راست هدایت یابند.

مبدأ فاعلی وحدت

ازآیات قرآن استفاده می شود که مبدأ فاعلی وحدت قلوب، خداوندمتعال است.

خداوند سبحان می فرماید: { وَأَلَّفَ بَينَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ما

۱- ۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۱۱. سوره نصر، آیه ۱و۲.

۳- ۱۲. سوره مائده، آیه ۳.

۴- ۱۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

أَلَّفْتَ بَینَ قُلُوبِهِمْ وَلکِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَینَهُمْ إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ ؛(۱) «و دل هـای آن ها را با هم الفت داد! اگر تمام آنچه را روی زمین است صـرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی، نمی توانستی! ولی خداونـد در میان آن ها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است.»

و نیز فرمود: { وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَینَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً}؛(۲) «و نعمت [بزرگِ خدا را بر خود، به یاد آریـد که چگونه دشـمن یکـدیگر بودید، و او میان دل های شـما، الفت ایجاد کرد، و به برکتِ نعمتِ او، برادر شدید.»

گرچه اقدامات انسان ها و فراهم کردن مقدمات کار تأثیر به سزایی در رسیدن به اهداف دارد ولی عنایت الهی در الفت دل ها حرف آخر را می زند.

قرآن و نهی از تفرقه

خطر تفرقه به قدری بزرگ است که خدای سبحان نهی از آن را مانند دستور به اقامه دین، جزء شریعت همه انبیای اولوا العزم قرار داده است.

خداوند سبحان می فرماید: { شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذی أَوْحَینا إِلَیکَ وَما وَصَّینا بِهِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی وَعِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَلا تَتَفَرَّقُوا...}؛(۳) «آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم، این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید....»

و در آیه دیگر اختلاف را در ردیف عذاب های آسـمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار داده است، آنجا که می فرماید: { قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أَنْ یبْعَثَ عَلَیکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یلْبِسَکُمْ شِیعاً وَیذِیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ...}؛(۴) «بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد، یا به صورت دسته های

۱- ۱۴. سوره انفال، آیه ۶۳.

۲- ۱۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳- ۱۶. سوره شوری، آیه ۱۳.

۴- ۱۷. سوره انعام، آیه ۶۵.

پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ [و اختلاف را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند....»

و در آیه ای دیگر می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا}؛(۱) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

و نیز فرمود: { وَلا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ ؛(۲) «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، [آن هم پس از آن که نشانه های روشن [پروردگار] به آنان رسید.»

و نیز فرمود: { وَأَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ ؛(۳) «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه های پراکنده [و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حقّ، دور می سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزکاری پیشه کنید.»

پی آمدهای تفرقه

مطابق آیات قرآنی، از هم گسستگی و زوال قدرت و شوکت از آثار و پیامدهای تفرقه است.

خداوند سبحان می فرماید: { وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصّابِرِینَ ؛(۴) «و [فرمان خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و نزاع [و کشمکش نکنید، تا سست نشوید، و قدرت [و شوکت شما از میان نرود، و صبر و استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است.»

مبدأ فاعلی تفرقه

از آیات قرآن استفاده می شود که مبدأ فاعلی و عامل اصلی تفرقه، شیطان است.

ص:۱۶

۱- ۱۸. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۱۹. سوره آل عمران، آیه ۱۰۵.

۳- ۲۰. سوره انعام، آیه ۱۵۳.

۴- ۲۱. سوره انفال، آیه ۴۶.

خداونـد سـبحان می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ إِنَّهُ لَکَمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در صلح و آشتی در آییـد! و از گـام هـای شـیطان، پیروی نکنیـد، که او دشـمن آشـکار شماست.»

و نیز می فرمایـد: { ... إِنَّ الشَّیاطِینَ لَیوحُونَ إِلی أَوْلِیائِهِمْ لِیجادِلُوکُمْ ؛(۲) «... و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند.»

راه حل های مبارزه با تفرقه از منظر قرآن

راه حل های مبارزه با تفرقه از منظر قرآن

قرآن کریم برای مبارزه با تفرقه، راه حل هایی را ترسیم کرده است:

۱ – اقامه برهان

۱ – اقامه برهان

قرآن کریم برای رفع اختلاف و تفرقه، سه نوع استدلال و برهان اقامه کرده است:

الف) امتیاز نبودن تفاوت های طبیعی

خداونـد سـبحان می فرمایـد: { یـا أَیهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ ؛(۳) «ای مردم! ما شـما را از یک مرد و زن آفریدیم و شـما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسـید. [این ها ملاک امتیاز نیست،] گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

ب) امتیاز نبودن علل اعتباری

خداوند سبحان می فرماید: { وَلا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیمانَکُمْ دَخَلًا بَینَکُمْ أَنْ تَکُونَ أُمَّةٌ هِی أَرْبی مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمـا یبْلُوکُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَیبَینَنَّ لَکُمْ یوْمَ الْقِیامَهِ ما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ ؛(۴) «و شـما همانند آن زن [سبک مغز نباشید که پشم های تابیده خود را، پس از استحکام، وا می تابید! در حالی که [سوگند و پیمان خود را

۱– ۲۲. سوره بقره، آیه ۲۰۸.

۲- ۲۳. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳- ۲۴. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۴- ۲۵.]. سوره نحل، آیه ۹۲.

وسیله خیانت و فساد قرار می دهید؛ به خاطر این که گروهی، جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است [و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر می شمرید]! خدا فقط شما را با این وسیله آزمایش می کند، و قطعاً، آنچه را در آن اختلاف داشتید، روز قیامت، برای شما روشن می سازد.»

ج) تعیین مرجع برای حل اختلاف

خداوند سبحان می فرماید: { ... فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ ؛(۱) «... و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و ازآن ها داوری بطلبید].»

۲ – موعظه حسنه

خداوند درباره اوصاف بهشتیان می فرماید: { وَنَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍ ؛(۲) «و آنچه در دل ها، از کینه و حسد دارند، بر می کَنیم.»

و از مؤمنان صدر اسلام نقل می کند: { ... یقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَلِإِخْوانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ وَلا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا}؛(۳) «می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده.»

راه کار وحدت

از آیات و روایات نبوی استفاده می شود که تمسّک به کتاب و عترت معصوم پیامبرعلیهم السلام است که می تواند انسان را از تفرقه دور ساخته و به خدا نزدیک کند.

خداوند سبحان می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا}؛(۴) «و همگی به ریسمان خدا، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

و از حدیث ثقلین استفاده می شود که قرآن و عترت به عنوان دو ریسمان خدا

۱– ۲۶. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲– ۲۷. سوره اعراف، آیه ۴۳.

۳– ۲۸. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴– ۲۹. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

می توانند انسان را از گمراهی و ضلالت نجات داده و به حقّ و حقیقت و لقاء الهی رهنمون سازند.

ترمذی به سند خود از جابر بن عبداللَّه نقل می کند که گفت: در حجه الوداع روز عرفه رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که بر شتری سوار بود و خطبه می خوانـد. شـنیدم که حضـرت می فرمود: «ای مردم! در میان شـما چیزی می گـذارم که اگر به آن تمسّک کنید هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم را.»(۱)

کتاب خـدا و عترت معصوم پیامبر علیهم السـلام هر دو ریسـمان هدایت به سوی خداوند سـبحانند. یکی به عنوان قرآن صامت (قرآن) و دیگری به عنـوان قرآن نـاطق (اهـل بیت علیهم السـلام) و بر امّت اسـلامی است که بـا تمسّـک به آن دو، خـود را از ضلالت و گمراهی رهانیده و به هدایت الهی رهنمون سازند.

و لـذا در برخی از روایـات تعبیر «مـا إن اعتصـمتم بهمـا» به کار رفته و در برخی دیگر به جای «ثقلین» از تعبیر «حبلین» اسـتفاده شده است.(۲) تا با آیه شریفه { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ هماهنگ شود.

از آیات قرآن نیز می توان عصمت و حبل اللَّه بودن قرآن و عترت را استفاده کرد:

درباره قرآن خداوند سبحان می فرماید: { لا یأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ}؛(۳) «که هیچ گونه بـاطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سـر، به سـراغ آن نمی آیـد؛ چرا که از سوی خداونـد حکیم و شایسـته سـتایش، نازل شـده است.»

و دربـاره عـترت پیامبرصـلی الله علیـه وآلـه قرآن می فرمایـد: { إِنَّمـا یرِیـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُـمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۴) «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۱- ۳۰. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.
۲- ۳۱. ر.ک: حدیث الثقلین.
۳- ۳۲. سوره فصلت، آیه ۴۲.
۴- ۳۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

فلسفه امامت

فلسفه امامت

یکی از مباحث مهم در باب امامت، بحث از فلسفه امامت است. چه ضرورتی در اعتبار امامت و نصب امام در بین جامعه است؟ آثار و فوایدی که بر امام مترتب می شود چیست؟

هر یک از مذاهب اسلامی، اعمّ از شیعه و سنی در رابطه با فلسفه امامت مطالبی را ذکر کرده اند. در این مجال بر آنیم که فلسفه امامت را از دیدگاه های مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

پنج سؤال در مورد امامت

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله در «تلخیص المحصّل» می گوید: «سخن در باب امامت بر پنج مسأله استوار است که از هر یک از آن ها با کلمه ای خاص تعبیر می شود. آن واژه های پنج گانه عبارتند از: ما، هل، لِمَ، کیف و مَن. به این نحو که سؤال می شود:

الف) مَا الامام؟ یعنی امام چه کسی است؟

ب) هل الامام؟ یعنی آیا امام در همه زمان ها موجود است یا در برخی از اوقات وجود دارد، یا اصلاً وجود ندارد؟

ج) لِمَ الامام؟ که سؤال از علت غایی وجود امام است.

د) کیف الامام؟ یعنی امام باید دارای چه صفاتی باشد؟

ه) مَن الامام؟ یعنی راه تعیین و تشخیص امام چیست؟(۱)

ص:۲۱

۱- ۳۴. تلخیص المحصّل، ص ۴۲۶.

ولی قاضی عبدالجبار معتزلی محورهای کلّی مباحث امامت را سه مسئله دانسته است:

۱ – اموری که امام عهده دار رهبری آنان می گردد.

۲ – صفات و ویژگی هایی که امام را از دیگران ممتاز می سازد.

۳ – راه تعیین امام.

آن گاه می گوید: «بقیه مباحث امامت نیز باید در یکی از مسائل یاد شده مطرح شود.»(۱)

فلسفه و هدف از امامت

فلسفه و هدف از امامت

فلسفه و غایت امامت را از دیدگاه های مختلف می توان مورد بررسی قرار داد:

الف) دیدگاه اهل سنّت

الف) دیدگاه اهل سنّت

اهل سنّت هر کدام در تبیین فلسفه امامت دیدگاه خاصی را بیان کرده اند که به هر یک از آن ها می پردازیم:

۱ – معتزله و فلسفه امامت

دیدگاه جبائیان از متکلمان معتزلی بر این عقیده است که فلسفه وجوب امامت، اقامه حدود الهی است، و آن از وظایف و شؤون امام است نه دیگران. بنابراین باید امامی در خارج باشد که به این امر مهم اقدام نماید.

ولی از کلام قاضی عبدالجبار معتزلی در «شرح الاصول الخمسه» استفاده می شود که فلسفه وجوب امامت، تنها اجرای حدود الهی نیست، بلکه اجرای همه احکام شرعی که به امامت بستگی دارد غایت و فلسفه امامت است.(۲)

او هم چنین در جایی دیگر می گوید: «همانا هدف و مقصود از وجود امام به جهت امور سمعی است، همانند اقامه حدود و تنفیذ احکام و امثال این دو.»(۳)

۱– ۳۵. المغنی، ج ۱، ص ۱۱.

۲- ۳۶. شرح الاصول الخمسه، ص ۵۰۹.
۳- ۳۷. المغنی، ج ۱، ص ۳۹.

۲ – ماتریدیه و فلسفه امامت

ابوحفس نسفی (م ۵۳۷ ه.ق) در «العقائد النسفیه» امور زیر را به عنوان اهداف و اغراض امامت برشمرده است:

– تنفیذ احکام.

– اقامه حدود.

– محافظت مرزها.

– تجهیز لشکر.

– گرفتن صدقات.

– مقابله با متمرّدین و دزدان.

– اقامه نمازهای جمعه و اعیاد.

– حلّ منازعاتی که بین مردم اتفاق می افتد.

– قبول گواهی هایی که بر حقوق اقامه می شود.

– تقسیم غنایم.

۳ – اشاعره و فلسفه امامت

قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ ه.ق) در پاسخ این پرسش که هدف از نصب امام چیست؟ می گوید:

– فرماندهی سپاه.

– پاسداری از مرزها.

– سرکوبی ستمگران.

– حمایت از مظلومان.

– اقامه حدود.

- تقسیم سرمایه های عمومی میان مسلمانان و هزینه کردن آن در اموری مانند جهاد با دشمنان، اموری است که هدف از نصب امام را تشکیل می دهد و به عنوان وظایف و مسؤولیت های او به شمار می آید.(۱)

۱- ۳۸. تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ص ۴۷۷.

ب) دیدگاه شیعه

ب) دیدگاه شیعه

هر یک از مذاهب شیعی نیز درباره فلسفه امامت دیدگاه خاص خود را بیان کرده اند که به هر یک از آن ها می پردازیم:

۱ – زیدیه و فلسفه امامت

از مذهب زیدیه درباره فلسفه امامت، مطلب خاصی که نشانه تفاوت نظر آنان با نظر مذاهب غیر شیعی باشد به دست نمی آید.

۲ – اسماعیلیه و فلسفه امامت

اسماعیلیان هدف اصلی از امامت را تعلیم معارف الهی به بشر می دانند.(۱)

۳ – شیعه دوازده امامی و فلسفه امامت

از دیدگاه شیعه دوازده امامی اموری به عنوان اهداف و اغراض امامت مطرح شده است که به آن ها می پردازیم:

الف) حفظ نظام اجتماعی مسلمانان:

علامه حلّی در این باره می فرماید: «حفظ نظام نوع، یکی از اهداف و مقاصد امامت است؛ زیرا بشر مدنی الطبع است و به تنهایی از عهده حلّ مشکلات و تأمین نیازهای خود بر نمی آید، بلکه باید هر کسی عهده دار مسئولیتی شود و کارها با مشارکت و تعاون به انجام رسد. حال ممکن است که برخی افراد از انجام دادن مسؤولیت خویش شانه خالی کنند و این امر موجب اخلال نظام اجتماعی شود. برای جلوگیری از آن، وجود امام و پیشوایی لازم است که با متخلّف به گونه ای مناسب برخورد کند و از بروز اختلال در نظم اجتماعی جلوگیری نماید.»(۲)

ب) برقراری عدالت اجتماعی.

ج) تکالیف اجتماعی:

در شریعت اسلام یک سلسله تکالیف و احکامی وجود دارد که به صورت فردی به انجام نمی رسد، بلکه اجرای آن ها در گرو اجتماع و بسیج و همکاری عمومی است که جهاد یکی از آن ها است. انجام این گونه تکالیف نیازمند برنامه ریزی

۱- ۳۹. قواعد العقائد، ص ۱۱۶.

۲- ۴۰. الالفین، ص ۸.

مشخص و روشن است، و لذا احتیاج به تمرکز در برنامه ریزی به نحو مطلوب دارد، وجود امام و رهبری با کفایت و مدبّر و توانمند می تواند صفوف مردم را متّحد و منسجم سازد تا به تکالیف اجتماعی عمل شود.

د) اجرای حدود الهی.

ه) جلوگیری از گناه.

و) امامت، لطف الهی.

می دانیم که بشر نیازمند به لطف الهی است، و این لطف به جز از طریق امامت به دست نمی آید؛ زیرا بشر به جهت عدم عصمت از خطا و گناه، چه بسا تحت تأثیر غرایز و تمایلات حیوانی قرار گرفته حریم انسانیت را شکسته و مرتکب گناه شود. تجربه تاریخی ثابت کرده است که وجود رهبرِ با کفایت و پرهیزکار در جامعه در التزام افراد به موازین دینی و اخلاقی نقش مؤثری دارد، و اگر این چنین رهبری نباشد نتیجه معکوس خواهد بود.

نتیجه این که: امامت یکی از مصادیق روشن لطف خداوند در حقّ مکلفان است. و چون لطف، مقتضای حکمت خداوند بوده و امری واجب است، بنابراین امامت نیز واجب خواهد بود.

ز) پاسداری و تبیین شریعت:

از آن جهت که شریعت اسلامی شریعتی است ابدی و جاودانه، لذا همه افراد بشر تا روز قیامت مکلّفنند که به آن عمل کنند. و از طرفی عمل به شریعت در گرو آن است که شریعت و احکام آن نقل و حفظ شود و این مهم با وجود امام معصوم تحقق خواهد پذیرفت.

نتیجه این که: نقل و حفظ شریعت یکی از اهداف مهم امامت است.

حال باید دید که شریعت به وسیله چه فرد یا چیزی حفظ می شود؟ احتمالاتی که در این خصوص وجود دارند؛ عبارتند از: قرآن کریم، سنّت متواتر، اجماع، خبر واحد، رأی و قیاس و امام معصوم.

فرض نخست نادرست است؛ زیرا:

اوّلاً: احکام تفصیلی شریعت در قرآن تبیین نشده است.

ثانیاً: قرآن به خودی خود سخن نمی گوید، بلکه دیگران به عنوان فهم معارف و مفاهیم آن از زبان قرآن سخن می گویند. و چه بسا آن ها در فهم قرآن کریم دچار خطا شوند. تشخیص خطای آنان به معیار و میزان دیگری نیاز دارد. آن معیار و میزان هر چه باشد در حقیقت همان است که سبب حفظ شریعت است.

فرض دوم نیز همان اشکال سابق را دارد مضافاً این که نقل متواتر محدود است.

فرضیه سوّم نیز نادرست است؛ زیرا:

اوّلاً: اجماع به خودی خود بدون استناد به رأی معصوم حجّیت ندارد.

ثانیاً: احکامی که مورد اجماع است. در شریعت اسلامی محدود می باشد و دربر گیرنده همه احکام نیست.

فرضیه خبر واحد نیز تمام به نظر نمی رسد؛ زیرا خبرهایی که حجّتند. اندك به نظر می رسند.

رأی و قیاس نیز از نظر شیعه حجیت شرعی ندارد و ظنّی و خطا پذیرند.

نتیجه این که: یگانه فرضیه صحیح و درست این است که شریعت با امام و پیشوایی معصوم باید حفظ شود.

ز - بیان تفاصیل شریعت:

از آنجا که شریعت اسلامی و نیز دیگر شرایع به توسّط مشرّع آن به طور کلّی و تدریجی بیان شده، لذا احتیاج به امامانی است تا تفاصیل شریعت را به تدریج تبیین نمایند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای، وظایف و مسؤولیت های امام را این گونه بیان می فرماید:

۱ - ابلاغ موعظه.

۲ - کوشش در نصیحت.

۳ - احیاء سنّت.

۴ - اقامه حدود بر کسانی که مستحق آنند.

۵ - سهم هرکسی را از بیت المال پرداختن.(۱)

۱- ۴۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

وجوب امامت

وجوب امامت

با مراجعه به کتاب های متکلمین از شیعه و اهل سنّت، پی می بریم که همگی بر اصل وجوب امامت و رهبری در جامعه اسلامی اتفاق نظر دارند گرچه در نوع وجوب امامت که وجوب کلامی است یا فقهی، عقلی است یا نقلی، اختلاف نظر دارند. این حکم را می توان از عقل قطعی و آیات قرآن کریم و نصوص روایات و اجماع مسلمین و سیره عملی آن ها به اثبات رسانید. اینک به بررسی این موضوع می پردازیم.

حقیقت امامت

واژه «امامت» در لغت به معنای رهبری و پیشوایی است، و امام را مقتدا و پیشوا گویند، خواه آن مقتدا و پیشوا انسان باشد یا چیز دیگر.

ابن فارس می گوید: «امام، فردی است که در کارها به او اقتدا می شود، و پیامبر امام و پیشوای همه امامان است، و خلیفه پیامبر، امامِ رعیت و مردم است. و قرآن امام و پیشوای مسلمانان می باشد.»(۱)

امامت در اصطلاح

در مورد معنای اصطلاحی «امامت» معنایی نزدیک به اتفاق وجود دارد:

۱- ۴۲. معجم مقاییس اللغه، ج ۱، ص ۲۸.

۱ – خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله می گوید: «امامت ریاستی است عمومی در امور دین و دنیا بالاصاله در دار تکلیف.»(۱)

۲ – ابن میثم بحرانی می گوید: «امامت ریاستی است در امور دین و دنیا بالاصاله.»(۲)

۳ – علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «امامت ریاستی است در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص به نیابت از پیامبرصلی الله علیه وآله.»(۳)

۴ – قاضی عضدالدین ایجی می نویسد: «امامت ریاستی عمومی است در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص.»(۴)

۵ – سعدالدین تفتازانی می نویسد: «امامت ریاستی است عمومی در امر دین و دنیا به نیابت و جانشینی از پیامبرصلی الله علیه وآله.»(۵)

چند نکته مهم

الف) مقصود از ذکر «بالاصاله» در برخی از تعاریف، احتراز از رهبری مسلمانان به نیابت خاصه یا عامه از جانب امام است.

ب) مقصود از «دارالتکلیف» که در برخی تعاریف آمده، برای اشاره به امامت در سرای دنیا است تا امامت در سرای آخرت را خارج کند. خداوند متعال می فرماید: { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ ؛(۶) «[به یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم.»

ج) مقصود از «نیابه عن النبی» که در برخی از تعاریف آمده است به جهت اشاره به امامت پس از پیامبرصلی الله علیه وآله است.

د) عموم علمای اهل سنّت از آن جهت که امامت را خلافت ظاهری بر مردم

۱– ۴۳. رساله الامامه در ضمن تلخیص المحصل.

۲– ۴۴. قواعد المرام، مبحث امامت.

۳– ۴۵. باب حادی عشر، مبحث امامت.

۴– ۴۶. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۵– ۴۷. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.

۶– ۴۸. سوره اسراء، آیه ۷۱.

می داننـد که تنها حکم کننده به ظاهر شـریعت و مجری احکام ظاهر شـریعت است، لذا در تعریفاتشان برای امامت می گویند: «امامت ریاستی است در امور دین و دنیا....»

ظاهر این عبارت حاکمیت سیاسی و دینی است، همین تعریف در کتاب های کلامی شیعی در بخش امامت برای «امامت» شده است، در حالی که رأی حقّ این است که حاکمیت سیاسـی و دینی از شؤونات امامت و ولایت نزد شـیعه است. شـیعه معتقد به معنای خاصـی برای امامت است که این دو خصوصیت از آثار آن است. آنان معتقد به امامت به معنای خلافت کلیه امور الهی اند که از آثار آن، ولایت تشـریعی و خلافت ظاهری است؛ زیرا ارتقای امام به مقامات معنوی و قرب الهی موجب می شود که او زعیم سیاسـی و حاکم دینی جامعه باشـد. امام انسان کاملی است که قرب تام به خـدا پیدا کرده و به درجه عصـمت رسـیده است. او کسی است که به جهت ارتباط خاص با خدا به تمام مصالح و مفاسد اجتماعی آگاهی دارد، و لذا حجّت خدا بر اهل زمین است. او کسـی است که حافظ دین از تحریف و تزویر است. و در یک کلمه او واسطه فیض تکوین و تشریع است. چنین شخصی است که می تواند ریاست عمومی در دین و دنیا را داشته باشد.

نتیجه این که: تعریفی را که برخی از علمـای امـامیه به تبع علمای اهل سـنّت برای امامت ذکر کرده انـد، تعریف جامعی به نظر نمی رسـد، بلکه به شأنی از شؤون امامت و ولایت اشاره دارد. گویا علمای امامیه این تعریف را به طور مماشات در مقابل اهل سنّت ذکر کرده انـد تا همان معنایی را که اهل سـنّت قبول دارنـد برای امام خود ثابت کنند، وگرنه این تعریف ها هرگز شامل مقامات معنوی که برای امام ثابت است به جز زعامت سیاسی و اجتماعی و دینی، نمی گردد.

ولایت کلی و مطلق برای امام معصوم

ولایت کلی و مطلق برای امام معصوم

درجه و مرتبه دیگری برای امامت وجود دارد که اوج مفهوم آن را می رساند. این معنا به طور وفور در کتاب های شیعه وجود دارد و وجه مشترک میان تصوّف و تشیع

ص:۲۹

است. مرحوم علامه طباطبایی در گفت و گوی خود با پروفسور هانری کربن می گوید: «این به معنای آن نیست که شیعه این مفهوم از امامت را از متصوفه اخذ کرده است، بلکه صوفیان آن را از شیعه گرفته اند؛ زیرا این مسئله از زمانی در میان شیعه مطرح بود که هنوز تصوّف، صورتی به خود نگرفته بود و یا این مسئله در میان آن ها مطرح نبود. این معنا، همان «انسان کامل» و به تعبیر دیگر حجّت زمان است. یعنی در هر زمان و دوره ای یک انسان کامل و معصوم وجود دارد که حامل معنویت کلّی انسانیت است. او به مقام ولایت خدا رسیده و مظهر اجلی و اتمّ جمیع صفات جمال و جلال الهی است که از شؤون آن دو مقام مرجعیت دینی و سیاسی است و امامتی که شیعه برای امامان خود ثابت کرده از این قبیل است.

شیعه امامیه برای اثبات مدّعای خود در این مفهوم امامت به ادله ای تمسّک کرده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) دیدگاه قرآن

الف) دیدگاه قرآن

۱ – امامت عهد الهی است

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قالَ لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ؛(۱) «و به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان کرد و او همه را به جای آورد. و خداوند به او گفت: من تو را به پیشوایی برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

۲ – جعل امامت به امر خداوند

از آیات قرآن استفاده می شود که امامت به امر خداست و آن را برای هر کس که قابل بداند قرار می دهد و این به جهت عظمت مقام و منزلت امامت است.

در آیه فوق خداوند می فرماید: { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً}؛ «من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم.» و بدین ترتیب جعل را به خود نسبت می دهد.

۱– ۴۹. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

قرآن از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل کرده که فرمود: { رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیسِّرْ لِی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی * یفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی...}؛(۱) «موسی عرض کرد: پروردگارا! پس شرح صدرم عطا فرما و کار مرا آسان گردان و عقده زبانم را بگشا تا مردم سخنم را فهم کنند. و از اهلبیت من یکی را وزیر و معاون من فرما، برادرم هارون را....»

و نیز خداوند می فرماید: { وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا}؛(۲) «آنان را به جهت آن که صبر پیشه کردند پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

از مجموعه این آیات و آیات دیگر استفاده می شود که برای امامت، معنای خاصی - غیر از آنچه اهل سنّت می گویند - وجود دارد.

۳ - اطاعت مطلق برای امام به جهت ولایت کلیه الهی

خداوند می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(۳) «ای اهل ایمان! از خدا و رسول و صاحبان امر از میان خود اطاعت کنید.»

فخر رازی در ذیل آیه فوق می گوید: «صاحبان امر غیر از معصومین کسانی دیگر نمی توانند باشند؛ زیرا امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم محال است.»(۴)

۴ - امامت، روح تمام دستورات اسلام

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ ؛(۵) «ای پیامبر! آنچه از خدا بر تو نازل شد به خلق برسان که اگر نرسانی تبلیغ رسالت و ادای وظیفه نکرده ای و خداوند تو را از آزار مردم نگه خواهد داشت.»

به اتفاق علمای شیعه و طبق نظر جماعت کثیری از دانشمندان اهل تسنن، این

۱- ۵۰. سوره طه، آیات ۲۵-۳۰.

۲- ۵۱. سوره سجده، آیه ۲۴.

۳- ۵۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۴- ۵۳. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه.

۵- ۵۴. سوره مائده، آیه ۶۷.

آیه در روز غـدیر، در شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السـلام نازل شـد و رسول خداصـلی الله علیه وآله بعـد از نزول آیه، ولا‌یت امیرالمؤمنین را به مردم ابلاغ نمود. از عبـارت {وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ استفاده می شود که قرآن معنای خاصـی از امامت را در نظر دارد، و این معنا غیر از آن است که اهل سنّت به آن معتقدند. شیعه قائل است که امامت از اصول دین و روح تمام دستورات شریعت است. این چه معنایی برای امامت است و این امامت چیست که اگر پیامبرصلی الله علیه وآله آن را برای مردم ابلاغ نکند گویا هیچ کاری راانجام نداده است؟ آیا غیر از ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؟

۵ – هدایت موجودات توسط امام

خداونـد متعال می فرمایـد: {وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَکانُوا بِآیاتِنا یوقِنُونَ ؛(۱) «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را]هدایت می کردند، چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»

و نیز می فرمایـد: {وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیعْقُوبَ نافِلَةً وَکُلاًّ جَعَلْنا صالِحِینَ * وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا وَأَوْحَینا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیراتِ...}؛(۲) «و اسـحاق و علاوه بر او یعقوب را بـه وی بخشـیدیم و همـه آنـان را مردانی صالـح قرار دادیـم. و آنـان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کنند و به آن ها انجام کارهای نیک را وحی کردیم....»

در این آیه خداونـد متعال برای تعـدادی از انبیا بعـد از امتحان و صبر پیشه کردن هنگام بلاها، مقام امامت و هـدایت را عنایت کرده است. این امامت و هـدایت به طور حتم، امامت و هـدایت باطنی و تکوینی است نه تشریعی؛ زیرا قبل از رسیدن به مقام امامت، دارای مقام هدایت و امامت تشریعی به جهت نبوّت بوده اند.

ب) دیدگاه روایات

با مراجعه به روایات نیز پی می بریم که برای امامت، معنای جامع و کاملی است که مرجعیت دینی و سیاسـی از شؤونات آن به حساب می آید.

۱- ۵۵. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲- ۵۶. سوره انبیا، آیات ۷۲ – ۷۳.

۱ – در حدیث معروفی که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند پیامبرصلی الله علیه وآله فرموده است: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه»؛(۱) «هر کس بمیرد و پیشوای زمان خود را نشناسد مرده است از نوع مردن زمان جاهلیت.»

این تعبیر خیلی شدید است؛ زیرا در زمان جاهلیت مردم مشرک بودند و حتّی توحید و نبوّت نداشتند. روشن است که امامت به معنای ولایت معنوی، می تواند از اصول دین باشد و عدم شناخت آن باعث مردن به نوع جاهلی گردد.

۲ – در سیره ابن هشام آمده است: «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند، حضرت آنان را به سوی خدا دعوت نمود و نبوّت خود را بر آنان عرضه کرد... در این هنگام یک نفر از آن جماعت (بحیره بن فراس) به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو! اگر ما با تو بر اسلام بیعت کردیم و خداوند تو را بر مخالفانت غلبه داد، آیا ما در خلافت بعد از تو سهمی داریم؟ آن حضرت فرمود: امر خلافت به دست خدا است، هر کجا که بخواهد قرار می دهد.

در این هنگام بحیره به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما جان خود را برای دفاع از تو بدهیم ولی هنگامی که خداوند تو را بر دشمنانت غلبه داد خلافت به غیر ما برسد؟ ما احتیاجی به اسلام تو نداریم.»(۲)

۳ – امام رضاعلیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم فرمود: «مردم مگر مقام و منزلت امامت در میان امّت را می دانند تا روا باشد که انتخاب آن به اختیار ایشان واگذار شود؟ همانا امامت، قدرش والاتر و شأنش بزرگ تر و منزلتش عالی تر و مکانش رفیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرای خود آن را دریابند و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند؟

همانا امامت مقامی است که خدای – عزّ وجلّ – بعد از رتبه نبوّت و خلّت در مرتبه سوم به ابراهیم علیه السلام اختصاص داد و به آن فضیلت، مشرّفش ساخت و نامش را

۱- ۵۷. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲- ۵۸. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲.

بلنـد و اسـتوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قرار دادم.» ابراهیم خلیل علیه السـلام از نهایت شادی به خداونـد عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» او فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمکاران نمی رسد....»

همانـا امـامت، خلافـت خـدا و خلافت رسول خداصـلی الله علیه وآله و مقام امیرالمؤمنین علیه السـلام و میراث حسن و حسـین علیهما السـلام است. همانا امامت، زمام دین و مایه نظام مسـلمانان و صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. همانا امامت، ریشه با نموّ اسلام و شاخه بلند آن است. کامل شدن نماز، روزه، حجّ، جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات به آن است.

امام؛ مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست ها و دیدگان به آن نرسد.

امام، ماه تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره راهنما در شدّت تاریکی ها است.

امام، آب گوارای زمان تشنگی، رهبری به سوی هدایت و نجات بخش از هلاکت است.

امـام، آتش روی تپّه (رهنمـای گمشـدگان)، گرمـا دِه سـرما زدگـان و رهنمای مهلکه ها است. هر که از او جـدا گردد هلاک شود.

امام، ابری بارنده، بارانی شتابنده، خورشیدی فروزنده، سقفی سایه دهنده، چشمه ای جوشنده و برکه و گلستان است.

امـام، از گناهـان پـاک و از عیب هـا برکنـار است. به دانش مخصوص و به خویشـتن داری نشانه دار است. موجب نظام دین و عزّت مسلمین و باعث خشم منافقان و هلاکت کافران است.

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟

هیهـات! هیهات! در اینجا خردها گم گشـته، خویشـتن داری ها بیراهه رفته است. عقل ها سـرگردان، دیـده ها بی نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان، و سخندانان درمانده اند که

بتوانند یکی از شؤون و فضایل امام را توصیف کنند و آنان همگی به عجز و ناتوانی معترفند. چگونه می توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او فهمید و جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و مانندی برای او کجا؟.»(۱)

منصب امامت والاتر از منصب نبوّت

خداوند متعال می فرماید: {وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً...}؛(۲) «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان کرد و او همه را به جای آورد. خداوند به او گفت: من تو را به پیشوایی برگزیدم....»

خداوند متعال در سنین پیری حضرت ابراهیم علیه السلام را به امامت برگزید و این بعد از امتحان هایی بود که از او گرفته شد و حضرت نیز از آن ها سرافراز بیرون آمد، از آن جمله ذبح فرزندش بود که در مقابل این امتحان نیز تسلیم پروردگار بود. مطابق نصّ قرآن کریم خداوند در سنین پیری به حضرت ابراهیم فرزند عطا کرد، آنجا که می فرماید: {الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ}؛(۳) «حمد مخصوص خداوندی است که به من در سنین پیری اسماعیل و اسحاق را بخشید، همانا پروردگار من شنونده دعا است.»

قرینه دیگر بر این که امامت حضرت ابراهیم در اواخر عمر او بوده این که آن حضرت مقام امامت را برای ذریه خود می طلبید و طبعاً این هنگامی است که حضرت فرزند داشته اند و لذا به فکر ذریه خود بوده است. و می دانیم که فرزند در هنگام پیری به او بخشیده شد.

۱- ۵۹. کافی، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۲۰۳.

۲- ۶۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳- ۶۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

از اینجا استفاده می کنیم که امامت حضرت ابراهیم بعد از نبوّت او بوده است؛ یعنی بعد از آن که از امتحانات پیاپی سرافراز بیرون آمد، خداوند متعال او را به درجه ای عالی تر نایل کرد که همان هدایت و دستگیری ظاهری و باطنی و تکوینی بشر است. مقام نبوّت، تنها مقام اخبار از خداوند متعال است، امّا کسی که می خواهد مردم را دستگیری کند، به قابلیت های دیگری نیاز دارد.

امام در اطلاقات قرآنی

امام در اطلاقات قرآنی

در قرآن کریم سه نوع معنا برای لفظ «امام» به کار رفته است:

۱ – اطلاق امام برای برخی از انسان ها

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً...}؛(۱) «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان کرد و او همه را به جای آورد. خداوند به او گفت: من تو را به پیشوایی برگزیدم....»

۲ – اطلاق امام بر کتاب آسمانی

در این زمینه می فرماید: { وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً}؛(۲) «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود.»

۳ – اطلاق امام بر لوح محفوظ

خداوند می فرماید: { وَکُلَّ شَیءٍ أَحْصَیناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ ؛(۳) «و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای بر شمرده ایم.»

اقوال در نوع وجوب امامت

اقوال در نوع وجوب امامت

اکثریت قاطع مذاهب و متکلّمان اسلامی امامت را واجب می دانند، اگرچه در

۱– ۶۲. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲– ۶۳. سوره هود، آیه ۱۷.

۳– ۶۴. سوره یس، آیه ۱۲.

این که وجوب امـامت، وجوب کلامی است یا فقهی؟ عقلی است یا نقلی؟ اختلاف نظر دارنـد؛ اینک دیـدگاه های مختلف را در این باره مورد بررسی قرار می دهیم؛

۱ – مذهب امامیه

از نظر امـامیه، وجـوب امـامت وجوب کلاـمی است؛ یعنی از بـاب «وجوب علی اللَّه» است، نه وجوب فقهی یعنی «وجوب علی الناس.»

مقصود از وجوب کلاـمی آن است که فعلی مقتضـای عـدل یـا حکمت یـا جود یا رحمت یا دیگر صـفات کمال الهی است، و چون ترک چنین فعلی مستلزم نقص در ساحت خداوندی و در نتیجه محال است، پس انجام دادن آن، واجب و ضروری است.

خواجه نصـیرالدین طوسی رحمه الله می گوید: «امامیه معتقدند که نصب امام، لطف است؛ زیرا امام انسان را به اطاعت نزدیک کرده و از معصیت دور می نماید. و لطف بر خداوند واجب است.»(۱)

۲ – مذهب اسماعیلیه

مشهور آن است که اسماعیلیه همانند امامیه، وجوب امامت را وجوب کلامی می دانند.

۳ – زیدیه

برخی از زیـدیه در باب امامت، به نصّ اعتقاد دارند و در نتیجه وجوب امامت را وجوب علی اللَّه می دانند. ولی برخی دیگر به وجوب نصّ در امامت اعتقاد ندارند و عقیده آن ها در این مسـئله همانند معتزله و اهل سنّت است؛ یعنی امامت را واجب علی الناس می دانند.(۲)

۴ – معتزله

اکـثریت قـاطع معتزله، امـامت را واجب می داننـد و تنهـا دو نفر از علمـای آنـان به نـام ابوبکر اصمّ و هشـام بن عمرو فوطی به وجوب آن قائل نیستند.

۱- ۶۵. تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

۲- ۶۶. الزیدیه، دکتر احمد محمود صبحی.

این اکثریت از نظر عقلی یا نقلی بودن وجوب آن بر دو دسته اند:

دسته اول، افرادی مانند جاحظ، ابوالقاسم کعبی، ابوالحسن خیاط و ابوالحسین بصری، که وجوب آن را عقلی می دانند.

دسته دوم، کسانی هستند که وجوب آن را شرعی می دانند.(۱)

وجوب امامت نزد معتزله، وجوب علی الناس است؛ به عبارت دیگر وجوب امامت را فقهی می دانند نه کلامی.

۵ – خوارج

برخی از آنان اعتقاد به عدم وجوب امامت به طور مطلق دارند؛ همانند فرقه نجدات (پیروان نجده بن عامر).(۲)

شهرستانی نیز عدم وجوب امامت را به فرقه محکّمه (نخستین فرقه خوارج که در جریان جنگ صفین پدید آمد) نسبت داده است.(۳)

البته فرقه اباضیه از خوارج به وجوب امامت اعتقاد دارند. علی بن یحیی معمّر می گوید: «جایز نیست که امت اسلامی بدون امام یا سلطان به سر برد.»(۴)

۶ – اشاعره

اشاعره به وجوب امامت معتقدند، لکن از آنجا که حسن و قبح عقلی و وجوب علی اللّٰه را قبول ندارند، طبعاً وجوب امامت را وجوب علی الناس و نقلی می دانند.

قاضی عضدالدین ایجی می گوید: «نصب امام نزد ما از راه و طریق سمعی بر ما واجب است.»(۵)

۷ – ماتریدیه

اینان نیز قائل به وجوب امامتند. ولی وجوب آن را فقهی و علی الناس می دانند.

۱– ۶۷. قواعد العقائد، ص ۱۱۰.

۲– ۶۸. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ ارشاد الطالبین، ص ۳۲۷.

۳– ۶۹. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴– ۷۰. الاباضیه مذهب اسلامی معتدل، ص ۲۶.

۵– ۷۱. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

ملّا علی قاری، شارح فقه اکبر می گوید: «مذهب اهل سنّت و جماعتی از معتزله این است که نصب امام بر مسلمانان واجب است و وجوب آن نقلی است.»(۱)

دلایلی که متکلمان ماتریدی بر وجوب امامت آورده اند، برخی نقلی و برخی عقلی - نقلی است؛ یعنی از باب ملازمات عقلیه است.(۲)

این نحوه استدلال در کلمات اشاعره نیز یافت می شود. بنابر این، مقصود آنان از نفی عقلی بودن وجوب امامت، دلیل عقلی خاص (مستقلات عقلیه) است.

۸ - وهابیان

اینان نیز امامت را واجب شرعی و کفایی می دانند.

محمّد بن صالح عثیمین می گوید: «خلافت، منصب بزرگ و مسؤولیت عظیمی است. و آن عبارت است از متولی شدن تدبیر امور مسلمانان، به گونه ای که او مسؤول اول در این امر باشد. و خلافت واجب کفایی است؛ زیرا امور مردم بدون آن قوام پیدا نخواهد کرد.»(۳)

ادله وجوب امامت

ادله وجوب امامت

برخی برای اثبات وجوب امامت، به ادله مختلفی تمسّک کرده اند. که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - امامت در قرآن کریم

در آیات بسیاری به ضرورت وجوب امامت و نصب امام در جامعه اشاره شده است؛ از آن جمله:

الف) خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ ؛(۴) «ای اهل ایمان! از خدا و رسول و صاحبان امر از میان خود اطاعت کنید.»

۱- ۷۲. شرح الفقه الاکبر، ص ۱۷۹.

۲- ۷۳. شرح العقائد النسفیه، ص ۱۱۰.

۳- ۷۴. لمعه الاعتقاد، ص ۱۵۶.

۴- ۷۵. سوره نساء، آیه ۵۹.

تفتازانی می گوید: «وجوب اطاعت از اولی الامر مقتضای وجوب تحقق آن است.»(۱) یعنی چون مطابق آیه (اولی الامر) اطاعت از صاحبان امر واجب است پس تحقق اولی الامر در خارج به وجوب امامت نیز واجب می باشد.

محقق طوسی نیز این آیه رابه عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت برشمرده است.(۲)

ب) و نیز می فرماید: { وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا}؛(۳) «آنان را به جهت آن که صبر پیشه کردند، پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

ج) و نیز می فرماید: { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ ؛(۴) «[به یاد آورید] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم.»

۲ – امامت در روایات

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»(۵)

به همین مضمون در کتاب های اهل سنّت نیز روایات فراوانی آمده است.

سعدالدین تفتازانی در «شرح مقاصد»(۶) و ملاّـ علی قاری در «شرح فقه اکبر»(۷) و خواجه نصیرالدین طوسی در «تلخیص المحصّل»(۸) به این حدیث بر وجوب امامت تمسّک کرده اند.

کیفیت استدلال به این حدیث آن است که: چنین حکم قطعی ای مستلزم آن است که زمان هیچ گاه خالی از امام نباشد.

امام رضا علیه السلام فرمود: «... همانا امامت، زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.»(۹)

ص:۴۰

۱- ۷۶. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۲- ۷۷. تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

۳- ۷۸. سوره سجده، آیه ۲۴.

۴- ۷۹. سوره اسراء، آیه ۷۱.

۵- ۸۰. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

۶- ۸۱. همان.

۷- ۸۲. شرح الفقه الاکبر، ص ۱۷۹.

۸- ۸۳. تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.

۹- ۸۴. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳ – امامت و اجماع

ابن حزم می گوید: «تمام اهل سنّت و مرجئه و شیعه و خوارج، بر وجوب امامت اتفاق نموده اند. و این که بر امت واجب است از امام عادلی که به پا دارنده احکام خدا و اجرا کننده احکام شریعتی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله آورده، اطاعت کنند. آن گاه می گوید: قرآن و سنّت تصریح به وجوب امامت دارند.»(۱)

ابوالحسن اشعری می گوید: «تمام مردم – به جز اصمّ – قائل به وجوب امامند.»(۲)

اسفرائینی می گوید: «جمهور اهل سنّت و جماعت، بر اصولی از ارکان دین اتفاق دارند، آن گاه رکن دوازدهم را خلافت و امامت و شروط زعامت می داند.»(۳)

۴ – امامت و سیره مسلمین

با رجوع به سیره مسلمین روشن می شود که آنان وجوب امامت را امری مسلّم و تردید ناپذیر می دانستند، از این رو پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بی درنگ به این مسئله پرداختند.

این استدلال در غالب کتاب های کلامی اهل سنّت آمده است؛ از آن جمله: قاضی عضدالدین ایجی در «المواقف»،(۴) میر سید شریف جرجانی در «شرح مواقف»(۵) و تفتازانی در «شرح مقاصد»(۶) است.

۵ – امامت و اجرای حدود الهی

شکی نیست که شارع مقدس از مسلمانان خواسته است که حدود الهی را اجرا کنند و مرزهای کشور اسلامی را از تجاوز دشمنان حفظ نمایند و... .

تحقق این هدف بدون امام با کفایت، امکان پذیر نیست. و از آنجا که مقدمه واجب، واجب است، لذا نصب امام نیز واجب است.

۱- ۸۵. الفصل فی الملل و النحل، ج ۴، ص ۸۷.

۲- ۸۶. مقالات الاسلامیین، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳- ۸۷. الفرق بین الفرق، ص ۳۲۳ – ۳۴۱.

۴- ۸۸. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۶.

۵- ۸۹. همان.

۶- ۹۰. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶.

تفتازانی می گوید: «همانا شارع به اموری که بدون امام تمام نمی شود؛ از جمله اقامه حدود و حفظ مرزها و تجهیز لشکر برای جهاد و بسیاری از اموری که مربوط به حفظ نظام و حمایت از کیان اسلامی است امر نموده است، و از آنجا که واجب مطلق بدون مقدماتش تمام نمی شود در نتیجه مقدمه آن نیز که همان وجود امام است، واجب می گردد.»(۱)

۶ – امامت و وجوب دفع ضرر عظیم

فخر رازی می گوید: «همانا نصب امام، متضمّن دفع ضرر از نفس است، و دفع ضرر واجب است لذا نصب او واجب می باشد. امّا مدعای اوّل به جهت آن است که ما می دانیم که خلق اگر رئیس با ابهتی داشته باشند که از عقاب او ترسیده و به ثواب او امیدوار باشند، بهتر می توانند از مفاسد دوری کنند تا آن که اصلاً برای آن ها رئیسی نباشد.

و امّا مدعای دوم که دفع ضرر از نفس واجب است، این مطلب مطابق اجماع و ضرورت عقل است....»(۲)

۷ – امامت و لطف

متکلّمان امامیه بالاتفاق بر این عقیده اند که امامت از مصادیق لطف خداوند است و چون لطف به مقتضای حکمت الهی واجب است، امامت نیز واجب است. از طرفی لطف امامت از آن گونه الطافی است که فعل مباشری و مستقیم خداوند است. از این رو وجوب امامت همچون وجوب نبوّت است.

سید مرتضی می گوید: «ما امامت و رهبری را به دو شرط لازم می دانیم: یکی این که تکالیف عقلی وجود داشته باشد. و دیگری آن که مکلفان معصوم نباشند....»(۳)

شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «دلیل بر وجوب امامت و رهبری این است که امامت در حقّ واجبات عقلی لطف است؛ زیرا این حقیقت بر همگان معلوم است که انسان هایی که معصوم نیستند هر گاه رهبری با کفایت نداشته باشند که معاندان

۱- ۹۱. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶.
۲- ۹۲. تلخیص المحصّل، ص ۴۰۷.
۳- ۹۳. الذخیره، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.

و ستمکاران را تنبیه و تأدیب کند و از ضعیفان و مظلومان دفاع کند، شرّ و فساد در میان آنان گسترش خواهد یافت....»(۱)

ابن میثم بحرانی می گوید: «همانا نصب امام، لطفی از فعل خداوند متعال در ادای واجبات شرعی تکلیفی است، و هر لطفی به گونه ای که ذکر شد در حکمت خداوند متعال واجب است که آن را انجام دهد، تا زمانی که تکلیف به مطلوب در آن پابرجا باشد. پس نصب امامی که ذکرشد از جانب خداوند درهر زمان تکلیف واجب است.»(۲)

۸ – امامت و امکان اشرف

بی شک کسی که همه کمالات انسانی را دارد (یعنی امام) وجودش شریف تر از انسان های دیگر است که تنها برخی از کمالات را دارند. و در فلسفه هم به اثبات رسیده که هر گاه شی ء ممکنی تحقق یابد که کمالات وجودی اش کمتر از شی ء ممکن دیگری است، آن ممکن شریف تر باید پیش از او موجود باشد.

نتیجه این که: از مشاهده این همه انسان هایی که تنها برخی از کمالات را دارند به وجود امام کامل پی می بریم؛ یعنی محال است که افراد انسان، وجود، حیات، علم، جمال و... را از مبدأ فیاض دریافت کرده باشند، لکن در مرتبه پیشین، انسان کامل دریافت نکرده باشد؛ زیرا طفره محال است.

محقق طبرسی نوری در بیان این مطلب می گوید: «شکی نیست که هر کس قابل تلقی وحی حضرت آفریدگار نخواهد بود و هر فردی از افراد انسان را تحمّل اتیان به اوامر و نواهی ربّانی نمی باشد و این مطلب ثابت است به وجدان و عیان، چون تفاوت مراتب انسان، امری است ظاهر و هویدا. و از آنجا که مراتب پایینی، شایسته دریافت وحی و... را ندارند پس لازم است از وجود شخصی که ممتاز باشد به قابلیت امور مذکوره و ذوجهتین باشد تا از جهتی تلقّی وحی الهی نموده و به جهتی دیگر اوامر و نواهی را به مکلفین ابلاغ کند.»(۳)

ص:۴۳

۱- ۹۴. الغیبه، ص ۴ و ۵.

۲- ۹۵. قواعد المرام، ص ۱۷۵.

۳- ۹۶. کفایه الموحّدین، ج ۱، ص ۵۱۱.

با همین برهان، بر وجوب امامت در روایات نیز اشاره شده است:

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «اللّهمّ بلی لا تخلو الأرض من قآئم للّه بحجّه إمّا ظاهراً مشهوراً أو خآئفاً مغموراً»؛(۱) «بار خدایا! آری زمین تهی نماند از کسی که حجّت برپای خداست، یا پایدار و شناخته است و یا ترسان و پنهان از دیده هاست.»

تفاوت دلیل لطف و دلیل امکان اشرف

الف) قاعده لطف بیشتر به بُعد اجتماعی و حکومتی و هدایت تشریعی و ظاهری امام نظر دارد، در حالی که قاعده امکان اشرف، بیشترین نظرش به بُعد وجودی، تکوینی و باطنی امام است.

ب) از ویژگی های مهمّ برهان امکان اشرف این است که همراه با اثبات اصلِ وجود امام، استمرار وجود مبارک او را نیز در گستره عالم بشریت تا آخرین فرد انسانی ثابت می کند.

ج) امکان اشرف با نگاه به کلّ هستی، ساختمان آن را به گونه ای می یابد که جایگاه وجود امام ذاتاً پیش از سایر انسان ها است، در حالی که قاعده لطف با نگاهی به هستی آفریدگار و ذات و صفات کمالی او در می یابد که لازمه هدفمندی خلقت و تکلیف، وجود حتمی و مستمرّ امام است.

۹ - امامت و عنایت

عنایت در لغت، اسم مصدر و از ماده «عنی یعنی» است که دارای معانی اراده، قصد، در نظر گرفتن، رسیدگی کردن، توجه و بخشش و انعام است.(۲)

شیخ الرئیس در تعریف «عنایت» می گوید: «عنایت عبارت است از این که واجب الوجود بذاته تعقل کند که اعضای جسم انسان چگونه باشد، حرکت آسمان چه سان باشد تا به گونه بهتر باشند، و نظام خیر در آن ها موجود باشد. این تعقل علم الهی به دنبال هیچ گونه شوق یا خواست یا هدفی غیر از توجه به خویشتن نیست.»(۳)

۱- ۹۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- ۹۸. قاموس المحیط.

۳- ۹۹. التعلیقات، ص ۱۴.

شیخ اشراق می گوید: «عنایت، احاطه حقّ تعالی است به چگونگی نظام کلّ و به تمام آنچه که این مجموعه بر آن باشد....»(۱)

فخر رازی می گوید: «عنایت؛ یعنی علم خداوند به این که «اشیاء» به چه حالتی باشند تا به بهترین و کامل ترین وجه واقع شوند.»(۲)

صدرالمتألهین می گوید: «نظام معقول که نزد حکما عنایت نام دارد، مصدر همین نظام موجود است. پس این عالم موجود در نهایت خیر و فضیلت ممکن است.»(۳)

حال با روشن شدن معنای عنایت، به اثبات وجوب امامت در پرتو برهان عنایت می پردازیم:

بیان اوّل

آفرینش هستی بهترین و نیکوترین نظام ممکن است. لازمه این گفتار، لزوم وجود امام در آفرینش است وگرنه نظام، اَحسن نخواهدبود. حال به همین دلیل و برهانی که تکلیف و بعثت ضرورت دارد به همین دلیل، وجود مستمرّ امام نیز لازم است، همان طور که چاپ کتاب طبّ بدون پزشک، کارآیی لازم را ندارد. و لذا وحی در کنار بزرگداشت قرآن کریم از بزرگداشت و اهتمام به وجود پیامبر و راهنما سخن گفته است: { وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلى عَلَيكُمْ آياتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ؛(۴) «و چگونه ممکن است شما کافر شوید، با این که [در دامان وحی قرار گرفته اید، و] آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست؟!.»

امام که راهنمای الهی است، به جهت ویژگی کاری و رسالتش، جایگاه خاصی در نظام آفرینش دارد که اگر این موجود مبارك در آن جایگاه ویژه خود قرار نگیرد و آفریده نشود نقص و کاستی دامنگیر نظام احسن خواهد شد.

راهنمای الهی، از آنجا که با عالم بالا در ارتباط است، گیرنده پیام الهی است، و از

۱- ۱۰۰. اللمحات، ص ۱۶۶.

۲- ۱۰۱. المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳- ۱۰۲. الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۱۱۱.

۴- ۱۰۳. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

عالم غیب و وحی خبر می دهد... و از آنجا که با عالم بشریت در ارتباط است ابلاغ پیام آسمانی می کند و مسلّماً وجودش با سایر موجودات آسمانی فرق دارد.

بیان دوم

خداوند که برای کمال یابی هر موجودی که در این عالم رنگ هستی می گیرد همه نوع ابزار ضروری و غیر ضروری را در اختیارش گذاشته تا به کمال برسد، چگونه ممکن است انسانی که در دامان همین طبیعت است از این قانون استثنا شود و ارتقای معنوی او نادیده گرفته شود؟

شیخ الرئیس می گوید: «واگذاشتن انسان ها و انظارشان به خودشان، کار درستی نیست؛ چون مایه اختلاف می شود و هر کسی هر چیزی را که به سودش باشد عدل و چیزی را که به ضررش باشد ظلم می پندارد. پس نیاز به امام که مایه بقا و پیدایش وجود انسان ها است بسیار شدیدتر است تا نیاز به رویانیدن موی کناره های چشم (پلک و مژه) و ابروان و گود کردن کف پاها و چیزهای دیگر که منافعشان در استمرار اصل وجود بشر دخالت ندارد. پیدایش و وجود انسان صالح که وضع قانون و اجرای عدالت کند امری ممکن است. پس درست نیست که عنایت الهی آن منافع جزئی را تأمین کند امّا از این منافع اساسی غفلت کند. و درست نیست که خداوند و ملائکه نیازهای ابتدایی بشر را بدانند ولی نیازهای اساسی را ندانند. و درست نیست چیزهایی که در تشکیل و پیدایش نظام خیر ممکن و ضروری است و خدا هم می داند، با این حال آن ها را خلق نکند. و چگونه ممکن است که وجودهای متعلِّق و مبنی باشد امّا وجود متعلَّق و مبنا نباشد.»(۱)

۱- ۱۰۴. الالهیات من کتاب الشفاء، ص ۴۸۸.

امامت و غیبت

اشاره

مسأله امـامت یکی از مسائـل مهمّ کلامی نزد شیـعه به حساب آمـده است، و اساس هر خلافی از اختلافات در امامی است که اطـاعتش واجب شـمرده شـده است و بقیه اختلافات همه به این مسأله باز می گردد. شیـعه دوازده امامی از مهم ترین فرقه های شیعی بلکه تنها فرقه اساسی موجود در عالم معاصر به حساب می آید. این فرقه در ایمان و اعتقادش به دوازده امام بر نصوصی تکیه کرده که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله بر آن هـا از جانب خداونـد تأییـد داشـته است آخر آن ها حضـرت مهـدی علیه السلام است، و زنده بوده و منتظر امر الهی به خروج و ظهور می باشد.

سؤالی که گاهی در رابطه با حضرت مهدی علیه السلام مطرح می شود این که شیعه دوازده امامی از طرفی برای امامت مقام و ارزشـی خـاص قائل است. و از طرفی دیگر بر ضـرورت وجود امام معصوم از عقل و نقل ادله ای اقامه می کنـد و نیز برای امام معصوم وظایف سـنگینی از جمله هدایت بشـر مقّرر کرده است. این تفاصـیل انسان را گاهی با اشـکال مواجه می سازد که آیا غیبت امام زمان علیه السـلام با وظیفه امام معصوم که شیعه معین کرده منافات ندارد؟ در این بحث درصدد تبیین این موضوع و بررسی اشکال و حلّ آن می باشیم.

تعریف امامت

اشاره

بـا مراجعه به کتـاب هـای کلاـمی شـیعی و غیر شـیعی و نیز کتاب های فلسـفی و عرفانی پی می بریم که دو تفسـیر و روش در تعریف امامت وجود دارد:

ص:۴۷

۱ – تعریف کلامی

در تعریف کلامی برای امامت آن گونه که قبلاً اشاره شد تکیه گاه متکلمین بر بعد ریاست و زعامت اسلامی و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله در اموری است که مربوط به دنیا و دین مردم می باشد.

شیخ مفیدرحمه الله می گوید: «امامت عبارت است از پیشی گرفتن در چیزی که مقتضای اطاعت و اقتداء به او است.»(۱)

شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: «آنچه که از لفظ امام به دست می آید دو چیز است: یکی این که او مقتدا و امام مردم در افعال و رفتار است. دیگر این که او کسی است که متولّی تدبیر امت و سیاست آنان بوده و قیام به امور آن ها خواهد کرد. جانیان را تأدیب کرده و والیان را نصب خواهد نمود. کسی که مستحقّ حدّ الهی است بر او اجرا کرده و با کسی که درصدد دشمنی و کید با اسلام است مقابله خواهد کرد.»(۲)

علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «امامت ریاست بر عموم مردم برای یکی از اشخاص در امور دین و دنیاست.»(۳) او در شرح باب حادی عشر قید به عنوان «نیابه عن النبی» را اضافه کرده است.(۴)

۲ – تعریف فلسفی – عرفانی

تفسیر و تعریف دیگری برای امامت از ناحیه فلاسفه و عرفا شده، به این که امامت منصبی الهی همانند نبوّت است و بین این دو هیچ فرقی به جز وحی نیست. امامت استمرار تمام وظایف نبوّت به جز تحمّل وحی الهی است. و نیز نوعی تصرف در باطن و نفوس افراد به کمال مطلوب انسان است. مطابق این تعریف ریاست در امور دین و دنیا که در تعریف سابق آمده شأنی از شؤونات و وظیفه ای از وظایف امامت به حساب می آید، وگرنه امامت نظیر نبوّت در تمام درجات عالی است.

۱- ۱۰۵. الإفصاح فی الإمامه، ص ۲۷.

۲- ۱۰۶. مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳- ۱۰۷. نهج المسترشدین، ص ۶۲.

۴- ۱۰۸. النافع لیوم الحشر، ص ۹۳.

مطابق این تعریف، اختلاف بین امامیه و دیگران بر سر مسأله امامت، اختلاف در شرایط امام نیست، بلکه بازگشت اختلاف به نفی و اثبات است. شیعه امامت را به این معنا معتقد است و دیگران منکر. می دانیم که اگر در تعریف امامت بر تفسیر متکلمین اکتفا کنیم نمی توان امامت را جزء اصول دین به حساب آورد، بلکه مطابق حرف اهل سنّت، به فروع دین سزاوارتر خواهد بود. لذا متکلمین شیعی در توجیه تعریف خود به آن نحو می گویند: ما به جهت مماشات با مذاهب دیگر اسلامی امامت را چنین تعریف نمودیم، نه این که خود به آن ملتزم باشیم.

بالاتر از این، شیعه معتقد است که مقام امامت بالاتر از مقام نبوّت است، گرچه برخی از انبیا همانند رسول اکرم اسلام صلی الله علیه وآله هر دو مقام را بر عهده داشت. آنان در اثبات مدعای خود به آیه «ابتلاء» تمسّک می کنند؛ زیرا خداوند متعال مطابق این آیه بعد از امتحان حضرت ابراهیم نبی علیه السلام او را به مقام امامت نایل ساخت. از اینجا معلوم می شود که این مقام از مقام نبوّت و إخبار از خداوند، بالاتر است.

تعریفی که علامه طباطبایی رحمه الله از امامت ارائه داده این است که امامت آن است که انسان به گونه ای باشد که دیگران به او اقتدا کرده و کردار و گفتار خود را به نحو تبعیت، تطبیق دهد. مطابق این تعریف امامت حقیقتی وراء مثل مقام اطاعت یا ریاست دین و دنیا یا وصایت یا خلافت و جانشینی در روی زمین به معنای حکومت بین مردم است.(۱)

عمق معنای امامت نزد علامه طباطبایی رحمه الله در این ظاهر می شود که می گوید: برای امامت باطنی است که همان ولایت بر مردم و کردار آنان است، و این هدایت باطنی چیزی جز ایصال به مطلوب نیست، چیزی که اختلاف اساسی با هدایت ظاهری دارد که از آن به بیان راه تعبیر می شود، وظیفه ای که به امام اختصاص ندارد. در ضمن این معنای دقیق عرفانی برای امامت، این حقیقت مندرج است که در هر زمان احتیاج به انسان کامل معصوم از هر جهت است.

۱- ۱۰۹. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۱.

جمع بین دو تعریف

با کمی تأمّل ملاحظه می کنیم که می توان، بین این دو تعریف جمع نمود.

۱ – مفهوم امامت در عالم فعل و اثبات – نه به حسب عالم واقع و ثبوت – مفهومی است که قابل تحول و تکامل است و می توان گفت که نزد قدما با تتبع و تحقیقی که داشتند آن گونه که الآن این مفهوم واضح شده، نبوده است. و این به مجموع عواملی باز می گردد؛ خواه به جهت این بوده که بزرگان قرارشان بر این بود که مطابق اصطلاحات اهل سنّت در این زمینه مشی کرده باشند و یا این که ادوات و وسایل تفکیر کلامی به طور کلّی آن ها را به این سمت و سو و نتیجه و تعریف کشانده است.

شاهد این مطلب این است که بسیاری از امور که در گذشته غلوّ به حساب می آمد الآن از ضروریات امامت به شمار می آید، همان گونه که در علم رجال و تراجم به آن اشاره شده است.

۲ – توجیه دوم آن است که بگوییم در حقیقت هیچ تنافی بین دو تفسیر و تعریف نیست بلکه تعریف اول برای امامت صحیح است ولی در تعریف دوم بین تعریف امامت و بین مقام امام خلط شده است. هر دو تعریف در شؤون امامت توافق دارد ولی این شؤون در حقیقت تعریف امام نیست بلکه تعریفی برای امامت است، به این که بگوییم: امامت عبارت است از ریاست عمومی در امور دین و دنیا و اما این که امامت از مناصب الهی است، همه قبول دارند.

۳ – توجیه دیگری که در جمع بین این دو نوع تعریف وجود دارد این که بگوییم: به طور اصولی و کلّی بین روش کلامی و روش فلسفی – عرفانی فرق و اختلاف اساسی وجود دارد. بازگشت این اختلاف تنها به تحوّل در مفهوم نیست بلکه رجوع آن به دو نوع روش برداشت است؛ زیرا روش کلامی در رسیدن به معارف دینی اعتماد بر عقل و استدلال عقلانی است، در حالی که تکیه گاه فلسفی – عرفانی بر آن است که استدلال عقلانی و تکیه و اعتماد بر عقل به تنهایی کار صحیح به نظر نمی رسد و نمی تواند انسان را به هدف و حقیقت امور برساند. این دو، نوع برداشت

است و مجرد اختلاف در تعریف به نظر نمی آید. فیلسوف عارف، اهل اشـراق و کشف است و درصدد آن است که حقایق را بـا گذشـتن از گـذر عقـل و با رسـیدن به حقیقت آن ها از راه شـهود باطن درک وکشف کنـد، راهی که هرگز در آن خطا و اشتباه وجود نداشته باشد.

ادله وجوب و ضرورت امامت

شیعه امامیه، امامت را عقلاً واجب می داند، و اشاعره آن را تنها به دلیل نقل واجب می شمارد. و گروهی از معتزله آن را عقلاً و نقلاً واجب می شمارند.

متکلمین امـامیه بر ضـرورت و وجوب عقلی امـامت، ادله ای اقـامه کرده انـد که در جـای خود به آن اشـاره کرده ایم؛ از قبیل: دلیل لطف، وجوب حفظ شریعت، ضرورت بیان احکام شریعت و... .

و از طرف دیگر برای امـام صـفاتی را از قبیل عصـمت قائلنـد؛ زیرا عصـمت امام مقتضای لطف بوده و با وظیفه او نیز که حفظ شریعت اسلامی و تبیین احکام است سازگاری دارد.

بررسی مشکل غیبت امام

اشاره

اشـکالی که بر نظریه امامت نزد شـیعه امامیه با اعتقاد به غیبت امام عصـرعلیه السـلام متوجه است را نسبت به هر دو تعریف که درباره امامت وارد شده مطرح خواهیم کرد:

۱ – اشکال غیبت مطابق تعریف متکلمین

متکلمین بر ضـرورت امامت – آن گونه که اشاره شد – به ادلّه ای از قبیل قاعده لطف، لزوم حفظ شـریعت و تبیین دین الهی و شریعت استدلال کرده اند. می دانیم که این اهداف که برای امامت ذکر شده تنها با حضور امام در بین مردم حاصل می گردد و با غیبت امام از میان مردم نمی توان به این اهداف مقدّس دسترسی حاصل نمود.

از طرفی دیگر، متکلمین در اقامه دلیل بر لزوم عصمت امام نیز به دلیل لطف

ص:۵۱

و ضـرورت حفظ شـریعت استدلال می کنند. و می دانیم که این دو دلیل نیز تنها با وجود امام قابل اجرا است؛ زیرا لطف بدون وجود معصوم حاصل نمی گردد، و نیز حفظ شریعت بدون وجود معصوم تحقق نمی یابد.

پاسخ: در پاسخ از این اشکال، مطابق تعریف متکلمین بر امامت می گوییم:

اوّلاً: هـم در وجـود امـام مصـحلت اسـت و هـم در غیبـت او، جز این که مصـلحت در وجـود امـام به مکلفین بـاز می گردد و مصلحت در غیبت ایشان به خود حضرت باز می گردد. گرچه سبب موجب در غیبت آن حضرت خود مردمند.

به تعبیر دیگر: سبب در عـدم انبساط یـد حضـرت این نیست که از لطف خارج شده باشد بلکه جهت لطف دائماً باقی است، و عدم حصول آن به جهت امری است که به غیر خدا باز می گردد.

ثانیـاً: نسـبت به مسأله حفظ شـریعت می گوییم: این وظیفه متوقف به حضور فیزیکی و شخصـی حضـرت در بین مردم نیست، بلکه به طور کلّی شـریعت را خودش در پس پرده غیبت حافظ بوده و نیز به نحوی دیگر بـا نصب نایبـان عام، این وظیفه را در سطحی دیگر بر عهده آن ها گذارده است.

ثالثاً: الطاف، هماننـد مصالـح و مفاسد نفس الأمریه و ملاکات احکام، دارای درجات مختلف است، که با تزاحم آن ها ملاک اهمّ و آنچه که لطف او بیشتر است مقـدّم می گردد. لـذا گرچه امامت و حضور امام ضـرورتی است که در حقّ بندگان، لطف الهی به حسـاب می آیـد و می توانـد بنـدگان را به طـاعت نزدیک کرده و از معصیت و نافرمانی دور سازد، ولی گاهی لطف بیشتر در غیبت این امـام و عـدم حضور او در بین مردم است، همـان گونه که در فلسـفه غیبت امـام مهـدی علیه السـلام با ذکر مقـدماتی این مطلب را به اثبـات رسانـدیم. مگر نه این است که زمین نبایـد خـالی از وجود حجّت باشـد؟ مگر نه این است که خوف کشـته شـدن امام وجود داشـته است؟ مگر نه این است که امامان بعد از پیامبر تا روز قیامت دوازده نفرند؟ و برای عصر ظهور نیز احتیاج به رهبر و امام معصوم است؟ این ها و جهات دیگر که در جای خود به آن اشاره شد، همگی ما را به

این امر رهنمون می سازد که گاهی لطف در غیبت امام است. و این لطف از اهمیت بیشتری برخوردار است. مگر نه این است که خداوند یازده امام را فرستاد ولی عموم مردم از آن استقبال نکردند، لذا شرایط با تغییر اوضاع و احوال فرق می کند و هر زمانی به جهت اتفاقاتی که پدید می آید، و حالاتی که بر مردم عارض می شود، مقتضیات خاص خود را به دست می آورد.

۲ – اشکال غیبت امام مطابق تعریفی دیگر

ذکر شد که برای امامت دو نوع تعریف شده است، و تعریف دوم آن به تفسیر امامت به معنای باطنی باز می گردد. مقصود از تفسیر باطنی امامت این است که امامت حقیقتی است که امام به جهت قابلیاتی که پیدا می کند از قبیل قرب الهی و رسیدن به مقام یقین، به آن دسترسی پیدا می کند؛ زیرا هدایت به معنای بیان راه، جدای از نبوّت نیست، پس معنای امامت همان ایصال به مطلوب است که به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله تصرفی در نفوس است که به وسیله آن انسان را به سوی کمال خود رهنمون می سازد.(۱)

مطابق این تفسیر و تعریف برای امامت، دیگر جایی برای اشکال غیبت باقی نمی ماند؛ زیرا این وظیفه متفرّع بر وجود حضرت در بین مردم است نه بر حضور او، تا با غیبت حضرت منافات داشته باشد، گرچه هدایت تشریعی نیز از وظایف او بوده و از شؤونات آن مقام قرب الهی است. موضوع غیبت آن حضرت تنها عایقی است در مقابل برخی از وظایفی که به امام واگذار شده است، مشکلی که می توان به آن جواب های متعدد داد بدون آن که خدشه ای بر اصل امامت او و تأثیر آن در خارج وارد سازد، همان گونه که قبلاً به برخی از جواب ها نسبت به آن وظایف اشاره شد.

از آنجا که حلّ اساسی اشکال غیبت امام مبتنی بر تفسیر و تعریف دوم بر امامت است لذا جا دارد با عمق بخشیدن به این بحث، این معنا و تعریف امامت را از لابه لای آیات و روایات به اثبات برسانیم:

۱- ۱۱۰. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

امامت و هدایت باطنی

خداوند متعال می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا...}؛(۱) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

و نیز فرمود: { وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَکانُوا بِآیاتِنا یوقِنُونَ ؛(۲) «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.»

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر آیه اوّل می گوید: «ظاهر قول خداوند { أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا} این است که هدایت به امر خدا تفسیر معنای امامت است. و در تفسیر آیه ۱۲۴ از سوره بقره معنای هدایت امام به امر خداوند را توضیح دادیم. و آنچه در اینجا قابل ذکر است این که این هدایتی که از شؤون امامت برشمرده شده به معنای بیان راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان ابراهیم را بعد از آن که نبی قرار داده بود او را امام معرفی کرد و نبوّت منفکّ از بیان راه و ارائه طریق نیست، پس تنها معنایی را که می توان برای امامت در این آیه نمود این که امامت به معنای ایصال و رساندن انسان به مطلوب و هدف است، که نوعی تصرف تکوینی در نفوس مردم با رساندن آنان به کمال و منتقل ساختن آن ها از موقف معنوی خاصی به مرتبه ای دیگر است... حال اگر امام مردم را این گونه هدایت می کند، باید خودش قبل از آن به این نوع هدایت رسیده باشد تا از او به دیگران بر اساس قابلیت ها برسد. پس امام همان رابط بین خداوند و مردم در رساندن فیوضات باطنی است که از خداوند گرفته و به مردم افاضه می کند، همان گونه که شخص نبی به لحاظ نبوتش، واسطه فیوضات ظاهری؛ یعنی همان شریعت الهی بین خداوند و مردم می باشد... ولی در برخی از موارد نبوّت و امامت با هم در شخصی جمع شده است؛ همانند ابراهیم و فرزندانش....»(۳)

ص:۵۴

۱- ۱۱۱. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- ۱۱۲. سوره سجده، آیه ۲۴.

۳- ۱۱۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

امامت، اصلی از اصول دین

امامت، اصلی از اصول دین

یکی از مسائل مهمّ اسلامی نزد شیعه امامیه، مسئله امامت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله است. شیعه از آن جهت که برای منصب امامت و خلافت، ارزش خاصی قائل است و خطّ امامت را ادامه دهنده خطّ نبوّت در تبیین و توضیح و توسعه و تطبیق شریعت می داند، لذا نزد آنان از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده و آن را از اصول دین به شمار آورده اند. ولی اهل سنّت این مسئله را جدّی نگرفته و برای آن چندان اهمیتی قائل نشده اند و لذا آن را جزو فروع دین به حساب می آورده اند.

جا دارد که این مسئله مهمّ زیربنایی که حیات معنوی و مادی جامعه به آن وابسته است مقداری مورد بررسی قرار گیرد تا به حقیقت آن پی ببریم.

اقوال در مسئله

اقوال در مسئله

در بین فرقه های اسلامی، اختلاف است که آیا امامت از اصول است یا فروع و در صورتی که از اصول به حساب می رود از اصول دین است یا از اصول مذهب؟

اصول دین مجموعه اموری است که مرتبط به عقیده اسلامی است، و تقلید در آن ها صحیح نمی باشد، بلکه بر هر فرد مکلّف لازم است که در آن ها قناعت ذاتی پیدا کرده و از راه عقل و فطرت با نظر و تدبّر در ادله به آن ها اعتقاد وجدانی پیدا کند.

فروع دین تکالیف و احکامی است که جنبه عملی داشته و مربوط به افعال و رفتار و عملکرد مکلفین است. در حالی که اصول مذهب مجموعه اعتقاداتی است که پایه های یک مذهب را تشکیل می دهد.

ص:۵۵

اصول دینی که مورد اتفاق جمیع مسلمین است عبار کند از «توحید، نبوّت و معاد»، ولی در مورد امامت اختلاف است، و درباره آن سه نظر وجود دارد:

۱ – امامت از فروع دین.

۲ – امامت از اصول مذهب.

۳ – امامت از اصول دین.

قول اول: امامت از فروع دین

عموم اهل سنّت، خوارج، مرجئه، جمهور اعظم از معتزله و زیدیه از شیعه، معتقدند به این که امامت از فروع دین و مسائلی است که مربوط به افعال مکلفین است:

۱ – تفتازانی می گوید: «نزاعی نیست که مباحث امامت به علم فروع لایق تر است،....»(۱)

۲ – قاضی ایجی می گوید: «امامت نزد ما از جمله مسائل فروع دین است، ولی ما به تأسّی از پیشینیان آن را در علم کلام ذکر می کنیم.»(۲)

۳ – غزالی می گوید: «بدان که نظر در مسئله امامت نیز از مسائل مهم نیست، و از فنّ معقولات به شمار نمی آید، بلکه از مباحث فقهی است....»(۳)

۴ – آمدی می گوید: «گفتار در امامت، از اصول دیانات و امور ضروری به حساب نمی آید....»(۴)

۵ – فضل بن روزبهان می گوید:«مبحث امامت نزد اشاعره از اصول دیانات و عقاید به شمار نمی آید، بلکه نزد اشاعره از فروعی است که متعلّق به افعال مکلفین می باشد.» (۵)

کسانی که معتقدند امامت از فروع است، به ادله ای استدلال کرده اند. اینک به

۱- ۱۱۴. شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲- ۱۱۵. المواقف، ص ۳۹۵.

۳- ۱۱۶. الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۴.

۴- ۱۱۷. غایه المرام فی علم الکلام، ص ۳۶۳.

۵- ۱۱۸. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴.

یکایک آن ها پرداخته و به هر کدام به طور مستقل پاسخ می دهیم:

۱ - امامت ریاستی دنیوی برای نظم امور بندگان است، لذا برای حفظ امور مسلمین و نظام آن ها بر مردم واجب کفایی است که کسی را بر این امر بگمارند.

پاسخ: از دیدگاه شیعه امامیه، امامت تنها ریاستی دینی و یا دنیوی نیست، بلکه منصبی الهی و بس عظیم است که نفوس بشر را به کمال مطلوب خود هدایت می کند، و از شؤونات آن ریاست دینی و دنیوی است.

۲ - فردی که دارای خصوصیات امامت نزد شیعه است با خصوصیات پیامبرصلی الله علیه وآله فرقی ندارد، و در نتیجه امامت نزد شیعه مرادف با نبوّت خواهد بود، در حالی که ادله خاتمیت، راه را برای این احتمال بسته است.

پاسخ: این که شرایط و خصوصیات امامت همان شرایط و خصوصیات نبوّت است دلیل بر آن نیست که امام همان نبی است، بلکه از آن جهت که شیعه معتقد است که جامعه اسلامی بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله احتیاج به اشخاصی دارد که ادامه دهنده راه آن حضرت در بُعد تبیین و توسعه و تطبیق شریعتند، لذا برای آن اشخاص خصوصیات و صفاتی را قائل است که برای پیامبرصلی الله علیه وآله لازم می داند؛ از جمله از عصمت، علم غیب و دیگر صفات، گرچه معتقد است بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله نبی دیگری نخواهد بود، و بر شخصی غیر از ایشان وحی تشریع نخواهد شد.

۳ – پیامبر صلی الله علیه وآله به تمام وظایف خود در زمینه تشریع احکام عمل نمود، و لذا خداوند متعال در این زمینه می فرماید: { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتی وَرَضِيتُ لَكُمُ الاِسْلامَ دِيناً }؛(۱) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.»

و لذا احتیاج به امامت به حدّی که از اصول دین باشد نیست، بلکه فرعی از فروع دین است که وظیفه ای را برای مردم در زمینه انتخاب او از راه شورا و بیعت به وجود می آورد.

۱- ۱۱۹. سوره مائده، آیه ۶.

پاسخ: دلیل فوق مبنی بر آن است که «دین» را در آیه به احکام شرعی فرعی تفسیر کرده، و «اکمال» در دین را به معنای بیان آن ها بدانیم، در حالی که این معنا از جهاتی قابل خدشه است:

الف) عموم مفسّران شیعه و برخی از محققین سنی معتقدند که آیه در روز غدیر خم در حجه الوداع نازل شده است، در حالی که بعد از آن روز تا وفات پیامبر صلی الله علیه وآله احکام و فرایض بسیاری از جانب خداوند بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد؛ همانند احکام کلاله که در آخر سوره نساء آمده و نیز آیات ربا که در سوره بقره وارد شده است.

ب) کلمات به کار برده شده در آیه - مأیوس شدن کفار، اکمال دین، اتمام نعمت - با ادعای آنان سازگاری ندارد؛ چون تبیین پاره ای از احکام در حجه الوداع منجرّ به مأیوس شدن کفار از دین اسلام نمی شود؛ زیرا چه بسیار از احکامی را که قبل از آن پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم بیان نموده بود و هرگز کفّار از اسلام و نابودی آن مأیوس نشده بودند... .

تنها احتمالی که در اینجا ممکن است مطرح شود این که اکمال دین و اتمام نعمت تنها به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، و این تنها چیزی است که سبب شد مشرکان از طمع ها و قصدهای سوئی که نسبت به اسلام داشتند، مأیوس گردند.

نتیجه این که: از آیه شریفه فوق استفاده می شود که امامت از اصول دین است که سبب اکمال دین و اتمام نعمت است.

قول دوم: امامت از اصول مذهب

برخی از متأخرین از علمای شیعه معتقدند که امامت از اصول مذهب است، نه از اصول دین و نه از فروع دین. آنان بر مدّعای خود به وجوهی استدلال کرده اند:

۱ - امامت تنها نزد پیروان مذهبی که به آن معتقدند، ثابت است و از آنجا که دیگران آن را با معنایی که شیعه از آن دارد قبول نمی کنند، لذا نمی توان آن را از اصول دین به حساب آورد.

پاسخ: این که امامت با معنای خاص آن نزد شیعه ثابت است نه دیگران، دلیل بر

آن نیست که از اصول دین نباشد. اصول دین بودن یک اصل تابع دلیل است، گرچه برخی از فرق های اسلامی آن را نپذیرند.

۲ - اگر امامت از اصول دین باشد لازم می آید که منکرین آن از دین خارج باشند، و در نتیجه مستلزم آن است که بتوان آنان را تکفیر کرده و از اسلام خارج دانست. ولی اگر امامت را از اصول مذهب بدانیم این محذور پیش نخواهد آمد.

پاسخ: خروج از محذور، دلیل بر آن نمی شود که مخالفت با دلیل نموده و از مسئله ای که دلیل بر آن است دست برداریم. خصوصاً که برای کفر مراتبی ذکر کرده اند، و برای فرار از اشکال می توان به این توجیه پناه برد.

عفو از مستضعفین

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِينَ تَوَفّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَساءَتْ مَصِيراً * إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً * فَأُولئِكَ عَسَى اللّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكانَ اللّهُ عَفُوًّا غَفُوراً}؛(۱) «آنان که هنگام مرگ و قبض روح، ظالم و ستمگر بودند فرشتگان از آن ها باز پرسند که در چه کار بودید؟ [چرا به ایمان و اعمال نیک برای آخرت خود نپرداختید؟]پاسخ دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان [و اسیر ظلم حکّام جاهل و کافر]بودیم. فرشتگان گویند: آیا زمین خدا پهناور نبود؟ که در آن سفر کنید؟ مأوای ایشان جهنم است و بازگشت آن ها به جایگاه بدی است. مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که به راستی ناتوان بودند که گریز و چاره ای بر آن نبود و راهی به نجات خود نمی یافتند. آنان امیدوار به بخشایش خداوند باشند که خدا گناهانشان را می بخشد و خداوند بخشنده و آمرزنده بندگان است.»

فقهای اسلام اتفاق نظر دارند که تمام احکام خداوند بر بندگان مشروط به علم

۱- ۱۲۰. سوره نساء، آیات ۹۷ - ۹۹.

و قدرت آنان است. و اگر کسی دسترسی برای پیدا کردن حقّ را نداشت جزء کسانی است که مستضعف شمرده شده و امید است که مشمول رحمت الهی گردد. و غالب اهل سنّت را می توان از همین قسم برشمرد.

کلینی به سندش از علی بن سوید نقل می کند که گفت: از امام ابو الحسن موسی بن جعفرعلیهما السلام درباره ضعفا سؤال کردم. حضرت در نامه ای چنین مرقوم داشتند: «الضعیف من لم ترفع إلیه حجّةٌ ولم یعرف الاختلاف فإذا عرف الاختلاف فلیس بمستضعف»؛(۱) «ضعیف کسی است که حجّت به او نرسیده و اختلاف را نمی داند، و هر گاه اختلاف را بداند ضعیف نخواهد بود.»

شیخ صدوق به سند خود از سلیمان بن خالد نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه { إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «یا سلیمان! فی هؤلآء المستضعفین من هو أثخن رقبه منك المستضعفون قوم یصومون ویصلّون تعفو بطونهم وفروجهم»؛(۲) «ای سلیمان در میان این مستضعفین کسانی اند که گردنشان از تو کلفت تر است. مستضعفین قومی اند که نماز به جای آورده و روزه می گیرند. شکم ها و فرج های خود را از حرام نگه می دارند.»

خلود در جهنّم مختصّ معاندین است

سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «.. و امّا فرقه ناجیه ای که هدایت یافته و مؤمن، مسلمان، موفّق و ارشاد شده است آن کسی است که مرا امین خود دانسته و تسلیم امر من و مطیع دستورات من است. کسی که از دشمن من متبرّی و دوستدار من و بغض دشمن مرا در دل دارد. کسی که حقّ من و امامت و وجوب اطاعت مرا از کتاب خدا و سنّت نبی اش شناخته است... و تمام ۷۲ فرقه بقیه کسانی هستند که به غیر حقّ متدینند، کسانی که دین شیطان را یاری کرده از شیطان و اولیای او دستور می گیرند، آنان دشمنان خدا و رسولش و دشمنان مؤمنینند که بدون حساب وارد جهنم می گردند...

۱- ۱۲۱. کافی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- ۱۲۲. معانی الأخبار، ص ۲۰۲.

سلیم بن قیس می گوید: عرض شد: ای امیرمؤمنان! خبر ده ما را از کسی که در حقّ شما گناهی انجام نداده و با شما دشمنی و عداوتی ندارد ولی ولایت شما را نپذیرفته و از دشمنان شما تبرّی نجسته است و تنها می گوید: نمی دانم. در حالی که در این گفتارش صادق و راستگو است، حکم این دسته چیست؟

حضرت فرمود: اینان از آن ۷۲ فرقه به حساب نمی آیند. همانا مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله از ۷۲ فرقه، ظالمین و ناصبی ها هستند، کسانی که خود را جلو انداخته اند و مردم را بر دین خود دعوت نموده اند. یک فرقه از آنان متدین به دین رحمت و ۷۲ فرقه دیگر متدین به دین شیطانند... .

و امّا کسانی که عقیده به یکتایی خدا داشته و به رسول خدا ایمان آورده اند، ولی ضلالت و گمراهی دشمن ما را نشناخته و به دست نیاورده اند، و نصب و عداوت ما را در دل ندارند، و حلال و حرام خدا را تغییر نداده اند... آنان اهل نجاتند. و این طبقه بین مؤمنین و مشرکان، اکثریت مردم را تشکیل می دهند، و اینان اصحاب حساب و میزان و اعرافند. اینان اهل جهنمند که مورد شفاعت انبیا و ملائکه و مؤمنین قرار می گیرند. کسانی که از آتش دوزخ بیرون می آیند ولی به آن ها جهنّمی می گویند... .»(۱)

قول سوم: امامت از اصول دین

علمای امامیه به جز برخی از متأخرین از آنان اتفاق کرده اند بر این که امامت اصلی از اصول دین است.

شیخ محمّدرضا مظفّر می فرماید: «ما معتقدیم که امامت اصلی از اصول دین است که ایمان، بدون اعتقاد به آن تمام نخواهد بود. و هرگز در آن نمی توان از پدران و اهل خود و مربّیان تقلید نمود، هرچند شخصیت های بزرگ و عظیم القدری باشند، بلکه واجب است نظر و تأمّل در امر امامت، همان گونه که در توحید و نبوّت واجب است... .

همان گونه که معتقدیم: امامت همانند نبوّت، لطفی است از جانب خداوند

۱- ۱۲۳. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۷ و ۹۸.

متعال. لذا ضرورت دارد که در هر عصری، امامی باشد هدایتگر که در مجموعه وظایف پیامبر از هدایت بشر و ارشاد آنان به اموری که صلاح و سعادتشان در دنیا و آخرت است، جانشین او گردد. و هر وظیفه ای که برای پیامبر است، از قبیل ولایت عامه بر مردم نسبت به تدبیر شؤون و مصالح آنان، و به پاداشتن عدل و رفع ظلم و عدوات از بین آنان، همه این وظایف بر دوش امام است.

بنابراین، امامت استمرار نبوّت است. و دلیلی که موجب ارسال رسولان و بعثت انبیاست، همان ادله موجب نصب امام بعد از رسولان است.

به همین جهت است که می گوییم: امامت بدون نصّ از جانب خداوند متعال بر زبان پیامبر یا امام قبل از خود تحقّق نمی یابد. و نیز امامت به اختیار و انتخاب مردم نخواهد بود....»(۱)

بر این قول به وجوهی استدلال شده است:

۱ - نزاعی نیست که امامت، جانشینی از پیامبر است، بنابراین از توابع نبوّت و فروع آن است، لذا همان گونه که نبوّت از اصول دین است، امامت نیز از اصول دین می باشد.

محقق لاهیجی می گوید: «جمهور امامیه معتقدند که امامت از اصول دین است؛ زیرا به این نتیجه رسیده اند که بقای دین و شریعت متوقف بر وجود امام است، همان گونه که حدوث شریعت متوقف بر وجود پیامبرصلی الله علیه وآله است. پس احتیاج دین به امام، همانند احتیاج دین به نبی است.»(۲)

۲ - خداوند متعال خطاب به رسولش می فرماید: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ...}؛(۳) «ای رسول! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانده ای....»

۱- ۱۲۴. عقائد الامامیه، ص ۳۰۹.

۲- ۱۲۵. گوهر مراد، ص ۳۳۳.

۳- ۱۲۶. سوره مائده، آیه ۶۷.

این آیه بنابر نقل شیعه و سنّی، در مورد ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. امری که در صورت عدم ابلاغ آن، گویا پیامبر صلی الله علیه وآله هیچ یک از وظایف رسالت و نبوتش را انجام نداده است. و این خود دلالت واضحی دارد بر این که امامت از اصول دین و اساس آن است که برای ابلاغ آن چنین تأکیدی به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است.

۳ - خداوند متعال در سوره مائده می فرماید: { أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِیناً}؛(۱) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.»

مطابق روایات شیعه و سنی این آیه بعد از ابلاغ ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل گردیده است.

مفاد آیه آن است که امامت، سبب کامل شدن دین و متمّم نعمت خداوند است. امامت امری است که خداوند، اسلام را با آن می خواهد و اسلام بدون امامت هرگز مورد رضایت خداوند نخواهد بود.

۴ - در حدیث مستفیضی که از شیعه و سنی رسیده پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته الجاهلیه»؛(۲) «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

از این حدیث استفاده می شود که معرفت امام، حقیقتی است که اگر حاصل گردد دین انسان ثابت شده وگرنه دین او دین جاهلیت خواهد بود. حال با این تعبیرات چگونه می توان گفت که امامت از فروع دین یا اصول مذهب است؟

فخر رازی در خبری از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد باید بمیرد؛ خواه به دین یهودیت و خواه به دین نصرانیت.»(۳) که این نشانه اهمیت اصل امامت است.

۱- ۱۲۷. سوره مائده، آیه ۶.

۲- ۱۲۸. شرح مقاصد، مبحث امامت.

۳- ۱۲۹. رساله المسائل الخمسون در ضمن مجموعه الرسائل، ص ۳۸۴.

۵ - حاکم نیشابوری به سند خود از حنش کنانی نقل می کند که شنیدم از ابوذر در حالی که دست خود را به درب کعبه گرفته بود، فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می شناسد من همانم که مرا می شناسید و هر کس که مرا انکار می کند من ابوذرم، از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود نجات یافته و هر کس از آن تخلّف کند غرق شده است.»(۱)

این حدیث دلالت دارد بر این که هرکس قائل به امامت اهل بیت علیهم السلام نبوده و آنان را پیشوا و مقتدای خود ندانـد و در دین به آن ها اقتدا نکند اهل ضلالت بوده و هلاک خواهد شد.

۶ - از برخی روایات صحاح از اهل سنّت استفاده می شود که جماعت بسیاری از صحابه بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله به قهقری بازگشته و مرتد شدند، و با تأمّل در تاریخ بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه وآله پی می بریم که سببی برای ارتداد آنان جز اعراض از امر خلافت علی علیه السلام و شکستن حرمت ولایت آن حضرت نبوده است.

بخاری به سند خود از ابوهریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «روز قیامت گروهی از اصحابم را بر من وارد می کنند، آن گاه آنان را از نزدیک شدن به حوض کوثر باز می دارند. به خدا عرض می کنم: بار پروردگارا! اینان اصحاب منند. خداوند در جواب می فرماید: نمی دانی که بعد از تو چه کردند، آنان به قهقری باز گشته و مرتد شدند.»(۲)

و می دانیم که این گونه تعبیرات تنها با این سازگاری دارد که امامت از اصول دین به حساب آید.

امامت از دیدگاه امام رضاعلیه السلام

در حدیثی امام رضا علیه السلام به عبدالعزیز بن مسلم می فرماید: «مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان امت می دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان

۱- ۱۳۰. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲- ۱۳۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۰.

واگذار شود؟ همانا امامت، قدرش والاتر، و شأنش بزرگ تر، و منزلتش عالی تر، و مکانش رفیع تر، و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا با آرای خود آن را دریابند، و یا به انتخاب خویش امامی را منصوب کنند.

همانا امامت، مقامی است که خدای – عزّ وجلّ – بعد از رتبه نبوّت و خلّت، در مرتبه سوم به ابراهیم اختصاص داد و به آن فضیلت مشرّفش ساخت، و نامش را بلند و استوار نمود و فرمود: «همانا من تو را امام مردم قراردادم.» ابراهیم خلیل علیه السلام از نهایت شادی به خداوند عرض کرد: «از فرزندان من هم؟» فرمود: «پیمان و فرمان من به ستمگران نمی رسد.»

پس کیست که بتواند امام را بشناسد و یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟

هیهات! هیهات! در اینجا خردها گم گشته، خویشتن داری ها بیراهه رفته، عقل ها سرگردان، دیده ها بی نور، بزرگان کوچک، حکیمان متحیر، خردمندان کوتاه فکر، خطیبان درمانده، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان، و سخن دانان درمانده اند که بتوانند یکی از شؤون و فضایل امام را توصیف کنند. و آنان همگی به عجز و ناتوانی خود معترفند. چگونه می توان تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر او را فهمید، و جایگزینی که کار او را انجام دهد پیدا کرد؟!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟ در صورتی که او از دست یاران و وصف کنندگان اوج گرفته، و مقام ستاره در آسمان را دارد، او کجا و انتخاب بشر کجا؟ او کجا و خرد بشر کجا؟ او کجا و مانندی برای او کجا؟....»(۱)

ص:۶۵

۱- ۱۳۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۸ – ۲۰۳.

قرآن و نصّ بر امام

قرآن و نصّ بر امام

از جمله آیـاتی که مربوط به امـامت عـامه بوده و دلالـت بر یکی از گزاره هـای امامت دارد، آیاتی است که مربوط به وجوب نصب امام از جانب خداونـد می باشـد؛ زیرا در بحث امامت، این موضوع مطرح است که آیا نصب امام و جانشـین پیامبرصـلی الله علیه وآله لازم است که از جانب خداوند به طور مستقیم باشد یا خیر؟ در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

حقّ طاعت الهی

متکلمان برای توحید افعالی اقسامی را ذکر کرده اند که یکی از آن ها توحید در حقّ الطاعه است؛ یعنی تنها کسـی که اطاعت او بالذات و به طور مستقل واجب است خداوند متعال می باشد و اطاعت دیگران در صورت لزوم در طول اطاعت خداوند و به اذن او واجب است؛ زیرا اطـاعت، از شؤون مـالکیت است، و از آنجا که مالک حقیقی انسان خـدا است پس اطاعت او نیز ذاتاً واجب است. لـذا خداونـد متعال وجوب اطاعت پیامبرش را به اذن خود دانسـته و می فرمایـد: { وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِیطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ؛(۱)«هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به جهت آن که به اذن الهی از او اطاعت کنند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود که اطاعت پیامبر صلی الله علیه وآله فرع بر اطاعت خدا و در طول است.

۱- ۱۳۳. سوره نساء، آیه ۶۴.

و نیز در جایی دیگر می فرماید: { مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ ؛(۱) «هر کس رسول را اطاعت کند، قطعاً خدا را اطاعت کرده است.»

حقّ حاکمیت الهی

هم چنین از اقسام توحید افعالی، توحید در حاکمیت است؛ یعنی حکومت، حکمرانی و حاکمیت بالاصاله و ذاتاً برای خداوند است؛ زیرا حاکمیت هرگز منفکّ از تصرّف در نفوس و اموال و ایجاد محدودیت نیست، در حالی که تصرف و محدودیت در غیر، حقّ کسی است که بر دیگران ولایت و سلطه دارد و در غیر این صورت تصرّف عدوانی است حقّ ولایت و سلطنت که بالاصاله و ذاتاً برای خداوند است، لذا حاکمیت نیز از آنِ او است، و هر کس که قرار است بر مردم حکومت کند باید از جانب او اذن داشته باشد.

خداوند متعال به این موضوع اشاره کرده و دو نوع حاکمیت را در قرآن برای خود ذکر کرده است:

الف) حاکمیت تشریع و قانون گذاری؛ آنجا که می فرماید: { إِنِ الْحُکْمُ إِلّا لِلَّهِ ِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلّا إِیاهُ ؛(۲) «و تنها حکمفرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز آن ذات یکتا را نپرستید.»

ب) حاکمیت در تکوین؛ آنجا که می فرماید: { ما عِنْدی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلّا لِلَّهِ ِ}؛(۳) «عذابی که شما بر آن تعجیل دارید به دست من نیست، فرمان جز برای خدا نخواهد بود.»

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «از آنجا که تأثیر از آنِ خداوند متعال است، حکمی که نوعی تأثیر و جعل است نیز از برای او است، خواه آن حکم در حقایق

ص:۶۸

۱- ۱۳۴. سوره نساء، آیه ۸۰.
۲- ۱۳۵. سوره یوسف، آیه ۴۰.
۳- ۱۳۶. سوره انعام، آیه ۵۷.

تکوینی باشد یا در شرایع وضعی و اعتباری، و این معنا با آیات قرآن نیز تأیید می شود آنجا که می فرماید: { إِنِ الْحُکْمُ إِلّا لِلَّهِ }، { أَلا لَهُ الْحُکْمُ ، { لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَالْآخِرَهِ وَلَهُ الْحُکْمُ ، { وَاللَّهُ یحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ . از این آیات استفاده می شود که اگر برای غیر خدا حکمی هست باید بعد از حکم خدا و به اذن او باشد و هرگز با اراده و مشیت او منافاتی نداشته باشد....»(۱)

ابوالأعلی مودودی نیز می گوید: «حاکمیت تنها برای خداوند است و تنها حاکم حقیقی او است. با همین فرض است که نظام اسلامی داخل در نظام دمکراسی نیست، بلکه حکومت الهی می باشد.»(۲)

قرآن و نصب امام

قرآن و نصب امام

با مراجعه و تدبّر در آیات قرآن پی می بریم که امامت و حکومت به امر خداوند است و به هر کس که صلاح بداند واگذار می کند. اینک به بررسی برخی از آیات در این باره می پردازیم:

آیه اول

آیه اول

خداوند متعال در قرآن کریمش می فرماید: { وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یفْسِدُ فِیها وَیسْفِکُ الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ...}؛(۳) و «[به خاطر بیاور] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: "من در روی زمین، جانشینی [= نماینده ای قرار خواهم داد". فرشتگان گفتند: "پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم". پروردگار فرمود: "من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید".»

۱- ۱۳۷. المیزان، ج ۷، ص ۱۱۶.

۲- ۱۳۸. نظریه الاسلام السیاسیه، ص ۵.

۳- ۱۳۹. سوره بقره، آیات ۳۰ - ۳۳.

مفهوم خلیفه

«خلیفه» در لغت بر کسی اطلاق می شود که به جای دیگری قرار می گیرد. خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «خلیفه کسی است که به جای کسی که قبل از او است قرار گرفته و قائم مقام او گردد.»(۱)

این کلمه به صیغه مفرد دو مورد در قرآن کریم استعمال شده است: یکی در همین آیه و دیگری در آیه: { یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(۲) «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

ولی به صیغه جمع در موارد بسیاری به کار رفته است.(۳)

مقصود از خلافت در آیه

کلمه «خلافت» و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای جانشین گذشتگان در زندگانی دنیا به کار رفته است. و این معنایی است که قراین موجود در آیات بر آن دلالت دارد، جز آن که مقصود به خلافت در آیه مورد بحث که به صیغه مفرد آورده شده، به معنای جانشینی خالق و جاعل؛ یعنی خداوند متعال به کار رفته است. به تعبیر دیگر مقصود از خلافت در آیه مورد بحث «خلافت الهی» است. که این مطلب را به چند دلیل می توان اثبات نمود:

۱ - اطلاق کلمه «خلیفه» بدون اضافه و اشاره به شخص، که تأکید می کند انسان خلیفه و جانشین کسی است که او را خلیفه قرار داده است. این مثل آن است که رئیس یک حکومت می گوید: «من تو را جانشین خود قرار دادم.» مفهوم عرفی آن این است که مخاطب، جانشین همان رئیس حکومت است که او را خلیفه قرار داده است.

۲ - مباحثه ای که بین ملائکه و خداوند متعال بود نیز شاهد این مطلب است که

۱- ۱۴۰. ترتیب کتاب العین، ماده خلف.

۲- ۱۴۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۳- ۱۴۲. سوره های انعام، آیه ۱۶۵ ؛ یونس، آیه ۱۴؛ اعراف، آیات ۶۹ و ۷۴؛ نمل، آیه ۶۲.

مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است؛ زیرا آنان سؤال از خلیفه ای کردند که در زمین افساد و خونریزی خواهد کرد. خداوند به آن ها خبر داد که شما چیزی را که من می دانم نمی دانید. و نیز با تعلیم دادن حضرت آدم علیه السلام به اسمائی و امتحان ملائکه به دست می آید که مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است.

۳ – خداوند قبل از آن که او را خلق کند عنوان خلیفه را بر او اطلاق نمود، و این با خلافت از غیر خدا در امور دنیوی سازگاری ندارد.

۴ – در آیه ای که مربوط به حضرت داوودعلیه السلام بود خداوند متعال متفرّع بر خلافت او امر به حکم کردن بین مردم به حقّ نمود: { فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِ ، این تفریع با معنای خلافت الهی سازگاری دارد.

مقصود از خلافت الهی

خلافت، نشانگر این مطلب است که خلیفه جانشین دیگری است در شؤونات آن شخص. حال اگر خلافت به طور مطلق باشد اقتضا دارد که جانشینی او شامل تمام شؤونات و اموری که مربوط به دیگری است شود، به حدّی که کمّاً و کیفاً تمام شؤونات او را در بر گیرد.

به همین جهت است که خلیفه و جانشین مطلق، عالم به صفات و شؤون کسی است که او را خلیفه قرار داده است. همان گونه که واجب است قدرت کافی برای تصرّف در آن شؤونات و امور داشته باشد. این مطلب در مورد خلافت الهی نیز جاری است. کسی که قرار است خلیفه و جانشین خداوند به طور مطلق باشد، باید به اسماء حسنای الهی و صفات علیای او علم و معرفت داشته باشد، تا این که ممکن شود بر او اطلاق خلیفه الهی کرد. همان گونه که متوقف بر این است که به عموم مخلوقات معرفت داشته باشد تا متمکّن از تدبیر آنان بوده و قدرت اداء حقّ استخلاف را داشته باشد. به همین جهت است که خداوند به حضرت آدم علیه السلام تمام اسماء را یاد می دهد. علمی که او را در اعمال و اجرای وظیفه جانشینی مخلوقات از طرف خداوند کمک خواهد کرد.

ص:۷۱

این علم تنها در محدوده اطلاع از الفاظ و معانی ذهنی آن خلاصه نشده است، بلکه علم به حقایق و مصادیق خارجی اشیاء و عموم موجودات بوده است. و لذا است که ملائکه از رسیدن به این مقام عاجز مانده و اعتراف به عجز آن نمودند.

از آنجا که خلافت در آیه مطلق بوده و مقید به هیچ گونه قیدی نیست، در نتیجه حضرت آدم علیه السلام خلیفه و جانشین مطلق الهی در تمام شؤونات و امور است. مقامی که احتیاج به علم لدنی از جانب خداوند متعال و معرفت شهودی به موجودات و حقایق دارد. علمی که اکتسابی نبوده و بدون واسطه، خلیفه از خداوند متعال اخذ خواهد کرد، تا بتواند به وظایف «خلافه اللّهی» خود از جانب خداوند بر موجودات عمل کند، و آنان را هدایت تکوینی و تشریعی و باطنی نماید.

مقصود از «اسماء»

«اسم» چیزی است که خبر از معنا می دهد و توسط آن، چیزی شناخته می گردد. سخن در این است که مقصود از «اسماء» در آیه مورد بحث که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام تعلیم داد چیست؟

در اینجا چهار احتمال وجود دارد:

۱ – الفاظ اسماء الهی.

۲ – مفاهیم ذهنی اسماء الهی.

۳ – اعیان خارجی موجودات که حکایت از وجود خداوند دارد.

۴ – اسماء مخلوقات.

احتمال اول و دوم و چهارم صحیح نیست؛ زیرا در آن وقت، نه کسی خلق شده و نه لغتی برای موجودی وضع شده بود. و مفاهیم ذهنی نیز قابل نقل و انتقال و اخبار نیستند. در نتیجه احتمال سوّم صحیح است؛ یعنی مقصود از اسمائی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را از آن ها مطّلع ساخت، همان احاطه پیدا کردن شهودی به حقایق و اعیان موجودات بود.

مصداق «خلیفه» در آیه

در این که مصداق «خلیفه» در آیه مورد بحث کیست دو احتمال وجود دارد:

۱ - این که مراد از «خلیفه» حضرت آدم علیه السلام باشد؛ زیرا او خلیفه و جانشین خداوند در شؤونات او است.

۲ - این که مصداق «خلیفه» عموم مردم و انسان ها باشند و لفظ مفرد در معنای جمع به کار رفته است.

احتمال اوّل از جهاتی رجحان دارد:

۱ - با سیاق آیه موافقت و سازگاری دارد.

۲ - خداوند به ملائکه خبر داد که در ذریه حضرت آدم علیه السلام کسانی خواهند بود که اهل فساد و خونریزی هستند و لذا احتیاج به امام و خلیفه و رهبری از جانب من دارند تا آن ها را به هدایت برساند. گرچه به یک معنا همه انسان ها در روی زمین خلیفه خدا هستند، ولی این به معنای جانشینی امّت های پیشین است، همان گونه که در تعدادی از آیات به آن اشاره شده است. خداوند متعال می فرماید: { هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ ؛(۱) «اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد.»

قاضی بیضاوی در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: «خلیفه کسی است که جانشین و نایب دیگری می شود. و (هاء) در خلیفه برای مبالغه است، و مراد از آن آدم علیه السلام است؛ زیرا او خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است. و هر پیامبری این چنین است که خداوند او را جانشین خود در روی زمین برای آباد کردن و سیاست بر مردم و تکمیل نفوس آنان و تنفیذ امر در میان مردم قرار می دهد. ولی این نه به جهت این است که خداوند احتیاج به نایب دارد، بلکه از آن جهت است که مردم فیض الهی را بدون واسطه خلیفه و جانشین نمی توانند کسب و از آن بهره مند شوند.

طبری به سندش از ابن عباس و ابن مسعود و تعدادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله نقل

۱- ۱۴۳. سوره فاطر، آیه ۳۹.

کرده که خداوند – جلّ ثناؤه – به ملائکه فرمود: { إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً} ملائکه گفتند: پروردگار ما! آن خلیفه کیست؟ خداوند فرمود: او کسی است که برایش ذریهای است که در زمین افساد خواهند نمود. آنان به یکدیگر حسد ورزیده و همدیگر را به قتل خواهند رساند.

آن گاه طبری می گوید: «تأویل آیه بنابر این روایت، این است که خداوند می فرماید: من در روی زمین کسی را از طرف خود قرار می دهم که جانشین من برای حکم در میان خلق باشد و آن خلیفه، حضرت آدم و کسانی هستند که قائم مقام او در اطاعت خدا و حکم به عدل در بین خلقند.»(۱)

سیوطی به سندش از ابن زید نقل کرده: «هنگامی که خداوند آتش را خلق کرد ملائکه ضجّه شدیدی کشیدند و عرض کردند: پروردگار ما! چرا آتش را خلق کردی؟ خداوند فرمود: برای کسی خلق کردم که از خلقم مرا معصیت کند. در آن هنگام کسی به جز ملائکه خلق نشده بود. ملائکه عرض کردند: ای پروردگار ما! آیا ممکن است زمانی بر ما بیاید که تو را معصیت کنیم؟ خداوند فرمود: هرگز. ولی من اراده کرده ام تا در روی زمین مخلوقاتی را بیافرینم و بر آن ها خلیفه و جانشین قرار دهم، مخلوقاتی که خونریزی کرده و در روی زمین فساد خواهند نمود....»(۲)

نتیجه این که: مقصود از «خلیفه» حضرت آدم علیه السلام و مقصود از { أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یفْسِدُ فِیها} ذریه حضرت آدم علیه السلام است.

عدم اختصاص خلافت به آدم علیه السلام

شکی نیست خلافتی که از جانب خداوند در آیه به آن اشاره شد، اختصاص به شخص حضرت آدم علیه السلام ندارد، بلکه در هر زمانی از این نوع خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین خواهد بود. این مطلب را از قراینی چند می توان به اثبات رسانید:

۱ – جمله اسمیه { إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً} دلالت بر دوام و استمرار دارد.

۱– ۱۴۴. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲– ۱۴۵. درّ المنثور، ج ۱، ص ۹۴.

۲ - جمله { أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يفْسِدُ فِيها وَيسْ‍فِکَ الدِّماءَ} دلالت بر وجود جمعیتی دارد که تولید نسل داشته و در حال گسترش و ادامه حیات و زندگی هستند. در نتیجه سنّت خلافت باید به طور مستمر وجود داشته باشد. خصوصاً آن که در میان این موجودات همان گونه که ملائکه فهمیدند، افساد و قتل مستمر خواهد بود.

همان طور که از این آیه استفاده می شود که این مقام ارزشمند به هر کس و با هر خصوصیت و حالت اعطا نمی شود؛ زیرا قرار است که او جانشین خداوند در روی زمین برای اصلاح و هدایت افراد مفسد و قاتل گردد، و کسی که خود مفسد است چگونه می تواند از جامعه بشری رفع فساد نماید.

نتیجه این که: خلافت و جانشینی خداوند برای نوع آدم جعل شده است نه شخص حضرت آدم. و این بدان معنی است که در هر عصر و زمانی در میان نوع انسان ها کسی یافت می شود که صلاحیت رسیدن به این مقام را دارا است، و او غیر از امام معصوم و ولی اللَّه الأعظم نخواهد بود.

آیه دوم

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّيتِی قالَ لا ينالُ عَهْدِی الظّالِمِينَ ؛(۱) «به یادآور آن هنگامی را که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: و از نسلم [نیز به این سمت برگزین؟] خداوند فرمود: عهد من [امامت به ستمکاران نمی رسد.»

از چند جای این آیه استفاده می شود که امامت منصبی الهی است و لذا امامت هر شخصی باید به اذن و اراده خداوند باشد:

الف) در جمله { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً} جعل و نصب امام را به خود نسبت داده است. پس باید امام از جانب خدا منصوب شود.

۱- ۱۴۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

ب) در ذیل آیه از امامت به { عَهْدِی تعبیر شده است که دلالت دارد بر این که «امامت» عهدی الهی است که بین خداوند و شخصی معصوم ازطرف او بسته می شود.

آیه سوم

حضرت موسی علیه السلام از خداوند متعال می خواهد تا برادرش هارون را وزیر و جانشین او قرار دهد. خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام می فرماید: { قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیسِّرْ لِی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی * یفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی...}؛(۱) «موسی عرض کرد: پروردگارا! شرح صدر به من عطا فرما و کار مرا آسان گردان. عقده زبانم را برایم بگشا تا مردم سخنم را به خوبی بفهمند و نیز از اهلم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم هارون را....»

خداوند متعال در جواب حضرت موسی علیه السلام نفرمود: به آرای مردم رجوع کن، تا وزیرت را انتخاب کنند، بلکه فرمود: { قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ؛(۲) «ای موسی آنچه از ما خواستی به تو عطا شد.»

آیه چهارم

خداوند متعال خطاب به حضرت داوودعلیه السلام می فرماید: { یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَینَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(۳) «ای داوود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا در میان خلق خدا به حقّ حکم کنی.»

در این آیه نیز خداوند جعل منصب خلافت را به خود نسبت داده و متفرّع بر این جعل، او را امر می کند که بین مردم به حقّ حکم نماید.

آیه پنجم

و نیز می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۴) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

در این آیه نیز نصب و جعل امامت را خداوند به خود نسبت داده است.

۱- ۱۴۷. سوره طه، آیات ۲۵ - ۳۰.

۲- ۱۴۸. همان، آیه ۳۶.

۳- ۱۴۹. سوره ص، آیه ۲۶.

۴- ۱۵۰. سوره انبیا، آیه ۷۳.

اگر کسی اشکال کند که همین تعبیر درباره ائمه ضلالت نیز به کار رفته است آنجا که خداوند می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يدْعُونَ إِلَى النّارِ}؛(۱) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به دوزخ دعوت می کنند.»

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که جبر باطل است و هرگز خداوند متعال کسی را از طرف خود برای ضلالت مردم نصب و جعل نکرده است، بلکه این مردمند که برخی از آنان به اختیار خود فاسد شده و سبب فساد دیگران می گردند.

ثانیاً: این آیه از متشابهات است و لذا باید با ارجاع آن به محکمات قرآنی تفسیر نمود. و همان معنایی را که برای آیه { يضِلُّ مَنْ يشاءُ وَيهْدِي مَنْ يشاءُ} می کنیم برای آیه مورد سؤال نیز می توان کرد. به این معنا که خداوند عده ای را به جهت طغیان و سرکشی به حال خود رها می کند، و لذا به نهایت ظلالت و گمراهی رسیده و دیگران را نیز به دوزخ دعوت می کنند.

ثالثاً: ممکن است تعبیر به «جعل» در ائمه ظلالت از باب مقابله باشد، همان گونه که در آیه { وَمَكَرُوا مَكْراً وَمَكَرْنا مَكْراً} خداوند مکر را از باب مقابله به خود نسبت داده است.

رابعاً: در مورد امامت به حقّ، خداوند تعبیر به هدایت کرده است: { يهْدُونَ ، ولی در مورد امامان به ضلالت تعبیر به دعوت کرده است: { يدْعُونَ إِلَى النّارِ} و بین این دو تعبیر فرق واضحی است.

خامساً: در مورد امامان هدایت، هدایشان به امر خدا است و لذا در آیه آمده است: { يهْدُونَ بِأَمْرِنا}، ولی در مورد امامان ظلالت این گونه تعبیری نیامده است.

روایات و مسأله نصّ بر امام

۱ - ابن هشام نقل می کند: جماعتی از قبیله «بنی عامر بن صعصعه خدمت

۱- ۱۵۱. سوره قصص، آیه ۴۱.

رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت و خود را بر آنان عرضه نمود. شخصی از آنان به نام «بحیره بن فراس» به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه که بر دشمنانت غلبه کردی، آیا ما بعد از تو حقّی در امر خلافت داریم؟ حضرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلوهای خود را هدف تیر و نیزه ها قرار دهیم تا شما به پیروزی برسی، ولی در خلافت و جانشینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی پذیریم....»(۱)

۲ - ابن کثیر نیز به سند خود نقل می کند که قبیله «کنده» به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت و جانشینی بعد از خود سهیم می گردانی؟

حضرت فرمود: ملک و سلطنت و حکومت برای خداوند است، هر کجا که صلاح بداند آن را قرار می دهد. آنان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده ای حاجتی نیست.(۲)

همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» در مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمّد! اگر من اسلام آورم چه امتیازی برایم قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: هر امتیازی که مسلمانان دارند، به تو نیز خواهم داد. عامر گفت: آیا امر خلافت و جانشینی بعد از خود را به من وا می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود.(۳)

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

خداوند سبحان در قرآن کریم برای افرادی حقّ ولایت قرار داده است:

۱- ۱۵۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

۲- ۱۵۳. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۹.

۳- ۱۵۴. همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

۱ – ولایت خداوند متعال

خداوند سبحان می فرماید: { اَللَّهُ وَلِی الَّذِینَ آمَنُوا...}؛(۱) «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند....»

۲ – ولایت پیامبرصلی الله علیه وآله

خداوند سبحان می فرماید: { اَلنَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؛(۲) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

۳ – ولایت حضرت علی علیه السلام

خداوند سبحان می فرماید: { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ ؛(۳) «سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند.»

۴ – ولایت اهل بیت علیهم السلام

خداوند سبحان می فرماید: { أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(۴) «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.»

بررسی آیات معارض

بررسی آیات معارض

برخی از اهل سنّت در ردّ نظریه نصّ به آیاتی از قرآن تمسّک کرده اند:

الف) خطاب های عمومی قرآن

محمّد یوسف موسی می گوید: «گاهی استدلال می شود بر سلطه امّت و این که امّت منشأ سلطه و سیادت است. به این که قرآن در بسیاری از آیات، خطاب های خود را متوجّه عموم مؤمنان می کند، بدان دلیل که امّت را صاحب حقّ در تنفیذ امور می داند و این، همان معنای حقّ سلطه امّت است.»(۵)

۱- ۱۵۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲- ۱۵۶. سوره احزاب، آیه ۶.

۳- ۱۵۷. سوره مائده، آیه ۵۵.

۴- ۱۵۸. سوره نساء، آیه ۵۹.

۵- ۱۵۹. نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی، ص ۲۷۳.

این استدلال از جهاتی باطل است:

۱ - خطاب های قرآن کریم در تکالیف - اعم از واجب عینی یا کفایی - متوجه مؤمنان است و این گونه تکالیف، طبیعت ولایی ندارد که تنفیذ آن منوط به حاکم باشد تا این که نتیجه گیری شود: قرآن حقّ سلطه را برای امّت قرار داده است.

آری، در برخی از موارد این گونه توهّم می شود؛ همانند آیه شریفه {الزّانِیهُ وَالزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ}؛(۱) «زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.»

و نیز آیه: {وَالسّارِقُ وَالسّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیدِیهُما...}؛(۲) «دستان مرد و زن دزد را قطع کنید.»

هم چنین آیه: {وَالَّذِینَ یرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَهً}؛(۳) «و آنان که به زنان پاک مؤمن نسبت زنا دهند؛ آن گاه چهار شاهد بر ادعای خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید.»

ولی با دقّت و تأمّل در آیات پی می بریم که خطاب آیات فوق به مجموع امّت نیست، تا از آن ها حقّ سیادت برای امّت استفاده شود، بلکه خطاب به اولی الأمر و کسانی است که حقّ قضاوتِ بین مردم را دارند.

۲ - اگر حقّ سلطه برای امّت است، باید امام در حکمرانی اش از همه امّت رضایت بگیرد، در حالی که اهل سنّت معتقدند ولایت امام به بیعت برخی از اهل حلّ و عقد و حتّی یک نفر از علمای اهل حلّ و عقد نیز منعقد می شود.

۳ - حاصل این نظریه آن است که هر کس متولّی امر امّت از جانب مردم شد، ولایتش شرعی و اطاعتش واجب است، هر چند فاسق و جائر باشد، در حالی که این دیدگاه منافات دارد با آیات و روایاتی که از دوستی و همکاری با ظالمین نهی کرده، و از حرمت اطاعت کسی که به غیر از احکام الهی حکم می کند سخن می گوید.

۱- ۱۶۰. سوره نور، آیه ۲.

۲- ۱۶۱. سوره مائده، آیه ۳۸.

۳- ۱۶۲. سوره نور، آیه ۴.

۴ – با جمع بین آیات فوق و برخی از آیات دیگر؛ مانند: { ... وَلِیعْلَمَ اللَّهُ مَنْ ینْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَیبِ...}،(۱) استفاده می شود حقّ سلطه و سیادت از برای خداوند متعال است، ولی وظیفه مردم است که خدا و پیامبرش را یاری و اطاعت کنند.

ب) آیات خلافت

در برخی از آیـات، اشاره شـده به این که از برخی آیات، اسـتفاده شـده که خلافت از برای مجتمع است نه شـخص معین؛ مثل قول خداونـد متعـال: { وَإِذْ قـالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً...}؛(۲) «و یـادآور زمـانی را که پروردگـارت به ملائکه فرمود: همانا من در روی زمین خلیفه قرار می دهم.»

از این تعبیر استفاده کرده اند چون انسان خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است، پس حقّ سلطه نیز برای خود اوست.

در جواب می گوییم:

اوّلاً: از این آیات چنین اسـتفاده می شود که بشـر جانشـین خداوند در آبادانی روی زمین است و این معنا ربطی به سلطه انسان بر خود ندارد. از همین رو می بینیم هنگامی که خلافت به معنای حکومت است، خداوند آن را به مردم نسـبت نمی دهد، بلکه می فرمایـد: { یـا داوُدُ إِنّـا جَعَلْنـاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَینَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(۳) «ای داوود! مـا تو را جانشـین خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حقّ حکم کن.»

ثانیـاً: آیـات خلافـت عـامّه – تکوینـاً نه تشـریعاً – دلالـت بر تفویض آبادانی زمین به بشـر دارد؛ زیرا تشـریع بر شـرایطی خاص متوقف است.

ج) آیه امانت

خداونـد متعال می فرمایـد: { إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَإِذا حَکَمْتُمْ بَینَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ ؛(۴) «خدا به شما امر می کند که البته امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و چون میان مردم حکم می کنید به عدالت داوری کنید.»

۱– ۱۶۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲– ۱۶۴. سوره بقره، آیه ۳۰.

۳– ۱۶۵. سوره ص، آیه ۲۶.

۴– ۱۶۶. سوره نساء، آیه ۵۸.

از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که مقصود از امانت، حکومت بین مردم است، به قرینه تفریعی که در آیه آمده است: { وَإِذا حَكَمْتُمْ به این معنا که حکم و حکومت بین مردم امانت است و آن ها صاحب و مالک تدبیر آن هستند؛ زیرا مخاطب این حکم آنانند و هر کس از طریق مردم انتخاب شد باید به عدل رفتار کند.

در جواب می گوییم: آیه شریفه بر فرض که خطابش به عموم مردم است، دلالت دارد بر این که مردم وظیفه دارند حکومت را به اهلش - که از جانب خدا منصوب است – واگذارند، نه آن که بگویند ما در آن حقّ داریم و بخواهند خود حاکم برگزینند.

ص:۸۲

قرآن و نظریه اجماع

قرآن و نظریه اجماع

شیعه امامیه معتقد است تنها راه اثبات امامت و خلافت بر مردم از راه نصّ از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول صلی الله علیه وآله یا امام منصوص و منصوب قبل است و با اجماع مسلمین بر خلافت و زعامت کسی، خلافت او مشروعیت نمی یابد. در مقابل، اهل سنّت از آنجا که در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفته اند، که همان خلافت ابوبکر است، و با تعصب های بی مبنا نمی توانند از آن دست بردارند، از این رو در صدد توجیه عمل انجام شده برآمده و می کوشند مشروعیت آن را به هر نحوی که ممکن است، درست نشان دهند. به همین جهت گاهی به اجماع امت تمسّک می کنند و آن را دلیل مستقلی بر مشروعیت حکومت می دانند. اینک تفصیل بحث را می آوریم.

دیدگاه های اهل سنّت درباره اجماع

تفتازانی در شرح مقاصد در بحث امامت می گوید: «امام به حقّ بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله نزد ما و معتزله و اکثر فرقه ها ابوبکر است، ولی نزد شیعه علی است. دلیل ما وجوهی است: وجه اوّل - که عمده دلیل است - اجماع اهل حلّ و عقد بر خلافت اوست.»(۱)

ابن تیمیه می گوید: «اگر فقط عمر بن خطاب و گروهی که با او بودند با ابوبکر بر سر خلافت بیعت کرده بودند ولی بقیه صحابه از بیعت با ابوبکر سرباز می زدند، او خلیفه نمی شد، او وقتی امام مسلمانان شد که جمهور صحابه با او بیعت کردند.»(۲)

ص:۸۳

۱- ۱۶۷. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۵۲.

۲- ۱۶۸. منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۲.

ادله اهل سنّت

ادله اهل سنّت

عالمان اهل سنّت برای حجّیت و اعتبار اجماع، در تعیین خلیفه و موارد دیگر، چند دلیل آورده اند که به برخی از آن ها اشاره می نماییم:

آیات

۱- خداوند متعال می فرماید: { وَمَنْ يشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَينَ لَهُ الْهُدى وَيتَّبِعْ غَيرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصِيراً}،(۱) «و هرکس پس از روشن شدن راه حقّ بر او، با رسول خدا به مخالفت بر خیزد و راهی غیر از راه اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده وا می گذاریم و او را به جهنم در افکنیم که آن مکان بر او منزلگاه بسیار بدی است.»

اهل سنّت از این آیه استفاده کرده اند که: مخالفت با آنچه مؤمنین بر آن اجماع کرده اند حرام است و کسی که این چنین کند به جهنم وارد خواهد شد.(۲)

در جواب استدلال به آیه فوق می گوییم:

اوّلاً: تبعیت از غیر مؤمنان، بیان دیگری از مخالفت با رسول صلی الله علیه وآله است، و مراد از سبیل و راه مؤمنان همان اطاعت رسول صلی الله علیه وآله است. ومقصود آیه این است که هرکس که با رسول خدا مخالفت کند و از او پیروی نکند، آن گونه که مؤمنین متابعت کردند، جایگاهش در جهنم است.(۳)

ثانیاً: شرط در این آیه شریفه از دو امرِ با هم تشکیل شده: یکی مخالفت رسول و دیگری مخالفت مؤمنین، حال اگر در مخالفت از مؤمنین مخالفت با رسول نباشد؛ یعنی یک شرط محقق نشود. جزا که ورود در جهنم است بر آن مترتّب نمی شود. همان گونه که شیعه امامیه با مخالفت اکثریت در خلافت ابی بکر، کار حرامی را انجام نداده است؛ زیرا به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله نسبت به خلافت علی علیه السلام، عمل کرده است.

۱- ۱۶۹. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۲- ۱۷۰. نظام الحکم فی الاسلام، محمّد فاروق نبهان، ص ۳۷۰.

۳- ۱۷۱. اصول الفقه، خضری، ص ۲۸۶، به نقل از غزالی.

ثالثاً: مراد از غیر سبیل مؤمنین ممکن است سبیل کافران؛ یعنی کفر باشد که در این صورت ربطی به اجماع مؤمنین ندارد، همان گونه که عضدی در شرح المختصر و تفتازانی در شرح الشرح می گویند.

رابعاً: آیه دلالت می کند بر وجوب متابعت مؤمنینی که ایمانشان ثابت است، نه مطلق مسلمین، واین چنین افراد در اقلیت قرار دارند.

خامساً: شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «الف و لام در «المؤمنین» روشن نیست که برای استغراق و شمول باشد، بلکه احتمال دارد مراد برخی از مؤمنین باشند، که با این احتمال استدلال ناتمام است.»(۱)

۲ - { وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَى ،(۲)«و دنبال کن راه کسی را که به سوی من بازگشته است.»

کیفیت استدلال این است که: خداوند متعال واجب کرده متابعت از راه هر کسی که به سوی خداوند بازگشته است که همان مسلمانانند.

ولی جواب از استدلال همانند جواب از استدلال به آیه قبل است. و توضیح اضافه ای که می توان داد این است: «انابه» در لغت به معنای رجوع است، ودر عرف و اصطلاح، برای توبه استعمال می شود، و در حقیقت آیه اشاره بر این دارد که باید از راه توبه کنندگان متابعت کرد، و به سوی خدا بازگشت.

۳ - استدلال به آیه: { وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً}؛(۳) «و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم.»

به این بیان که «وسط» به معنای عدل است، واگر امّت بر خطا اتفاق کنند، بر عدل نخواهد بود در حالی که مخالف این آیه است.

در جواب از استدلال به این آیه می گوییم:

ص:۸۵

۱- ۱۷۲. عدّه الاصول، ج ۲، ص ۶۵.

۲- ۱۷۳. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۳- ۱۷۴. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

اوّلاً: نمی توان آیه فوق را حمل بر تمام افراد امّت یا تمام صحابه نمود؛ زیرا می دانیم که عده زیادی از امت و برخی از صحابه از خطّ عـدالت خارج شدنـد همان گونه که قرآن در حقّ برخی از آنان به فاسق تعبیر می کنـد. ودر نتیجه بایـد آیه را بر افراد مخصوصـی حمل نمود که به طور قطع عدالتشان بلکه عصـمتشان ثابت است که همان اهل بیت علیهم السلام هستند، خصوصاً با در نظر گرفتن ذیل آیه که می فرماید: { لِتَكُونُوا شُـهَداءَ عَلَى النّاسِ که این مجموعه از امّت شاهدان بر مردم در روز قیامتند. و می دانیم که شاهـدان بر کـلّ امت بایـد از علم غیب برخوردار باشـند و اینـان غیر از اهل بیت علیهم السـلام معصومین علیهم السلام، که امامان بر این امتند، کسان دیگر نیستند.

ثانیـاً: اتصـاف این امت به عـدالت، اقتضای عصـمت آنان را نـدارد تا اتفاق آنان به باطل محال باشـد، چه بسا افرادی که عادل بودند ولی به باطل رفته اند؛ زیرا غالباً عادل کسی گفته می شود که عملاً گناه نمی کند.

۴ - اسـتدلال بـه قـول خداونـد متعـال: { كُنْتُمْ خَيرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَـتْ لِلنّـاسِ تَـأْمُرُونَ بِـالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَـوْنَ عَـنِ الْمُنْكَرِ...}،(۱) «شما (مسـلمانان حقیقی) نیکوترین امّتی هستیـد که بر آن قیـام کردنـد که مردم را به نیکو کاری وادار می کننـد واز کار بـد باز می دارید.»

کیفیت اسـتدلال آن است که: اتصـاف امّت به خیر بـودن، اقتضـا دارد که بر خطـا و باطـل اتفـاق نکننـد. ولی در جواب از این استدلال می گوییم:

اوّلاً: آیه دلالـت بر خیر بودن نسبی بر پیروان ادیـان دیگر دارد؛ به این معنا که افراد این امّت از افراد امت های دیگر من حیث المجموع بهترند و این بدان معنا نیست که همه افراد این امّت خوبند.

ثانیـاً: خیر بودن این امت به لحاظ امر به معروف و نهی از منکر است؛ ولی کسانی که نه تنها امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند بلکه امر به منکر و نهی از معروف می نمایند، خیر بودن در آیه شامل حال آن ها نمی شود.

ص:۸۶

۱- ۱۷۵. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

قرآن و رأی اکثریت

اشاره

یکی از اعتراض هایی که اهل سنّت بر شیعه امامیه دارند این است که شیعه امامیه در اقلیت است و اکثر مسلمانان اهل سنّتند، اگر تشیع برحقّ بود هیچ گاه در اقلّیت قرار نمی گرفت. لذا نمی توانیم ادّعا کنیم همه مسلمین برخلاف رفته اند، مگر گروهی به نام شیعه. شیخ سلیم البشری رئیس الأزهر مصر در عصر خود در مباحثاتش با سید شرف الدین عاملی - بعد از آن که تمام ادله او را متین و محکم می بیند - می گوید: «من نمی دانم چه بگویم، متحیرم، از طرفی دلایل تو را مشاهده می کنم همه را از حیث سند و دلالت، محکم، قوی و متین می بینم، ولی از طرف دیگر می بینم که بیشتر مسلمانان از امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعراض کرده و به آن اعتقاد ندارند، و شما شیعه را در اقلیت می بینم، لذا متحیرم که چه بگویم... .»(۱)

پیش از هر بحثی باید روشن کنیم که آیا اکثریت محور حقّانیت است؟ آیا اگر اکثر مردم در مقابل اقلیتی ادعایی دارند، مجرد اکثریت داشتن، دلیل بر حقّانیت آنان است، و مجرد اقلیت بودن، دلیل بر بطلان آن است، یا این که وظیفه داریم ادله هر کدام را به خوبی نظر کنیم تا پی به حقّ و حقیقت ببریم؟

پاسخ به اشکال

الف) مخالفت با قرآن

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال هیچ گاه اکثریت را محور

۱- ۱۷۶. المراجعات.

و میزان حقّ و حقیقت قرار نـداده است؛ بلکه برعکس، بیشـتر مردم را به این دلیـل که همیشه و در طول تاریـخ بر خلاـف حقّ بوده اند مذمت و نکوهش کرده است. اینک به برخی از آیات در این زمینه اشاره می کنیم:

۱ - { وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي ٱلْأَرْضِ يضِلُّوك عَنْ سَبيلِ اللَّهِ إِنْ يتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَ ؛(۱) «و اگر پیروی کنی از اکـثر مردم زمین، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، که اینان جز از پی گمان نمی روند.»

۲ - { وَإِنَّ كَثِيراً لَيضِلُّونَ بِأَهْوائِهِمْ بِغَيرِ عِلْمٍ ؛(۲) «و بسیاری به هوای نفس خود از روی نادانی به گمراهی روند.»

۳ - { وَما يتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلّا ظَنّاً}؛(۳) «اکثر این مردم به غیر از گمان باطل خود، از چیزی پیروی نمی کنند.»

۴ - { وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يجْهَلُونَ ؛(۴) «ولی اکثر آنان جاهلند.»

۵ - { بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ، وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فيهِنَّ بَلْ أَتَيناهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ؛(۵) «بلکه او [در کمال عقل دین حقّ را بر آن ها آورده، و لکن اکثر آن ها از حقّ متنفّرند. و اگر حقّ تـابع هوای نفس آنـان شود همانـا آسـمان و زمین و هر چه در آن هـاست، فاسـد خواهـد شـد، بلکه ما انـدرز قرآن بزرگ را بر آن ها فرستادیم و آنان به ناحقّ از آن اعراض کردند.»

۶ - { وَما كانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ ؛(۶) «و اکثر اینان به خدا ایمان نمی آورند.»

۷ - { وَما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ}؛(۷) «اکثر مردمان را در عهد استوار ندیدیم.»

۸ - { وَأَكْثَرُهُمْ لا يعْقِلُونَ ؛(۸) «و بیشتر آنان خرد را به کار نمی بندند.»

۹ - { كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِياً لِقَوْمٍ يعْلَمُونَ، بَشيراً وَنَذيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ

ص:۸۸

۱- ۱۷۷. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

۲- ۱۷۸. همان، آیه ۱۱۹.

۳- ۱۷۹. سوره یونس، آیه ۳۶.

۴- ۱۸۰. سوره انعام، آیه ۱۱۱.

۵- ۱۸۱. سوره مؤمنون، آیه، ۷۰و۷۱.

۶- ۱۸۲. سوره شعراء، آیه ۸.

۷- ۱۸۳. سوره اعراف، آیه ۱۰۲.

۸- ۱۸۴. سوره مائده، آیه ۱۰۳.

فَهُمْ لا یسْمَعُونَ ؛(۱) «کتابی که آیات جامعش را به زبان عربی فصیح برای دانشمندان مبین ساخته است. قرآنی است که نیکان را بشارت می دهد و بدان را می ترساند، امّا اکثر مردم اعراض کرده اند و به نصایحش گوش نمی دهند.»

۱۰ – { أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَکْثَرَهُمْ یسْمَعُونَ أَوْ یعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً}؛(۲) «یا می پنداری که اکثر این کافران حرفی می شنوند یا فکر و تعقّلی دارند؟ اینان در بی عقلی بسی مانند چهار پایانند، بلکه گمراه تر و نادان تر.»

۱۱ – { بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ؛(۳) «امّا اکثر این مشرکان حقّ را نمی شناسند و در نتیجه از آن اعراض می کنند.»

۱۲ – { وَقَلیلٌ مِنْ عِبادِی الشَّکُورُ}؛(۴) «و کمی از بندگان من شکرگزارند.»

۱۳ – { وَما أَکْثَرُ النّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنینَ ؛(۵) «و تو هرچند جهد و ترغیب در ایمان مردم کنی باز اکثر آنان ایمان نخواهند آورد.»

۱۴ – { وَإِنَّ کَثیراً مِنَ الْخُلَطآءِ لَیبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَقَلیلٌ ما هُمْ ؛(۶) «و چه بسیار معاشران و شریکان که در حقّ یکدیگر تعدّی می کنند مگر آنان که اهل ایمان و دارای عمل صالحند که آن ها هم بسیار کم هستند.»

و آیات دیگری، که دلالت دارند بر این که هیچ گاه اکثریت، محور و میزان حقانیت نبوده و نخواهد بود؛ بلکه برعکس، همیشه بیشتر مردم بر باطل بوده و کمی از آنان دارای ایمان و عمل صالح بوده و شکرگزار پروردگارند.

سؤال: تمام جوامع اسلامی و انسانی بر اکثریت آراء و خواست مردم استناد نموده و آن را قانونی و معتبر و درخور عمل می دانند.

چرا قرآن اکثریت را تحقیر نموده و نظریه و خواست اکثریت را با لفظ: { اکثرهم لا یعقلون ، { اکثرهم لا یعلمون و ... نکوهش می کند و رأی اکثریت را ردّ می نماید؟

۱- ۱۸۵. سوره فصلت، آیات ۳ و ۴.

۲- ۱۸۶. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۳- ۱۸۷. سوره انبیا، آیه ۲۴.

۴- ۱۸۸. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۵- ۱۸۹. سوره یوسX?آیه ۱۰۳.

۶- ۱۹۰. سوره ص، آیه ۲۴.

آیا سرزنش اکثریت، یک سنّت ثابت و یک قانون تکوینی است، یا مخصوص زمان و مکان خودش بوده است؟

پاسخ: قبل از پاسخ، مناسب است نگاه اجمالی به آیاتی که در مذمّت اکثریت وارد شده است، داشته باشیم. بیش از شصت مورد است که قرآن به گونه ای اکثریت را با تعبیرهای مختلف سرزنش کرده، که به برخی از این موارد اشاره می شود:

۱ - برخی از موارد درصدد سرزنش اکثر مردمی است که آیات الهی را انکار می کنند و به خدا ایمان نمی آورند که این مورد بیشتر درباره اهل کتاب و انکار آنان نسبت به آیات الهی است؛ مانند:

الف) { وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتابِ لَكانَ خَيراً لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفاسِقُونَ ؛(۱) «اگر اهل کتاب ایمان آورند، برای آن ها بهتر است ولی تنها عده کمی از آن ها با ایمانند و بیشتر آن ها فاسقند.» [خارج از اطاعت پروردگار و منکر آیات الهی هستند].

ب) { ... ما كانُوا لِيؤْمِنُوا إِلّا أَنْ يشاءَ اللَّهُ وَلكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يجْهَلُونَ ؛(۲) «هرگز ایمان نمی آورند. مگر آن که خدا بخواهد ولی بیشتر آن ها نادانند.»

ج) { وَما يؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ؛(۳) «بیشتر مردم به خدا ایمان نیاورند مگر این که مشرک باشند.»

۲ - برخی از موارد در صدد سرزنش از اکثر مردمی است که رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله و قرآن را انکار می کنند؛ مانند:

الف) { إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يؤْمِنُونَ ؛(۴) «پس تردیدی در آن نداشته باش که آن حقّ است از پروردگارت، ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند.»

ب) { وَما أَرْسَلْناكَ إِلّا كَافَّةً لِلنّاسِ بَشيراً وَنَذيراً وَلكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يعْلَمُونَ ؛(۵)

ص:۹۰

۱- ۱۹۱. سوره آل عمرن، آیه ۱۱۰.

۲- ۱۹۲. سوره انعام، آیه ۱۱۱.

۳- ۱۹۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۴- ۱۹۴. سوره هود، آیه ۱۷.

۵- ۱۹۵. سوره سبأ، آیه ۲۸.

«و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا [آن ها را به پاداش های الهی بشارت دهی و [از عذاب بترسانی ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

ج) { أَمْ یقُولُونَ بِهِ جِنَّهٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ ؛(۱) «یا می گویند او دیوانه است، ولی او حقّ را برای آنان آورده، امّا بیشترشان از حقّ کراهت دارند [و گریزانند].»

۳ – برخی از این موارد در صدد نکوهش اکثر مردمی است که قیامت را انکار می کنند؛ مانند:

الف) { وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیمانِهِمْ لا یبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیهِ حَقّاً وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یعْلَمُونَ ؛(۲) «آن ها سوگندهای شدید به خدا یاد کرده اند که هرگز خداوند کسی را که می میرد بر نمی انگیزد، آری این «بعث» وعده قطعی خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

ب) { إِنَّ السّاعَهَ لَآتِیهٌ لا رَیبَ فیها وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یؤْمِنُونَ ؛(۳) «روز قیامت به یقین آمدنی است و شکی در آن نیست ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.»

ج) { قُلِ اللَّهُ یحْییکُمْ ثُمَّ یمیتُکُمْ ثُمَّ یجْمَعُکُمْ إِلی یوْمِ الْقِیامَهِ لا رَیبَ فِیهِ وَلکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یعْلَمُونَ ؛(۴) «بگو: خداوند شما را زنده می کند و سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست گرد آوری می کند، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

این آیات و بسیاری از آیات دیگر، برخی صفات مذموم با تعبیر فسق، کفر، کذب، شرک، جدل، اضلال، جهل و... را برای اکثریت اثبات می کند و با تعبیر { أَکْثَرُهُمْ فاسِقُونَ ، { أَکْثَرُهُمْ کافِرون ، { أَکْثَرُهُمْ کاذِبُونَ ، { أَکْثَرَهُمْ لا یعْلَمُونَ ، { أَکْثَرُهُمْ لا یؤْمِنُونَ ، { أَکْثَرَهُمْ لا یشْکُرُونَ و... نام می برد.

در تمام این موارد، مناسبتی بین مذمّتی که قرآن از این گروه کرده، با کاری که این

۱– ۱۹۶. سوره مؤمنون، آیه ۷۰.

۲– ۱۹۷. سوره نحل، آیه ۳۸.

۳– ۱۹۸. سوره غافر، آیه ۵۹.

۴– ۱۹۹. سوره جاثیه، آیه ۲۶.

گروه انجام داده اند وجود دارد؛ به عنوان نمونه، آنجا که نسبت به نعمت های الهی ناسپاسی کرده اند، خداوند می فرماید: { أَكْثَرَهُمْ لا يشْكُرُونَ ؛ «اکثر آنان شکر نعمت را به جا نمی آورند»، طبیعی است بین شکر و نعمت تناسب وجود دارد.

با توجّه به مطالب گذشته در پاسخ به سؤال فوق می گوییم:

اکثریتی که در قرآن مجید، تحقیر شده اند، اکثریت «کمّی و عددی» است، نه اکثریت «کیفی»؛ زیرا بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلّم است که اکثریت های عددی همواره راه صحیح را می پیمایند، قرآن کریم در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای آن اهمیتی قائل نیست و در واقع، مقیاس حقّ و حقانیت را اکثریت «کیفی» می داند نه «کمّی و عددی»، گرچه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع، بر آرای اکثریت تکیه می کنند، ولی نباید فراموش کرد که این نوعی اجبار و به بن بست رسیدن است؛ زیرا در یک جامعه مادی هیچ ضابطه ای که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتّخاذ تصمیم ها و تصویب قوانین نیست.

از این رو، بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که در بسیاری از موارد نظر اکثریت اشتباه آمیز است، مجبور به پذیرش آن شده اند، چون راه دیگری ندارند. پس به طور خلاصه باید گفت: «اکثریت، راه حل است نه راه حقّ.» اگرچه این راه حلّ را در مورد تعیین امام قبول نداریم چون آن را به نصّ از جانب خداوند می دانیم.

به هرحال در یک جامعه معتقد به رسالت انبیا، انسان هیچ گونه اجباری برای پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند؛ زیرا برنامه ها و قوانین انبیا از جانب خدای حکیم و آگاه به مصالح بندگان نازل شده و خالی از هرگونه نقص و اشتباه است و با آنچه اکثریت «جایز الخطا» تصویب می کنند، قابل مقایسه نیست، چنان که خداوند متعال می فرماید: { وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يضِلُّوكَ عَنْ سَبيلِ اللَّهِ ؛(۱) «و اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند.»

۱- ۲۰۰. سوره انعام، آیه ۱۱۶.

در حقیقت، قرآن کریم با این نکوهش و سرزنش، با یک طرز تفکّر خطرناک مبارزه می کند و همه بشریت را به سوی دست آوردهای انبیای الهی راهنمایی می نماید تا با پیوستن به این قافله راستین، خود و جامعه کنونی را از ورطه هلاکت، نجات بخشند.

ممکن است در اینجا این پرسش پیش آید که چرا نسبت به گروه هایی؛ مانند: کافران و مشرکان، با آن که به طور کلی بد هستند، تعبیر اکثریت کرده است؟

در پاسخ باید گفت: چون قرآن کریم کتاب هدایت و تربیت است، حقوق اقلیت و گروه کم را هم از آن ها ضایع نمی سازد؛ از این رو، اگر اندکی که انسانیت خود را از دست نداده اند در بین آن ها باشند آنان را از دایره نکوهش خارج می سازد تا حقشان ادا شود و از طرفی نمی خواهد راه را بر همگان مسدود سازد.

و امّا در پاسخ به پرسش دوم (آیا مذمّت اکثریت یک سنّت ثابت و...) باید گفت:

این تحقیر و نکوهش، سنتی ثابت و تکوینی نیست؛ زیرا اگر مغزهای متفکّر و مصلحان دلسوز اندیشه وران و جوامع بشری تلاش و کوشش همه جانبه ای برای هدایت و روشن ساختن توده های مردم انجام دهند و جوامع انسانی، به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند، به طور مسلّم چنین اکثریتی، به حقیقت نزدیک خواهد بود و آن زمان نکوهش قرآن مجید شامل این گونه اکثریت ها نخواهدشد.

در هر حال، اکثریت غیر رشید، ناآگاه یا فاسد و منحرف چه مشکلی را می تواند از سر راه خود و دیگران بردارد!؟

پس تنها اکثریت، کافی نیست، بلکه اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح، یک اکثریت به تمام معنا رشید شود، آن گاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد و تصویب قوانین باشد و این امر ممکن نیست مگر در سایه تعالیم انبیا و اولیای الهی.

پس اگر قرآن مجید این گونه با شدّت، اکثریت را تحقیر و نکوهش می کند منظورش آن اکثریت غیر رشید و هدایت نشده است.

ص:۹۳

ب) لزوم متابعت از حقّ

از مجموعه ادلّه قرآنی و روایی استفاده می شود که وظیفه انسان، متابعت از حقّ است، و لو پیروان آن در اقلیت باشند؛ زیرا بنای سنّت اسلامی بر متابعت از حقّ استوار است، نه موافقت با طبع، و این مطلب از واضح ترین بیانات قرآنی است؛ خداوند متعال می فرماید: { هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِ ،(۱) { وَاللَّهُ یقْضی بِالْحَقِ ،(۲){ وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ(۳)} و { لَقَدْ جِئْناکُمْ بِالْحَقِّ وَلکِنَّ أَکْثَرَکُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ .(۴)

خداوند متعال در این آیات اشاره نموده که محور و میزان، متابعت حقّ است، و از طرفی این را می دانیم که حقّ هیچ گاه موافق با طبع ها و هواهای اکثر مردم نیست. آن گاه خداوند لزوم موافقت هواهای اکثریت را ردّ می کند، به جهت آن که به فساد می انجامد؛ آنجا که می فرماید: { أَمْ یقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ. وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فیهِنَّ بَلْ أَتَیناهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ .(۵)

ابوعبیده معتزلی به هشام بن حکم عرض کرد: دلیلِ صحت عقیده ما و بطلانِ عقیده شما این است که شما در اقلیت قرار دارید و ما در اکثریت. هشام بن حکم در جواب فرمود: تو با این کلامت به ما ایراد نمی کنی بلکه در حقیقت ایرادت بر نوح علیه السلام است؛ زیرا او در میان قومش ۹۵۰ سال درنگ کرد و مردم را شب و روز به نجات دعوت نمود، ولی غیر از عده کمی به او ایمان نیاوردند.(۶)

۱- ۲۰۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲- ۲۰۲. سوره غافر، آیه ۲۰.

۳- ۲۰۳. سوره عصر، آیه ۳.

۴- ۲۰۴. سوره زخرف، آیه ۷۸.

۵- ۲۰۵. سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۶- ۲۰۶. بحارالأنوار، ج ۴۷، ص ۴۱۰.

قرآن و نظریه شورا

قرآن و نظریه شورا

آیا نفس شورا به حکومتِ شخصی که از آن طریق انتخاب می شود، مشروعیت و اعتبار می بخشد یا باید امام و حاکم اسلامی از جانب خداوند منصوب گردیده و پیامبرش به مردم ابلاغ نماید؟

اهل سنّت برای شورا اعتبار خاصّی قائل بوده و می گویند: حکومت کسی که از راه شورا و مشورتِ تعدادی از اهل حلّ و عقد به دست آمده، مشروعیت پیدا می کند و او خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و حاکم اسلامی خواهد بود. در مقابل، شیعه امامیه این نظریه را قبول ندارد و معتقد است امام باید از جانب خداوند منصوب گردد. و در عصر غیبت وظیفه علما، تنها تطبیق معیارهای رهبری بر شخص لایق است، که این معیارها توسط پیامبرصلی الله علیه وآله و امام منصوب از جانب خداوند متعال بیان شده است.

دیدگاه اهل سنّت

نظام شورایی نزد اهل سنّت شکل خاصی ندارد، بلکه - به تبع امر انجام شده بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله - آن را به دو بخش تقسیم کرده اند:

۱ - نظام شورای ابتدایی؛ همان گونه که در بیعت ابوبکر اتفاق افتاد.

۲ - نظام شورایی بین چند نفر که خلیفه پیشین آن را تعیین می نماید؛ همانند کاری که عمر بن خطاب انجام داد.

تفتازانی می گوید: «امامت چند روش دارد: یکی بیعت اهل حلّ و عقد از علما

و سرشناسان. و دیگری: استخلاف و عهد امام قبل و امر را شورایی کردن. البته خلیفه در نظام شورایی معین نیست، بلکه اصحاب شورا دور هم جمع می شوند و با مشاوره بر یک نفر توافق می کنند.»(۱)

قرطبی - پس از مستحب دانستن شورا - می گوید: «عمر بن خطاب خلافتی را که از اعظم امور است، شورایی کرد.»(۲)

و جهت آن این است که به عمر خبر رسیده بود که زبیر می گوید: اگر عمر از دنیا رفت با علی علیه السلام بیعت خواهیم کرد،(۳) و چون او با امامت و خلافت علی علیه السلام موافق نبود، از این رو با اصل بیعت مخالفت کرد و امر را تنها از راه شورا و مشورت مشروع دانست و تهدید کرد که هرکس بعد از این دستور، موضوع بیعت را مطرح کند و بخواهد از این راه، امامت و خلافت را ثابت کند، خطر مرگ در کمین اوست؟(۴)

یکی از راه های اثبات خلافت و امامت حاکم اسلامی نزد اهل سنّت، شورا است؛ یعنی حاکمی که از این طریق برگزیده می شود مشروع است. اینک دلایل قرآنی اهل سنّت را بررسی کرده و آن ها را نقد می کنیم:

الف) آیه {وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ}:

خداوند می فرماید: {فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنْتَ فَظّاً غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ}؛(۵) «پس به [برکت رحمت الهی، با آنان نرم خو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.»

ص:۹۶

۱- ۲۰۷. شرح المقاصد، ج ۲، ص ۲۷۲، چاپ استانبول.

۲- ۲۰۸. تفسیر قرطبی، ذیل آیه شوری.

۳- ۲۰۹. ارشاد الساری، ج ۱۰، ص ۱۹.

۴- ۲۱۰. صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا، ح ۶۴۴۲، مسند احمد، ج ۱، ص ۵۶.

۵- ۲۱۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

با این آیه بر حجّیت شورا در تمام امور استدلال شده؛ زیرا خداوند پیامبرصلی الله علیه وآله را به این امر دعوت کرده و ما نیز باید در این ایشان به او اقتدا نماییم.

جواب:

۱ - مخاطب در آیه کسی است که حکومتش ثابت شده، آن گاه مأمور است تا با مردم به مشورت بپردازد، و امّا این که امر خلافت نیز به شورا ثابت می گردد، نمی توان از این آیه اثبات نمود.

۲ - مقصود از کلمه «امر» در آیه شریفه، شؤون اجتماعی است که مربوط به مردم است و امّا این که امر خلافت از شؤون مردم است، هنوز مورد بحث است.

۳ - ظاهر آیه کریمه و مستفاد از کلمه «شورا» مجرّد استشاره و مشورت با مردم در حوادث مختلف است، قبل از صدور حکم، نه این که انتخاب حکم نیز باید تابع رأی مشورت کنندگان باشد.

۴ - ذیل آیه دلالت دارد بر این که نفس مشاوره و مشورت، موجب الزام برای حاکم اسلامی نمی شود، بلکه این نظر اوست که در صدور حکمش تأثیر دارد؛ زیرا در ذیل آیه می فرمایـد: { فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ؛ «و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکّل کن.» اگر چه عزم او برخلاف رأی مردم باشد. و لذا امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به عبداللَّه بن عباس می فرماید: «بر توست که نظر خود را بگویی و بر من است که در آن نظر کنم، اگر رأیم با تو مخالف بود، باید از من اطاعت کنی.»(۱)

۵ - آیه فوق در ذیل آیات مربوط به جنگ است و این می رساند که مشورت، تنها به جهت تألیف و قلوب جنگجویان بوده، تا خود را در امر جنگ سهیم و مسؤول بدانند.

توضیح این که: آیه فوق در ضمن آیات ۱۳۹ تا ۱۶۶ آل عمران است، که همه آن ها درباره جنگ های پیامبرصلی الله علیه وآله است، که چگونه مسلمانان، آن حضرت را یاری دادند. از این رو فخر رازی می گوید: «آیه فوق مخصوص جنگ است؛ یعنی خداوند متعال،

۱- ۲۱۲. نهج البلاغه، عبده، ج ۲، ص ۲۱۲.

پیامبر گرامی اش را امر به مشورت با اصحابش در قضایای جنگ نموده است. آن گاه می گوید: الف و لام در «الامر» برای عهد است و معهود در این آیه، جنگ و ملاقات با دشمن است.(۱)

ابن عباس می گوید: بعد از نزول آیه { وَشاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ}، رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «آگاه باشید، خدا و پیامبرش از مشورت کردن بی نیازند، لکن خداوند مشورت را رحمتی برای امّتم قرارداد....»(۲)

ب: آیه { وَأَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ

خداوند متعال می فرماید: { وَالَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقامُوا الصَّلاهَ وَأَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ وَمِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ ؛(۳) «و کسانی که [ندای پروردگارشان را پاسخ [مثبت]داده و نماز برپا کرده اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آنچه روزی شان داده ایم انفاق می کنند.»

استدلال به آیه شریفه به این صورت است که: کلمه «امر» مصدر است و هرگاه اضافه شود، افاده عموم می کند، در نتیجه مستفاد از آیه شریفه آن است که مردم در تمام شؤون خود؛ از جمله امر خلافت، باید به مشورت بپردازند.

جواب:

۱ - آیه در اموری ترغیب به مشورت می کند که مربوط به خود مردم است، امّا این که امر تعیین خلیفه و حاکم اسلامی به دست مردم است و به آن ها واگذار شده، جای بحث و بررسی دارد.

۲ - مشورت در امری صحیح است که حکمی از خدا و رسول صلی الله علیه وآله درباره آن نرسیده باشد، وگرنه هیچ کس حقّ ندارد در مقابلِ حکم خدا و رسول، از خود نظری اعمال کرده و به اجرا گذارد. خداوند متعال می فرماید: { وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا

۱- ۲۱۳. تفسیر فخر رازی، ذیل آیه فوق.

۲- ۲۱۴. در المنثور، ج ۲، ص ۳۵۹.

۳- ۲۱۵. سوره شوری، آیه ۳۸.

قَضی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یکَونَ لَهُمُ الْخِیرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً}؛(۱) «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هرکس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکار گردیده است.»

و نیز می فرماید: {وَرَبُّکَ یخْلُقُ ما یشآءُ وَیخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیرَهُ}؛(۲) «پروردگار تو هرچه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند.»

۳ - امّت اسلامی در مسئله تعیین خلیفه و حاکم با نظام شورایی اُنسی نداشته است و تنها با دو آیه، بدون بیان کیفیت و خصوصیات آن، نمی توان نظام شورایی را ثابت نمود.

۱- ۲۱۶. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۲- ۲۱۷. سوره قصص، آیه ۶۸.

قرآن و نظریه بیعت

قرآن و نظریه بیعت

از جمله مباحثی که فقها و متکلّمان مطرح کرده اند این است که آیا بیعت مردم با شخصی به عنوان حاکم اسلامی، یا بیعت اهل حلّ و عقد و یا حتّی بیعت دو یا یک نفر، به حکومت آن شخص مشروعیت می بخشد یا این که مشروعیت حکومت هر شخص، از آنجا که حاکمیت و حکومت بالاصاله از برای خداست، باید از جانب خداوند – با واسطه یا بدون واسطه – ثابت شود و بیعت مردم در حقیقت التزامی عملی از جانب آنان و تعهدی است بر گوش دادن به سخنان حاکم و اطاعت کردن از دستورهایش. و این بیعت، عهدی است که فایده اش تنها برای بیعت کننده است؟

اهل سنّت قول اوّل، و شیعه امامیه قول دوم را برگزیده اند. اکنون به بررسی این موضوع می پردازیم.

رأی اهل سنّت

فقها و متکلمان اهل سنّت یکی از مصادیق تفویض شرعی؛ به تعبیری دیگر اسبابِ مشروعیت بخشیدن به حکومت را بیعت عموم مردم، یا بیعت اهل حلّ و عقد می دانند و معتقدند که خلافت و زعامت به توسط آن مشروع می گردد. برخلاف شیعه امامیه که تنها نظریه نصّ را قبول دارند و بیعت را سببِ مشروعیت حکومت و حکم نمی دانند، بلکه تنها التزامی عملی از جانب مردم به رهبر می دانند که با آن، حکومتش فعلیت پیدا می کند.

اینک آرای اهل سنّت را نقل می کنیم:

۱ – ابوالحسن علی بن محمّد ماوردی (متوفای ۴۵۰ ه.ق) می گوید:

«اگراهل حلّ و عقد برای تعیین امام تفحّص کنند تا کسی را بیابند که شروط امامت در او به طور اکمل جمع است؛ آن گاه با وی بیعت کنند، امامت برای او ثابت می شود. از همین رو بر تمام مردم است که با وی بیعت کرده و التزام به اطاعت او دهند.»(۱)

۲ – قاضی عبدالجبار معتزلی (متوفای ۴۱۵ ه.ق) می گوید:

«اگر برخی از اهل حلّ و عقد کسی را به عنوان امام معرفی کردند، او امام مردم می گردد و بر بقیه واجب است که امامت او را بپذیرند. از همین رو بیعت نکردن سایر افراد امّت در انعقاد امامت او تأثیری ندارد؛ زیرا عقد امامت به مجرّد بیعت اهل حلّ و عقد تمام می شود....»(۲)

۳ – ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸ ه.ق) می گوید:

«مقصود از امامت تنها به قدرت و سلطنت حاصل می گردد و اگر با کسی بیعتی صورت گرفت، این قدرت و سلطنت برای او حاصل شده و او امام مردم است... .»(۳)

۴ – دکتر محمّد خالدی اردنی می گوید:

«بیعت بر تمام مسلمانان واجب است و آن حقِّ هر مسلمانی – مرد یا زن – است؛ زیرا بیعت تنها راه شرعی در تولیت و عزل است. از آنجا که تعیین خلیفه واجب است، و این عمل بدون بیعت تمام نمی شود، پس مقدمه واجب – که بیعت است – نیز واجب است.»(۴)

۵ – دکتر طه حسین می گوید:

«امر خلافت به طور کلّی قائم بر بیعت (رضایت مردم) است. پس در حقیقت خلافت عقدی است بین حاکمان و مردم....»(۵)

ص:۱۰۲

۱– ۲۱۸. الأحکام السلطانیه، ماوردی، ص ۷.

۲– ۲۱۹. مغنی، قاضی عبدالجبار، ص ۳۰۳، جزء ۲۰، قسم اول.

۳– ۲۲۰. منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۴۱.

۴– ۲۲۱. البیعه فی الفکر السیاسی، ص ۳۷.

۵– ۲۲۲. نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی، ص ۲۷۱.

نقد ادله بیعت

ممکن است کسی بگوید که از آیات قرآن استفاده می شود که بیعت، به حکم و حاکمیت مشروعیت می بخشد. آنجا که خداوند می فرماید:

الف) { یا أَیهَا النَّبِی إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یبایعْنَکَ عَلی أَنْ لا یشْرِکْنَ بِاللَّهِ شَیئاً وَلا یسْرِقْنَ وَلا یزْنِینَ...}؛(۱) «ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند....»

ب) { إِنَّ الَّذِینَ یبایعُونَکَ إِنَّما یبایعُونَ اللَّهَ ؛(۲) «کسانی که با تو بیعت می کنند [در حقیقت تنها با خدا بیعت می نمایند.»

ج) { لَقَدْ رَضِی اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یبایعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ}؛(۳) «خداوند از مؤمنان، هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند، راضی و خشنود شد.»

پاسخ: اوّلاً: از این آیات استفاده می شود که مؤمنان با پیامبرصلی الله علیه وآله در اموری بیعت کردند که امر آن به دست خودشان بود، نه این که بر حاکمیت و ولایت رسول خداصلی الله علیه وآله با او بیعت کرده باشند. در حقیقت از آن جهت با پیامبرصلی الله علیه وآله بیعت بر نصرت کردند که از جانب خداوند بر آنان ولایت داشت.

ثانیاً: با مراجعه تاریخی به بیعت های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پی خواهیم برد که همه آن ها در راستای التزام عملی به گوش فرا دادن و اطاعت از دستورات پیامبر صلی الله علیه وآله بوده است.

۱- ۲۲۳. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۲- ۲۲۴. سوره فتح، آیه ۱۰.

۳- ۲۲۵. سوره فتح، آیه ۱۸.

قرآن و عصمت امام

قرآن و عصمت امام

خداوند متعال در قرآن کریم از جهات مختلف، به عصمت امام اشاره کرده است، اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

آیه ابتلاء

آیه ابتلاء

یکی از آیاتی که دلالت بر لزوم عصمت امام دارد آیه «ابتلاء» است. خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قالَ لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ؛(۱) «و یادآور زمانی را که خداوند، ابراهیم را به امتحاناتی آزمایش نمود و او از عهده آن ها به خوبی برآمد و آن ها را تامّ و تمام به جای آورد. خداوند فرمود: حال من تو را بر مردم امام قرار دادم. ابراهیم گفت: آیا امامت را در ذریه من نیز قرار دادی؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.»

از این آیه به خوبی استفاده می شود که امام باید از مقام عصمت برخوردار باشد. اینک درصدد بررسی این آیه و استظهار عصمت امام از آن بر خواهیم آمد.

مفهوم «ابتلاء»

«ابتلاء» و «بلاء» هر دو به یک معنا آمده است. عرب می گوید: «بلوته وابتلیته» یعنی او را در مشکلی قرار دادم تا صفات و خصوصیاتش را ظاهر گرداند. و این در غالب موارد به جهت شناخت چیزی است که برای انسان از کسی مجهول است. قریب به همین معنا، کلمات «اختبار»، «امتحان» و «فتنه» است.

ص:۱۰۵

۱- ۲۲۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

ظاهر این است که شناخت، از اهداف ابتلا و امتحان است نه این که جزء معنای آن باشد، به گونه ای که اگر از کلمه «ابتلاء» شناخت بیرون برود استعمالش مجاز می باشد.

امتحانات الهی

از آنجا که خداوند متعال علّام الغیوب است، امتحانات او به جهت شناسایی حال شخص مبتلی نیست، بلکه تنها به خاطر اظهار و روشن کردن حال و وضعیت و قابلیت اوست. خداوند متعال اگر کسی را امتحان می کند آنچه در نهان ذات او نهفته است بیرون می آورد، و آنچه از استعدادها در او مخفی است به فعلیت می رساند. این مطلب مطابق برخی از آیات، غایت و هدف از خلقت برشمرده شده است. خداوند متعال می فرماید: { اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا}؛(۱) «آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید.»

و نیز در جایی دیگر می فرماید: { إِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً}؛(۲) «ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آن ها را بیازماییم که کد امینشان بهتر عمل می کنند!.»

مقصود از «کلمات»

«کلمه» چیزی است که انسان به آن تکلّم می کند، و بر مفرد و جمله و چیزی که این دو از آن حکایت می کنند، اطلاق می شود.

در قرآن کریم لفظ «کلمه» بر سه معنا اطلاق شده است:

۱ - لفظی که حکایت از معنایی دارد؛ خداوند متعال می فرماید: { کَبُرَتْ کَلِمَهً تَخْرُجُ مِنْ أَفْواهِهِمْ ؛(۳) «سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود!.»

۲ - معنایی که لفظ از آن حکایت می کند؛ خداوند متعال می فرماید: { مَثَلًا کَلِمَهً طَیبَهً کَشَجَرَهٍ طَیبَهٍ...}؛(۴) «کلمه طیبه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده.»

۱- ۲۲۷. سوره ملک، آیه ۲.

۲- ۲۲۸. سوره کهف، آیه ۷.

۳- ۲۲۹. سوره کهف، آیه ۵.

۴- ۲۳۰. سوره ابراهیم، آیه ۲۴.

۳ – موجودات خارجی با قطع نظر از این که معنای لفظ خاصی باشند: خداوند متعال می فرماید: { وَكَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ؛(۱) «و کلمه [و مخلوق اوست، که او را به مریم القا نمود.»

و جهت آن این است که وجود امکانی چیزی جز با کلمه «کن» ایجادی نیست آنجا که خداوند می فرماید: { إِنَّ مَثَلَ عِيسى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ؛(۲) «مَثَل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: "موجود باش!" او هم فوراً موجود شد.»

و نیز ممکن است که نام گذاری موجودات خارجی به «کلمه» به این جهت باشد که دلالت بر وجود خدا دارد همان گونه که لفظ از معنا پرده برمی دارد و براو دلالت می کند.

در مورد آیه احتمال دارد که هر سه معنا مقصود باشد؛ زیرا ممکن است که مراد به «کلمات» در آیه، او امری باشد که از جانب خداوند متعال صادر شده و حاوی تکالیف مهمی بوده است. و نیز احتمال می رود که مراد، متعلّق این تکالیف باشد به اعتبار این که محکی و مقصود به کلام خداوند است. احتمال دیگر این که مقصود به «کلمات» اموری است که با کلمه ایجاد «کن» در خارج موجود می شود.

ولی ظاهر آن است که مراد از «کلمات» در آیه، همان بلاها و امتحاناتی بوده که حضرت ابراهیم علیه السلام در طول زندگانی اش به آن مبتلی و امتحان شده است؛ همانند افتادن در آتش، اضطرار به کوچ کردن، امر به ذبح فرزند و عهدهایی که خداوند از او گرفته تا بر آن صبر کند. لذا خداوند متعال درباره قصّه ذبح اسماعیل فرمود: { إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ ؛(۳) «این مسلّماً همان امتحان آشکار است!.»

مقصود از اتمام

مقصود از جمله { فَأَتَمَّهُنَ انجام تکالیف به نحو اتمّ و اکمل است. گویا آن

۱- ۲۳۱. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

۲- ۲۳۲. سوره آل عمران، آیه ۵۹.

۳- ۲۳۳. سوره صافّات، آیه ۱۰۶.

«کلمات» حوادث ناقصی بوده که حضرت ابراهیم علیه السلام آن ها را با عمل خود کامل کرده است. بنابر این تفسیر، ضمیر مستتر در { فَأَتَمَّهُنَ به حضرت ابراهیم علیه السلام باز می گردد.

احتمال دیگر این است که ضمیر به { رَبُّهُ باز گردد، در این صورت مقصود از اتمام، امتحان یا توفیقی است که از ناحیه خداوند به حضرت شده تا تکالیف را به نحو اتمّ و اکمل انجام دهد. در صورتی که مقصود به «کلمات» را همان ابتلاءات و امتحانات گرفتیم - که ظاهر هم معین است -، حقیقت اتمام، همان صبر بر بلایا و امتحانات و عمل بر طبق چیزی است که رضایت پروردگار بر آن است. خداوند متعال می فرماید: { وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا}؛(۱) «و از آنان امامان [و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.»

در هر صورت، آنچه از آیه استفاده می شود این است که ابتلاء و امتحان به جهت آماده سازی شخص برای رسیدن به مقام امامت عظمی است، و این که عمل برطبق آنچه امتحان آن را اقتضا می کند شرط ضروری برای رسیدن به این کرامت عظمی است.

مقصود از «امام»

برخی از افراد، لفظ «امام» در این آیه مبارکه را به «نبی» و برخی به «رسول» و برخی نیز به معانی دیگر؛ از قبیل: مطاع، وصی، خلیفه، رئیس و قائد تفسیر کرده اند، ولی همه این تفاسیر باطل است؛ زیرا «نبی» از نبأ گرفته شده و نبأ به معنای خبر است. و نبی به کسی گفته می شود که از جانب خداوند سبحان خبر می دهد، و این غیر از معنای امام است. همان گونه که «رسول» به کسی اطلاق می شود که مکلّف به وظیفه تبلیغ است، و این معنا مستلزم این نیست که مردم او را الگوی خود قرار داده و او را در ظاهر و باطن متابعت کنند، یا کلامش را شنیده و به آن عمل نمایند. در نتیجه این که معنای رسول نیز غیر از معنای امام است. «مطاع» نیز به کسی گفته می شود که دارای

۱- ۲۳۴. سوره سجده، آیه ۲۴.

حیثیت و احترامی است که به جهت آن، مردم او را اطاعت می کننـد و این از لوازم نبوّت و رسـالت است و بـا معنـای امـامت اختلاف دارد.

«خلیفه» و «وصـی» معنـایش نیـابت است نه امـامت. همان گونه که «رئیس» و «قائـد» بر شخصـی اطلاق می شود که در مصـدر حکومت قرار گرفته است و لازمه آن این است که مطاع مردم باشد، ولی این غیر از معنای «امام» است.

امام از ماده «أَمَّ یؤُمُّ» به کسـی اطلاق می شود که الگو است و لـذا بر تمام مردم واجب است که به او نظر کرده و در تمام امور از او پیروی و متابعت نمایند... .

به همین جهت منـاسب است که خداونـد این مقـام را بعـد از جعل مقام نبوّت و رسالت قرار دهـد. یعنی بعـد از آن که او را از وحی الهی مطلع سـاخت و او را مـأمور به ابلاـغ کرد، بـا سـرافراز بیرون آمـدن از امتحانـات متعـدّد و رسـیدن به قـابلیت هـای گوناگون، او را به مقام امامت رساند.

امام در اطلاقات قرآنی

امام در اطلاقات قرآنی

در قرآن کریم کلمه «امام» در معانی مختلفی استعمال شده است:

۱ – طریق و راه

خداونـد متعال می فرماید: { وَإِنَّهُما لَبِإِمامٍ مُبِینٍ ؛(۱) «و [شـهرهای ویران شده این دو [قوم لوط و اصـحاب ایکه بر سر راه [شما در سفرهای شام ، آشکار است!.»

۲ – کتاب تکوین

در این مورد می فرماید: { وَکُلَّ شَی ءٍ أَحْصَیناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ ؛(۲) «و همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای بر شمرده ایم!.»

۳ – کتاب تشریع

{ وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً}؛(۳) «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود.»

۱- ۲۳۵. سوره حجر، آیه ۷۹.

۲- ۲۳۶. سوره یس، آیه ۱۲.

۳- ۲۳۷. سوره احقاف، آیه ۱۲.

۴ – رهبران هدایت

{ وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۱) «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کنند.»

۵ – رهبران گمراهی

{ وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یدْعُونَ إِلَی النّارِ}؛(۲) «و آنان [= فرعونیان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ دعوت می کنند.»

مقصود از «امامت» در آیه مورد بحث

وقتی که ثابت شد حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از نبوّت و رسالت به مقام امامت رسید، استفاده می شود که مقام امامت از مقام نبوّت و رسالت برتر است؛ زیرا این مقام بعد از ابتلائات و امتحانات بسیار به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شده است. در رابطه با مقام امامت در این آیه که به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شده، دو احتمال است:

۱ – این که مقصود از امامت مقامی تشریعی و فوق نبوّت است، و اثر آن وجوب متابعت مطلق در تمام افعال و اقوال است.

توضیح آن این که: نبوّت و رسالت – فی حد نفسه – دلالت بر وجوب اقتداء به نبی و رسول در تمام حرکات و اعمال ندارد. بلکه نهایت چیزی که دلالت دارند همان اطاعت و گوش فرا دادن به دستورات خداوند در محدوده دعوت و رسالت است. مگر این که دلیلی دیگر چنین اقتضایی را برای شخص نبی یا رسول داشته باشد. مثل این که خداوند می فرماید: { وَما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِیطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ ؛(۳) «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.»

و نیز می فرماید: { لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ}؛(۴) «مسلّماً برای شما در زندگی، رسول خدا سرمشق نیکویی است.»

۱– ۲۳۸. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲– ۲۳۹. سوره قصص، آیه ۴۱.

۳– ۲۴۰. سوره نساء، آیه ۶۴.

۴– ۲۴۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲ – احتمال دوم این است که امامت در آیه «ابتلاء» مقام تکوینی باشد که امام به وسیله آن قدرت پیدا می کند که نفوس قابل را دستگیری نموده و از راه باطن، آن ها را به هدایت حقیقی رهنمون کند.

در ابتدا چنین برداشت می شود که هر دو معنا داخل در مفهوم آیه «ابتلاء» به شکل ترتّبی و طولی است، ولی با تأمّلی بیشتر و مراجعه به آیات دیگر پی خواهیم برد که آیه درصدد بیان و افاده معنا و احتمال دوم است؛ زیرا خداوند متعال در آیه ای دیگر می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۱) «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کردند.»

این هدایت، مجرد ارائه طریق و واضح کردن هدف برای اتمام حجّت بر خلق نیست؛ زیرا این افراد قبل از رسیدن به مقام امامت دارای مقام نبوّت و رسالت بوده اند که همان مقام ارائه طریق و واضح کردن هدف است. خصوصاً آن که در آیه فوق برای امامان علیهم السلام صفت { یهْدُونَ بِأَمْرِنا} آورده است. بنابر این مقصود به هدایت مخصوص به امام همان هدایت تکوینی و تصرّف در نفوس و تربیت آن هاست.

مقام امامت برتر از مقام نبوّت

با تأمّل و بررسی در این آیه پی خواهیم برد که مقام امامت بالاتر از مقام نبوّت است. مقام نبوّت، مقام اخبار از جانب خداوند است ولی مقام امامت، مقام هدایت و رهبری، بلکه دستگیری جامعه است. مقام امامت، مقام هدایت ظاهری و باطنی مردم به سوی کمال و سعادت دنیا و آخرت است. این معنا به خوبی از آیه «ابتلاء» استفاده می شود.

امامتی را که خداوند به حضرت ابراهیم علیه السلام داد در زمان پیری آن حضرت بود؛ چون طبق مدلول آیه، این مقام بعد از سرافرازی از امتحانات بود، و مهم ترین امتحان او داستان ذبح فرزندش اسماعیل است، و خداوند اسماعیل و اسحاق را در سنّ پیری به حضرت عنایت فرمود، آنجا که خداوند می فرماید: { اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی

۱– ۲۴۲. سوره انبیا، آیه ۷۳.

الْكِبَرِ إِسْماعِيلَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ}؛(۱) «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که در سنین پیری به من اسماعیل و اسحاق را عنایت کرد، و به درستی که پروردگار من درخواست و دعای بندگان را می شنود.»

از آنجا که هنگام اعطای امامت به آن حضرت، او تقاضای امامت را برای ذریه خود کرد، معلوم می شود که این عطا و سؤال، در حال وجود ذریه که در سنین پیری بوده، واقع شده است و قبل از پدید آمدن ذریه با وجود یأس و نومیدی ابراهیم علیه السلام، این سؤال و تقاضا از نقطه نظر ظاهر بی جاست. کسی که از اولاد آوردن به کلّی مأیوس است معنا ندارد بگوید: آیا به ذریه من هم امامت را عطا می کنی؟ او باید از این دعا دست بردارد یا حدّاقلّ بگوید: اگر بعد از این، اراده ات تعلّق گرفت و با وجود یأس من اولادی به من دادی آیا منصب امامت را در آن ها قرار می دهی؟

دلیل آن که حضرت ابراهیم علیه السلام از آوردن فرزند مأیوس بود، قرآن کریم است. خداوند متعال می فرماید: { وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَیفِ إِبْراهِیمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَیهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ * قالُوا لا تَوْجَلْ إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ * قالَ أَبَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قالُوا بَشَّرْناکَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ ؛(۲) «و به آن ها از مهمانان های ابراهیم خبر ده. هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند، [ابراهیم گفت: ما از شما بیمناکیم. گفتند. نترس، ما تو را به پسری بشارت می دهیم. گفت: آیا به من [چنین]بشارت می دهید با این که پیر شده ام؟! به چه چیز بشارت می دهید؟ گفتند: تو را به حقّ بشارت دادیم. لذا از مأیوسان مباش.»

عیال حضرت ابراهیم علیه السلام (ساره) نیز از آوردن اولاد مأیوس بود. خداوند متعال درباره او نیز می فرماید: { وَامْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِإِسْحاقَ وَمِنْ وَراءِ إِسْحاقَ یعْقُوبَ * قالَتْ یا وَیلَتی أَ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهذا بَعْلِی شَیخاً إِنَّ هذا لَشَیءٌ عَجِیبٌ * قالُوا أَ تَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ}؛(۳)

ص:۱۱۲

۱- ۲۴۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

۲- ۲۴۴. سوره حجر، آیات ۵۱ - ۵۵.

۳- ۲۴۵. سوره هود، آیات ۷۱ - ۷۳.

«و همسرش ایستاده بود، [از خوشحالی خندید، پس او را به اسحاق و بعد از او به یعقوب بشارت دادیم. گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیر زنم و این شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است. گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟! این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است، چرا که او ستوده و والاست.»

از این آیات و آیات قبل، یأس و ناامیدی حضرت ابراهیم علیه السلام و همسرش ساره از فرزند دار شدن در سنین پیری به خوبی استفاده می شود، و بنابر این، تقاضا و سؤالی که حضرت بر امامت ذریه و نسل خود داشته در سنین پیری که خداوند به او اسماعیل و اسحاق را داده واقع شده است. بنابر این نتیجه می گیریم که امامت حضرت ابراهیم بعد از نبوّت او و در سنین پیری بوده است، و لذا امامت غیر از نبوّت است، بلکه مقامی عالی تر و والاتر از آن است.

روی این زمینه، مراد از آیه { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً} این است که من تو را مقتدایی قرار می دهم که افراد بشر از تو پیروی کنند تا از گفتار و کردارت الگو بگیرند.

زمان رسیدن به مقام امامت

از آیه «ابتلاء» استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام با خطاب { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً} یا بعد از این خطاب به مقام امامت رسیده است، نه قبل از آن؛ زیرا رسیدن به این مقام در نتیجه ابتلاء و امتحان و سرافراز بیرون آمدن از آن است. و هیچ گاه معقول نیست که کسی قبل از امتحان یا بدون امتحان به مقامی برسد. مؤید این مطلب این است که اسم فاعل یعنی کلمه «جاعل» در مفعول که کلمه «اماماً» است نمی تواند عامل آن باشد مگر در صورتی که به معنای حال یا استقبال باشد.

و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که امتحان حضرت ابراهیم علیه السلام به این کلمات و ابتلائات دز زمان نبوّت و رسالت او بوده است؛ زیرا او دعوت حنیفی اش را در سنین جوانی اعلان کرده است.

خداوند متعال می فرماید: { وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیاً... یا

أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِراطاً سَوِیاً}؛(۱) «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر [خدا] بود... ای پدر! دانشی برای من آمده که برای تو نیامده است؛ بنابر این از من پیروی کن، تا تو را به راه راست هدایت کنم!.»

و نیز می فرماید: { قالُوا سَمِعْنا فَتی یذْکُرُهُمْ یقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ ؛(۲) «[گروهی گفتند: «شنیدیم نوجوانی از [مخالفت با بت ها سخن می گفت که او را ابراهیم می گویند.»

از این آیات استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام در سنین جوانی به مقام رسالت و نبوّت مبعوث شده است.

همان گونه که از ظاهر آیه استفاده می شود که حضرت، هنگام درخواست مقام امامت از خدا برای ذریه و نسلش دارای فرزند بوده یا - حدّاقلّ - می دانسته که فرزندار خواهد شد.

و نیزا ز آیه { اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْماعِیلَ وَإِسْحاقَ ؛(۳) «حمد خدای را که در پیری، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید.»

و نیز آیه: { أَ بَشَّرْتُمُونِی عَلی أَنْ مَسَّنِی الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ؛(۴) «گفت: آیا به من [چنین بشارت می دهید با این که پیر شده ام؟! به چه چیز بشارت می دهید؟!.»

از این آیات استفاده می شود که امامت حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از مقام و مرتبه نبوّت و رسالت او بوده است.

امامت منصبی الهی

خداوند متعال در آیه «ابتلاء» جعل و نصب امامت را به خودش نسبت داده است آنجا که فرمود: { إِنِّی جاعِلُکَ . از این عبارت استفاده می شود که جعل و نصب امام تنها به امر خداوند است. همان گونه که از آیات دیگر نیز این معنا استفاده می شود آنجا که

۱- ۲۴۶. سوره مریم، آیات ۴۱ - ۴۳.

۲- ۲۴۷.]. سوره انبیا، آیه ۶۰.

۳- ۲۴۸. سوره ابراهیم، آیه ۳۹.

۴- ۲۴۹. سوره حجر، آیه ۵۴.

می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۱) «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می کردند.»

و نیز فرمود: { یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَینَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(۲) «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

و فرمود: { وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی...}؛(۳) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را!.»

اقسام ظلم از دیدگاه قرآن

اقسام ظلم از دیدگاه قرآن

ظلم در لغت به معنای قرار دادن چیزی در غیر جایگاهش است. و در اصطلاح: تجاوز از حدّی است که شارع یا عرف معین کرده است. روی این جهت، معصیت صغیره و کبیره، ظلم است؛ زیرا معصیت کار از حدّی که شارع ترسیم کرده تجاوز نموده است. ظلم در قرآن در سه مورد به کار رفته است:

۱ – ظلم به خدا

این نوع ظلم که بزرگ ترین نوع ظالم است مربوط به شرک و کفر است. خداوند متعال می فرماید: { فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیاتِ اللَّهِ ؛(۴) «پس کیست ستمکارتر از آن که آیات خدا را تکذیب کند.» هم چنین می فرماید: { إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ ؛(۵) «همانا شرک ظلم بزرگی است.»

۲ – ظلم به دیگران

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یظْلِمُونَ النّاسَ ؛(۶) «تنها راه مؤاخذه علیه آن هایی است که به مردم ظلم کنند.»

۱- ۲۵۰. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- ۲۵۱. سوره ص، آیه ۲۶.

۳- ۲۵۲. سوره طه، آیه ۲۹ و ۳۰.

۴- ۲۵۳. سوره انعام، آیه ۱۵۷.

۵- ۲۵۴. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۶– ۲۵۵. سوره شوری، آیه ۴۲.

۳ – ظلم به خود

خداونـد متعال می فرمایـد:{ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ؛(۱) «و هر کس از حـدود الهی تجاوز کنـد بر خویشـتن ظلم کرده است.» هم چنین می فرماید:{ وَمَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ؛(۲) «هر کس چنین کند همانا بر خود ستم کرده است.»

از ذیـل آیه «ابتلاء» که می فرمایـد: { لا ينالُ عَهْدِي الظّالِمِينَ ؛ «عهـد [امامت من به ظالمین نمی رسـد.»، استفاده می شود که عهد امامت به کسانی که به هر نوع و نحوی ظلم کرده اند نمی رسد.

بقاء عنوان «ظالم» بعد از توبه

برخی می گویند: عنوان مشـتق مانند «ظالم» ظهور در وصف در زمان حال دارد و شامل کسـی که قبلاً دارای وصف بوده ولی در زمان حال، وصف در او نیست نمی شود. بنابر این، در آیه مربوط به امامت ابراهیم کسـی که در حال تصدی مقام خلافت، ظالم باشـد از نیل به مقام امامت محروم است، ولی کسـی که قبلاً ظالم بوده و در حال تصدّی، سـتمگر به حساب نمی آید می تواند به مقام امامت نایل گردد.

پاسخ: اوّلاً: ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام به چهار گروه تقسیم می شوند:

۱ – گروهی که قبل از تصدّی مقام امامت ستمگر بوده و بعد از تصدّی این مقام نیز ستمگر باقی بمانند.

۲ – گروهی که قبل از تصدّی مقام امامت، عادل، و بعد از تصدّی ستمگر باشند.

۳ – گروهی که قبل از تصدّی مقام امامت، ظالم، و بعد از تصدّی، عادل باشند.

۴ – گروهی که قبل و بعد از تصدی مقام امامت، عادل باشند.

حضـرت ابراهیم بـا آن عظمتی که دارد، هیـچ گـاه برای دو گروه اول که در زمان تصـدّی مقام امامت سـتمگرند، درخواسـت امـامت نمی کنـد. بر این اسـاس، جمله { وَمِنْ ذُرِّيتِي تنهـا گروه سوم و چهـارم را شامـل می شود. خداونـد در پاسـخ وی می فرماید: { لا

۱– ۲۵۶. سوره طلاق، آیه ۱.

۲– ۲۵۷. سوره بقره، آیه ۲۳۱.

ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ؛ «عهد من به ستمکاران نمی رسد.» این نهی به گروه سوم که در گذشته عمر خود ستمگر بوده ولی در زمان تصدّی امامت عادل شده اند، خورده و تنها مقام امامت به گروه چهارم خواهد رسید، همان گروهی که از مقام عصمت در طول زندگانی خود برخوردارند.

ثانیاً: بر فرض که عنوان «ظالم» بر کسی که فعلاً ظالم نیست حقیقتاً اطلاق نگردد، ولی کسی که قبلًا ستم کرده و در هنگام فعلِ ظلم، حقیقتاً بر وی عنوان ظالم صدق کرده، داخل در مصداق «ظالمین» در آیه خواهد شد و جمله {لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ شامل او می شود، و لذا چنین کسی شایسته مقام امامت نیست.

ثالثاً: آیه «ابتلاء» اشاره به سنتی الهی در مقام اعطاء عهدها و مناصب الهی دارد. آیه، بر این مطلب تأکید دارد که این عهدها و منصب ها تنها به کسانی اعطا می شود که مانع و حافظی داخلی از ظلم و گناه در خود داشته باشند؛ زیرا امامت، کالایی نیست که به کسی داده شود و سپس با ظهور عدم صلاحیت شخص و انجام کار ناشایست و خطا و اشتباه، از او باز گردانده شود.

مسأله امامت، همانند نبوّت است. مقام نبوّت و رسالت به کسی عطا می شود که با وجود حافظ و عصمتی داخلی از اشتباه مصون باشد.

رابعاً: احکام بر دو نوع است: برخی از آن ها دائر مدار وجود موضوع است، مثل حکم: «شراب حرام است»، که با تبدیل موضوع، حکم نیز منتفی می گردد.

نوع دیگر این چنین نیست، بلکه اگر موضوعی هرچند برای یک لحظه متصف به آن وصف شود، آن حکم خواهد آمد؛ مثل جمله: «زناکار حد می خورد و دست دزد قطع می گردد» مقصود آن است که اگر کسی به این دو عنوان متّصف شد ولو دریک برهه از زمان، محکوم به حکم حد و قطع دست است، گرچه الآن متصف به این عمل نیست. ظلم نیز نسبت به حکم عهد امامت از قسم دوم است.

بررسی روایات

با مراجعه به روایات پی می بریم که پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نیز همین معنا را از آیه «ابتلاء» فهمیده اند:

۱ – ابن مغازلی شافعی به سند خود از عبد اللَّه بن مسعود نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من نتیجه دعای پدرم ابراهیم هستم. عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه شما دعوت پدرت ابراهیم شدی؟ فرمود: خداوند – عزّ وجلّ – به ابراهیم وحی فرستاد: { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً} ابراهیم بسیار خشنود شد و عرض کرد: ای پروردگار! و از ذریه من نیز امامانی مثل من خواهند بود؟ خداوند بر او وحی فرستاد که ای ابراهیم! همانا من به تو عهدی نخواهم داد که برای تو به آن وفا نکنم. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار! کدامین عهدی است که برای من به آن وفا نخواهی کرد؟ خداوند فرمود: عهدی را به ظالمین از ذرّیه تو نخواهم داد. در اینجا بود که ابراهیم عرض کرد: { وَاجْنُبْنِی وَبَنِی أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ * رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النّاسِ ؛(۱) «و من و فرزندانم را از پرستش بت ها دور نگاه دار! پروردگارا! آن ها [= بتها]بسیاری از مردم را گمراه ساختند.» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: دعوت به من و به علی منتهی شد. هیچ یک از ما دو نفر هرگز بر بتی سجده نکردیم، لذا خداوند مرا نبی و علی را وصی برگزید.(۲)

کلینی به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی ابراهیم را عبد خود قرار داد قبل از آن که او را نبی گرداند. و او را نبی قرار داد قبل از آن که او را رسول گرداند. و او را رسول گردانید قبل از آن که او را خلیل خود کند. و او را خلیل خود کرد قبل از آن که او را امام گرداند. همه امور که بر او جمع شد فرمود: { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً}. از بزرگی و عظمت این مقام در چشم ابراهیم بود که به خدا عرض کرد: { وَمِنْ ذُرِّیتِی و از ذریهام نیز؟ خداوند در جواب فرمود: { لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ عهد من به ظالمین نخواهد رسید. آن گاه حضرت فرمود: شخص سفیه و نادان، امام فرد متقی نخواهد شد.(۳)

ص:۱۱۸

۱– ۲۵۸. سوره ابراهیم، آیات ۳۵ و ۳۶.

۲– ۲۵۹. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۳– ۲۶۰. مرآه العقول، ج ۲، ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

آیات دیگر

الف) در آیه ای آمـده است: { وَجَعَلْنـاهُمْ أَئِمَّهً یهْـدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۱) «و آنـان را پیشوایـانی قرار دادیم که به فرمـان ما، [مردم را هدایت می کردند.»

در این آیه خداوند می فرماید: امامان، مردم را ایصال به مطلوب کرده و آنان را به عالم امر و یا به حقیقت دستورات الهی و یا به کمک امر ما رهنمون می سازنـد؛ زیرا آنان پیامبر خـدا بوده و قبل از این مقام نیز مردم را هدایت می کردند امّا به نحو ارائه راه و تشریعی بوده است. و کسی که مردم را به حقّ و حقیقت رهنمون می سازد به طور حتم از مقام عصمت برخوردار است.

ب) و نیز می فرمایـد: { أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(۲) «اطاعت کنیـد خـدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] از جنسی خود را.»

استدلال به این آیه بر ضرورت عصمت امام و صاحب امر ولایت و خلافت متوقف بر دو امر است:

۱ - خداونـد به طور مطلق، امر به اطاعت از صاحبان امر نموده است؛ یعنی از مؤمنان خواسته که در تمام زمان ها و مکان ها و در تمام حالات و خصوصیات از آنان اطاعت کنند، و این اطاعت را مقید به هیچ قیدی نکرده است.

۲ - بـدیهی است که خداونـد به کفر و عصـیان و فسوق بنـدگان رضایت نـداده است. آنجا که می فرمایـد:{ وَلایرْضـی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ}؛(۳) «و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد.»

بـا جمـع بین این دو مطلب به این نـتیجه می رسیم که اولـوا الأـمری که اطـاعتش در آیه فـوق به طور مطلق واجب شـده، بـاید متصف به خصوصـیتی ذاتی و عنایتی الهی باشد تا او را از امر به معصیت و نهی از اطاعت باز دارد. و این جز مقام عصمت که شیعیان به آن برای امام معتقدند چیز دیگری نیست. از این رو امام و جانشین پیامبرصلی الله علیه وآله باید معصوم باشد.

۱- ۲۶۱.]. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- ۲۶۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- ۲۶۳. سوره زمر، آیه ۷.

ج: و نیز می فرماید: { ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیبَ فِیهِ هُدی لِلْمُتَّقِینَ ؛(۱) «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.»

از این آیه استفاده می شود که چون در قرآن شک نیست لذا هادی متقین است.

قرآن امام صامت است: { وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَهً}؛(۲) «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود.» پس امام ناطق نیز باید به مقام علم الیقین رسیده و شک در او راه نداشته باشد تا بتواند هادی مردم باشد. و مقام عصمت همان مقام علم الیقین است.

اختیاری بودن عصمت از دیدگاه قرآن

اختیاری بودن عصمت از دیدگاه قرآن

شیعه امامیه معتقد است که امام و خلیفه و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باید از هر گونه خطا و اشتباهی مصون باشد، که به آن «عصمت» گویند. قبل از هر بحثی ضرورت دارد که به بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی آن بپردازیم.

عصمت در لغت

عصمت در لغت به معنای مصونیت و نگهداری و منع به کار رفته است.

فیروزآبادی می گوید: «عصم یعصم» یعنی اکتساب کرد، منع کرد، نگه داری نمود... و عصمت به کسر به معنای منع است.»(۳)

ابن منظور می گوید: «عصمت در کلام عرب به معنای منع به کار رفته است.»(۴)

عصمت در اصطلاح

۱ - شیخ مفید می فرماید: «عصمت لطفی است که خداوند متعال در حقّ مکلّفی انجام می دهد که، وقوع معصیت و ترک طاعت از او ممتنع می گردد؛ با وجود قدرت بر این دو.»(۵)

۱- ۲۶۴. سوره بقره، آیه ۲.

۲- ۲۶۵. سوره احقاف، آیه ۱۲.

۳- ۲۶۶. قاموس المحیط، ماده «عصم.»

۴- ۲۶۷. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۰۲، ماده «عصم.»

5- ۲۶۸. النکت الاعتقادیه.

۲ - شیخ طوسی رحمه الله می گوید: «عصمت امری است که با وجود آن، معصیت از مکلّف ممتنع می گردد، در حالی که اختیار فعل معصیت را دارد....»(۱)

۳ - قاضی بیضاوی شافعی می گوید: «عصمت ملکه ای نفسانی است که مانع از فسق و فجور می شود و متوقف بر علم به عواقب گناهان و مناقب طاعات است.»(۲)

۴ - فاضل مقداد می فرماید: «عصمت عبارت است از لطفی که خداوند متعال در حقّ مکلّف انجام می دهد، به نحوی که با آن لطف، انگیزه ای به ترک طاعت و انجام معصیت ندارد؛ با وجود قدرت بر آن.»(۳)

۵ - علامه طباطبایی رحمه الله می گوید: «مقصود ما از عصمت لطفی است در وجود انسان معصوم که او را از وقوع کارهایی که جایز نیست؛ مانند خطایا و معصیت باز می دارد.»(۴)

فرق بین عصمت و عدالت

عدالت، ملکه ای است اکتسابی که غالباً مانع از صدور گناه است، از همین رو ممکن است که انسان عادل در برخی مواقع مرتکب گناهی شود؛ برخلاف عصمت که با وجود آن، ممتنع است که انگیزه گناه در معصوم پدید آید، اگرچه اختیار از او سلب نشده و قدرت ذاتی باقی است؛ زیرا امتناع به جهت نبودن انگیزه با قدرت ذاتی منافاتی ندارد.(۵)

احتمالات در سبب عصمت

احتمالات در سبب عصمت

عصمت را به معنای منع از ارتکاب معصیت و نگه داری از هر پلیدی معنا کردیم، حال بحث در اسباب این منع و موجبات این نگه داری است. در ابتدای امر سه احتمال در آن متصور است:

۱- ۲۶۹. توفیق التطبیق، ص ۱۶.

۲- ۲۷۰. طوالع الانوار علی هامش المواقف، ج ۱، ص ۵۶۴.

۳- ۲۷۱. إرشاد الطالبین، ص ۳۰۱.

۴- ۲۷۲. المیزان، ج ۲، ص ۱۳۴.

۵- ۲۷۳. سرمایه ایمان، ص ۹۰.

الف) عصمت جبری

عصـمت جبری به این معناست که خداوند از راه جبر، معصوم را از ارتکاب حرام باز می دارد و به انجام دادن طاعت وادار می کند و در حقیقت قدرت و اختیار را از او سلب می کند.

برخی از معاصـران، این احتمال را قبول دارنـد و معتقدنـد: جمع بین اختیار از طرفی، و ضـرورت عصـمت از طرفی دیگر محال است.

این احتمال از جهاتی قابل مناقشه است:

۱ – این طور نیست که هرگـاه عملی واجب و فعلی دیگر ممتنـع شـد، صـاحب آن مجبـور بر آن فعـل و ترک دیگر گردد؛ از همین رو بین اختیار و ضـرورت عصـمت تنافی نیست وگرنه لازم می آیـد که خداونـد متعال مجبور به ترک ظلم و فعل عـدل باشد، با آن که می دانیم او بر هر کاری مختار است. مورد بحث نیز از همین قبیل است.

۲ – امتناع و وجوب بر دو نوع است:

الف) وجوب و امتناع ذاتی به معنای ضرورت ثبوت یا ضرورت امتناع؛ مثل ضرورت ثبوت زوجیت برای عدد چهار و ضرورت امتناع جمع بین نقیضین. این ها از بدیهیاتی است که هرگز تخلف بردار نیست.

ب) وجوب و امتناع وقوعی: به این معنا که عملی ذاتاً ممکن است، ولی به حسب خارج، وقوع آن ضـروری یا ممتنع می باشد؛ مثـل ظلم نسبت به خداونـد که ذاتـاً خداونـد متمکن از ظلم است، ولی به حسب وقوع خارجی از او صادر نشـده و نمی شود. خداوند با آن که قدرت بر ظلم دارد، ظلم نمی کند و با آن که می تواند عدالت نداشته باشد، آن را ترک نمی کند.

از اینجـا نتیجه می گیریم که وجوب شـی ء یا امتناع وقوعی آن، با قـدرت بر آن منافاتی نـدارد. عصـمت نیز از این قبیل است؛ زیرا معصوم در حالی که قدرت بر معصیت دارد، گناه نمی کند.

۳ – آیات قرآن نیز به اختیاری بودن عصمت صحّه گذارده است؛ آنجا که می فرماید:

الف) {قُلْ أَ غَيرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِياً فاطِرِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يطْعِمُ وَلا يطْعَمُ قُلْ إِنِّی أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيتُ رَبِّی عَذابَ يوْمٍ عَظِيمٍ ؛(۱) «بگو ای پیامبر! آیا غیر از خدا را به یاری و دوستی برگزینیم؟ [در صورتی که آفریننده آسمان ها و زمین خداست. او به خلق طعام و روزی می خوراند و خود از طعام بی نیاز است. بگو ای رسول! من مأمورم اولین کسی باشم که تسلیم حکم خداست از کسانی که به خدا شرکت ورزیده اند مباش. بگو اگر من نافرمانی کنم، از عذاب آن روز بزرگ سخت می ترسم.»

صریح آیه آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از معصیت می ترسد؛ زیرا منجر به عذاب قیامت می گردد. او اگر قدرت بر معصیت نداشت چگونه ممکن بود که از معصیت خوف داشته باشد.

ب) {وَلا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا ينْفَعُکَ وَلا يضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّالِمِينَ ؛(۲) «و غیر از خدای یکتا هیچ یک از این خدایان باطل که به حال تو سود و ضرری ندارد، به خدایی مخوان و گرنه از ستمکاران خواهی بود.»

کسی که اختیارندارد، آیاصحیح است که درباره او گفته شود: «اگرانجام دهی...؟» ج) {قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلا أُشْرِکَ بِهِ إِلَيهِ أَدْعُوا وَإِلَيهِ مَآبِ ؛(۳) «به آن ها بگو: من مأمورم که خدای یکتا را بپرستم و هرگز کسی را شریک او قرار ندهم و خلق را به سوی او دعوت می کنم و بازگشتم به سوی اوست.» پر واضح است، کسی که اختیاری از خود ندارد، صحیح نیست که به کاری مأمور شود.

د) {وَإِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَيئاً...}؛(۴) «و یادآور آن گاه که مکان خانه را برای ابراهیم معین کردیم (به او گفتیم) چیزی را برای من شریک قرار نده.»

ه) {وَلَقَدْ أُوحِی إِلَيکَ وَإِلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَكُونَنَّ

۱- ۲۷۴. سوره انعام، آیات ۱۴ و ۱۵.

۲- ۲۷۵. سوره یونس، آیه ۱۰۶.

۳- ۲۷۶. سوره رعد، آیه ۳۶.

۴- ۲۷۷. سوره حج، آیه ۲۶.

مِنَ الْخاسِرِينَ ؛(۱) «و همانا بر تو و رسولان پیش از تو چنین وحی شـده است که اگر به خدا شـرک آوری عملت محو و نابود می شود و سخت از زیانکاران خواهی گردید.»

و) { وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَینا بَعْضَ الْأَقاوِیلِ * لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْیمِینِ * ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِینَ * فَما مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِینَ ؛(۲) «و اگر به دروغ به ما سخنانی می بست محققاً ما او را از یمینش می گرفتیم و شاه رگش را قطع می کردیم و شما هیچ یک به دفاع از او قادر نبودید.»

ب) معصوم از جنس بشر نیست

این احتمـال می گویـد: معصوم از سـنخ بشـر نیست، بلکه موجود دیگری به صورت بشـری است؛ هماننـد ملائکه که گاهی به صورت بشر در می آیند.

از همین رو، احکـام بشـری؛ از قبیـل: شـهوت، غضب و دیگر صـفات رذیله در آنـان وجود نـدارد. این قول به برخی متکلمـان اشاعره نسبت داده شده است.

ابن ابی الحدیـد می گویـد: «معصوم کسـی است که در نفس یا بـدنش یا هر دو، خاصـیتی است که مقتضـی امتناع اقـدام او بر معاصی است.»(۳)

این احتمال نیز از جهاتی اشکال دارد:

۱ - شـخص معصوم - پیامبر یا امام - بایـد در میان مردم الگو باشـد؛ همان گونه که خداونـد می فرمایـد: { لَقَـدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ }،(۴) در حقیقت الگو جنبه عملی دین است که در شـخص معصوم پیاده شـده است؛ تا مردم به او اقتـدا کرده و از این طریق به کمال و سعادت خود برسند. همان طور که می دانیم الگوی بشر باید از جنس خودش باشد؛ تا با وجود تمام غرایز و صفات نفسانی بشر، با آن ها مبارزه کرده و راه سعادت را دنبال کند و در این راه برای دیگران الگو باشد.

از همین رو می بینیم که قرآن در هیچ موردی، ملائکه را الگوی بشر قرار نداده

۱- ۲۷۸. سوره زمر، آیه ۶۵.

۲- ۲۷۹. سوره حاقه، آیات ۴۴ - ۴۷.

۳- ۲۸۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷.

۴- ۲۸۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

و مردم را به اقتدای آنان دعوت نکرده است، بلکه تمام دعوت قرآن بر اقتدا و تأسی به انبیا و صالحان متمرکز شده است.

۲ - این احتمال مخالف با آیات قرآن است؛ زیرا قرآن به صراحت بر این حقیقت تأکید دارد که معصوم همانند بقیه مردم است و تنها دارای کمالات و فضایل و قابلیت هایی است که خداوند متعال آنان را با این اوصاف به سوی خلق فرستاده است. اینک به برخی از آیات اشاره می کنیم:

الف) {قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ ؛(۱) «فرستادگانشان به آنان گفتند: ما بشری همانند شماییم.»

ب) {قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يوحى إِلَى ؛(۲) «بگو ای پیامبر! من بشری همانند شمایم که بر من وحی می شود.»

ج) {وَما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلّا وَحْياً...}؛(۳) «بر هیچ بشری نیست که خداوند با او سخن گوید مگر از طریق وحی... .»

د) {وَما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ ؛(۴) «و ما به هیچ کس پیش از تو عمر ابدی ندادیم. آیا با آن که تو خواهی مرد دیگران در دنیا زنده مانند؟»

ه) {وَما أَرْسَلْنا قَبْلَكَ إِلّا رِجالاً نُوحِي إِلَيهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ * وَما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يأْكُلُونَ الطَّعامَ وَما كانُوا خالِدِينَ ؛(۵) «و ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر)، اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید. آنان را پیکرهایی که غذا نخورند قرار ندادیم و عمر جاویدان هم نداشتند.»

ج) عصمت با اختیار

این احتمال بر جنبه اختیار و اراده معصوم در تمام افعال و حالاتش تأکید

ص:۱۲۵

۱- ۲۸۲. سوره ابراهیم، آیه ۱۱.

۲- ۲۸۳. سوره کهف، آیه ۱۱.

۳- ۲۸۴. سوره شوری، آیه ۵۱.

۴- ۲۸۵. سوره انبیا، آیه ۳۴.

۵- ۲۸۶. سوره انبیا، آیات ۷ و ۸.

می کنـد. خود معصوم است که نفسـش را به طرف طـاعت تحریـک کرده و از هر معصـیتی بـاز می دارد، نه این که از جـانب خداوند یا دیگری مجبور به انجام دادن این کار باشد. بسـیاری از متکلمان - خصوصاً از مکتب اهل بیت علیهم السـلام - مؤید این نظریه هستند که در حقیقت برگرفته از نظریه «أمر بین الأمرین» است.

۱ - شیخ مفید می فرماید: «عصمت از جانب خداوند بر حجّت هایش همان توفیق و لطف است که به سبب آن از گناه و اشتباه در دین باز داشـته می شوند. عصـمت تفضّـلی از خداوند بر هر کسـی است که خداوند می داند او به آن عصمت متمسّک می گردد. این نگه داری از خود معصوم است و عصـمت هیچ گاه مانع از قدرت معصوم بر قبیح نیست و او را بر کار نیک وادار و مضطرّ نمی کند.»(۱)

۲ - سید مرتضی می فرماید: «عصمت لطفی است که خداوند بر بنده اش می کند و معصوم با آن به اختیار خود، از قبیح دست برمی دارد.»(۲)

۳ – شـیخ طوسـی می فرمایـد: «عصـمت در لغت به معنـای منع از آفت است و معصوم در دین، کسـی است که به سـبب لطف خداونـد از فعل قبیـح بازداشته می شود، نه به این نحو که خداونـد بین او و معصـیت حائل گردد، بلکه این کار به اختیار خود اوست.»(۳) همو در جایی دیگر می فرمایـد: «... یا این که خداوند رجس و پلیدی را از معصوم دور می کند و در حقّ او لطفی انجام می دهد، که با آن، معصوم با اختیار خود دست از قبایح برمی دارد....»(۴)

۴ - ابن ابی الحدید می گوید: «اکثر اهل نظر معتقدند: معصوم مختار و متمکّن از فعل معصیت و طاعت است... و اصـحاب ما معتزله نیز معتقدند: عصمت لطفی است که با وجود آن، مکلف با اختیار خودش از فعل قبیح دست برمی دارد.»(۵)

۱- ۲۸۷. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۸.

۲- ۲۸۸. رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۳۲۵.

۳- ۲۸۹. التبیان، ج ۵، ص ۴۹۰.

۴- ۲۹۰. التبیان، ج ۸، ص ۳۴۰.

۵- ۲۹۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۷ و ۸.

حقیقت عصمت از دیدگاه قرآن

حقیقت عصمت از دیدگاه قرآن

حقیقت عصمت به نحو «منع خلو» به یکی از این سه امر باز می گردد، اگرچه مانعهالجمع نیست؛ یعنی ممکن است که هر سه امر در معصوم محقّق باشد:

الف) عصمت، نتیجه وصول به مقام فنای در اسما و صفات الهی

این نظریه ای است که حقیقت عصمت را نتیجه رسیدن به مقام فنای در اسما و صفات و ذات الهی می داند و این، همان نظریه عرفاست؛ زیرا هنگامی که سالک الی اللّه در خارج تنها صفت و اسم و ذات حقیقی که همان خداوند متعال و صفات و اسمای اوست می بیند، دیگر غیر از خدا و صفات و اسمایش کسی را نمی بیند که بخواهد گناهی انجام دهد. دیگر این که وقتی به مقام فنا رسید اشتباهی از او صادر نمی گردد.

ب) عصمت نتیجه درجه عالی از تقوا

بی تردید تقوا حالتی نفسانی است که انسان را از انجام معصیت بازمی دارد. حال اگر این حالت به نهایت درجه خود برسد او را عصمت می نامند، که حتّی انسان را از فکر گناه نیز باز می دارد.

ج) عصمت نتیجه علم قطعی به عواقب معاصی و مصالح طاعات

در مورد عصمت نظریه دیگری است که با نظریه اوّل منافاتی ندارد، بلکه از علل تحقق عالی ترین درجه تقوا به شمار می آید. حقیقت این نظریه عبارت است از وجود علم قطعی و یقینی به عواقب معاصی، به این معنا که علم انسان به درجه ای برسد که در این دنیا لوازم اعمال و آثار آن ها را به طور یقین درک کند؛ همان گونه که قرآن کریم می فرماید: { كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ؛(1) «به راستی اگر به طور یقین می دانستید، البته دوزخ را مشاهده خواهید کرد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف متّقین می فرماید: «وهم والجنّه کمن قد رآها وهم فیها

ص:۱۲۷

۱- ۲۹۲. سوره تکاثر، آیات ۵ و ۶.

منعّمون. وهم والنار كمن قد رآها وهم فيها معذّبون»؛(۱) «متقین نسبت به بهشت همانند کسانی اند که آن را دیده و در آن متنعّمند و نسبت به جهنم همانند کسانی اند که آن را دیده و در آن معذب هستند.»

تعبیر بیضاوی نیز به همین معنا اشاره دارد: «عصمت ملکه ای نفسانی است که از فجور مانع می گردد و آن متوقف است بر علم به عواقب گناهان و مناقب طاعات.»(۲)

فاضل مقداد می نویسد: «... این ملکه – عصمت – متوقف است بر علم به عواقب گناهان و مناقب طاعت ها؛ زیرا عفّت هرگاه در جوهر نفس حاصل گردد و به وسیله آن، علم تام به آنچه در معصیت است، از شقاوت و آنچه در طاعت است، از سعادت، ضمیمه شود، آن علم موجب رسوخ آن ملکه در نفس گشته و به مقام عصمت می رسد.»(۳)

علامه طباطبایی رحمه الله نیز می فرماید: «امری که عصمت به آن تحقق می یابد، نوعی از علم است که صاحبش را از وقوع در معصیت و خطا باز می دارد؛ همان گونه که سایر حالات؛ مثل: شجاعت، عفت و سخاوت، هنگامی که صورت علمی راسخ به خود بگیرد، آثارش در انسان ظاهر می گردد و هرگز آن انسان به اضداد این صفات، متلبس نمی گردد....»(۴)

ایشان در جایی دیگر می فرماید: «عصمت از جانب خداوند متعال امری است در وجود پیامبر که سبب می شود او به اختیار خود مطیع خداوند گردد و آن نوعی از علم است که در انسان رسوخ کرده است.»(۵)

منشأ عصمت از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید: { قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمّا یدْعُونَنِی إِلَیهِ وَإِلّا

۱- ۲۹۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸

۲- ۲۹۴. طوالع الانوار، ج ۱، ص ۵۶۴.

۳- ۲۹۵. اللوامع الالهیه، ص ۱۷۰.

۴- ۲۹۶. المیزان، ج ۵، ص ۷۸.

۵- ۲۹۷. المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹.

تَصْرِفْ عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیهِنَّ وَأَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ ؛(۱) «[یوسف گفت: پروردگارا! زنـدان نزد من محبوب تر است از آنچه این هـا مرا به سوی آن می خواننـد. و اگر مکر و نیرنـگ آن هـا را از من بـاز نگردانی، به سوی آنـان متمایل خواهم شـد و از جاهلان خواهم بود.»

و نیز می فرماید: { وَلَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طائِفَهٌ مِنْهُمْ أَنْ یضِلُّوکَ وَما یضِلُّونَ إِلّا أَنْفُسَهُمْ وَما یضُرُّونَکَ مِنْ شَیءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَعَلَّمَکَ ما لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَیکَ عَظِیماً}؛(۲) «اگر فضل و رحمت خـدا شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصـمیم داشـتند تو را گمراه کنند؛ اما جز خودشان را گمراه نمی کنند، و هیچ گونه زیانی به تو نمی رساننـد. و خداونـد، کتـاب و حکمت بر تو نازل کرد و آموخت تو را آن چه را نمی توانستی بیاموزی، و فضل خـدا برتو [همواره]بزرگ بوده است.»

در آیه اول از قول حضـرت یوسف علیه السـلام نقل می کنـد که به خـدا عرض کرد: اگر مرا از کید و حیله زنان باز نداری به آن هـا میـل خواهم کرد و در نتیجه از جاهلاـن خواهم شـد. منطوق آیه این است که جهل، منشأ گناه است. حال اگر انسان به مقام عالی علم که همان علم الیقین است برسد، به لطف و عنایت خداوند هرگز به گناه میل نخواهد کرد.

و در آیه دوم خداونـد خطـاب به پیـامبرش می فرمایـد: غیر از آن که مـا بر تو کتـاب و حکمت نـازل کردیم به تو چیزی تعلیم دادیم که هرگز از عهـده دانسـتن آن بر نمی آمدی، و فضل و رحمت خداوند بر تو بزرگ است. این ظاهر همان علم قطعی به حقایق امور است که می تواند منشأ عصمت شخص معصوم باشد.

۱- ۲۹۸. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۲- ۲۹۹. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

قرآن و برتری امام

قرآن و برتری امام

یکی از مباحث اختلافی در علم کلام، موضوع برتری و افضل بودن امام در میان افراد جامعه است. برخی همچون علمای امامیه این شرط را لازم و ضروری می دانند. اینک این موضوع را از منظر قرآن مورد بررسی قرار می دهیم:

نقل آرا

شیعه امامیه و برخی از علمای اهل سنّت، افضلیت و برتری امام را از شرایط اساسی در امام می دانند. اینک به عبارات برخی از علما اشاره می کنیم:

۱ – ابوالحسن اشعری می گوید: «امام باید برتر اهل زمان خود باشد و هرگز – با وجود افضل در میان مردم – امامت مفضول منعقد نمی شود. و اگر قومی با کسی که در درجه پایین تر است، بیعت نمودند او پادشاه مردم است نه امام آنان.»(۱)

۲ – نظام و جاحظ از معتزله معتقدند که امامت، تنها مستحقّ افضل رعیت است و نمی توان آن را به عهده غیر افضل (مفضول) قرار داد.(۲)

۳ – ابن تیمیه نیز شرط افضل بودن امام را از شرایط اساسی امام می داند. لذا در بحث خلافت ابوبکر می گوید: «مردم او را مقدّم بر دیگران داشتند، زیرا او افضل مردم بود.»(۳)

۱– ۳۰۰. نظام الحکم، قاسمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۲– ۳۰۱. نظام الحکم، قاسمی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳– ۳۰۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۶۵.

همو در جایی دیگر می گوید: «متولّی شدنِ مفضول، با وجود افضل ظلم بزرگ است.»(۱)

۴ – محبّ الدین طبری می گوید:«ولایت مفضول با وجود افضل منعقد نمی گردد.»(۲)

۵ – علامه حلی رحمه الله می فرماید: «امام باید افضل مردم باشد و در این شرط، امامیه اتفاق نظر دارند، ولی جمهور اهل سنّت با آن به مخالفت برخاسته و تقدیم مفضول بر افضل را جایز شمرده اند.»(۳)

برتری امام از دیدگاه قرآن

خداوند متعال می فرماید: { أَفَمَنْ يهْدى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لا يهِدِّى إِلّا أَنْ يهْدى فَما لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ ؛(۴) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود، پس شما [مشرکان را چه شده [که بی خرد و نادانید و] چگونه چنین قضاوت می کنید؟.»

آیه فوق دلالت می کند: آن کس که مردم را به حقّ راهنمایی می کند. باید متابعت شود؛ زیرا او با حقّ و همراه حقّ است، و لذا باید او را بر دیگران که یا راهنمایی به حق نمی کنند و یا راهنمایی به باطل می کنند، مقدم داشت. از این رو قرآن کریم استدلالش را بر ضدّ مشرکان بر این پایه قرار داده و در صدر آیه فوق می فرماید: { قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يهْدى إِلَى الْحَقِ ؛ «آیا از میان شریکان شما که شریک بر خدا قرار داده اید کسانی هستند که شما را به حقّ هدایت کنند؟.»

واضح است که آنان از عهده چنین کاری بر نمی آیند. لذا خداوند فوراً در جواب این سؤال در ادامه می فرماید: { قُلِ اللَّهُ يهْدى لِلْحَقِ ؛ «بگو تنها خدا است که مردم را به حقّ هدایت می کند.»

۱– ۳۰۳. منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۷۷.
۲– ۳۰۴. الریاض النضره، ج ۱، ص ۲۱۶.
۳– ۳۰۵. نهج الحق، ص ۱۶۸.
۴– ۳۰۶. سوره یونس، آیه ۳۵.

وجه تعبیر به احقیت

خداونـد متعـال در آیه مورد بحث برای ترجیـح، تعبیر به احقیت و سـزاوارتر (از افعل التفضـیل است) کرده که دلالت بر مطلق رجحان دارد نه تعیین و انحصار، در حالی که متابعت کسـی که به حقّ هدایت می کند - که در مورد آیه خداوند است - حقّ بوده و متعین است نه سزاوارتر، و غیر از خداوند کسی بهره ای از حقّ ندارد.

در جواب این پرسـش می گوییم: این گونه تعبیر به جهت این است که مشرکان را وادار به پذیرش مطلب نموده، بدون آن که عصبیت آنـان را برانگیخته و آنان را تحریک کنـد؛ زیرا در صورت باطل خوانـدن آنان و حقّ مطلق نامیـدن خود، هرگز تن به مناظره نخواهند داد.

بررسی روایات

بررسی روایات

با مراجعه به روایات فریقین پی می بریم که تأکید فراوانی بر موضوع امامت شخص برتر شده است.

الف) روایات عامه

۱ - پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس شخصی را بر ده نفر بگمارد در حالی که می داند در میان آن ده نفر، برتر از او وجود دارد، خدا و رسول و آن جماعت مسلمانان را فریب داده است.»(۱)

۲ - احمـد بن حنبل به سـند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: «هرکس فردی را سـرپرست جماعتی قرار دهد در حالی که می دانـد در میـان آنـان کسـی وجود دارد که بیشتر مورد رضـای خداونـد است به خـدا و رسول او و مؤمنین خیـانت کرده است.»(۲)

۳ - باقلانی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «افضل مردم باید امامت را بر عهده گیرد.»(۳)

ص:۱۳۳

۱- ۳۰۷. کنز العمال، ج ۶، ص ۱۹، ح ۱۴۶۵۳.
۲- ۳۰۸. مسنداحمد، ج ۱، ص ۱۶۵.
۳- ۳۰۹. نصوص الفکر السیاسی، ص ۵۴.

ب) روایات اهل بیت علیهم السلام

امام رضاعلیه السلام در حدیثی طولانی می فرماید: «إنّ الأنبیآء والأئمّه یوفّقهم اللّه ویؤتیهم من مخزون علمه وحکمه ما لا یؤتیه غیرهم فیکون علمهم فوق کلّ علم أهل زمانهم فی قوله - عزّ وجلّ -{ أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ...}»؛(۱) «همانا پیامبران و پیشوایان را خداوند موفق می گرداند و آنان را از علم و حکمت های مخزونش به مقداری عطا می کند که به دیگران عطا نمی کند، پس علم آنان فوق علم اهل زمانشان است. این مطلب در قول خداوند - عزّ وجلّ - { أَ فَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ...} اشاره شده است....»

۱- ۳۱۰. عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۴، باب ۲۰.

قرآن و علم غیب امام

قرآن و علم غیب امام

یکی از مسائل اختلافی بین مذاهب اسلامی، علم غیب پیامبر و امام و اولیای الهی به موضوعات و احکام است. برخی از محققان به آیاتی نظر کرده اند که علم غیب را محصور در خداوند نموده و دیگر به آیات مخصّص توجهی نکرده اند، و کسی که آن را برای غیر خدا اثبات کرده به غلوّ متهم کرده اند. برخی دیگر با جمع بین آیات، به علم غیب پیامبرصلی الله علیه وآله در تمام زمینه ها پی برده اند، ولی علم غیب را برای امام ثابت نمی دانند. جا دارد که این موضوع را مورد بحث قرار دهیم تا حقیقت علم غیب و این که چه نوع غیبی مورد نظر است و بر چه افرادی قابل اثبات است، روشن گردد.

اعتقاد شیعه امامیه

شیعه امامیه معتقد است: امامت منصب جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله در امر هدایت بشر - غیر از وحی - است، لذا امام نیز باید تمام خصوصیات پیامبر صلی الله علیه وآله، مانند عصمت، علم لدنی، کمالات و فضایل و دوری از صفات ناپسند را داشته باشد.

شیعه امامیه می گوید: از آنجا که امام مبین و تطبیق دهنده و حافظ شریعت است، لذا باید از گناه و سهو و نسیان و اشتباه معصوم باشد.

علاوه بر این باید عالم به حقیقت شریعت و نیز هر چه را که امت در جهت کمال به آن محتاج است باشد؛ همان طوری که باید کامل ترین شخص در زمینه صفات کمال باشد، تا مردم تسلیم محض او شوند.

ص:۱۳۵

ماهیت غیب

غیب در مقابل شهود، بر چیزی اطلاق می شود که با حواس ظاهری قابل درک نیست. قیامت، برزخ، ملائکه، جنّ و ... عوالمی هستند که با حواسّ ظاهری انسان قابل درک نیستند، از این رو داخل در عالم غیب شمرده شده اند.

غیب نسبی

غیب را می توان به دو بخش تقسیم کرد: غیب مطلق و غیب نسبی. غیب مطلق غیبی است که به هیچ نحو و در هیچ زمان و مکان قابل ادراک نیست، مثل ذات الهی که غیب الغیوب است، به خلاف غیب نسبی که با شرایطی خاص برای افرادی ویژه قابل ادراک به غیر حواس ظاهری است. و غالب غیب ها از این قبیل است. تنها کسی که به عالم غیب و شهادت به طور کامل احاطه دارد، خداوند است. در قرآن کریم آمده: { هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ عالِمُ الْغَیبِ وَالشَّهادَهِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ ؛(۱) «اوست خدای یکتایی که غیر از او خدایی نیست که دانای نهان و آشکار است و اوست بخشنده و مهربان.»

آیا اطلاع از غیب مخصوص خداوند است؟

به گمان بعضی علم غیب از ویژگی های ذات احدیت است و علم هیچ کس در آن راه ندارد. اینان به برخی از آیات تمسّک می نمایند؛ از قبیل:

۱ - { وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیبِ لا یعْلَمُها إِلّا هُوَ}؛(۲) «کلیدهای غیب تنها نزد اوست و از آن ها غیر از او اطلاعی ندارد.»

۲ - { قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی نَفْعاً وَلا ضَرّاً إِلّا ما شاءَ اللَّهُ وَلَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیرِ وَما مَسَّنِی السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلّا نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ لِقَوْمٍ یؤْمِنُونَ ؛(۳) «[ای

ص:۱۳۶

۱- ۳۱۱. سوره حشر، آیه ۲۲.

۲- ۳۱۲. سوره انعام، آیه ۵۹.

۳- ۳۱۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

رسول ما] به مردم بگو که مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته و اگر من از غیب آگاه بودم به خیر خود همیشه می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم، من نیستم مگر رسول ترساننده و بشارت دهنده گروهی که اهل ایمانند.»

۳ - { قُلْ لا یعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَیبَ إِلاَّ اللَّهُ وَما یشْعُرُونَ أَیانَ یبْعَثُونَ ؛(۱) «[ای رسول ما] بگو که در آسمان ها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ خلقی نمی داند که چه هنگام زنده و برانگیخته می شوند.»

جواب:

اشکال کننده، تنها به برخی از آیات توجه نموده که ظهور در اختصاص علم غیب به خداوند متعال دارد، ولی از آیات دیگر که دلالت بر اختصاص ندارد، توجهی نداشته است. خداوند در سوره جن می فرماید: { عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ ...}؛(۲) «او دانای غیب است و هیچ کس به عالم غیب او آگاه نیست جز پیامبری را که از او خشنود باشد....»

از استثنای این آیه استفاده می شود که خداوند متعال ذاتاً و اصالتاً عالم به غیب است ولی بر پیامبری که مرضی اوست، علم غیب افاضه می کند. و از آنجا که لازم است هرچه برای رسول صلاحیت دارد، امام نیز آن را دارا باشد چون هر دو شریعت را بیان می کنند، پس امام هم مشمول این عنایت الهی خواهد بود.

لذا در قرآن اشاره به انواع اطلاعات غیبی برای انبیا و اولیا کرده و می فرماید: { ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیبِ نُوحیهِ إِلَیکَ ؛(۳) «آن، از خبرهای غیبی است که به تو وحی نمودیم.» و از قول حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: { وَأُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فی بُیوتِکُمْ ؛(۴) «و به شما خبر می دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه می اندوزید.»

بنابراین در جمع بین این دو دسته از آیات می توان گفت: آیاتی که ظهور در

ص:۱۳۷

۱- ۳۱۴. سوره نمل، آیه ۶۵.

۲- ۳۱۵. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۳- ۳۱۶. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

۴- ۳۱۷. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

اختصـاص علم غیب به خداونـد دارد، علم غیب به نحو اصالت و اسـتقلال است. و آیاتی که علم غیب را بر غیر خداونـد ثابت می کند به نحو تبعیت و به اذن خداوند است.

با همین بیان می توانیم از آیاتی که ظهور در انکار علم غیب از پیامبر دارد، جواب دهیم؛ زیرا انکار این آیات به نحو اسـتقلال بوده نه آن که به طور مطلق، آن را از پیامبر نفی کنند.

ابن حجر هیتمی می گوید:

«بین این آیات: {قُلْ لا یعْلَمُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَیبَ إِلَّا اللَّهُ و {عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً} و بین علم انبیا و اولیـا به پـاره ای از غیب، هیـچ گونه منافـاتی نیست؛ زیرا علم آنـان به اعلاـن از جـانب خداونـد متعال است و این غیر از آن علمی است که از صفات ازلی و ابدی خداوند است که از تغییر و تحوّل منزّه است.»(۱)

و نیز ابن ابی الحدیـد معتزلی می گویـد: «مـا منکر وجود افرادی که خبر از غیب داده و می دهنـد نیستیم، ولی آن را مسـتند به خداوند باری تعالی می دانیم که با قدرت و تمکین و آمادگی اسباب آن، به آنان عطا نموده است.»(۲)

علم غیب امام

سؤال برخی از مخالفـان این است که آیا امام نیز هماننـد پیامبر می توانـد از غیب مطّلع باشـد؟ یا بالاتر از این، آیا امام، همانند پیامبر باید از علم غیب بهره مند باشد؟ این سؤالی است که با بیان مقدماتی به آن پاسخ خواهیم داد:

۱ - مقصود از امام درمورد بحث، همان شخصی است که حجّت خدا در روی زمین است. او کسی است که معرفت و طاعتش واجب و مردن با عدم معرفت او همانند مردن جاهلیت است و اینان کسانی جز اهل بیت معصوم پیامبرعلیهم السلام نیستند.

۲ - در علوم عقلی ثابت شده که علم دوگونه است: علم حضوری و علم

۱- ۳۱۸. الفتاوی الحدیثیه، ص ۲۲۲.

۲- ۳۱۹. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۴۲۷.

حصولی. مراد از علم حضوری علمی است که از طریق اکتساب به دست نمی آیـد و عبارت است از حضور معلوم نزد عالم، به خلاف علم حصولی.

۳ – علم حضوری خداونـد بـا علم حضوری بنـدگان خـدا فرق دارد؛ زیرا علم خداونـد سـابق بر معلومات، عین ذات او و علت معلومات است، به خلاف علم حضوری اولیای الهی که در این جهات با خداوند شریک نیستند.

۴ – مورد نزاع در علم غیب پیـامبر صـلی الله علیه وآله موضوعـات خـارجی است، نه احکام کلّی ؛ زیرا به اتفاق همه مسـلمین، حتی وهابیون، جهل به آن ها موجب نقص در رتبه و نقض غرض خواهد بود.

آیات قرآن و علم غیب

خداوند متعال می فرماید: { وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَهِ فَقالَ أَنْبِئُونی بِأَسْماءِ هؤُلآءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ؛ قالُوا سُبْحانَكَ لا عِلْمَ لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ ؛(۱) «خداوند همه اسماء را به آدم یاد داد، آن گاه حقایق آن ها را بر فرشـتگان عرضه داشت و فرمود: اگر شـما در دعوای خود صادقیـد اسـماء اینان را بیان کنید. فرشـتگان عرضه داشـتند: پاک و منزهی تو! ما نمی دانیم جز آنچه به ما تعلیم فرمودی، همانا تویی دانا و حکیم.»

و نیز می فرماید: { عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً، إِلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ ؛(۲) «او دانای غیب است و هیچ کس بر عالم غیب او آگاه نیست به جز پیامبرانی که خود برگزیده است.»

و نیز به نقل از حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: { وَأُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیوتِكُمْ ،(۳)«و به شما خبرمی دهم که در خانه هایتان چه می خورید و چه ذخیره می کنید.»

ص:۱۳۹

۱- ۳۲۰. سوره بقره، آیات ۳۱ و ۳۲.

۲- ۳۲۱. سوره جن، آیه ۲۶.

۳- ۳۲۲. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

و نیز خداوند متعال درباره شهیدان می فرماید: { وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یرْزَقُونَ...}؛(۱) «(ای پیامبر!) هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.»

و نیز می فرماید: { وَمَنْ یطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولئِکَ رَفیقاً}؛(۲) «آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسانی که خدا به آنان لطف و عنایت کامل کرده؛ یعنی با پیامبران و صدّیقان و شهیدان و نیکوکاران محشور خواهند شد و اینان رفیقان نیکویی هستند.»

با ضمیمه کردن این دو آیه استفاده می شود که انسان های مطیع واقعی خدا و رسول با شهیدانند، و شهدا نزد پروردگار متنعّمند، پس اینان نیز نزد پروردگارند.

هم چنین با ضمیمه این دو آیه به آیه { وَهُوَ مَعَکُمْ أَینَ ما کُنْتُمْ ؛(۳) «و او با شماست هر جا که هستید.»

و نیز آیه { أَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ؛(۴) «هر کجا رو کنید همان جا وجه خداست.» و نیز آیه { نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ}؛(۵) «وما از رگ گردن به او نزدیک تریم.»

با جمع بین این آیات استفاده می شود که اولیای الهی همانند خداوند و در همه حال باشمایند. هرچند از دنیا رفته اند. و همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { یعْلَمُ خائِنَةَ ٱلْأَعْینِ وَما تُخْفِی الصُّدُورُ}،(۶) «خداوند چشم های خیانت کار را می داند و به آنچه دل ها نهان داشته اند آگاه است.» آنان نیز چنینند واین، غیر از علم غیب چیز دیگری نیست.

ص:۱۴۰

۱- ۳۲۳. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲- ۳۲۴. سوره نساء، آیه ۶۹.

۳- ۳۲۵. سوره حدید، آیه ۴.

۴- ۳۲۶. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۵- ۳۲۷. سوره ق، آیه ۱۶.

۶- ۳۲۸. سوره غافر، آیه ۱۹.

صبر و یقین زمینه ساز امامت

از آیات قرآن استفاده می شود که فرد دارای یقین و صبور در برابر مشکلات به مقام امامت می رسد:

خداوند متعال می فرماید: { وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَکانُوا بِآیاتِنا یوقِنُونَ ؛(1) «و از آنان امامان [و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را]هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.»

و نیز می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً...}؛(2) «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»

از این آیه استفاده می شود که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از تحمّل صبر و سربلند بیرون آمدن از امتحانات سخت الهی، به درجه و مقام امامت نایل شده است.

ص:۱۴۱

۱- ۳۲۹. سوره سجده، آیه ۲۴.

۲- ۳۳۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

قرآن و ضرورت وجود امام ناطق

قرآن و ضرورت وجود امام ناطق

از قرآن استفاده می شود که در هر زمان امام هادی ناطق لازم است و گفتار «حسبنا کتاب اللَّه»، سخن نادرستی است. این مطلب را از راه ها و با تقریراتی از آیات قرآن می توان بیان داشت:

تقریر اول

الف) خداوند سبحان می فرماید: { وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَهً }؛(۱) «و پیش از آن، کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود.»

از این آیه استفاده می شود که کتاب موسی امام است.

ب) و نیز فرمود: { صُحُفِ إِبْراهِیمَ وَمُوسی ؛(۲) «کتب ابراهیم و موسی.»

از این آیه هم استفاده می شود که صحف ابراهیم همانند کتاب موسی امام است.

ج) و نیز فرمود: وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً...}؛(۳) «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: "من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم....»

حال اگر صحف ابراهیم که امام است کافی بود پس چرا خداوند در این آیه حضرت را امام قرار داد؟

۱- ۳۳۱. سوره احقاف، آیه ۱۲.

۲- ۳۳۲. سوره اعلی، آیه ۱۹.

۳- ۳۳۳. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

تقریر دوم

الف) خداوند سبحان قرآن را بیان هر چیزی می داند، آنجا که می فرماید: { تِبْیاناً لِکُلِّ شَیءٍ}؛(۱) «بیانگر همه چیز.»

و نیز می فرماید: {هذا بَیانٌ لِلنّاسِ ؛(۲) «این، بیانی است برای عموم مردم.»

و نیز می فرمایـد: { وَلا رَطْبٍ وَلا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ ؛(۳) «و هیچ تر و خشـکی وجود ندارد، جز این که در کتابی آشکار [در کتاب علم خدا] ثبت است.»

ب) از طرف دیگر می فرمایـد: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۴) «و مـا این ذکر [قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی.»

نتیجه این که: قرآن که امام و هادی صامت است، برای سـعادت بشـر کافی نیست بلکه احتیاج به امام و هادی ناطق نیز هست و گفتار عمر بن خطاب «حسبنا کتاب اللّه» نادرست است.

۱- ۳۳۴. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲- ۳۳۵. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸.

۳- ۳۳۶. سوره انعام، آیه ۵۹.

۴- ۳۳۷. سوره نحل، آیه ۴۴.

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

برخی سؤال می کنند که چرا قرآن کریم سخنی از ولایت و امامت و وصایت به میان نیاورده است با وجودی که در موضوعات بسیاری که اهمیت آن به مسئله امامت نمی رسد بحث کرده است؟ به تعبیر دیگر: چگونه است که قرآن کریم سخن از خلافت اسلامی و رهبری جامعه اسلامی و امامت به میان نیاورده در حالی که این مسئله از خطیرترین مسائل اسلام به حساب می آید؟

ولی با دقّتی کوتاه در آیات قرآنی پی می بریم که قرآن در تمام موضوعات مربوط به امامت؛ اعمّ از کلّی و جزئی و مصداقی بحث های فراوان کرده و به این مسئله مهمّ پرداخته است. اینک درصدد آن هستیم که به اصل مسئله خلافت و امامت و انتخاب اوصیای الهی بعد از انبیا اشاره کنیم که این مسأله سنّت دائمی الهی بوده و قرآن اکیداً به آن اشاره کرده است.

مفهوم اصطفا «انتخاب»

اصطفا در لغت از ماده «صفو» یعنی اختیار و خالص از چیزی است. و اصطفاء یعنی انتخاب کردن چیز خالص.

و در اصطلاح اسلامی: اصطفاء و انتخاب برخی از افراد از جانب خداوند به این است که او را تصفیه و خالص از هر گونه شوائب موجود در غیر کرده و او را بر دیگران ترجیح دهد.

اوصیا از ذریه پیامبران

با مراجعه به آیات قرآن کریم پی می بریم که سنّت الهی بر این قرار گرفته که اوصیا انبیا را به معنای عام آن که مرادف با حجّت خدا بوده و شامل نبی و امام و وصی می شود از ذریه آنان قرار دهد. هیچ پیامبری نیست جز آن که وصی یا اوصیا داشته و خداوند آنان را از آل و ذریه پیامبران قرار داده است، خواه آن اوصیا پیامبر باشند یا خیر. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِيمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ؛(۱) «به حقیقت خدا برگزید آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به اقوال و احوال همه شنوا و دانا است.»

۲ - و نیز می فرماید: { وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَنُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَسُلَيْمانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسى وَهارُونَ وَكَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيّا وَيَحْيى وَعِيسى وَإِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصّالِحِينَ * وَإِسْماعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطاً وَكُلًّا فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ * وَمِنْ آبائِهِمْ وَذُرِّيّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَيْناهُمْ وَهَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ * أُولئِكَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ };(۲) «و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم و همه را به راه راست بداشتیم و نوح را نیز پیش از ابراهیم و از فرزندانش داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هدایت نمودیم و این چنین نیکوکاران را پاداش نیک خواهیم داد.

و هم زکریا و یحیی و عیسی و الیاس و هم اسماعیل و یسع و یونس و لوط همه از نیکو کارانند. و ما همه آن پیغمبران را بر عالمیان شرافت و برتری دادیم. و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادران آن ها را فضیلت داده و بر دیگران آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت

ص:۱۴۶

۱- ۳۳۸. سوره آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

۲- ۳۳۹. سوره انعام، آیات ۸۴ - ۸۹.

نمودیم. این است هدایت خدا که به آن هر یک از بندگانش را می خواهد هدایت می کند و اگر به خدا شرک آورند اعمال آنان را نابود می سازد. آن ها [پیغمبران کسانی اند که ما آنان را کتاب و فرمان و مقام نبوّت عطا کردیم.»

۳ - { هُنالِکَ دَعا زَکَرِیا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَهً طَیبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ * فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَهُوَ قائِمٌ یصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکَ بِیحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَسَیداً وَحَصُوراً وَنَبِیاً مِنَ الصّالِحِینَ ؛(۱) «در آن هنگام زکریا [که کرامت مریم را مشاهده کرد] عرض کرد: پروردگارا مرا به لطف خویش فرزندانی پاک سرشت عطا فرما که همانا تویی مستجاب کننده دعا. و هنگامی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: خدا تو را به یحیی بشارت می دهد، [کسی که کلمه خدا [= مسیح را تصدیق می کند، و رهبر خواهد بود، و از هوس های سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.»

۴ - { لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِیمَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیتِهِمَا النُّبُوَّهَ وَالْکِتابَ ؛(۲) «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.»

۵ - { وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیعْقُوبَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیتِهِ النُّبُوَّهَ وَالْکِتابَ وَآتَیناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحِینَ ؛(۳) «و [در اواخر عمر] اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوّت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است.»

۶ - { وَوَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ وَقالَ یا أَیهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیرِ وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَی ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ ؛(۴) «و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هرچیز به ما عطاگردیده، همانااین فضیلت آشکاری است.»

۷ - { أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمْ مِنَ النَّبِیینَ مِنْ ذُرِّیهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ

۱- ۳۴۰. سوره آل عمران، آیات ۳۸ و ۳۹.

۲- ۳۴۱. سوره حدید، آیه ۲۶.

۳- ۳۴۲. سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

۴- ۳۴۳. سوره نمل، آیه ۱۶.

وَمِنْ ذُرِّيهِ إِبْراهِيمَ وَإِسْرآئِيلَ وَمِمَّنْ هَدَينا وَاجْتَبَينا إِذا تُتْلى عَلَيهِمْ آياتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُكِياً}؛(۱) «آن ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و اسرائیل، و از کسانی که هدایت کردیم و بر گزیدیم. آن ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند، در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.»

۸ - { أَمْ یحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً}؛(۲) «یا این که نسبت به مردم [= پیامبر و خاندانش ، و از آنچه خداوند از فضلش به آن ها بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم، [که یهود از خاندان او هستند نیز] کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن ها [پیامبران بنی اسرائیل قرار دادیم.»

۹ - { ... وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی...}؛(۳) «... و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را....»

عنایت خاص به ذریه انبیا

با مراجعه به آیات قرآن پی می بریم که ذریه انبیا و اهل بیت آنان علیهم السلام مورد توجه خاص و عنایت ویژه الهی بوده و بدین جهت قابلیت مقام نبوّت و امامت و وصایت را داشته اند. اینک به برخی از آیات اشاره می کنیم:

۱ - پیامبر خدا در ابتدای بعثت مأمور می شود که انذار و تبلیغش را از خاندان نزدیکش شروع کند: { وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ .(۴)

۲ - خداوند متعال اراده تکوینی اش بر عصمت و طهارت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام

۱- ۳۴۴. سوره مریم، آیه ۵۸.

۲- ۳۴۵. سوره نساء، آیه ۵۴.

۳- ۳۴۶. سوره طه، آیه ۲۹ و ۳۰.

۴- ۳۴۷. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

تعلّق گرفته است: { إِنَّما يرِيـدُ اللَّهُ لِيـذْهِبَ عَنْكَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}؛(۱) «همانا خداوند می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۳ – خداوند متعال چنان قابلیتی به ذریه و اهل بیت پیامبر اسـلام علیهم السـلام داده که می توانند در هنگام مباهله شرکت داده شونـد: { فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْـدِ ما جآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْنآءَنا وَأَبْنآءَكُمْ وَنِسآءَنا وَنِسآءَكُمْ وَأَنْفُسَـنا وَأَنْفُسَـكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِـلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ ؛(۲) «هر گاه بعـد از علم و دانشـی که [درباره مسـیح به تو رسـیده، [باز] کسانی با تو به محـاجّه و ستیز برخیزنـد، به آن هـا بگو: بیاییـد مـا فرزنـدان خود را دعوت کنیم، شـما هم فرزنـدان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شـما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شـما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.»

۴ – خداونـد به حضـرت رسول صـلی الله علیه وآله خطاب کرده و می فرمایـد:به مردم بگو که من جز مودّت ذوی القربی چیز دیگری از شـما نمی خـواهم: { قُـلْ لاـ أَسْـئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلاَّـ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ؛(۳) «بگو: من هیـچ پاداشـی بر رسالتم از شـما درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم .»

۵ – و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله را امر می کند که تأکید و سفارش خصوصی نسبت به اهلش درباره نماز داشته باشد: { وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيها}؛(۴) «خانواده خود را بر نماز فرمان ده، و بر انجام آن شکیبا باش.»

از این آیات استفاده می شود که سنّت خداوند در روی زمین آن است که خداوند اوصیای انبیا را از ذریه پاک و طیب و طاهر آنان انتخاب می کند. و این سنّت از حضرت آدم علیه السلام ادامه داشته است که برخی از اوصیای انبیا غالباً نبی بوده اند. جز اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که چون قرار نیست بعد از او پیامبری باشد اوصیای آن

۱– ۳۴۸. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲– ۳۴۹. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۳– ۳۵۰. سوره شوری، آیه ۲۳.

۴– ۳۵۱. سوره طه، آیه ۱۳۲.

حضرت تنها وظیفه امامت و وصایت دارند و وحی بعد از آن حضرت قطع شده است.

انتخاب اوصیا از جانب خداوند

حال سؤال اساسی و مهم این است که چگونه وصایت و امامت بین ذریه انبیا به ارث گذارده می شود؟ آیا به انتخاب مردم است، یا به اراده و مشیت الهی توسّط انبیا و اوصیای قبل؟

با نظری گذرا به آیات قرآن پی می بریم که انتخاب اوصیا از جانب خداوند متعال صورت پذیرفته است.

اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

۱ - خداوند متعال درباره کیفیت انتخاب یوسف علیه السلام به عنوان جانشین یعقوب و پیامبری برای بنی اسرائیل می فرماید: { وَكَذٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلى آلِ يَعْقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِيمَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ؛(۱) «و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند، و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش ازاین، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است.»

۲ - و نیز از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که می فرماید: { وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي * اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَي نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنْتَ بِنا بَصِيراً * قالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يا مُوسى ؛(۲) «و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن. و او را در کارم شریک ساز. تا تو را بسیار تسبیح گوییم، و تو را بسیار یاد کنیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه و بینایی. فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.»

۳ - در مورد حضرت داوودعلیه السلام می فرماید: { يا داوُدُ إِنّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

۱- ۳۵۲. سوره یوسف، آیه ۶.

۲- ۳۵۳. سوره طه، آیات ۲۹ - ۳۶.

فَاحْکَمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِ ؛(۱) «ای داوود! ما تو را خلیفه [و نماینده خود] در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

تغییر ناپذیری سنّت الهی

اگر سنّت الهی در اوصیا و جانشینان انبیا آن است که آنان را از ذریه طیب و طاهرشان انتخاب کند، حال چگونه ممکن است که ادعا کنیم این سنّت نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله و امت اسلامی تغییر کرده باشد؟

خداوند متعال می فرماید: { فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا}؛(۲) «هرگز برای سنّت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنّت الهی تغییر نمی یابی.»

نقد کلام ابوالحسن ندوی

ابوالحسن ندوی در اعتراض به شیعه می گوید: «عقیده شیعه امامیه در مسئله امامت و خلافت با اهداف خدا و رسول او سازگاری ندارد؛ زیرا آنان به حکومت موروثی معتقدند.»(۳)

پاسخ: اوّلاً: مقصود از آن که امامت و وصایت اوصیای انبیا در ذریه و اهل بیت آنان قرار می گیرد آن است که خداوند به آنان قابلیت داده تا پذیرای این مقام گردند. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم: به صرف این که این ها اولاد پیامبرند و امام علی علیه السلام داماد او است باید امام باشند گرچه قابلیت این مقام را نداشته باشند، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست.

ثانیاً: اگر آن گونه که ابوالحسن ندوی می گوید: حکومتِ موروثی شعار

۱- ۳۵۴. سوره ص، آیه ۲۶.

۲- ۳۵۵. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۳- ۳۵۶. صورتان متضادتان، ندوی، ص ۱۲ و ۱۳.

حکومت های مادی است و انبیا الهی باید از آن منزّه باشند،(۱) چه فرق است بین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر پیامبران؟ با آن که حکومت وراثتی را با در نظر گرفتن قابلیت ها در انبیای گذشته مشاهده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید: { أَمْ یحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَینا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً}؛(۲) «یا حسد می ورزند با مردم چون آن ها را خدا به فضل خود بهره مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.»

از سوی دیگر مشاهده می کنیم که حضرت ابراهیم علیه السلام امامت را برای ذریه خود درخواست کرده است، آنجا که خداوند می فرماید: { وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قالَ لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ؛(۳) «[به یاد آر] هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [آری، اگر شایسته باشند]عهد من هرگز به ستمکاران نمی رسد.»

در این آیه، خداوند حکومت و امامت موروثی و نَسَبی را به طور مطلق نفی نکرده است، بلکه آن را از خصوص ستمگران از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام سلب نموده است.

ثالثاً: ممکن است سرّ این که امامت و نبوّت و وصایت در نسل پیامبر صلی الله علیه وآله قرار گرفته این باشد که از جهتی نسل پیامبر صلی الله علیه وآله نسلی طیب و طاهر، و خانواده او خانواده ای الهی است و از طرف دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله به جهت نبوّت و کمالاتش در قلوب مردم جا گرفته و در میان آن ها از محبوبیت خاصی برخوردار است، مردم در صورتی

۱- ۳۵۷. صورتان متضادتان، ندوی، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۳۵۸. سوره نساء، آیه ۵۴.

۳- ۳۵۹. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

که کسی را دوست داشته باشند وابستگان او را نیز دوست دارند. و کسی که مورد محبّت قرار گرفت درصدد اطاعت از فرامین او برخواهد آمد.

از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوّت، ذریه و نسل پیامبرانند، هرچند این مقامات را ما بدون شرط ندانسته، برای آن قابلیت ها و شرطهایی را لازم می دانیم که از جمله آن ها، عصمت و علم لدنّی و برتری در جامعه است.

گزارشی از اوصیای پیامبران

گزارشی از اوصیای پیامبران

با مراجعه به تاریخ انبیای الهی از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه وآله پی می بریم که نه تنها هر یک از انبیا، وصی یا اوصیایی برای خود داشته، بلکه وصی او از ذریه اش بوده است. و این نه به جهت مجرّد قرار گرفتن آن در نسل و ذریه پیامبر بوده، بلکه این امر همراه با وجود قابلیت ها و اهلیت ها بوده است. اینک اوصیای برخی از انبیا را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - شیث وصی حضرت آدم علیه السلام

الف) مسعودی نقل می کند: «چون حوّا به شیث حامل شد، نور در پیشانی اش درخشان گشت، و هنگامی که او را زایید آن نور به فرزندش منتقل شد. و چون رشد کرده و کامل شد، آدم بر او وصیت نمود و اعلام کرد که او حجّت خدا برای بعد از خود و خلیفه خدا در روی زمین خواهدبود....»(۱)

ب) یعقوبی می گوید: «چون وقت وفات آدم فرا رسید فرزندش شیث و فرزندان اورا دور خود جمع نمود و برآن ها درود فرستاد و دعا به برکت نمود، و بر شیث وصیت کرد... و او را امر نمود تا در میان اولادش قائم مقام او باشد. آنان را به تقوای الهی و حسن عبادت خدا امر کرده و از معاشرت با قابیل لعین و اولادش نهی نمود....»(۲)

۱- ۳۶۰. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸، به اختصار.

۲- ۳۶۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

او هم چنین می گوید: «شیث بعد از مرگ آدم علیه السلام به انجام وظایف خود قیام نمود. او قومش را به تقوای خداوند سبحان و عمل صالح امر می کرد.»(۱)

عبداللّه بن عباس می گوید: «چون هنگام وفات آدم رسید به شیث عهد و وصیت نمود و ساعات شب و روز و عبادت خلوت در هر ساعت از شبانه روز را به او تعلیم داد و او را خبر از وقوع طوفان داد. و ریاست بعد از آدم به او رسید. خداوند بر او ۵۰ صحیفه نازل کرد.»(۲)

۲ - انوش، وصی شیث

انوش فرزند شیث در زمان آدم علیه السلام متولد شد. و چون هنگام وفات شیث شد بر فرزندش انوش وصیت نمود، و او را خبر داد به نوری که از جانب خود به سوی او منتقل شده است...(۳)

یعقوبی می نویسد: «انوش فرزند شیث بعد از پدرش قیام به حفظ وصیت پدر و جدّش نمود و عبادت خود را به نحو احسن انجام داد. و قومش را نیز به حسن عبادت امر نمود.»(۴)

طبری می نویسد: «انوش، جانشین پدرش در سیاست و حکومت داری و تدبیر امور رعیت شد.»(۵)

و در جای دیگر می نویسد: «چون وقت وفات شیث شد فرزندان خود و نوادگانش را که عبارت بودند از: انوش، قینان، مهلائیل، یرد، اخنوخ، و از زنان و فرزندانشان، دور خود جمع کرد، بر آنان درود فرستاده و دعا به برکت نمود... و به فرزندش انوش وصیت کرد که تقوا پیشه کرده و قومش را به تقوای الهی و حسن عبادت سفارش نماید و سپس از دنیا رحلت نمود.»(۶)

۱- ۳۶۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.
۲- ۳۶۳. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۷.
۳- ۳۶۴. مرآه الزمان، ص ۲۲۳.
۴- ۳۶۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.
۵- ۳۶۶. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۵.
۶- ۳۶۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸ و ۹.

۳ – قینان وصی انوش

مسعودی می نویسد: «انوش دارای فرزندی به نام قینان شد. او کسی بود که در پیشانی اش نور هویدا بود و بر مردم عهد گرفت.»(۱)

چون هنگام وفات انوش فرا رسید به فرزندش قینان وصیت نمود، و نور به قینان منتقل شد و او را از سرّی که در او به ودیعت گذارده بود باخبر ساخت. و قینان به سیره پدرش رفتار کرد.(۲)

۴ – مهلائیل وصی قینان

یعقوبی می نویسد: «قینان فرزند انوش در حالی که مردی لطیف، باتقوا، و مقدس بود، در قوم خود قیام به انجام وظیفه کرد. او قوم خود را به اطاعت از خدا و حسن عبادتش و متابعت از وصیت آدم و شیث سفارش نمود. و چون مرگش فرا رسید فرزندان خود و فرزندان پسرش مهلائیل و یرد و متوشلح و لمک و زنان آنان و فرزندانشان را جمع کرده و بر آنان درود فرستاد و دعا به برکت نمود. آن گاه به مهلائیل وصیت نمود....»(۳)

یعقوبی می نویسد: «بعد از قینان مهلائیل قیام به وظایف خود نمود و قوم خود را به اطاعت خداوند متعال و متابعت از پدرش دعوت نمود. و چون مرگش فرارسید بر فرزندش یرد وصیت نمود آن گاه از دنیا رحلت کرد.»(۴)

مهلائیل به فرزندش وصیت کرده و مصحف را تعلیم او داد. و نیز چگونگی تقسیم زمین و آنچه در عالم حادث می شود را تعلیم او نمود. و کتاب سرّ الملکوت را که ملک به آدم تعلیم داده بود تسلیم به او کرد، کتابی که مهر خورده نزد یکدیگر گذارده و از همدیگر به ارث می بردند.»(۵)

۱- ۳۶۸. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۹.

۲- ۳۶۹. مرآه الزمان، ص ۲۲۴.

۳- ۳۷۰. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹.

۴- ۳۷۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰.

۵- ۳۷۲. اخبار الزمان، ص ۷۷.

۵ – یوارد وصی مهلائیل

مسعودی می گوید: «مهلائیل دارای فرزندی به نام یارد (یوارد) شد. او نور را به ارث برده و به او عهد و وصیت شد....»(۱)

پدرش بر او وصیت نمود و او را از سرّ مکنون و انتقال نور به او خبر داد. او مردی خوش سیرت بود.(۲)

یعقوبی می نویسد: «بعد از مهلائیل، یرد (یوارد) به وظایف او قیام نمود. او مردی مؤمن و کامل العمل برای خداوند سبحان و عبادت برای او بود. شبانه روز بسیار نماز به جای می آورد....»(۳)

چون مرگش فرا رسید به فرزندش اخنوخ (ادریس) وصیت و عهد نموده و علومی را که نزدش بود به او نیز تعلیم داد و مصحف سرّ را به او تسلیم کرد.(۴)

۶ – ادریس نبی وصی یوارد

طبری می گوید: «... او اوّلین پیامبر بعد از آدم و حامل نور محمّدی بود....»(۵)

مسعودی می گوید: «بعد از یرد (یوارد) فرزندش اخنوخ قیام به وظایف او نمود و او همان ادریس پیامبر است، که صابئه گمان می کنند که او هرمس است. او کسی است که خداوند – عزّ وجلّ – در کتابش خبر از مقام رفیع و عالی او داده است... بر او سی صحیفه نازل شده بود، و بر شیث بیست و نه صحیفه نازل شد که در آن تهلیل و تسبیح بود.»(۶)

یعقوبی می نویسد: «اخنوخ (ادریس) اوّلین کسی بود که به قلم خط نوشت و او همان ادریس پیامبر است. به فرزندانش سفارش نمود تا عبادت را خالص برای خدا انجام دهند و صدق و یقین را پیشه نمایند، آن گاه خداوند او را به سوی خود بالا برد.»(۷)

۱- ۳۷۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۲- ۳۷۴. مرآة الزمان، ص ۲۲۴.

۳- ۳۷۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱.

۴- ۳۷۶. آخر الزمان، ص ۷۷.

۵- ۳۷۷. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۵ – ۱۱۷.

۶- ۳۷۸. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۷- ۳۷۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

خداونـد متعـال دربـاره ادریس در قرآن کریم می فرمایـد: { وَاذْكُرْ فِي الْكِتـابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كـانَ صِدِّيقاً نَبِيـاً * وَرَفَعْنـاهُ مَكاناً عَلِياً}؛(۱) «و در ایـن کتـاب، از ادریس [نیز]یـاد کـن، او بسـیار راسـت گـو و پیـامبر [بزرگی بـود. و مـا او را بـه مقـام والایی رساندیم.»

ابن سـعد از ابن عبـاس نقـل کرده که گفت: «اوّلین پیـامبری که بعـد از آدم مبعوث شـد، ادریس؛ یعنی اخنوخ فرزنـد یرد بود. اخنوخ دارای فرزندانی؛ از جمله متوشلح بود که به او وصیت نمود....»(۲)

۷ – متوشلح وصی ادریس

ادریس به فرزندش متوشلح وصیت نمود؛ زیرا خداوند به او وحی نموده بود که وصایت را در او قرار دهد.(۳)

مسـعودی می نویسـد: «بعد از اخنوخ فرزندش متوشـلح به وظایف او قیام نمود، شـهرها را آباد کرد در حالی که نور در پیشانی اش بود.»(۴)

طبری می گویـد: «اخنوخ، متوشـلح را جانشـین خود بر امر خداونـد قرار داد. و قبـل از آن که به آسـمان هـا رود اهـل بیتش را وصـیت نمود... او اوّل کسی بود که سوار بر اسب شد؛ زیرا روش پدرش را در جهاد پیمود، و نیز طریق پدرانش را در عمل به اطاعت خدا دنبال کرد.»(۵)

۸ – لمک، وصی متوشلح

طبری می گوید: «چون هنگام وفات متوشـلح رسید به فرزندش لمك وصیت نمود. «لمك» به معنای جامع است. و او پدر نوح بود که به او وصـیت و عهـد شـده و صـحف و کتاب های مهر زده شـده که برای ادریس بود به او واگذار شد و وصیت به او منتقل گشت.»(۶)

ص:۱۵۷

۱- ۳۸۰. سوره مریم، آیات ۵۶ و ۵۷.

۲- ۳۸۱. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۹.

۳- ۳۸۲. اخبار الزمان، ص ۷۹.

۴- ۳۸۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۵- ۳۸۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

۶- ۳۸۵. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۸.

یعقوبی می نویسد: «لمک بعد از پدرش به عبادت و طاعت خدا قیام نمود... و چون مرگش فرا رسید، نوح، سام، حام، یافث و زنانشان را فراخواند، تنها کسانی که از اولاد شیث باقی مانده بودند... متوشلح بر آنان درود فرستاد و به برکت دعا نمود و عرضه داشت: از خداوندی که آدم را آفرید می خواهم که به شما از برکت پدرمان آدم عطا نماید و در اولاد شما مُلک و حکومت قرار دهد....»(۱)

۹ - نوح نبی، وصی لمک

خداوند متعال درباره نبوّت حضرت نوح می فرماید: { وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِيمَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّيتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتابَ...}؛(۲) «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.» و نیز می فرماید: { وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسِينَ عاماً}؛(۳) «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و او در میان آن ها هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد.»

یعقوبی می نویسد: «خداوند - عزّ وجلّ - در زمان حیات جدّش اخنوخ که همان ادریس نبی بود به او وحی فرستاد. و قبل از آن که خداوند ادریس را به آسمان برد او را امر کرد که قومش را انذار کرده و آنان را از معاصی که انجام می دادند، نهی نموده و آنان را از عذاب برحذر دارد. او مردم را بر عبادت خداوند متعال دعوت نمود... .

نوح بعد از خروجش از کشتی ۳۶۰ سال زندگی کرد. و هنگام وفات خود که رسید، سه فرزندش سام، حام، و یافث و فرزندان دیگرش را دور خود جمع کرد و آنان را وصیت کرده و به عبادت خداوند متعال امر نمود....»(۴)

۱۰ - سام، وصی حضرت نوح

ابن اثیر می نویسد: «نوح به فرزندش سام که بزرگ ترین فرزنداش بود وصیت کرد.»(۵)

ص:۱۵۸

۱- ۳۸۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۳۸۷. سوره حدید، آیه ۲۶.

۳- ۳۸۸. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۴- ۳۸۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۶.

۵- ۳۹۰. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۶.

مسعودی می نویسد: «خداوند برای سام، فرزند نوح، ریاست و کتاب های فرستاده شده از آسمان را قرار داد....»(۱)

یعقوبی می نویسد: «سام فرزند نوح، بعد از پدرش به عبادت خداوند و طاعت او قیام نمود... و هنگامی که زمان وفاتش رسید به فرزندش ارفخشد وصیت نمود.»(۲)

۱۱ – ارفخشد، وصی سام

مسعودی می گوید: «قیم بعد از سام در روی زمین فرزندش أرفخشد بود.»(۳)

یعقوبی می گوید: «ارفخشد پسر سام قیام به عبادت خداوند متعال و طاعت او نمود، و بعد از گذشت ۱۸۵ سال از عمرش، خداوند به او فرزندی به نام شالح عنایت نمود. اولاد نوح در شهرها پراکنده شدند....»(۴)

۱۲ – شالح، وصی أرفخشد

یعقوبی می گوید: «چون وقت وفات أرفخشد رسید اولاد و اهل خود را جمع کرده و آنان را به عبادت خداوند متعال و اجتناب از معاصی فراخواند. و به شالح فرزند خود فرمود: وصیت مرا قبول کن، و در بین اهلت بعد از من قیام کرده و عمل به طاعت خداوند متعال کن. این را گفت و از دنیا رحلت نمود.»(۵)

او هم چنین می گوید: «شالح فرزند أرفخشد در بین قومش قیام کرده و آنان را به طاعت خداوند متعال امر نموده و از معاصی نهی کرد، و از آنچه به اهل معاصی از مصیبت و عذاب خواهد رسید برحذر داشت. خداوند متعال بعد از گذشت ۱۳۰ سال به او فرزندی داد که نامش را «عابر» گذاشت. هنگام مرگش که فرا رسید به فرزندش عابر وصیت کرده و او را دستور به اجتناب از کارهای فرزندان قابیل لعین داد و آن گاه از دنیا رحلت نمود.»(۶)

این چهار نفر که ذکر شدند همگی از اوصیای نوح بودند ولی پیامبر نبودند.

۱- ۳۹۱. اخبار الزمان، ص ۷۵.

۲- ۳۹۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۳۹۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴.

۴- ۳۹۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۵- ۳۹۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۶- ۳۹۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۱۳ – حضرت هود و صالح علیهما السلام

قبیله «عاد» از ذریه نوح نبی به درجه ای بالا از پیشرفت رسیدند، ولی شیطان توانست در آن ها راه پیدا کرده و به عبادت بتان تشویقشان نماید.

خداوند متعال از بین افراد قبیله خودشان، حضرت هودعلیه السلام را برای عبادت خدا مبعوث نمود. حضرت هودعلیه السلام آن ها را تنها به عبادت خداوند و عمل به دین اسلام که پروردگار عالمیان تشریع کرده بود، دعوت نمود... .

خداوند متعال می فرماید: { وَإِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا مُفْتَرُونَ...}؛(۱) «[ما] به سوی [قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم، [به آن ها] گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست شما فقط تهمت می زنید [و بت ها را شریک او می خوانید]....»

و نیز می فرماید: { وَاذْکُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُمْ عَذابَ یوْمٍ عَظِیمٍ...}؛(۲) «[سرگذشت هود] برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید [و گفت:] من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم....»

و نیز می فرماید: { کَذَّبَتْ عادٌ فَکَیفَ کانَ عَذابِی وَنُذُرِ * إِنّا أَرْسَلْنا عَلَیهِمْ رِیحاً صَرْصَراً فِی یوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ * تَنْزِعُ النّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ}؛(۳) «قوم عاد نیز پیامبر خود را تکذیب کردند، پس [ببینید] عذاب و انذارهای من چگونه بود. ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم... که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده، از جا بر می کَند.»

و قبیله ثمود نیز از ذریه حضرت نوح بودند. آنان بعد از قوم عاد زندگی کرده

۱– ۳۹۷. سوره هود، آیات ۵۰ – ۵۵.

۲– ۳۹۸. سوره احقاف، آیات ۲۱ – ۲۵.

۳– ۳۹۹. سوره قمر، آیات ۱۸ – ۲۰.

و قصرهای زیبایی را بین شام و مدینه بنا نمودند. ولی بعد از مدتی طغیان و سرکشی کرده و به عبادت بت ها مشغول شدند. خداوند متعال از بین قبیله خود، صالح را به جهت بشارت و انذار فرستاد... .

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَإِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ صالِحاً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیرُهُ هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیها فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ...}؛(۱) «و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را [فرستادیم ، گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست. اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت، از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم [به بندگان خود] نزدیک، و اجابت کننده [خواسته های آن ها] است....»

۱۴ – وصیت ابراهیم به فرزندش اسماعیل علیهما السلام

بعد از حضرت نوح علیه السلام یکی پس از دیگری اوصیا برای هدایت مردم از طرف خداوند متعال مأمور به وظیفه و هدایت خلق بودند، تا آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را مبعوث به شریعت حنیفیه نمود.

خداوند متعال می فرماید: { وَإِبْراهِیمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذلِکُمْ خَیرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ...}؛(۲) «ما ابراهیم را [نیز] فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید و از [عذاب او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید....»

و هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام خواست از مکه کوچ کند به فرزندش اسماعیل وصیت نمود تا در کنار بیت الحرام اقامت کرده و حجّ و مناسک مردم را برپا دارد. و به او فرمود: خداوند تعدادش را زیاد کرده و نسلش را پر ثمر کرده، و در اولادش برکت و خیر قرار خواهد داد.(۳)

۱- ۴۰۰. سوره هود، آیات ۶۱ – ۶۸.

۲- ۴۰۱. سوره عنکبوت، آیات ۱۶ – ۱۸.

۳- ۴۰۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

و چون هنگام وفات اسماعیل علیه السلام فرا رسید به برادرش اسحاق وصیت نمود. و همین طور وصیت از پدر به فرزند یا به برادر و یا یکی از افراد خانواده منتقل می شد.

۱۵ – وصیت داوود به سلیمان علیهما السلام

حضرت داوودعلیه السلام به فرزندش سلیمان علیه السلام وصیت نمود و به او فرمود: «من در راه تمام اهل زمین حرکت می کنم... پس به وصیت های پروردگارت عمل نما و میثاق ها و عهدها و وصیت های او را که در تورات آمده عمل کن.»(۱)

خداوند متعال در این باره می فرماید: { وَلَقَدْ آتَینا داوُدَ وَسُلَیمانَ عِلْماً وَقالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنا عَلی کَثِیرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِینَ * وَوَرِثَ سُلَیمانُ داوُدَ...}؛(۲) «و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم، و آنان گفتند: ستایش از آن خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید. و سلیمان وارث داوود شد....»

۱۶ – وصیت زکریا به یحیی علیهما السلام

حضرت زکریاعلیه السلام به سنّ پیری رسیده بود و همسر او نیز زنی نازا بود، لذا از خداوند متعال فرزندی درخواست کرد که وارث او گردد. خداونـد متعال در این باره می فرماید: { کهیعص * ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیا * إِذْ نادی رَبَّهُ نِداَءً خَفِیاً * قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیباً وَلَمْ أَکُنْ بِدُعآئِکَ رَبِّ شَقِیاً * وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرآئِی وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیاً * یرِثُنِی وَیرِثُ مِنْ آلِ یعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیاً * یا زَکَرِیا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ اسْمُهُ یحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیاً * قالَ رَبِّ أَنّی یکُونُ لِی غُلامٌ وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیاً * قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَی هَینٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیئاً * قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیةً قالَ آیتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیاً * فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیاً * یا یحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیناهُ الْحُکْمَ صَبِیاً * وَحَناناً

۱– ۴۰۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۷.

۲– ۴۰۴. سوره نمل، آیات ۱۵ – ۲۴.

مِنْ لَدُنّا وَزَكاةً وَكانَ تَقِياً * وَبَرّاً بِوالِدَيهِ وَلَمْ يكُنْ جَبّاراً عَصِياً * وَسَلامٌ عَلَيهِ يوْمَ وُلِدَ وَيوْمَ يمُوتُ وَيوْمَ يبْعَثُ حَياً}؛(۱)

«کهیعص. [این آیات یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا. در آن هنگام که پروردگارش را در خلوت گاه [عبادت پنهان خواند. گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته، و من هرگز در دعای تو، از اجابت محروم نبوده ام. و من از بستگان بعد از خودم بیمناکم [که حقّ پاسداری از آیین تو را نگه ندارند]و [از طرفی همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی بر من ببخش. که وارث من و دودمان یعقوب باشد، و او را مورد رضایتت قرار ده. ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است، و پیش از این همنامی برای او قرار نداده ایم. گفت: ای پروردگار من! از کجا برای من فرزندی خواهد بود، در صورتی که همسرم ناز است. و من هم از شدت پیری به فرتوتی رسیده ام. فرمود: این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است؛ و قبلاً- تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی. عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده، فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلّم با مردم نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است. او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد، و با اشاره به آن ها گفت: [به شکرانه این موهبت،] صبح و شام خدا را تسبیح گویید. ای یحیی! کتاب خدا را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوّت [و عقل کافی در کودکی به او دادیم. و رحمت و محبّتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی [دل و جان و او پرهیزکار بود. او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود، و جبار[و متکبر] و عصیان گر نبود. سلام بر او، آن روز که تولّد یافت و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود.»

عصر فترت

خداوند متعال می فرماید: { ... قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يبَينُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلى كُلِّ شَى ءٍ قَدِيرٌ}؛(۲)

۱- ۴۰۵. سوره مریم، آیات ۱ - ۱۵.

۲- ۴۰۶.سوره مائده، آیه ۱۹.

«رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد، در حالی که حقایق را برای شما بیان می کند، تا مبادا [روز قیامت بگویید: نه بشارت دهنده ای به سراغ ما آمد، و نه بیم دهنده ای! [هم اکنون، پیامبر] بشارت دهنده و بیم دهنده، به سوی شما آمد! و خداوند بر همه چیز تواناست.»

«فترت» در لغت به معنای مدتی است که بین دو زمان قرار می گیرد. و در اصطلاح اسلامی به معنای فاصله ای است که بین بعثت دو پیامبر قرار دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از مدت زمانی که از پیامبری حضرت عیسی علیه السلام می گذشت مبعوث به رسالت شد. ولی در این مدت، انبیا و اوصیایی وجود داشتند که شریعت حضرت عیسی یا دین حنیف حضرت ابراهیم علیهما السلام را تبلیغ می نمودند.

حلبی در سیره خود نقل کرده که بعد از حضرت اسماعیل علیه السلام کسی به جز محمّدصلی الله علیه وآله به شریعت مستقل مبعوث نشد. امّا خالد بن سنان و بعد از او حنظله، این دو به تقریر و تبلیغ شریعت حضرت عیسی مبعوث بودند.(۱)

مسعودی و دیگران نقل کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره خالد بن سنان عبسی فرمود: «او پیامبری بود که قومش او را ضایع نمودند.»(۲)

احمد بن حنبل و دیگران خبری از صحابی محترم، سلمان فارسی نقل کرده اند که در آن، سخن از ملاقات او با یکی از اوصیای حضرت عیسی علیه السلام در سرزمین عموریه(۳) به میان آمده است. او می گوید: «... من به صاحب عموریه ملحق گشتم و از خبرم او را مطلع ساختم. او گفت: نزد من اقامت نما. من با مردی که بر هدایت اصحاب و امر آنان بود اقامت نمودم. او گفت: سپس امر خدا بر او نازل شد. و چون حاضر گشت به او گفتم: من با فلان شخص بودم که فلان شخص مرا وصیت به فلان

۱- ۴۰۷. سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- ۴۰۸. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳- ۴۰۹. عموریه: شهری از بلاد روم است. معجم البلدان، حموی.

شخص نمود و همین طور تا این که فلان شخص مرا به تو وصیت کرد. حال تو مرا به چه کسی وصیت و امر می کنی؟ او به من فرمود: ای فرزندم! به خدا سوگند! من از کسی که ما بر آن بوده ایم اطلاع ندارم و لذا به آن امر نمی کنم، ولی زمانی پیامبری بر تو سایه می افکند که او مبعوث به دین ابراهیم علیه السلام است. او در سرزمین عرب خروج خواهد کرد... او دارای علاماتی است که برکسی مخفی نمی باشد. او از هدیه استفاده می کند ولی از مال صدقه نمی خورد. بین دو کتفش مهر نبوّت است. اگر تو توانستی در آن شهرها به او ملحق شوی این کار را انجام بده. او این را گفت و از دنیا رحلت نمود....»(۱)

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام در عصر فترت

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام در عصر فترت

در عصر فترت و نبود رسولان، اوصیایی از آباء و اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه رهبری جامعه جزیره العرب را بر عهده داشتند، اینک به شرح حال برخی از آنان در این عصر و زمان اشاره می کنیم:

۱ – الیاس بن مضر

یعقوبی می گوید: «الیاس بن مضر مردی باشرف بوده و فضیلتش آشکار بود. او اوّلین کسی بود که بر فرزندان اسماعیل به جهت تغییر سنّتهای پدرانشان انکار کرد، و از او کارهای زیبایی ظاهر شد، به طوری که نسبت به کارهای او به حدّی رضایت پیدا کردند که به هیچ یک از اولاد اسماعیل چنین رضایتی نداشتند. او آنان را به سنّتهای پدرانشان بازگردانید تا این که سنّت آنان به طور تمام به اوّل خود بازگشت.

او اوّلین کسی بود که شتران را برای خانه خدا به هدیه می فرستاد، و او اولین کسی بود که بعد از وفات ابراهیم علیه السلام رکن را قرار داد. و عرب او را تعظیم می نمود....»(۲)

۱– ۴۱۰. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۷.

۲– ۴۱۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۷.

بنابر این، الیاس یکی از اوصیای رسولان صاحب شریعت بود که در حفاظت شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام می کوشید.

۲ – کنانه بن خزیمه

حلبی می گوید: «او بزرگمردی با حُسن و عظیم القدر بود که عرب به جهت علم و فضلش به او رجوع می کرد. او همیشه می گفت: وقت خروج پیامبری از مکه به نام «احمد» نزدیک شده است. پیامبری که مردم را به سوی خدا و نیکی و احسان و مکارم اخلاق دعوت نماید. او را متابعت کنید تا بر عزّت و شرفتان اضافه گردد. و هرگز آنچه را آورده تکذیب نکنید؛ زیرا برحقّ است.»(۱)

۳ – کعب بن لؤی

بلاذری و دیگران نقل کرده اند: «او مردی عظیم القدر در بین عرب بود. او چنان شخصیتی بود که زمان مرگش را به جهت تعظیمش مبدأ تاریخ قرار دادند، تا زمان عام الفیل که آن واقعه مبدأ تاریخ عرب شد. کعب در ایام حج برای مردم خطبه می خواند و می فرمود: «ای مردم! بفهمید، و گوش فرا دهید و فرا گیرید... همانا آسمان بنا شده و زمین گسترده شده است و ستارگان نشانه هایی هستند که بیهوده آفریده نشده اند تا روی خود از آن ها برگردانید... صله رحم کنید... به عهد خود وفا کنید... حرمت این حرم را به پا دارید و به آن تمسّک نمایید؛ زیرا برای آن به زودی خبری خواهد بود و از آن، خاتم انبیا مبعوث گردد. خبرش را موسی و عیسی رسانده اند...

آن گاه گفت: ای کاش من شاهد نجوای دعوتش بودم!»(۲)

۴ – قصی بن کلاب

قوم خزاعه در مکه حکمرانی می کرده و متولّی امر بیت اللَّه الحرام بودند تا آن که

۱- ۴۱۲. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶.

۲- ۴۱۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶ و ۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹ و ۱۵ و ۱۶؛ سیره نبویه در حاشیه سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹.

قصی بن کلاب به حدّ رشد رسید. قومش را جمع کرده و با کمک گرفتن از قومی دیگر با قبیله خزاعه جنگیدند تا این که ولایت بیت اللَّه الحرام را به دست گرفتند... او قبایل قریش را از بالای درّه ها و کوه ها جمع کرد، و برای آن ها در مکه «دار الندوه» را بنا نمود تا در آن اجتماع کرده و در امورشان مشورت نمایند، و بیت اللَّه الحرام را به گونه ای ساخت که کسی هرگز آن را آن گونه نساخته بود.(۱)

ابن سعد نقل می کند: «قصی خطاب به قریش کرده و فرمود: ای جماعت قریش! همانا شما همسایگان خدا و اهل خانه او و اهل حرم هستید، و حاجیان، مهمانان خدا و زائران خانه اویند و آنان سزاوارترین مهمانان به کرامتند، پس برای آنان طعام و آب در ایام حجّ فراهم سازید....»(۲)

حلبی می گوید: او اولین کسی بود که در مزدلفه آتش روشن کرد تا مردم هنگام کوچ کردن از عرفه آنجا را مشاهده نمایند....»(۳)

این ها همان کارهایی بود که حضرت ابراهیم علیه السلام انجام می داد.

۵ - عبدمناف بن قصی

بعد از فوت قصی، فرزندش عبدمناف جانشین او شد. او که اسمش مغیره بود قریش را وصیت به تقوای الهی و صله رحم نمود.(۴)

یعقوبی می گوید: «ریاست به عبدمناف فرزند قصی منتهی شد. او مردی جلیل القدر و دارای شرف عظیم بود.»(۵)

۶ - هاشم بن عبدمناف

ابن سعد می گوید: «هاشم بعد از پدرش دارای شرف شده و جلیل القدر گشت.

۱- ۴۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸ - ۲۴۰.

۲- ۴۱۵. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲.

۳- ۴۱۶. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳.

۴- ۴۱۷. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۷؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۷.

۵- ۴۱۸. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱.

قریش، ریاست و سقایت و مهمان داری حجّاج را به او واگذار کردند. هنگامی که ایام حجّ می شد در میان قریش می ایستاد و برای آنان خطبه می خواند....»(۱)

۷ – عبدالمطلب بن هاشم

ابن سعد می گوید: «عبدالمطلب زیباترین مرد قریش از حیث صورت و از حیث جسم، کشیده ترین آنان بود. او در حلم و سخاوت برترین مردم به حساب می آمد... او مردی خداشناس بود و ظلم و فجور را بس کاری عظیم می دانست. و هیچ پادشاهی نبود جز آن که او را اکرام کرده و شفیع می نمود....»(۲)

مسعودی می گوید: «از جمله کسانی که اقرار کننده به توحید و اثبات کننده جزا در قیامت و ترک کننده تقلید بود، عبدالمطّلب بن هاشم است....»(۳)

او کسی بود که در عالم رؤیا مأمور به حفر چاه زمزم شد.(۴)

هنگامی که لشکر ابرهه با فیل هایش به قصد تخریب خانه خدا آمدند، در ملاقاتی که با او داشت تقاضای استرداد شتران خود را کرد. ابرهه گفت: چرا از من نمی خواهی که برگردم؟ او در جواب فرمود: «أنا ربّ الإبل، ولهذا البیت الّذی زعمت أنّك ترید هدمه، ربّ یمنعك منه»؛ «من صاحب این شترانم و برای این خانه ای که تو گمان می کنی که می توانی آن را خراب کنی پروردگاری است که تو را از این کار منع خواهدکرد.» او از این کلام وحشتی در دلش افتاد.

آن گاه عبدالمطلب اولاد خود و کسانی که با او بودند را جمع کرده و به طرف درب خانه خدا روانه شد و آن را گرفت و فرمود: «... ای پروردگار من! همانا بنده، زاد و توشه خود را حفظ می کند، تو نیز راحله خود را حفظ فرما و از گزند دشمنان برحذر دار... در این وقت بود که خداوند بر سر اصحاب فیل پرندگان ابابیل را فرستاد.(۵)

۱– ۴۱۹. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۶.

۲– ۴۲۰. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.

۳– ۴۲۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۴– ۴۲۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۵۴ – ۱۵۶.

۵– ۴۲۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۰ – ۲۵۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۵.

بلاذری می گوید: «... و چون آمنه، محمّد را زایید کسی را به سوی عبدالمطلب فرستاد و به او پیام رساند که برای تو فرزندی متولد شده است. عبدالمطلب خوشحال با فرزندانش به سوی آمنه آمد. و چون فرزند را دید او را گرفته و در پارچه ای پیچیده و داخل کعبه نمود و این اشعار را خواند:

الحمد للَّه الّذی أعطانی

هذا الغلام الطیب الأردان

أعیذه بالبیت ذی الأرکان

من کلّ ذی بغی وذی شنئان

وحاسد مضطرب العنان(۱)

ابن عساکر و ابن اثیر نقل کرده اند که به این اشعار ابیاتی را اضافه کرد که در آخر آن چنین آمده است:

أنت الّذی سُمّیت فی الفرقان

فی کتب ثابته المبان

أحمد مکتوب علی اللسان(۲)

حلبی می گوید: «عبدالمطلب در عصر جاهلیت شراب (خمر) را بر خود حرام کرده و شخصی مستجاب الدعوه بود. او را به جهت سخاوتش فیاض می نامیدند... و نیز از حکما و حلمای قریش به حساب می آمد.»(۳)

عبدالمطلب اولاد خود را به ترک ظلم و ستم امر می نمود و آنان را بر مکارم اخلاق تحریض می کرد و از امور پست نهی می نمود. همیشه می فرمود: از این دنیا ظالمی خارج نمی شود تا آن که از او انتقام گرفته شود و به سزای اعمالش برسد. تا این که مردی ظالم از اهل شام بدون آن که به عقوبت برسد هلاک شد. این خبر را به عبدالمطلب رساندند او فکر کرد و گفت: به خدا سوگند! همانا ورای این دار خانه ای است که محسن درآن به سزای احسانش و بدکار به جزای بدی هایش خواهد رسید.»(۴)

۱- ۴۲۴. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱.

۲- ۴۲۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۶۹ ؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳- ۴۲۶. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱.

۴– ۴۲۷. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱.

عبـدالمطلب کسـی بود که بعـد از آمـدن قحطی طولانی در شـبه جزیره عربسـتان مردم به او پناه آورده و به او گفتنـد: خداوند مکرّر ما را به خاطر تو سـیراب کرده است، از خدا بخواه که ما را سـیراب گرداند. عبدالمطلب با رسول خداصـلی الله علیه وآله به طرف بیابان حرکت کردند و بعد از مقداری مناجات و خواستن از خدا، باران فراوانی برای آنان نازل شد.(۱)

مجلسی نقل می کند که برای عبدالمطلب، جدّ رسول خداصلی الله علیه وآله بستری در سایه بان کعبه پهن می شد و هیچ یک از اولاـد او به جهت جلاـلت قـدر عبـدالمطلب بر روی آن نمی نشـست، به جز رسول خداصـلی الله علیه وآله که می آمـد و بر روی آن می نشـست. عموهـای آن حضـرت می آمدنـد تـا او را از آن مکـان دور سازنـد، که جـدّش عبـدالمطلب می فرمـود: فرزندم را رها سازید. آن گاه دستی بر کمر او می کشید و می فرمود: همانا برای این فرزندم شأنی است.(۲)

یعقوبی می نویسد: «عبدالمطلب به فرزندش زبیر وصـیت به حکومت و امر کعبه نمود و به ابوطالب وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله و سقایت زمزم کرد. و به او فرمود: من در میان شما شرف عظیم گذاردم....»(۳)

۱- ۴۲۸. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۲ - ۸۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۴۲۹. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۶ و ۱۵.

۳- ۴۳۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳.

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

از موضوعـات مورد اختلاف بین علمای عامه و شـیعه مسأله ضـرورت وجود حجّت خـدا و ولی اللَّه الاعظم و قطب عالم امکان در هر زمان تا روز قیامت است؛ خواه این حجّت نبی باشـد یا امام. علمای عامه این مسأله را قبول ندارنـد ولی علمای شـیعه، به تبع ادله عقلی و نقلی بر این موضوع پافشاری می کنند.

برای اثبـات ضـرورت وجود حجّت، از طریق عقـل و قرآن و حـدیث می توان آن را به اثبـات رسانـد ولیکن ما در اینجا تنها به مبحث قرآنی آن اشاره می کنیم:

۱ – آیات «لیله القدر»

۱ – آیات «لیله القدر»

قرآن کریم در دو سوره به موضوع «لیله القدر» و نزول قرآن و ملائکه و روح در آن شب اشاره کرده است.

الف) سوره قدر

{ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهِ الْقَدْرِ * وَما أَدْراکَ ما لَیلَهُ الْقَدْرِ * لَیلَهُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ * سَلامٌ هِی حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ}؛ «ما آن [قرآن را در شب قـدر نازل کردیم. و تو چه می دانی شب قـدر چیست؟! شب قدر بهتر از هزار ماه است. فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر]هر کاری نازل می شوند. شبی است سرشار از سلامت [و برکت و رحمت تا طلوع سپیده.»

از سوره فوق به خوبی اسـتفاده می شود که ملائکه در هر شب قـدر به جهت تمام امور بر زمین فرود می آینـد. به این موضوع در سوره دخان نیز اشاره شده است.

۲ – سوره دخان

{ حم * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ * فِيها يفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ؛(۱) «حم. سوگند به این کتاب روشنگر. که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بوده ایم. در آن شب هر امری بر اساس حکمت [الهی]تدبیر و جدا می گردد.»

شکّی نیست که ملائکه در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن حضرت نازل می شدند، و لذا او محلّ امور تکوینی و تشریعی بوده است، ولی سخن درباره بعد از وفات آن حضرت است، و سؤال این است که آیا تا کنون در هر شب قدر، ملائکه بر زمین فرود آمده و خواهند آمد؟ یا با انقطاع وحی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نزول ملائکه در شب قدر نیز منقطع گشته است؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، سؤال دیگری مطرح است و آن این که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ملائکه بر چه کسی نازل شده و فرود می آیند؟

نسبت به سؤال اوّل می گوییم: در سوره قدر جمله به صورت مضارع «تنزّل» به کار رفته است که دلالت بر دوام و استمرار دارد، خصوصاً آن که باب «تفعّل» نیز این معنا را می رساند آن گونه که علمای ادبیات به آن اشاره کرده اند.

خلاصه مطلب این که: ماه رمضان تا روز قیامت استمرار دارد، و لذا لیله القدر نیز تا روز قیامت استمرار و ادامه دارد و در نتیجه فرود آمدن ملائکه و روح هم تا روز قیامت ادامه دارد.

مفسّر سنّی رشید الدین میبدی می گوید: «علما و مفسّران در وقت «لیله القدر» اختلاف کرده اند: برخی معتقدند که تنها در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و بعد از او برداشته شده است. ولی عموم صحابه و علما می گویند: «لیله القدر» تا روز قیامت باقی است.»(۲)

شیخ طبرسی از ابوذر غفاری نقل می کند که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض

۱- ۴۳۱. سوره دخان، آیات ۱ – ۴.

۲- ۴۳۲. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۹.

کردم: «آیا لیله القدر چیزی است که در عصر انبیا است که ملائکه و روح در آن شب نازل می شوند و بعد از وفات آن ها برداشته خواهد شد؟ حضرت فرمود: خیر، «لیله القدر» تا روز قیامت دوام و استمرار دارد.»(۱)

نسبت به سؤال دوم می گوییم: سؤال ما از منکرین وجود امام کامل و معصوم در هر عصر و زمان این است که: این ملائکه و روح که در هر سال در شب قدر بر زمین فرود می آیند، بر چه کسی وارد می شوند؟ چاره ای نیست که انسان با کمترین تأمّل و تدبّر به این سؤال این گونه پاسخ دهد که در هر زمان باید امام کامل و معصومی باشد تا محلّ نزول ملائکه و روح گردد.

و لذا امام باقرعلیه السلام بنابر نقلی فرمود: «ای گروه شیعه! با خصم خود به سوره «انّا انزلناه» استدلال و احتجاج کنید که پیروز خواهید شد، پس سوگند به خدا که این سوره از برای حجّت خدای تبارک و تعالی بر خلق بعد از رسول او است، این سوره همانا مدرک دین شما، و نهایت علم ما است. ای جماعت شیعه! با آیه { حم * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيلَهٍ مُبارَكَهٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ بحث کنید؛ زیرا این آیات اختصاص به والیان امر دارد....»(۲)

کلینی رحمه الله به سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «به خدا سوگند، همانا هر کس که تصدیق کند لیله القدر را علم پیدا می کند که از برای ما است؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله با اشاره به علی علیه السلام هنگامی که رحلتش نزدیک شد فرمود: «این ولی شما بعد از من است، اگر او را اطاعت کنید به رشد خواهید رسید، و لکن هر کس ایمان به آنچه در لیله القدر است نیاورد منکر به حساب می آید، و هر کس ایمان آورد و بر غیر رأی ما باشد، نمی تواند راست بگوید جز آن که اعتراف نماید که آیه برای ما است و ماییم مصداق آن. و هر کس که به این مطلب قائل نباشد دروغگو است؛ زیرا

۱- ۴۳۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۶؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۲۰، ح ۳۹.
۲- ۴۳۴. کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

خداوند - عزّ وجلّ - بزرگ تر از آن است که امور را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق بفرستد. اگر بگویند: آن ها را بر خلیفه ای که روی زمین است می فرستد، که حرف نامربوطی است. و اگر بگویند: آنان بر کسی فرود نمی آیند، این حرف نیز صحیح نیست؛ زیرا هیچ گاه چیزی بر معدوم فرستاده نمی شود. و اگر بگویند - و زود است که بگویند -: این چیزی نیست، به طور حتم به گمراهی شدیدی دچار شده اند.»(۱)

وی هم چنین به سند خود از امام باقر صلی الله علیه وآله نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: «همانا در هر سال لیله القدر است، در آن شب امر یک سال نازل می شود، برای آن امر والیانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله.

ابن عباس می گوید: آنان چه کسانی اند؟ حضرت فرمود: من و یازده نفر از صلب من که همگی امام و محدّثند.»(۲)

صدوق به سند خود از امام باقر علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: «به لیله القدر ایمان آورید؛ زیرا برای علی بن ابی طالب و یازده فرزند از نسل او است.»(۳)

از مجموعه احادیثی که در ذیل سوره قدر و سوره دخان وارد شده، به دست می آید که ملائکه و روح که فرشته ای خاص است در شب های قدر بر ولی عصرعلیه السلام نازل می شوند و مقدرات یک سال مردم را بر آن حضرت عرضه می کنند، و این امر در هر سال تکرار خواهد شد.

امام جوادعلیه السلام فرمود: «خداوند در ابتدای خلقت دنیا لیله القدر را خلق نمود، در آن شب اولین نبی و اولین وصی را آفرید، و به طور حتم حکم کرده که در هر سال شبی باشد که تفسیر و تفصیل امور بر مردم در آن شب نازل گردد....»

آن گاه فرمود: «و به خدا سوگند! به طور حتم روح و ملائکه در شب قدر با تفسیر

۱- ۴۳۵. کافی، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳، ح ۹.

۲- ۴۳۶. کافی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، ص ۲.

۳- ۴۳۷. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، ح ۳۰.

امور بر آدم فرود آمدند. و به خدا سوگند که آدم از دنیا نرفت جز آن که برای او وصی بود. و هر پیامبری بعد از آدم تفسیر امور در شب قدر بر او نازل می شد....»(۱)

ابن حجر مکّی در ذیل حدیث ثقلین می گوید: «در احادیث امر به تمسّک به اهل بیت علیهم السلام اشاره به عدم انقطاع شخصی است از اهل بیت تا روز قیامت که قابلیت و اهلیت برای اقتدا و تمسّک به او باشد، همان گونه که کتاب عزیز این گونه است، و لذا اهل بیت علیهم السلام به عنوان امان اهل زمین معرفی شده اند.»(۲)

مستفاد از آیات و روایات

آنچه از سوره قدر و دخان و روایاتی که در ذیل آن رسیده استفاده می شود عبارت است از:

۱ - ضرورت وجود نظام و تقدیر در عالم از اولین زمان خلقت، که «لیله القدر» ظرف تقدیر و تنظیم امور به شمار می آید.

۲ - ضرورت وجود قوّه و قدرت تنفیذی برای تقدیر که همراه ظرف تقدیر باشد.

۳ - ضرورت وجود حجّت که همان تنفیذ کننده مقدّرات به اذن خدا است و او خلیفه خدا، نبی یا وصی نبی است.

۴ - ضرورت وجود واسطه داخلی برای عالم که واسطه فیض الهی است، که عبارت است از ولی و حجّت خدا، و وجود او مقدّم بر وجود دیگران است.

۵ - ضرورت استمرار این سنّت الهی بدون وقفه تا پایان تاریخ بشریت.

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمانی دارد، آیات گواهان و شهادت است.

۱- ۴۳۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۱.

۲- ۴۳۹. الصواعق المحرقه، ذیل حدیث ثقلین.

از آیات بسیاری استفاده می شود که خداوند در بین هر امّتی، کسی را به عنوان شاهد و گواه قرار داده تا در روز قیامت بر آن ها احتجاج کند. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

۱ - { فَکَیفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلآءِ شَهِیداً}؛(۱) «چگونه است حال در [روز محشر] آن گاه که از هر طایفه ای گواهی آوریم و تو را [ای پیامبر] بر آنان گواه خواهیم.»

۲ - { وَیوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَلا هُمْ یسْتَعْتَبُونَ ؛(۲) «و آن روز را که ما از هر امّتی گواهی بر انگیزیم، آن گاه به کافران اجازه سخن داده نشود و توبه آنان نیز پذیرفته نگردد.»

۳ - { وَیوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً عَلَیهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ}؛(۳) «روزی که ما در هر امّتی از میان خودشان گواهی بر آنان بر انگیزیم و تو را [ای محمّد] بر این امّت گواه آوریم.»

از این آیات استفاده می شود که در هر زمان و برای هر امّتی، خداوند افرادی معصوم از خطا و اشتباه قرار داده است تا در روز قیامت بر اعمال آن امّت گواهی دهند. کسی که قرار است شاهد باشد، در شهادتش نزد خداوند نباید اشتباه کند. اینان کسانی اند که در امر هدایت بشر حجّت خداوند در روی زمینند. حجّت باید عالم به شریعت و قادر بر هدایت خلق، و از طرفی محیط به اعمال قوم خود باشد تا به طور صحیح شهادت دهد. شاهد هر امّت و قومی باید زنده بوده، معاصر با آن قوم باشد همان گونه که قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند: { وَکُنْتُ عَلَیهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمّا تَوَفَّیتَنِی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقِیبَ عَلَیهِمْ وَأَنْتَ عَلی کُلِّ شَی ءٍ شَهِیدٌ}؛(۴) «و تا زمانی که در میان آنان بودم مراقب و گواهشان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»

---

۱ - ۴۴۰. سوره نساء، آیه ۴۱.

۲- ۴۴۱. سوره نحل، آیه ۸۴.

۳- ۴۴۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴- ۴۴۳. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

از این آیه استفاده می شود که اعلان نتایج شهادت و گواهی در روز قیامت است، ولی احاطه به مورد آن که همان اعمال مردم است در دنیا و در خلال معاشرت و حاضر بودن شاهد با امت خود است. به همین جهت است که شاهدی را که خداوند به او در روز قیامت احتجاج می کند باید هم عصر کسانی باشد که قرار است برای آن ها شهادت دهد. با این بیان نمی توان شاهدان بر امت ها را منحصر در انبیا دانست؛ زیرا انبیا همیشه وجود نداشته اند، بلکه آنچه ضرورت دارد، وجود شاهدی معاصر و زنده در هر عصر و زمان و برای هر امّتی از پیامبر یا امام و حجّت معصوم، تا در روز قیامت حجّت خدا برای مردم باشد و شهادت بر اعمال آن ها دهد.

فخر رازی در ذیل آیه: { وَنَزَعْنا مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً(۱)}، می گوید: «مقصود از آیه این است که ما یک نفر را از هر امّتی امتیاز دادیم تا بر آنان شهادت دهد. برخی گفته اند که مقصود انبیا است، شهادت می دهند که دلایل را بر قومشان ابلاغ نمودند، و در روشن نمودن آن ها نهایت کوشش را از خود به خرج داده اند، در نتیجه اگر کوتاهی وجود دارد از ناحیه خود مردم است... برخی دیگر می گویند: بلکه آنان شاهدانی هستند که در هر زمان بر مردم شهادت می دهند که از جمله آن ها انبیایند.

این به واقع نزدیک تر است؛ زیرا خداوند به هر امّت و هر جماعتی این حکم، را تعمیم داده که از آن ها کسانی را به عنوان شاهد قرار دهد، لذا داخل می شود در این حکم زمان هایی که نبی وجود نداشت که از آن به عصر فترت تعبیر می شود، همانند زمان هایی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد....»(۲)

و نیز همو در ذیل آیه شریفه { وَیوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیهِمْ ،(۳) می گوید: «هر جمع و قرنی که در دنیا حاصل می گردد، لازم است که کسی به عنوان شاهد در میان آن ها وجود داشته باشد. شاهد در عصر رسول صلی الله علیه وآله خود حضرت بود، به دلیل قول

۱- ۴۴۴. سوره قصص، آیه ۷۵.

۲- ۴۴۵. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۲ و ۱۳.

۳- ۴۴۶. سوره نحل، آیه ۸۹.

خداوند متعال: { وَكَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أَمَّهً وَسَطاً لِتَكونُوا شُهَدآءَ عَلَى النّاسِ وَيكَونَ الرَّسُولُ عَلَيكَمْ شَهِيداً(۱)} و نیز لازم است که در هر زمانی بعد از رسول، شاهد در میان امّت باشد. از این بیان، روشن می شود که هر عصری خالی از شاهد بر مردم نیست، و آن شهید باید از خطا مصون باشد، وگرنه احتیاج به شاهد دیگری دارد و در نتیجه به بی نهایت منتهی خواهد شد، که این باطل است....»(۲)

نتیجه این که: لازم است در هر زمانی که شاهدی معصوم در میان هر قومی باشد. حال در قوم حاضر، شاهد این امت کیست؟ آیا کسی غیر از امام زمان حجه بن الحسن المهدی علیه السلام است؟

صفات شاهد

از آیات قرآن صفاتی چند برای شاهد هر امّت در روز قیامت استفاده می شود:

۱ - شاهد از جنس بشر است:

در سوره نحل آمده است: { شَهِيداً عَلَيهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ،(۳) از این آیه و آیات دیگر استفاده می شود که شهید و شاهد باید از جنس خود بشر باشد، همان گونه که در آیات دیگر کلمه «من» تبعیضیه به کار رفته است: «من کلّ امّه»؛ یعنی شاهد همانند پیامبران از جنس بشر است، نه از جنس ملائکه، یا جن یا کتاب آسمانی یا لوح محفوظ. و این مؤید آن معنایی است که در آیه { يوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ ،(۴) ذکر کردیم که امام در این آیه باید شخص باشد نه کتاب یا لوح محفوظ.

۲ - شاهد در هر زمان یکی است:

در آیات شهادت از صیغه مفرد استفاده شده است: شهیداً، همان گونه که در آیه سوره اسراء به این نکته اشاره شده است؛ زیرا می فرماید: { كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ . و این به نوبه خود دلالت دارد بر این که نمی توان شاهد بر هر امّت را، کلّ امّت اسلامی یا

ص:۱۷۸

۱- ۴۴۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲- ۴۴۸. تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۹۸.

۳- ۴۴۹. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴- ۴۵۰. سوره اسراء، آیه ۷۱.

جماعت مؤمنینی که آمر به معروف و ناهی از منکرند، دانست؛ زیرا با وحدت شاهد که از آیه استفاده شد، سازگاری ندارد.

۳ – دارای احاطه علمی ربّانی باشد:

از آنجا که موقعیت شاهد، شهادت بر اعمال امّت خود به کفر و تکذیب یا ایمان و تصدیق است، و این ها حالاتی است قلبی؛ در حالی که حواس عادی که در ما وجود دارد و نیز قوای مرتبط به ما تنها متحمل صورت های افعال و اعمال است، لذا باید شاهد، احاطه غیبیه به امور بندگان داشته باشد. و از این جهت است که باید شاهد بر هر امّت، احاطه علمی ربّانی به حقایق اعمال بندگان خدا داشته باشد؛ زیرا ارزش اعمال در میزان الهی به نیات و انگیزه های باطنی است. پس باید شاهد از افراد عادی نباشد، بلکه از کسانی باشد که مورد تأیید خاص خداوند بوده و از جمله کسانی باشد که رضایت الهی بر آن تعلق گرفته که از علم غیب مطلع گردد. و واضح است که این کرامت سزاوار همه امت نیست، بلکه خاص اولیای طاهرین از امت است... .(۱)

۴ – شاهد دارای علم کتاب است:

اطلاع یافتن از باطن های افراد برای شهادت در روز قیامت، با اسباب طبیعی و متعارف امکان پذیر نیست، لذا به علم خاصی احتیاج است که خداوند متعال به برخی از بندگان خود عطا می کند تا بتواند بر اسباب طبیعی فائق آید و بالاتر از آن ها بر اموری مطلع شود که آن اسباب را راهی نیست، در نتیجه باید مرتبه ای از ولایت تکوینی را به اذن خداوند دارا باشد تا بتواند از اسباب طبیعی گذشته و به امور غیر طبیعی اطلاع پیدا کند. این نوع از علم را که از اسباب غیر طبیعی به دست می آید در قرآن از آن به «علم الکتاب» تعبیر شده است. همان گونه که در قصه آوردن تخت بلقیس توسط آسف بن برخیا از یمن به فلسطین در کمتر از یک چشم بر هم زدن، این علم خاص و ولایت تکوینی را مشاهده می کنیم. قرآن منشأ این قدرت تکوینی را که

۱- ۴۵۱. المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱.

در حدّ اعجاز است اطلاع آسف بن برخیا از «علم الکتاب» می دانـد و می فرمایـد: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هـذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی ؛(۱) «کسـی که نزد او دانشـی از کتاب بود چنین گفـت: پیش از آن که تـو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضـر می کنم. ناگهـان سـلیمان تخت را در برابر خـود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.»

آصف بن برخیا وصـی حضـرت سـلیمان علیه السـلام بود. او خواست که به مردم بفهماند که حجّت بعد از او آسف است، لذا کـاری کرد که از او تصـرفی تکوینی که منشأ آن علم الکتـاب است از او صادر شود تا مردم به او اعتماد نموده و او را حجّت بدانند.

نتیجه: کسـی که قرار است شاهـد بر قوم خود باشد باید نزد او «علم کتاب» باشد تا بتواند از طریق اسـباب غیر طبیعی بر ضـمایر افراد امت خود آگـاهی داشـته باشـد. خداونـد متعال می فرمایـد: { وَیقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَبَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؛(۲) «و کافران بر تو اعتراض کنند که تو رسول خدا نیستی، بگو تنها گواه بین من و شما خدا و کسانی که نزدشان علم کتاب است خواهد بود.»

از روایات فریقین که در ذیل این آیه و آیات شهادت وارد شده به خوبی به دست می آید که مقصود از شاهد در هر امّت امام معصوم است که اوّل آن ها در این امت علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آن ها حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

کلینی به سـند خود از امـام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه ۴۱ از سوره نسـاء نقـل می کنـد که فرمود: این آیه تنهـا در امّت محمّدصـلی الله علیه وآله نازل شـده است؛ زیرا در هر قرنی از آنان امامی است از ما که شاهـد بر آنان است، و محمّدصـلی الله علیه وآله نیز شاهد بر ما است.(۳)

صـدوق در «معانی الاخبار» به سـندش از ابو سـعید نقل می کند که از رسول خداصـلی الله علیه وآله در مورد آیه: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ سؤال نمودم، فرمود: او وصی برادرم

۱- ۴۵۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- ۴۵۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳- ۴۵۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

سلیمان بن داوود است. عرض کردم: ای رسول خدا! مقصود از آیه { قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَـهِیداً بَینِی وَ بَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ کیست؟ فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب است.(۱)

۳ – آیه انذار

۳ – آیه انذار

از جمله آیاتی که از آن ها ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی استفاده می شود، آیه انذار است.

خداونـد متعـال می فرمایـد: { وَیقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیهِ آیهٌ مِنْ رَبِّه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ}؛(۲) «کسانی که کافر شدند می گویند: چرا آیه [و معجزه ای از پروردگارش براو نازل نشده؟! تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»

از صـریح آیه فوق اسـتفاده می شود که به طور عموم برای هر قومی هدایت کننده ای است به حقّ و حقیقت که در هر عصر و زمانی بایـد وجود داشـته باشد. این حقیقت با آیات دیگر و روایات معتبر و براهین عقلی سازگاری دارد؛ زیرا مقتضای ربوبیت الهی آن است که خداونـد متعال در هر عصـر و زمانی برای مردم حجتی قرار دهد تا آنان را به حقّ و غایت و هدف از خلقت، هـدایت و رهنمون سازند. خداوند می فرماید: { الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی ؛(۳) «همان خداوندی که آفرید و منظّم کرد و همـان که انـدازه گیری کرد و هـدایت نمود.» این سـنّت در نوع انسـان نیز جاری است؛ به این معنا که خداونـد مردم را خلق نمود و هر چیز را در جای خود قرار داد، و تقـدیر نمود که آنان را به کمالاتشان راهنمایی کنـد. و به طور حتم این هدف را از راه اسباب طبیعی که همان وجود هادیان معصوم از هر خطا و اشتباه است، دنبال می کند.

«هادی» در اصطلاح قرآن

آیه فوق دلالت دارد بر این که زمین هیچ گاه از هادی به حقّ خالی نمی گردد،

ص:۱۸۱

۱– ۴۵۵. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۸.

۲– ۴۵۶. سوره رعد، آیه ۷.

۳– ۴۵۷. سوره اعلی، آیات ۲ و ۳.

خواه نبی باشد یا غیر نبی. اطلاق آیه در {وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} حصر مصداق هادی را در انبیا نفی می کند، همان گونه که زمخشری در ذیل آیه شریفه در تفسیر «کشّاف» به آن اشاره کرده است؛ زیرا در غیر این صورت لازم می آید در عصرهایی که از نبی خالی است، حجّت و هادی برای بشر وجود نداشته باشد.

هادی اوّل در اصطلاح قرآن کیست؟ با مراجعه به قرآن پی می بریم که امر هدایت به حقّ بالإصاله از آن خداوند متعال است، آن گاه خداوند به هر کس که اراده کند، با ایجاد قابلیت در او تفویض می کند. {قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَآئِكُمْ مَنْ يهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يتَّبَعَ أَمَّنْ لا يهِدِّى إِلّا أَنْ يهْدى فَما لَكُمْ كَيفَ تَحْكُمُونَ ؛(۱) «بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حقّ هدایت می کند؟ بگو: تنها خدا به حقّ هدایت می کند. آیا کسی که هدایت به سوی حقّ می کند برای پیروی شایسته تر است؛ یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!.»

از آیه به طور صریح استفاده می شود که امر هدایت منحصر به خداوند است؛ زیرا ربوبیت از برای او است. و هر کس که قرار است به این مقام برسد باید از جانب خداوند منصوب باشد، لذا خداوند متعال می فرماید: {وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۲) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند.» و آیاتی دیگر نیز بر این مطلب دلالت دارد و این مؤید مطلبی است که در علم کلام به آن اشاره شده است که امامت، عهد و منصب الهی است و خدا به هر کس که اراده و مشیتش تعلق گرفته، و دارای قابلیت های ذاتی باشد افاضه می کند.

مصداق هادی در آیه

همان گونه که اشاره شد، آیه فوق به طور صریح بر وجود هادی «علی الاطلاق» در هر زمان برای اتمام حجّت بر خلق در روی زمین دلالت دارد. حال ببینیم که مصداق هادی در این آیه کیست؟

۱- ۴۵۸. سوره یونس، آیه ۳۵.

۲- ۴۵۹. سوره انبیا، آیه ۷۳.

همان طور که گفته شد نمی توان هادی در آیه را به کتاب آسمانی معنا کرد؛ زیرا قبل از حضرت نوح کتاب تشریعی نبوده است، همان گونه که مصداق هادی را لوح محفوظ گرفتن معنا ندارد؛ زیرا تنها یک لوح محفوظ وجود دارد، نه این که برای هر قومی یک لوح باشد. و نیز همان گونه که اشاره شد؛ نمی توان هادی را در نبی خلاصه کرد. و نیز نمی توان مصداق هادی را خداوند قرار داد؛ زیرا گرچه خداوند هادی «علی الاطلاق و بالاصاله» است، ولی از آنجا که در آیه فوق به صورت مبهم آمده و دلالت بر تعدّد دارد، نمی توان مصداق آن را خداوند قرار داد، خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که هدایت خداوند به طور مستقیم و بدون واسطه نخواهد بود، بلکه توسط هادیانی از جنس خود بشر انجام خواهد گرفت که آن ها از خداوند به جهت ارتباط خاص با او، تلقی می کنند، و سپس به مردم انتقال می دهند.

نتیجه این می شود که لازم است در هر زمانی زمین خالی از حجّت نباشد؛ خواه نبی باشد یا امام. و از آن جهت که این حجّت در عصر ما حاضر نیست، ناچار با اعتقاد به وجود او، قائل به غیبت و استتار او می شویم.

۴ – آیه نذیر

اشاره

خداوند متعال می فرماید: { وَإِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ}؛(۱) «و هیچ امتی نبوده جز آن که در میانشان ترساننده و رهنمایی بوده است.»

از آیه فوق استفاده می شود که در هر زمانی باید در بین مردم انذار دهنده ای باشد. امام باقرعلیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! خداوند تبارک و تعالی می فرماید: { وَإِنْ مِنْ أُمَّهٍ إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ}. عرض شد: ای اباجعفر! مگر نذیر این امت محمدصلی الله علیه وآله نیست؟ حضرت فرمود: آری، راست می گویی، امّا آیا محمّد در زمان حیاتش انذار کننده همه مناطق بود؟...»(۲)

۱- ۴۶۰. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲- ۴۶۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

حضـرت علیه السـلام به قرینه صـدر روایت درصدد اثبات لزوم وجود امام معصوم و هادی «علی الاطلاق» در طول زمان تا روز قیامت است. می فرمایـد: پیامبرصـلی الله علیه وآله امکان نداشت که به تنهایی همه امّت خود را هدایت کند، لذا از صـحابه در این امر مهم کمـک می گرفت. پس همان گونه که در زمان حیاتش برای هـدایت از مردم کمک گرفت، برای بعـد از وفاتش نیز از افرادی معصوم برای هـدایت بشـر کمک می گیرد، کسانی که در خطّ او قرار داشـته و از هر گونه خطا و اشـتباه در امان باشـند. تنها فرقی که بین مبلّغ از جانب پیامبرصـلی الله علیه وآله در زمان حیات و بعد از حیات است، در این است که در قسم اوّل لازم نیست که مبلّغ معصوم باشـد؛ زیرا بـا حضور پیامبرصـلی الله علیه وآله هر زمـان که خطـا و اشـتباهی از آنـان سـر زند حضـرت کنترل کرده یا عزل می نمایـد، به خلاف نذیر و مبلّغی که بعد از وفات حضـرت درصدد تبیین شـریعت است؛ زیرا از آنجا که بعـد از نصب، امکان عزلش نیست، لـذا بایـد از مقام عصـمت و کمالات علمی و اخلاقی برخوردار باشـند. در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه فوق می خوانیم: «برای هر زمانی، امامی است.»(۱)

۵ – آیه هدایت

خداونـد متعال می فرمایـد: { وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یهْـدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یعْـدِلُونَ ؛(۲) «و از جملـه کسـانی که آفریـدیم فرقه ای به حقّ هدایت می یابند و به حقّ بر می گردند.»

فخر رازی در ذیـل آیه فوق در تفسـیرش از جبـائی نقـل می کنـد: «این آیه دلالـت دارد بر این که هیـچ زمـانی خالی نیست از کسی که قیام و عمل به حقّ کرده و مردم را به آن هدایت می کنند.»(۳)

میرزا محمـد مشـهدی در تفسیر «کنز الـدقائق» می گوید: «آیه دلالت دارد بر این که در هر قرنی یک نفر معصوم وجود دارد؛ زیرا دلالـت دارد بر این که هـادی ها و عادل ها بعضـی از خلقنـد نه تمام آن ها، و آن بعضـی که معصوم نیست هادی و عادل کلّی نیست»(۴)

۱- ۴۶۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- ۴۶۳. سوره اعراف،آیه ۱۸۱.

۳- ۴۶۴. تفسیر فخررازی، ج ۱۵، ص ۷۲.

۴- ۴۶۵. تفسیر کنزالدقائق، ج ۳، ص ۶۵۷.

کلینی رحمه الله به سند خود از عبداللَّه بن سنان نقل می کند که از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند – عزّ وجلّ – { وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ يهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يعْدِلُونَ سؤال کردم. حضرت فرمود: «مقصود از آیه ائمه علیهم السلام است.»(۱)

۶ – آیه صادقین

خداوند متعال می فرماید: { يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ؛(۲) «ای مؤمنین تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.»

این آیه مؤمنین را امر می کند که همواره با صادقین بوده و از آنان به طور مطلق متابعت کنند. صادقین کسانی اند که قائل به حقّ بوده و به آن عمل می کنند، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کرده و الگوی عملی سیره آن حضرتند.

در مقصود از صادقین در آیه فوق دو احتمال است:

۱ – مقصود جمیع مؤمنین باشد، این احتمال غیر معقول است؛ خصوصاً آن که رسول خداصلی الله علیه وآله اعتراف نمود به این که دروغ گویان بر او در زمانش بسیار شده اند تا چه رسد به زمان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

۲ – این که مقصود از صادقین برخی از مؤمنین باشند. این معنا صحیح است.

حال باید به دنبال شناسایی این عدّه باشیم و این که آنان دارای چه خصوصیاتی اند تا با تمییز آن ها از غیر، امتثال امر الهی کرده، با آن ها همراهی کنیم.

سؤالی که قبل از هر چیز مطرح است این که: آیا مفاد آیه، مخصوص زمان نزول آن است و یا این که تا استمرار و بقای دین اسلامی باقی است؟

در جواب می گوییم: قول به اختصاص آیه به زمان نزول آن، مخالف حکمت خداوند و لطف و رحمت او به بندگان است؛ زیرا خداوندی که پیامبرش را بعد از مدّت ها به سوی مردم فرستاده تا آنان را از ظلمات خارج کند، آیا صحیح است که به حال خود رها کرده تا بار دیگر به تاریکی و جهالت بازگردند؟ جواب به طور حتم

۱- ۴۶۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.

۲- ۴۶۷. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

منفی است. نتیجه این که بایـد در هر زمـانی افرادی «صـادق علی الاطلاـق» باشـند که امر به اطـاعت آن ها علی الاطلاق شـده باشـد، تـا بـا اقتـدا و هـدایت به دسـتوراتشان، به حقّ و حقیقت و سـعادت نایل آییم. پس صادقین در آیه همان حاملین وحی و خلفای رسول و امینان شـرع و حامیان دین و ائمه هـدایت و چراغ های هدایتنـد، کسانی که خداونـد رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و از هر عیب و نقصـی پاکشـان نموده است. و اینـان کسـانی غیر از اهل بیت معصوم پیامبرعلیهم السـلام نیسـتند، که آخر آن ها مهدی موعودعلیه السلام است، و ما در این زمان باید همراه ایشان باشیم.

۷ – آیه اولی الامر

خداونـد متعال می فرماید: { أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ؛(۱) «خـدا و رسول و صاحبان امری که از میان خود شما است را اطاعت نمایید.»

از آیه فوق نیز به خوبی اسـتفاده می شود که در هر عصر و زمانی باید امام معصومی در قید حیات باشد تا او را اطاعت نماییم، اطاعتی که همانند اطاعت از پیامبر بلکه اطاعت از خداوند است.

مقصود از «اولی الاـمر» در آیه فوق همـان صاحبـان شـأن و حقّ امر و نهی است، کسـانی که زمـام امور مردم و اختیـار آنـان به دسـتشان است، که همـان ائمه معصومین علیهم السـلام می باشـند. این آیه از آنجـا که بر وجوب اطاعت به طور مطلق و بـدون هیچ قید و شـرطی دلالت دارد، مسـتلزم عصـمت اولی الامر است، وگرنه سـر از تناقض در می آورد؛ زیرا اطاعت خدا و رسول بـدون هیـچ قید و شـرطی واجب است، حال اگر اولی الامر معصوم نباشد و در برخی از امور به گناه یا اشـتباه و سـهو و نسـیان بیفتـد و در عین حال اطاعت او به طور مطلق واجب باشد، مسـتلزم تناقض در جعل حکم به وجوب اطاعت است، تناقض محال است، در نتیجه: بایـد اولی الامر معصوم باشد. و از آن جا که صاحب امر حقیقی این امت که شأن امر و نهی به دست او اسـت به جهت مصالحی

ص:۱۸۶

۱- ۴۶۸. سوره نساء، آیه ۵۹.

از دیدگاه مردم غایب است، بنابراین باید معتقد به وجود امامی باشیم که صاحب ولایت کلیه الهی و امر و نهی باشد، هر چند از دیدگان امّت غایب است.

از جمله کسانی که ما را در این معنا راهنمایی نموده، فخر رازی مفسّر معروف اهل سنّت است. او می گوید: «خداوند متعال در این آیه امر به اطاعت اولی الأمر به طور جزم نموده است، و هر کس که به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او از جانب خداوند شده باشد باید از خطا مصون باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اگر با فرض اقدام بر خطا، باز خداوند ما را امر به متابعت نموده است، در نتیجه لازم می آید که خداوند امر به فعل خطا کرده باشد. خطا از آن جهت که خطاست، منهی عنه است. و این منجرّ به اجتماع امر و نهی در فعل واحد به اعتبار واحد می شود که محال است. نتیجه این که: اولی الامر در آیه باید معصوم باشد.»(۱)

فخر رازی گرچه تا اینجا با ما موافقت نموده، ولی در ادامه راه از آنجا که نمی خواهد آیه به نفع شیعه تمام شود به مخالفت پرداخته و ادّعا کرده که مراد از اولی الامر در آیه اهل حلّ و عقد از بزرگان امّت است، کسانی که به مسائل و احکام اسلامی آگاهی کامل دارند، لذا اگر بر مسأله ای اجتماع کردند، نتیجه ای که از این اجتماع حاصل می شود از هر عیب و نقصی مبرّا است. ما در بحث امامت خاصّه به ادلّه فخر رازی پرداخته و به آن ها پاسخ خواهیم داد.

۸ – آیه امام

۸ – آیه امام

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود حجّت و امام معصوم در هر عصر و زمان در روی زمین دارد، آیه «امام» است.

خداوند متعال می فرماید: { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِی کِتابَهُ بِیمِینِهِ فَأُولئِکَ یقْرَؤُنَ کِتابَهُمْ وَلا یظْلَمُونَ فَتِیلًا * وَمَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ

ص:۱۸۷

۱- ۴۶۹. تفسیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

أَعْمى وَأَضَلُّ سَبِيلاً}؛(۱) «[به یاد آور] روزی را که هر گروهی را به پیشوایشان می خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود آن را [با شادی و سرور] می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود.»

از آیه فوق استفاده می شود که هر کس در روز قیامت همراه با امامش بوده و او را با پیشوایش می خوانند؛ چه امام هدایت و یا امام ضلالت. پس باید در هر زمانی امام به حقّ و حقیقت که از مقام عصمت برخوردار است وجود داشته باشد تا با اعتقاد به او و پیروی از دستوراتش رستگار شده و نامه عملش به دست راستش داده شود. و به تعبیر دیگر از اصحاب الیمین گردد که خداوند متعال در قرآن کریم درباره آنان می فرماید: { وَأَصْحابُ الْيمِينِ ما أَصْحابُ الْيمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَماءٍ مَسْكُوبٍ * وَفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ...}؛(۲) «و اصحاب یمین و خجستگان! چه اصحاب یمین و خجستگانی! آنان در سایه درختان [سدر] بی خار قرار دارند. و در سایه درخت [طلح پر برگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]. و سایه کشیده و گسترده. و در کنار آبشارها و میوه های فراوان....»

کسانی که اعتراف و اعتقاد به حقّ ندارند بر دو دسته اند:

الف) کسانی که معتقد به امام باطلند، امامی که مردم را به دوزخ دعوت می کند. همان گونه که قرآن درباره آنان می گوید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يدْعُونَ إِلَى النّارِ}؛(۳) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می کنند.»

از این دسته افراد قرآن به «اصحاب الشمال» تعبیر کرده است، آنجا که می فرماید: { وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِنْ يحْمُومٍ * لا بارِدٍ وَلا كَرِيمٍ ؛(۴) «و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی! [که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنان داده می شود]. آنان در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند. و در سایه دودهای متراکم و آتش زا، سایه ای نه خنک است و نه آرام بخش.»

ص:۱۸۸

۱- ۴۷۰. سوره اسراء، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲- ۴۷۱. سوره واقعه، آیات ۲۷ - ۳۲.

۳- ۴۷۲. سوره قصص، آیه ۴۱.

۴- ۴۷۳. سوره واقعه، آیات ۴۱ - ۴۴.

ب) کسانی که اعتقاد به هیچ امامی ندارند که اگر در عدم انتخاب امام بر حقّ قصور دارند داخل در «اصحاب الشمال» خواهند بود.

ضرورت وجود حجّت

از آیه { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ استفاده می شود که هر کس باید امام به حقّ که واجب الاطاعه است داشته باشد و لذا هیچ زمانی از وجود او خالی نیست، امامی که بدون معرفت و متابعت از او فلاح و رستگاری برای انسان نخواهد بود.

این معنا از برخی روایات نیز استفاده می شود:

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه»؛(۱) «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته، او به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

احتمال مخالف

همان گونه که اشاره کردیم از آیه مورد بحث استفاده می شود که در هر زمانی ضرورت دارد که امام به حقّ و معصومی وجود داشته باشد تا انسان های حقّ طلب به او اقتدا کرده، به سعادت برسند. ولی احتمالات دیگری در مورد این آیه داده شده که آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - این که مراد از «امام» در آیه، «لوح محفوظ» باشد. ولی این احتمال باطل است؛ زیرا مستفاد از آیه آن است که برای هر طایفه و قومی امام است، در حالی که «لوح محفوظ» یکی بیش نیست و اختصاص به برخی از افراد ندارد.

۲ - این که مراد از «امام» در آیه مورد بحث «کتاب آسمانی هر قوم» باشد، که این احتمال نیز باطل است؛ زیرا شامل همه انسان ها از اوّل خلقت تا پایان تاریخ بشریت است، در حالی که اوّلین کتاب مشتمل بر شریعت، کتاب حضرت نوح علیه السلام است و قبل از او چنین کتابی بر مردم نازل نشده است، و لذا نمی توان مراد از «امام» در آیه را کتاب هر قوم دانست؛ چون شامل اقوام قبل از حضرت نوح نمی شود.

۱- ۴۷۴. شرح مقاصد، مبحث امامت.

روایات عامه

۱ – سیوطی به سندش از امام علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که در تفسیر آیه { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ }فرمود: «یدعی کلّ قوم بإمام زمانهم وکتاب ربّهم وسنّه نبیهم»؛(۱) «هر قومی به امام زمان و کتاب پروردگار و سنّت نبی شان فرا خوانده می شوند.»

۲ – و نیز از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ } گفت: «إمام هدی وإمام ضلاله»؛(۲) «مقصود از آیه، امام هدایت و امام ضلالت است.»

روایات اهل بیت علیهم السلام

۱ – کلینی رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «زمانی که آیه { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ نازل شد، مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! آیا شما امام همه مردم نیستی؟ حضرت فرمود: «من فرستاده خدا به سوی همه مردم می باشم، ولیکن زود است که بعد از من امامان بر مردم از بین اهل بیتم بیایند، آنان در بین مردم قیام می کنند ولی تکذیب می شوند و امامان کفر و ظلال و متابعین آنان، به امامان از اهل بیتم ظلم می کنند. هر کس که ولایت آنان را داشته و از آنان متابعت و پیروی کرده و تصدیق گفتارشان کند از من و با من است و زود است که مرا ملاقات نماید. آگاه باشید! و هر کس که به آنان ظلم کرده و تکذیبشان کند از من و با من نیست و من نیز از او بیزارم.»(۳)

۲ – شخصی به نام بشر بن غالب بر امام صادق علیه السلام وارد شد و درباره آیه { یوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ از حضرت سؤال نمود. امام فرمود: «امامی است که مردم را به هدایت دعوت کرده و مردم نیز دعوت او را پذیرفته اند. و امامی است که مردم را به ضلالت دعوت کرده و او را اجابت نموده اند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند. و این همان گفتار خداوند است که فرمود: { فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ}.(۴)

۱- ۴۷۵. درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۱۷.

۲- ۴۷۶. همان، ص ۳۱۶.

۳- ۴۷۷. کافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴- ۴۷۸. امالی صدوق رحمه الله، ص ۲۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۳۱۳.

اصطلاحات «امام» در قرآن

اصطلاحات «امام» در قرآن

در قرآن کریم کلمه «امام» در اصطلاحات گوناگون به کار رفته است:

۱ – امام به حقّ

کلمه «امام» بر امام به حقّ که از جانب خداوند منصوب می شود در قرآن به کار رفته است.

خداوند متعال می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنا}؛(۱) «ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند.»

و نیز درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: { إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً}؛(۲) «به طور حتم من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم.»

۲ – امام کفر وضلالت

اطلاق دیگر کلمه «امام» بر پیشوایان ضلالت و گمراهی است، که مردم را به کفر و دوزخ دعوت می کنند.

خداوند می فرماید: { فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ}؛(۳) «پس با امامان کفر قتال کنید.»

و نیز در جایی دیگر می فرماید: { وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یدْعُونَ إِلَی النّارِ}؛(۴) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را رهبرانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می کنند.»

۳ – صحف موسی علیه السلام

و نیز عنوان «امام» بر صحیفه های حضرت موسی علیه السلام یعنی تورات اطلاق شده است، آنجا که می فرماید: { وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً}؛(۵) «و از قبل او کتاب موسی است که امام و رحمت می باشد.»

۴ – لوح محفوظ

خداوند متعال می فرماید: { وَکُلَّ شَی ءٍ أَحْصَیناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ ؛(۶) «و هر چیزی را در امام مبین [لوح محفوظ] شماره نموده ایم.»

۱- ۴۷۹. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- ۴۸۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳- ۴۸۱. سوره توبه، آیه ۱۲.

۴- ۴۸۲. سوره قصص، آیه ۴۱.

۵- ۴۸۳. سوره هود، آیه ۱۷.

۶- ۴۸۴. سوره یس، آیه ۱۲.

صفات امام بر حقّ

سؤال محوری که در مورد آیه «امام» مطرح است این که: این امام به حقّ که حجّت خدا بر خلق در هر عصری است چه خصوصیات و صفاتی باید داشته باشد؟

با تأمّلی در آیه مورد بحث و آیات دیگر پی می بریم: امام به حقّ کسی است که اهلیت و قابلیت احتجاج به او در روز قیامت را دارا می باشد. یعنی می تواند مردم را به هدایت رسانده و آنان را به حقّ و حقیقت رهنمون سازد. و به تعبیر دیگر شاهد بر اعمال انسان ها بوده و اطاعت او مستلزم اطاعت خداوند است.

حال باید دید چه کسی چنین صفاتی را در خارج دارد؟ چه کسی است که خود به هدایت مطلق رسیده و قابلیت و اهلیت دستگیری مردم را نیز دارد؟

مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان به این سؤال به خوبی پاسخ می دهند، آنان معتقدند که در هر زمانی باید امام معصومی در روی زمین وجود داشته باشد تا زمین خالی از حجّت نباشد. و امام زمان ما در این عصر و زمان حضرت حجه بن الحسن المهدی - ارواحنا فداه - است. کسی که امامت او به نصّ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امامان بعد از آن حضرت به اثبات رسیده و نیز از او معجزات فراوانی که دلالت بر امامت او داشته باشد، صادر شده است.

ص:۱۹۲

اطاعت از ستمگر از دیدگاه قرآن

اطاعت از ستمگر از دیدگاه قرآن

یکی از مسائل مورد اختلاف بین اهل سنّت و شیعه امامیه، اطاعت از امام و حاکم جائر و فاسق و ظالم است؛ آیا اگر خلیفه فاسق بود یا فاسق شد از خلافت عزل می شود؟ و آیا می توان علیه او قیام کرد یا باید همچنان از او اطاعت کرد؟

اجماع اهل سنّت براین است که سلطان با فسق از خلافت عزل نمی شود، لذا نمی توان با او مخالفت نمود و علیه او قیام کرد، تنها می توان او را موعظه و نصیحت نمود.

در مقابل، شیعه امامیه، به تبع از اهل بیت علیهم السلام اطاعت از حاکم ستمگر و فاسق را نه تنها واجب نمی داند بلکه حرام می داند. در این بحث درصدد اثبات رأی اهل بیت علیهم السلام هستیم.

فتاوای اهل سنّت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر

۱ - امام نووی می گوید: «اهل سنّت اجماع نموده اند که سلطان و خلیفه، با فسق از خلافت عزل نمی شود....»(۱)

۲ - قاضی عیاض می گوید: «جماهیر اهل سنّت از فقیهان، محدّثان و متکلمان معتقدند که سلطان، با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی شود.»(۲)

۱- ۴۸۵. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲- ۴۸۶. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۳ – قاضی ابوبکر باقلانی نیز می نویسد: «جمهور اصحاب حدیث معتقدند، امام با فسق، ظلم، غصب اموال و زدن سیلی به صورت ها و متعرض جان های محترم شدن و تضییع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خلع نمی شود و خروج بر او هم جایز نیست، بلکه تنها وظیفه مردم آن است که او را موعظه کرده و از عواقب کارهایش بر حذر دارند. ودر آنچه از معاصی که مردم را به آن ها دعوت نموده، نباید عمل کرد. اینان در این مسئله به روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه، در وجوب اطاعت از امام و خلیفه، هر چند ظالم و ستمگر باشد و اموال مردم را به زور از آنان بستاند، تمسّک کرده اند؛ زیرا می گویند پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «گوش فرا دهید و اطاعت نمایید از حاکمان ولو بنده ای باشد که بینی بریده یا حبشی است. و به هر شخص نیکوکار و فاسقی در نماز اقتدا نمایید.» و نیز فرمود: «از حاکمان خود اطاعت کنید اگرچه مالتان را به غارت برده و کمر شما را بشکنند.»(۱)

ولی برخی با این گروه مخالفت کرده اند؛ همانند ماوردی در الأحکام السلطانیه(۲) و عبدالقاهر بغدادی در اصول الدین(۳) و به زودی و ابن حزم ظاهری در الفِصَل الملل و الأهواء و النحل(۴) و جرجانی در شرح المواقف(۵).

فتاوای علمای اهل سنّت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

فتاوای علمای اهل سنّت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

هم چنین علمای اهل سنّت اتفاق کرده اند بر این که خروج بر ضدّ امام و خلیفه جائر و ستمگر جایز نیست.

از قدما، عبداللّٰه بن عمر و احمد بن حنبل از مخالفان سرسخت خروج علیه خلیفه مسلمین بوده اند گرچه ظالم و جائر باشد. ابوبکر مروزی از احمد بن حنبل نقل

۱– ۴۸۷. التمهید، باقلانی.

۲– ۴۸۸. الاحکام السلطانیه، ص ۱۷.

۳– ۴۸۹. اصول الدین، ص ۱۹۰ و ۲۷۸.

۴– ۴۹۰. الفِصَل، ج ۴، ص ۱۷۵.

۵– ۴۹۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۵۳.

می کند که او امر به جلوگیری از خون ریزی و انکار شدید از خروج علیه خلیفه مسلمین می نمود.(۱)

دکتر عطیه زهرانی در ذیل حکایت مروزی می گوید: «سند این حکایت صحیح است و همین است مذهب سلف.»(۲)

امام نووی در شرح صحیح مسلم ادعای اجماع نموده است و می گوید: «... و امّا بر خروج امامان مسلمین و جنگ با آنان به اجماع مسلمین حرام است اگرچه فاسق و ظالم باشند.»(۳)

ولی این ادعا صحیح نیست؛ زیرا همان گونه که بعداً خواهیم گفت، شیعه امامیه مخالف آن است و معتقد است که نه تنها اطاعت از حاکم ظالم و جائر و فاسق جائز نیست بلکه خروج علیه او نیز با شرایط خاصی واجب است.

دکتر محمّد فاروق نهبان حرمت خروج بر امام جائر و فاسق را به اکثر اهل سنّت نسبت می دهد و می گوید: «علما در حکم انقلاب و شورش علیه امام ظالم و فاسق دو نظر دارند:

نظر اوّل آن است که خروج بر امام و خلع او از قدرت جایز است. این رأی معتزله و خوارج و زیدیه و برخی از مرجئه است، بلکه خروج را واجب می دانند و به آیه: { وَتَعَاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَالتَّقْوَی ، و آیه { فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ }و آیه { لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ، تمسّک کرده اند... .

نظر دیگر آن است که شمشیر کشیدن بر علیه امام جائز نیست؛ زیرا منجّر به فتنه و خون ریزی خواهد شد و این نظرِ اکثریت اهل سنّت و رجال حدیث و عده زیادی از صحابه از قبیل ابن عمر و سعد بن ابی وقّاص و اسامه بن زید است.»(۴)

ص:۱۹۵

۱- ۴۹۲. السنّه، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- ۴۹۳. همان، حاشیه.

۳- ۴۹۴. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۴- ۴۹۵. نظام الحکم فی الاسلام، ص ۵۲۷ - ۵۲۹.

پاسخ: این نظریه که اطاعت از خلیفه و سلطان واجب است هر چند فاسق و ظالم باشد و خروج بر او نیز حرام است؛ از جهاتی اشکال دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – مخالف با صریح آیات

از آیات استفاده می شود که امامت و خلافت حقّ انسان فاسق و جائز نیست و نباید از او اطاعت کرد»:

الف) { وَإِذْ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّیتِی قَالَ لَا ینَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ ؛(۱) «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی فرمود؟ فرمود عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

ب) { ... أَفَمَنْ یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّنْ لَا یهِدِّی إِلَّا أَنْ یهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیفَ تَحْکُمُونَ ؛(۲) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که نمی کند مگر آن که خود هدایت شود پس شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید؟.»

از این آیه استفاده می شود کسی که هدایت به حقّ نمی کند سزاوار اطاعت و متابعت نیست.

ج) برخی از آیات عقوبت خضوع و میل به ستمگران را آتش جهنم قرار داده، می فرماید: { وَلَا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمْ النَّارُ}؛(۳) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان هم دست و دوست شوید وگرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

د) حاکمی را که حکم به ما أنزل اللّه نکند کافر دانسته، می فرماید: { ... وَمَنْ لَمْ

۱– ۴۹۶. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲– ۴۹۷. سوره یونس، آیه ۳۵.

۳– ۴۹۸. سوره هود، آیه ۱۱۳.

يحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَوْلَئِكَ هُمْ الْكَافِرُونَ ؛(۱) «و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.» و می دانیم که اطاعت از کافر جایز نیست.

۲ – مخالف با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت

آیات بسیاری در قرآن به طور مطلق و عموم – به نحوی که مانع از تخصیص و تقیید است – از اطاعت اهل معصیت و گناه هر کس که باشد نهی می کند هر چند خلیفه و سلطان و امام باشد.

۱ – خداوند متعال می فرماید: { فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ(۲)} «پیروی مکن دروغ گویان را.»

۲ – { وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ(۳)} «و از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن.»

۳ – { وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ؛(۴) «و تو هرگز اطاعت مکن کافران و منافقان را.»

۴ – { وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يصْلِحُونَ ؛(۵) «و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر که در زمین فساد می کنند و به اصلاح حال مردم نمی پردازند، پیروی نکنید.»

۵ – { فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً}؛(۶) «بر طاعت حکم پروردگار شکیبا باش و از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن.»

۶ – { وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً}؛(۷) «و هرگز آنان که ما دل هایشان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، متابعت مکن.»

۷ – { يوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يقُولُونَ يا لَيتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ* وَقَالُوا

۱– ۴۹۹. سوره مائده، آیه ۴۴.

۲– ۵۰۰. سوره قلم، آیه ۸.

۳– ۵۰۱. سوره قلم، آیه ۱۰.

۴– ۵۰۲. سوره احزاب، آیه ۴۸.

۵– ۵۰۳. سوره شعراء، آیه ۱۵۱.

۶– ۵۰۴. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

۷– ۵۰۵. سوره کهف، آیه ۲۸.

رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ* رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنْ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً}؛(۱) «در آن روز صورت هایشان در آتش دگرگون می شود و می گویند ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت می کردیم. و گویند: ای خدا ما از بزرگان و پیشوایان خود اطاعت کردیم و ما را به گمراهی کشیدند. ای خدا عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان ساز.»

۸ - { وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ}؛(۲) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

۱- ۵۰۶. سوره احزاب، آیات ۶۶ - ۶۸.

۲- ۵۰۷. سوره هود، آیه ۱۱۳.

قرآن و امامت کودک

قرآن و امامت کودک

از جمله سؤال ها در مورد برخی از امامان به ویژه امام زمان علیه السلام این است که: آیا کسی می تواند در کودکی به مقام امامت و خلافت برسد؟ به بیان دیگر: کودکی که تکلیف ندارد چگونه می تواند به مقام ولایتِ الهی برسد؟

ابن حجر هیتمی، از علمای اهل سنّت، در این باره می نویسد: «آنچه در شریعت مطهّر ثابت شده، این است که ولایتِ کودک صحیح نیست، پس چرا شیعیان می پندارند کودکی که هنوز عمرش بیش از پنج سال نیست به امامت رسیده است.»(۱)

احمد کاتب نیز می نویسد: «معقول نیست که خداوند کودکی را به رهبری مسلمانان منصوب کند.»(۲)

امامت و نبوّت کودک از دیدگاه قرآن

امامت و نبوّت کودک از دیدگاه قرآن

از نظر قرآن امامت، نبوّت و ولایت در کودکی نه تنها امری ناممکن نیست، بلکه قرآن آشکارا می فرماید: ما ولایت، نبوّت و امامت را به افرادی در کودکی دادیم:

۱ – یحیی بن زکریاعلیه السلام

خداوند متعال خطاب به حضرت یحیی علیه السلام می فرماید: { یا یحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّهٍ وَآتَیناهُ الْحُکْمَ صَبِیاً}؛(۳) «ای یحیی! تو کتاب آسمانی ما را به قوت فراگیر و به او در کودکی مقام نبوّت دادیم.»

ص:۱۹۹

۱– ۵۰۸. صواعق المحرقه، ص ۱۶۶.

۲– ۵۰۹. تطور الفکر السیاسی، ص ۱۰۲.

۳– ۵۱۰. سوره مریم، آیه ۱۲.

فخر رازی درباره حکمی که خداوند به حضرت یحیی علیه السلام داد، می گوید: «مراد از حکم در آیه شریفه، همان نبوّت است؛ زیرا خداوند متعال عقل او را در کودکی محکم و کامل کرد و به او وحی فرستاد. چرا که خداوند متعال حضرت یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام را در کودکی به پیامبری برگزید، بر خلاف حضرت موسی علیه السلام و محمّدصلی الله علیه وآله که آنان را در بزرگ سالی به رسالت مبعوث نمود.»(۱)

۲ – عیسی بن مریم علیه السلام

خداوند متعال می فرماید: { فَأَشارَتْ إِلَيهِ قالُوا كَيفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِياً

قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِی الْكِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِياً * وَجَعَلَنِی مُبارَكاً أَينَ ما كُنْتُ وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَالزَّكاهِ ما دُمْتُ حَياً...}؛(۲) «مریم [در پاسخ ملامت گران به طفل اشاره کرد، آن ها گفتند: چگونه با طفل گهواره ای سخن گوییم. آن طفل گفت: همانا من بنده خدایم که مرا کتاب آسمانی و شرفِ نبوّت عطا فرمود. و مرا هرکجا باشم برای جهانیان مایه برکت و رحمت گردانید و تا زنده ام به عبادتِ نماز و زکات سفارش می کنم.»

قندوزی حنفی - بعد از ذکر ولادت امام مهدی علیه السلام - می نویسد: «گفته اند که خداوند - تبارک و تعالی، او را در کودکی حکمت و فصل الخطاب عنایت فرمود و او را نشانه ای برای عالمیان قرار داد، همان گونه که در شأن حضرت یحیی علیه السلام فرمود: { يا يحْيى خُذِ الْكِتابَ بِقُوَّهٍ وَآتَيناهُ الْحُكْمَ صَبِياً}. و نیز در شأن حضرت عیسی علیه السلام فرمود: { قالُوا كَيفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِياً * قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِی الْكِتابَ وَجَعَلَنِی نَبِياً}، خداوند امر حضرت مهدی علیه السلام را مانند حضرت خضرعلیه السلام طولانی گردانید.»(۳)

قطب راوندی و دیگران با سند خود از یزید کناسی نقل می کند که: به ابی جعفر علیه السلام عرض کردم: آیا عیسی علیه السلام هنگامی که در گهواره سخن گفت، حجّت خدا بر اهل زمان خود بود. حضرت علیه السلام فرمود: «عیسی علیه السلام در آن هنگام در گهواره، پیامبر

۱- ۵۱۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۲- ۵۱۲. سوره مریم، آیه ۲۹.

۳- ۵۱۳. ینابیع الموده، ص ۴۵۴.

و حجّت خدا بر زکریاعلیه السلام بود و در آن حال نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خدا برای مریم بود، آن هنگامی که سخن گفت و از او تعبیر کرد. [و نیز] پیامبر و حجّت بود بر هرکه کلام او را در آن حال شنید. سپس عیسی علیه السلام ساکت شد و تا دو سال با کسی سخن نگفت در این مدّت زکریاعلیه السلام حجّت بر مردم بود. پس از فوت او، یحیی علیه السلام در کودکی وارث کتاب و حکمت شد.

عیسی علیه السلام وقتی به هفت سالگی رسید، با اولین وحی که بر او نازل شد، خبر از نبوّت خود داد. در این هنگام او حجّت بر یحیی و تمام مردم شد. ای اباخالد! از هنگام خلقت آدم علیه السلام حتّی یک روز هم زمین خالی از حجّت خدا بر مردم نمی ماند.

یزید کناسی می گوید: به حضرت علیه السلام عرض کردم: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله، حجّت خدا بر این امّت بود؟

حضرت علیه السلام فرمود: «آری، این چنین بود و طاعت او در حیات و وفات رسول خداصلی الله علیه وآله بر مردم واجب بود، لکن با وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله آن حضرت سکوت کرد و سخن نگفت، لذا رسول خداصلی الله علیه وآله در زمان حیاتش، بر امّت و بر علی علیه السلام واجب الاطاعه بود. علی علیه السلام حکیم و دانا بود.»(۱)

۳ - شاهدی از خانه زلیخا

قرآن کریم در قضیه حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا می فرماید: { وَشَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكاذِبِينَ * وَإِنْ كانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّادِقِينَ ؛ «[برای درستی سخن یوسف شاهدی از بستگان زن گواهی داد و گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده باشد، زن راستگو و یوسف از دروغگویان است. و اگر پیراهن از پشت دریده است، زن دروغ گو و یوسف از راستگویان است.»

شیخ مفیدرحمه الله می نویسد: «اهل تفسیر - به جز شمار اندکی - اتفاق کرده اند در آیه شریفه { وَشَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها...}، که آن شاهد، طفلی صغیر در گهواره بود. خداوند

ص:۲۰۱

۱- ۵۱۴. کافی، ج ۱، ص ۳۸۲، ح ۱؛ قصص الانبیاء، ص ۲۶۶.

متعال او را به نطق درآورد تا حضرت یوسف علیه السلام را از گناه تبرئه نموده و تهمت را از او دور کند.»(۱)

هرچند طفل، پیامبر یا امام نبوده، ولی از آن استفاده می شود که ممکن است کسی در طفولیت به حقّ و حقیقت حکم کند.

نقد و بررّسی شبهات

نقد و بررّسی شبهات

۱ – کودک ممنوع از تصرف در اموال

شیخ مفیدرحمه الله می گوید: شاید به شیعیان گفته شود که شما چطور اعتقاد به امامت دوازده امام دارید و حال آن که می دانید در میان آنان کسانی هستند که پدرانشان آنان را در کودکی – درحالی که به حدّ رشد و بلوغ نرسیده اند – جانشین خود قرار داده اند، همانند ابی جعفر، محمّد بن علی بن موسی علیه السلام، که هنگام وفات پدرش، هفت سال داشت و همانند قائم شما که او را می خوانید، در حالی که سنّ او هنگام وفات پدرش – نزد اکثر مؤرّخان – پنج سال بوده است. و ما به جهت عادتی که در هیچ زمانی نقض نشده، می دانیم شخص در چنین سنّی، به حدّ رشد نمی رسد؟! خداوند متعال می فرماید: { وَابْتَلُوا الْيَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيهِمْ أَمْوالَهُمْ ؛(۲) و اگر خداوند متعال کسی را که به حدّ بلوغ نرسیده از تصرف در اموالش منع می کند؛ پس چگونه ممکن است او را امام قرار دهد؛ زیرا امام، ولی بر خلق در تمام امور دین و دنیا است؟! و صحیح نیست که والی و سرپرست تمام اموال از قبیل صدقه ها و خمس ها و امین بر شریعت و احکام، امام فقیهان، قاضیان و حاکمان و مانع کثیری از صاحبان خرد در کارها، کسی باشد که ولایت بر درهمی از اموال خود هم ندارد....»(۳)

۱– ۵۱۵. الفصول المختاره، ص ۳۱۶.

۲– ۵۱۶. سوره نساء، آیه ۶.

۳– ۵۱۷. الفصول المختاره، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

همو در پاسخ می گوید: «این اشکال از کسی صادر می شود که بصیرتی در دین ندارد؛ زیرا آیه ای را که مخالفان در این باب به آن اعتماد کرده اند، خاص است و شامل امام معصوم نمی شود؛ زیرا خداوند متعال با برهان قیاسی و دلیل سمعی، امامت آنان را ثابت فرموده و این می رساند که امام، مخاطب آیه فوق نمی باشد و از زمره ایتام خارج است. و هیچ اختلافی بین امّت نیست که این آیه، مربوط به کسانی است که عقلشان ناقص است و هیچ ربطی به آنان که عقلشان - به عنایت الهی - به حدّ کمال رسیده، ندارد اگرچه کودک باشد. لذا آیه شریفه شامل ائمه اهل بیت علیهم السلام نمی شود.»(1)

از اینجا پاسخ پرسش های دیگر نیز درباره امامت کودک داده می شود مثل این که طفل چگونه می تواند امام باشد، درحالی که نمی تواند حتّی امام جماعت باشد؟ طفل چگونه می تواند امام باشد با آن که معامله با او صحیح نیست؟

طفل چگونه می تواند امام باشد درحالی که عقد او باطل است؟

طفل چگونه می تواند امام باشد درحالی که شهادت او جز در موارد خاص باطل است؟ طفل پنج ساله چگونه نمازش بر جنازه امام صحیح است؟

منشأ تمام این اشکالات این است که امام را با دیگران مقایسه کرده ایم و برای او امتیاز خاصی قائل نیستیم. ولی اگر معتقد شدیم که امام - اگرچه کودک باشد - کسی است که با معجزه و نصّ، امامتش ثابت شده و عقلش به عنایت الهی کامل گردیده است، دیگر او را با مردم عوام مقایسه نکرده و احکام آنان را بر او تطبیق کنیم. از آنجا که کودک و کسی که به حدّ بلوغ نرسیده، عقلش رشد نیافته و هنوز مصالح و مفاسد خود را درک نمی کند، لذا از یک سری کارهای اجتماعی ممنوع شده است. ولی امام از ابتدا مورد توجه خاص خداوند متعال قرار گرفته و عقلش کامل شده است، تا بتواند دیگران را دستگیری کرده و به کمال برساند، همان گونه که سراسر زندگانی امام و قضایایی که اتفاق افتاده بر این مطلب گواهی می دهد.

۱- ۵۱۸. الفصول المختاره، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

بـا این بیـان برخی دیگر از پرسـش هـا نیز پاسـخ داده می شود؛ مثـل این که می گوینـد: هـدایت جامعه از وظایف امام است و هـدایت انواع و اقسامی دارد؛ مثل هـدایت تکوینی، تشـریعی و باطنی؛ چگونه طفل می توانـد انواع و اقسام این هدایت ها را بر عهده گیرد، درحالی که هر یک از آن ها وظیفه بسیار سنگینی است، که احتیاج به قابلیت های خاص دارد؟

پاسخ همـان است که اشـاره شـد؛ زیرا اگر خداونـد متعال به کسـی مقام هـدایت و امامت می دهـد؛ قابلیتش را نیز عنایت می فرمایـد. عقل او را به حدّ اعلای رشد و کمال می رساند، اگرچه خود نیز در رسـیدن به کمال دخیل است، ولی همه به لطف و عنایت الهی است و واقعیت خارجی این امر را تصدیق می کند. همان گونه که حضـرت عیسـی علیه السلام در گهواره با مردم سخن گفت.

۲ – امامت طفل و تکلیف

گـاهی سؤال می شود که طفـل چگونه می توانـد امام و رهبر باشـد درحالی که تکلیف نـدارد، و به حـدّ بلوغ نرسـیده است. و چون بر اعمـالش عقوبت مترتّب نیست، ممکن است که لغزش هـایی از او سـرزند، که این، بـا مقـام و شـأن امـامت سازگـاری ندارد؟

پاسـخ: بلوغ – در حقیقت – رسـیدن به حـدّ رشـد عقلانـی است و این که برای نوجوانان سنّ بلوغ را پانزده سال قرار داده انـد، برای این است که غالباً در این سن نوجوانان به رشد عقلانی می رسـند، و لذا می توانند مورد خطاب خداوند متعال قرارگیرند و صـلاح و فسـاد خود را درک کننـد. خداونـد متعال می فرمایـد {وَابْتَلُوا الْیتامی حَتّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْـتُمْ مِنْهُمْ رُشْـداً فَادْفَعُوا إِلَیهِمْ أَمْوالَهُمْ ؛(۱) یتیمان را آزمایش کنیـد تا هنگامی که بالغ شـده تمایل به نکاح پیدا کنند اگر دیدید آن ها قادر به درک مصالح زندگانی خود هستند اموالشان را به آن ها باز دهید.

ولی اگر افرادی در کودکی به طور یقین و قطع به حدّ اعلای کمال و رشد رسیدند

۱– ۵۱۹. سوره نساء، آیه ۶.

- که بایـد هم رسـیده باشـند، وگرنه امامت و نصب آن ها بی معنا خواهـد بود - قطعاً مورد تکلیف خواهند بود، و از آنجا که عقل کاملی داشته و از مقام عصمت بهره مندند، هرگز کار ناشایست انجام نخواهند داد.

از اینجا پاسخ اشکال برخی از علمای اهل سنّت، درباره ایمان و اسلام امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قبل از بلوغ نیز داده می شود، آنان می گوینـد: علی بن ابی طالب علیه السـلام به حـدّ بلوغ نرسـیده بود، و لـذا اسـلامش ارزش ندارد، اسـلامی که بدون تعقّل و فهم و شعور عقلانی باشد چه فائده ای دارد؟ درحالی که اسـلام ابوبکر در سـنین بالا بوده است، و اسلام در این سنّ با تعقل همراه بوده و از این رو دارای ارزش خاصی است.

پاسـخ: حضـرت علی علیـه السـلام اگرچه قبـل از بلـوغ اسـلام آورد، ولی او از کمـال و عقلانـیت کـافی برخـوردار بـود، دوره کودکی حضـرت علی علیه السلام با همراهی رسول خداصلی الله علیه وآله سپری شد. و لذا رسول خداصلی الله علیه وآله را بر دیگران ترجیح داده تحت تربیت خاص او قرار گرفته بود. با بصـیرت کامل اسـلام را برگزید و در حقیقت باید گفت: اسلام و شهـادتین را به زبـان جاری کرد؛ زیرا او کسـی بود که از هنگام ولادت، ذکر توحیـد را بر زبان داشت و به نبوّت پیامبر اسـلام صلی الله علیه وآله معتقـد بود زمانی که دیگران مشغول بت پرستی بوده، و از توحید روی گردان بودند. پس حقیقتاً حضـرت علی علیه السـلام اولین مؤمن و مسـلمان است. چه کسـی گفته که هرکسی سنّش بیشتر است، عقلش نیز بیشتر است؟ چه بسیار افراد بزرگ سال که یک دهم عقل و رشد یک کودک را هم ندارند.

ص:۲۰۵

امامت و ولایت امیر مؤمنان علیه السلام در قرآن

اشاره

ص:۲۰۷

آیه ولایت

آیه ولایت

یکی از آیات قرآن که دلالت قوی بر امامت و خلافت امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد آیه «ولایت» است. خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ ؛(۱) «همانا سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند، همان ها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.»

این آیه گرچه با روایاتی که در کتب فریقین در ذیل آن آمده از دلالت خوبی بر امامت حضرت علی علیه السلام برخوردار است، ولی از آنجا که بر خلاف عقیده اهل سنّت است درصدد تشکیک در دلالت قطعی آن برآمده اند. اینک به بررسی همه جانبه این آیه شریفه می پردازیم.

استدلال به آیه بر ولایت امام علی علیه السلام

استدلال به آیه بر ولایت امام علی علیه السلام

علمای امامیه به این آیه با نظر به روایاتی که در ذیل آن وارد شده، بر ولایت و امامت علی علیه السلام استدلال کرده اند که از آن جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

۱ - شریف مرتضی رحمه الله

او می گوید: «دلیل بر امامت حضرت، قول خداوند تعالی { إِنَّما وَلِیکُمُ است؛ زیرا ثابت شده که لفظ { وَلِیکُمُ در آیه افاده اولی به تدبیر امور و وجوب اطاعت دارد.

۱- ۵۲۰. سوره مائده، آیه ۵۵.

و نیز ثابت شده که مصداق {وَالَّذِینَ آمَنُوا} امیر المؤمنین علیه السلام است. و این به طور وضوح، نصّی بر امامت است.»(۱)

۲ – شیخ طوسی رحمه الله

او می نویسد: «و امّا قوی ترین نصّ بر امامت حضرت علی علیه السلام از قرآن آیه {إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ است....»(۲)

۳ – خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله

او می گوید: «... و به جهت قول خداوند تعالی: {إِنَّما وَلِیکُمْ...} و همانا اوصاف در آیه بر امام علی علیه السلام جمع شده است.»(۳)

۴ – علامه حلّی رحمه الله

او در شرح کلام خواجه می نویسد: «و این دلیل دیگری بر امامت حضرت علی علیه السلام است. و استدلال به آیه بر ولایت و امامت حضرت متوقّف بر مقدماتی است....»(۴)

همو در جایی دیگر به این آیه استدلال کرده، می گوید: «بر این که آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است، همه اجماع و اتفاق نظر دارند، و این مطلب در جمع بین صحاح ستّه ذکر شده که هنگام صدقه دادن به انگشتری خود بر مسکین در حال نماز و در حضور صحابه، این آیه نازل شد.»(۵)

در نگاه مفسّران شیعی نیز این آیه بدون الغای خصوصیت از مورد نزولش، بر امامت امام علی علیه السلام و با تنقیح مناط بر دیگر امامان علیهم السلام دلالت دارد.

دیدگاه اهل سنّت

اهل سنّت سه نوع تلقی از آیه ولایت دارند. این تنوّع، ناشی از پذیرش روایات

۱- ۵۲۱. الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۸.

۲- ۵۲۲. تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۱۰.

۳- ۵۲۳. تجرید الاعتقاد، امامت خاصه.

۴- ۵۲۴. کشف المراد، ص ۲۲۵.

۵- ۵۲۵. نهج الحق و کشف الصدق، مبحث امامت خاصه.

در مورد نزول آیات یا عدم پذیرش آن با چگونگی الغای خصوصیت از مورد نزولش می باشد.

الف: برخی با پذیرش احادیث تصدّق انگشتر از سوی امام علی علیه السلام، بدون الغای خصوصیت از آن، آیه را تنها بر مورد نزول حمل می کنند؛ از جمله این گروه ابوبکر جصّاص و ابوالحسن علی طبری هرّاسی را می توان نام برد.(۱)

ب) گروهی دیگر بـا الغـای خصوصـیت از مورد نزول آیه دربـاره تصـدّق امـام علی علیه السـلام، به عمومیت مفاد آیه قائلنـد، گرچه نزول آیه را در شـأن امام علی علیه السـلام انکار نمی کننـد. بیشتر مفسّـِران اهل سـنّت، بلکه بنابر نقلی جمهور آن ها در زمره این گروهنـد. آنـان «ولایت» در آیه را به معنای نصـرت یا محبّت گرفته و خصوصـیات نامیـده شـده در آیه را برای تمییز مؤمنان از منافقان می دانند. ولی همان گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد از شأن نزول آیه الغای خصوصیت نمی توان کرد.

ج) عـدّه انـدکی از علمای اهل سـنّت به کلّی منکر این حادثه انـد و روایاتی که آیه را منطبق بر امام علی علیه السـلام می داند منکرند. در رأس این گروه ابن تیمیه قرار دارد.

مقصود از «ولایت» نزد اهل سنّت

گرچه لفظ «ولایت» در لغت به معانی گوناگونی از قبیل: دوست، ناصـر، سـرپرستی و معانی دیگر آمده، ولی علمای اهل سنّت درصددند که از بین معانی ولایت، معنای نصرت یا محبت و نصرت را برای آیه «ولایت» برگزینند.

طبری در تفسـیر آیه می گویـد: «یعنی ای مؤمنان! جز خـدا و رسول خدا و مؤمنان که خداوند آنان را وصف کرده است، یاور شما نیستند.»(۲) در تفسیر «المنـار» در ذیـل آیه «ولایت» آمـده است: «ما از سـیاق دانستیم که ولایت در اینجا به معنای ولایت نصرت است.»(۳) در تفسیر مراغی نیز ولایت به نصرت تفسیر شده است.(۴)

۱- ۵۲۶. احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۵۸؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

۲- ۵۲۷. جامع البیان، ج ۶، ص ۳۴۳.

۳- ۵۲۸. تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۴۳.

۴- ۵۲۹. تفسیر مراغی، ج ۶، ص ۱۴۳.

فخرالـدین رازی می گویـد: «چرا جایز نباشـد که مقصود از واژه «ولی» در این آیه ناصـر و محبّ باشد، و ما دلیل اقامه خواهیم کرد بر این که این معنا بهتر است از حمل آن بر معنای متصـرف در امور.»(۱) ولی مفسّران و متکلّمان امامیه برآنند که مقصود از ولایت در این آیه، امامت و رهبری است.

اجماع مفسّران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام

اجماع مفسّران بر نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام

برخی از متکلمین اهل سنّت ادعای اجماع کرده اند بر این که آیه «ولایت» در شأن امام علی علیه السلام نازل شده است:

۱ – قوشچی حنفی

او می گویـد: «به اتفاق نظر مفسّـِران، آیه در حقّ علی بن ابی طالب علیه السـلام نازل شـد، هنگامی که انگشتر خود را در حال رکوع به مسکین داد.»(۲)

۲ – قاضی عضد الدین ایجی

او نیز می گوید: «امامان تفسیر اجماع کرده اند که مراد از آیه، علی علیه السلام است.»(۳)

۳ – میر سید شریف جرجانی

او نیز می نویسـد: «امامـان تفسـیر اجماع کرده انـد بر این که مراد از { الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ }علی است، در حال رکوع نمازش، سائلی از او درخواستی نمود، حضرت انگشترش را به او داد. و در آن هنگام آیه نازل شد.»(۴)

۴ – سعد الدین تفتازانی

او می گویـد: «به اتفـاق مفسّـِران، این آیه دربـاره علی بن ابی طـالب علیه السـلام نـازل شـد، هنگامی که انگشترش را در حال رکوع نماز به سائل داد.»(۵)

۱- ۵۳۰. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷.

۲- ۵۳۱. شرح تجرید، قوشچی، ص ۳۶۸.

۳- ۵۳۲. شرح الواقف فی علم الکلام، ج ۸، ص ۳۶۰.

۴- ۵۳۳. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۰.

۵- ۵۳۴. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۷۰.

الفاظ حدیث

الفاظ حدیث

اهل سنّت شأن نزول آیه را به طرق مختلف در کتب روایی و تفسیری خود نقل کرده اند. اینک به برخی از سندهای صحیح آن اشاره می کنیم:

۱ – روایت نسائی

نسائی بنابر نقل ابن اثیر از رزین صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح السته» از عبداللّه بن سلام نقل کرده که گفت: من و گروهی از قومم خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدیم و عرض کردیم: قوم ما از هنگامی که اسلام آورده ایم با ما به مقابله پرداخته اند و قسم خورده اند که با ما سخن نگویند. در این هنگام بود که آیه { إِنَّما وَلِيكُمُ...} بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد. بلال برای نماز ظهر اذان گفت، مردم مشغول نماز شدند، برخی در حال سجود و برخی رکوع، در این هنگام سائلی در خواست کمک نمود. حضرت علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع به سائل داد. خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید. پیامبر این آیه { إِنَّما وَلِيكُمُ اللَّهُ...} را بر ما قرائت نمود.(۱)

رزین، همان رزین بن معاویه است که به امام، محدّث و شهیر توصیف شده است.(۲)

۲و۳ – روایات ابن کثیر

ابن کثیر تعدادی از روایات را در ذیل آیه «ولایت» آورده، و در برخی از سندها اشکال می کند، ولی بعد از ذکر یکی از آن روایات می گوید: «این سندی است که اشکالی ندارد.» همو حدیث را به سند دیگری نقل کرده ولی درباره آن سکوت اختیار نموده است. سند آن این چنین است:

ابن ابی حاتم، از ابو سعید اشجّ، از فضل بن دکین ابونعیم احول، از موسی قیس حضرمی، از سلمه بن کهیل نقل می کند که گفت: علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد، در این هنگام بود که این آیه نازل شد: { إِنَّما وَلِيكُمُ...}.(۳)

ص:۲۱۳

۱– ۵۳۵. جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸.
۲– ۵۳۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۲۰۴.
۳– ۵۳۷. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۴.

- عبدالرحمن بن ابی حاتم بی نیاز از تعریف است.(۱)

- ابوسعید اشجّ که اسم او عبداللّه بن سعید کندی است، ثقه بوده و از رجال صحاح ستّه به حساب می آید.(۲)

- فضل بن دکین نیز از رجال صحاح ستّه و مورد وثوق و از بزرگان شیوخ بخاری به حساب می آید.(۳)

- موسی بن قیس حضرمی، گرچه موصوف به تشیع است ولی صدوق دانسته شده است.(۴) سلمه بن کهیل نیز نزد آن ها ثقه بوده و از رجال صحاح ستّه به حساب می آید.(۵)

۴ – روایت طبری

ابو جعفر طبری می گوید: «و امّا قول خداوند: { وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيؤْتُونَ الزَّكاةَ وَهُمْ راكِعُونَ ، بین اهل تأویل در مقصود از این جمله اختلاف است، برخی می گویند: مقصود علی بن ابی طالب است. و برخی نیز مقصود از آن را جمیع مؤمنین می دانند. آن گاه از اسماعیل بن اسرائیل رملی، از ایوب بن سوید، از عتبه بن ابی حکیم در مورد آیه { إِنَّما وَلِيكُمُ...} نقل می کند که مراد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»(۶)

- اسماعیل بن اسرائیل رملی کسی است که مورد وثوق بوده و از او به «صدوق» تعبیر شده است.(۷)

- ایوب بن سوید؛ از رجال ابی داوود، نسائی و ابن ماجه بوده و بنابر تصریح ابن حجر «صدوق» است.(۸)

۱- ۵۳۸. سیراعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۴۷-۲۶۴.

۲- ۵۳۹. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۱۹.

۳- ۵۴۰. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

۴- ۵۴۱. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۷.

۵- ۵۴۲. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۸.

۶- ۵۴۳. جامع البیان، ج ۶، ص ۱۸۶.

۷- ۵۴۴. الأنساب، سمعانی، ج ۵۵، ص ۵۸۵.

۸- ۵۴۵. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۹۰.

- عتبه بن ابی حکیم از رجال مسلم و بخاری است و ابن حجر او را «صدوق» توصیف کرده است.(۱)

۵ - روایت حاکم

حاکم نیشابوری از ابو عبداللَّه محمّد بن عبداللَّه صفّار، از ابو یحیی عبدالرحمن بن محمّد رازی، از محمد بن یحیی بن ضریس، از عیسی بن عبداللَّه بن عبیداللَّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از عبداللَّه پدرش، از عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده که این آیه { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ...} بر رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت از خانه خارج شده و به مسجد آمدند. مردم در حال رکوع و قیام نماز بودند، حضرت نماز به جای آورد. در آن هنگام سائلی پیدا شد، حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی به تو چیزی داد؟ او گفت: کسی به جز این راکع - علی علیه السلام - انگشتر خود را به من عطا نفرمود.(۲)

- محمّد بن عبداللَّه صفار کسی است که به تعبیر ذهبی، شیخ، امام، محدّث و الگو توصیف شده است.(۳)

- عبدالرحمن بن محمّد؛ از حفاظ مشهور بوده و بنابر تعبیر ذهبی، علامه و مفسر بوده است. و ابوالقاسم طبری او را از کسانی دانسته که ظرف علم بوده اند.(۴)

- محمد بن یحیی بن ضریس؛ کسی است که مطابق نصّ ابن ابی حاتم «صدوق» بوده است.

- عیسی بن عبداللَّه؛ ابن حبان او را در بین ثقات ذکر کرده است.(۵)

- محمد بن عمر از رجال صحاح ستّه به شمار می آید.(۶)

۱- ۵۴۶. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۴.

۲- ۵۴۷. معرفه علوم الحدیث، ص ۱۰۲.

۳- ۵۴۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۴۳۷.

۴- ۵۴۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۳۰.

۵- ۵۵۰. کتاب الثقات، ج ۸، ص ۴۹۲.

۶- ۵۵۱. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۴.

- و عمر بن علی نیز از رجال صحاح ستّه است.(۱)

نتیجه این که حدیث فوق از جهت سند، صحیح است.

۶ - روایت ابن عساکر

ابن عساکر از ابو علی حداد و...، و از ابونعیم حافظ، از سلیمان بن احمد، از عبدالرحمن بن محمّد بن سالم رازی، از محمّد بن یحیی بن ضریس عبدی از عیسی بن عبداللَّه بن عبیداللَّه بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از پدرش، از جدّش از علی علیه السلام نقل کرده که این آیه { إِنَّما وَلِیکُمُ...} بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد... تا آخر حدیث.(۲)

- ابو علی حدّاد که همان حسن بن احمد بن حسن اصفهانی است به تصریح سمعانی؛ عالم، ثقه، صدوق و از اهل علم و قرآن و دین بوده است... .(۳)

- ابونعیم حافظ؛ همان حافظ ابونعیم اصفهانی است که نزد اهل سنّت احتیاج به توثیق ندارد.

- سلیمان بن احمد؛ همان طبرانی، حافظ مشهور نزد اهل سنّت است که احتیاج به توثیق ندارد.

بقیه سند هم در توثیق حاکم تشریح شد.

۷ - روایت سیوطی

سیوطی در «اسباب النزول» از طرق مختلف، این حدیث را نقل کرده، آن گاه می گوید: «این ها شواهدی است که برخی از آن ها برخی دیگر را تقویت می کند.»(۴)

ابوذر و شأن نزول آیه

از ابوذر غفاری نقل شده که گفت: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی

۱- ۵۵۲. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۶۰.

۲- ۵۵۳. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۷.

۳- ۵۵۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۳۰۳.

۴- ۵۵۵. اسباب النزول، ص ۸۱.

کسی چیزی به او نداد، دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم، ولی کسی جواب مساعد به من نداد. در همین حال حضرت علی علیه السلام که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر صلی الله علیه وآله که در حال نماز بود این ماجرا را مشاهده کرد. هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند. و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا! من محمّد، پیامبر و برگزیده توأم، سینه مرا گشاد کن و کارها را بر من آسان گردان، از خاندانم علی را وزیر من قرار بده تا به وسیله او پشتیبانی قوی داشته باشم.

ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه وآله پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شده و به پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: بخوان! پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان: { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا...}.(۱)

این مضمون از ابن عباس، عمار یاسر، عبداللَّه بن سلام، سلمه بن کهیل، علی بن ابی طالب علیه السلام و عده دیگری از صحابه نقل شده است.

شأن نزول آیه از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

اکنون برای تبرّک، تنها به دو روایت از اهل بیت علیهم السلام که در بیان مصداق خارجی آیه «ولایت» است اکتفا می کنیم:

۱ - از امام باقرعلیه السلام نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «وقد أنزل اللَّه تبارک وتعالی

۱- ۵۵۶. احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۹۹ - ۴۱۰؛ المراجعات، ص ۱۵۵؛ ذخائر العقبی، ص ۸۸؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۰؛ جامع الاصول، ص ۴۷۸؛ اسباب النزول، واحدی، ص ۱۴۸؛ در المنثور، ج ۲، ص ۳۹۳؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۳۹۱.

بـذلک آیه من کتـابه إِنَّمـا وَلِیکَمُ اللَّهُ وَرَسُـولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاـهَ وَیؤْتُونَ الزَّکـاهَ وَهُمْ راکِعُونَ }وعلی بن أبی طالب علیه السلام أقام الصلاه وآتی الزکاه وهو راکع یرید اللَّه – عزّ وجلّ – فی کلّ حال»؛(۱) «و خدای تبارک و تعالی در این بـاره آیه ای از کتـابش را نـازل کرد: { إِنَّمـا وَلِیکُمُ اللَّهُ... و علی بن ابی طالب علیه السـلام نماز را اقامه کرد و در حال رکوع، زکات داد، او خدای – عزّ وجلّ – را در همه حال می خواهد.»

۲ – از امام باقرعلیه السـلام نقل شده که فرمود: «أمر اللَّه – عزّ وجلّ – رسوله بولایه علی بن أبی طالب وأنزل علیه { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاـهَ وَیؤْتُونَ الزَّکـاهَ}»؛(۲) «خـدای – عزّ وجـلّ – رسولش را به ولاـیت علی بن ابی طالب علیه السلام امر کرد و بر او آیه { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ...} را نازل کرد.»

راویان حدیث از صحابه

تعـداد زیادی از صـحابه، روایات مربوط به نزول آیه «ولایت» در شأن امام علی علیه السـلام را نقل کرده انـد که برخی از آنان عبارتند از:

۱ – امام علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ – ابوذر غفاری.

۳ – مقداد بن اسود.

۴ – عمار بن یاسر.

۵ – ابو رافع قبطی.

۶ – عمرو بن عاص.

۷ – عبداللَّه بن سلام.

۸ – عبداللَّه بن عباس.

۹ – جابر بن عبداللَّه انصاری.

۱۰ – انس بن مالک.

۱– ۵۵۷. }. نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۴.

۲- ۵۵۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۹.

راویان حدیث از عامه

عـده بسیاری از علمای اهل سنّت نیز احادیث مربوط به نزول آیه ولایت در شأن امام علی علیه السلام را نقل کرده انـد که از آن جمله عبارتند از:

۱ - قاضی ابو عبداللَّه واقدی.(۱)

۲ - حافظ ابوبکر صنعانی.(۲)

۳ - حافظ ابو الحسن عثمان بن ابی شیبه کوفی.(۳)

۴ - ابو جعفر اسکافی معتزلی.(۴)

۵ - حافظ عبد بن حمید کشی.(۵)

۶ - ابوسعید اشجّ کوفی.(۶)

۷ - حافظ نسائی.(۷)

۸ - ابن جریر طبری.(۸)

۹ - ابن ابی حاتم.(۹)

۱۰ - حافظ ابوالقاسم طبرانی.(۱۰)

۱۱ - حافظ ابوبکر جصاص.(۱۱)

۱۲ - حاکم نیشابوری.(۱۲)

۱۳ - ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری.(۱۳)

۱- ۵۵۹. بنا بر نقل ذخائر العقبی، ص ۱۰۲.

۲- ۵۶۰. بنابر نقل تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۱.

۳- ۵۶۱. تفسیر ابن ابی شیبه.

۴- ۵۶۲. نقض العثمانیه، ص ۳۱۹.

۵- ۵۶۳. بنابر نقل در المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۶- ۵۶۴. تفسير ابوسعيد اشجّ كوفى.

۷- ۵۶۵. بنابر نقل جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸.

۸- ۵۶۶. جامع البيان، ج ۴، ص ۲۸۸.

۹- ۵۶۷. بنابر نقل لباب النقول فى اسباب النزول، سيوطى، ص ۸۱.

۱۰- ۵۶۸. المعجم الأوسط،ج ۷،ص ۱۳۰،ح ۶۲۲۸.

۱۱- ۵۶۹. احكام القرآن، ج ۲، ص ۴۴۶.

۱۲- ۵۷۰. معرفه اصول الحديث، ص ۱۰۲.

۱۳- ۵۷۱. تفسير ثعلبى.

۱۴ – ابو نعیم اصفهانی.(۱)

۱۵ – ابو الحسن ماوردی.(۲)

۱۶ – واحدی نیشابوری.(۳)

۱۷ – ابن مغازی شافعی.(۴)

۱۸ – حاکم حسکانی.(۵)

۱۹ – کیا طبری شافعی.(۶)

۲۰ – حافظ فرّاء بغوی.(۷)

۲۱ – جار اللَّه زمخشری.(۸)

۲۲ – ابوبکر قرطبی.(۹)

۲۳ – خطیب خوارزمی حنفی.(۱۰)

۲۴ – ابن عساکر دمشقی.(۱۱)

۲۵ – ابوالفرج بن جوزی حنبلی.(۱۲)

۲۶ – فخر رازی شافعی.(۱۳)

۲۷ – مبارک بن اثیر جزری.(۱۴)

۱- ۵۷۲. ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام.

۲- ۵۷۳. تفسیر ماوردی، ج ۲، ص ۴۹.

۳- ۵۷۴. اسباب النزول، ص ۱۳۳.

۴- ۵۷۵. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۱۱ – ۳۱۴.

۵- ۵۷۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۱.

۶- ۵۷۷. احکام القرآن، ج ۳، ص ۸۴.

۷- ۵۷۸. احکام القرآن، ج ۳، ص ۸۴.

۸- ۵۷۹. الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۹.

۹- ۵۸۰. الجامع الأحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۱۰- ۵۸۱. المناقب، ص ۲۶۴ - ۲۶۶.

۱۱- ۵۸۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

۱۲- ۵۸۳. الریاض النضره، ج ۳، ص ۱۸۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۰۲.

۱۳- ۵۸۴. بنابر نقل جامع الاصول، ج ۹، ص ۴۷۸، ح ۶۵۰۳.

۱۴- ۵۸۵. جامع الاصول، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۶۵۰۳.

۲۸ – محمّد بن طلحه شافعی.(۱)

۲۹ – سبط بن جوزی حنفی.(۲)

۳۰ – گنجی شافعی.(۳)

۳۱ – قاضی بیضاوی.(۴)

۳۲ – حافظ الدین نسفی.(۵)

۳۳ – شیخ الاسلام حمّوئی.(۶)

۳۴ – محمد بن یوسف زرندی.(۷)

۳۵ – ابو حیان اندلسی.(۸)

۳۶ – حافظ محمّد بن احمد کلبی.(۹)

۳۷ – قاضی عضد الدین ایجی.(۱۰)

۳۸ – نظام الدین نیشابوری.(۱۱)

۳۹ – سعد الدین تفتازانی.(۱۲)

۴۰ – سید شریف جرجانی.(۱۳)

۴۱ – علاء الدین قوشجی.(۱۴)

۴۲ – نور الدین ابن صباغ مالکی.(۱۵)

۴۳ – جلال الدین سیوطی.(۱۶)

۱– ۵۸۶. مطالب السؤول، ص ۳۱.

۲– ۵۸۷. تذکره الخواص، ص ۱۵.

۳– ۵۸۸. کفایه الطالب، ص ۲۲۹، باب ۶۱.

۴– ۵۸۹. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵- ۵۹۰. تفسیر خازن، ج ۱، ص ۴۷۵.

۶- ۵۹۱. فرائدالسمطین، ج ۱،ص ۱۹۰،ح ۱۵۰،باب ۳۹.

۷- ۵۹۲. نظم درر السمطین، ص ۸۴.

۸- ۵۹۳. البحر المحیط، ج ۳، ص ۵۱۴.

۹- ۵۹۴. التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۱.

۱۰- ۵۹۵. المواقف، ص ۴۱۱.

۱۱- ۵۹۶. غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۶۷.

۱۲- ۵۹۷. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۷۲.

۱۳- ۵۹۸. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۰.

۱۴- ۵۹۹. شرح تجرید، ص ۴۷۷.

۱۵- ۶۰۰. الفصول المهمه، ص ۱۲۲.

۱۶- ۶۰۱. در المنثور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۴۴ – ابن حجر هیتمی.(۱)

۴۵ – قاضی شوکانی.(۲)

۴۶ – شهاب الدین آلوسی.(۳)

۴۷ – شیخ سلیمان قندوزی.(۴)

۴۸ – سید محمّد مؤمن شبلنجی.(۵)

کیفیت استدلال بر امامت

کیفیت استدلال بر امامت

متکلمان و مفسّران امامیه برای نظریه خود دلایل و شواهدی اقامه کرده اند که از جمله آن ها این که:

الف: کلمه «انّما» از ادوات حصر و مفاد آن اثبات و نفی است؛ یعنی حکم را بر آنچه پس از «انّما» ذکر شده اثبات می کند و از آنچه ذکر نشده نفی می کند. وقتی گفته می شود: «انّما زید عالم» مفاد آن این است که زید دارای صفت علم است و صفت کمال دیگری ندارد.

خطیب قزوینی در «تخلیص المفتاح» گفته است: «یکی از راه های حصر، کلمه «انّما» است؛ چنان که در حصر موصوف بر صفت گفته می شود: «انّما قائم زید»؛ زیرا کلمه «انّما» دربر دارنده معنای ما و الّا؛ یعنی نفی و استثناء است.

علمای نحو گفته اند: انّما آنچه را که بعد از آن آمده است اثبات، و آنچه را که نیامده نفی می کند....»(۶)

بنابر این، کلمه انّما بر ولایتی خاص دلالت می کند، ولایتی که به خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بر کسی که با صفات مذکور در آیه توصیف شده است. ولی ولایت به معنای

ص:۲۲۲

۱- ۶۰۲. صواعق المحرقه، ص ۴۱.

۲- ۶۰۳. فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۳.

۳- ۶۰۴. روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۴- ۶۰۵. ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۷، باب ۵۶.

۵- ۶۰۶. نور الأبصار، ص ۱۵۸.

۶- ۶۰۷. مختصر المعانی، ص ۸۲ و ۸۳، باب القصر.

نصرت و محبت اختصاصی نیست؛ زیرا این مطلب که هر مسلمانی باید مسلمان دیگر را یاری دهد و نسبت به او محبت دینی داشته باشد مورد اجماع مسلمانان است. چنان که آیه کریمه {اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ(۱)} نیز بر آن دلالت می کند. امّا ولایت تدبیر و رهبری و سرپرستی، عمومیت ندارد. اسلام و ایمان شرط لازم چنین ولایتی است، ولی شرط کافی برای آن نیست. چنین ولایتی اوّلاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد و برای دیگران با اذن و مشیت الهی ثابت می شود.

ب) مقصود از «ولی» در آیه «ولایت» سرپرستی و امامت است نه محبّت و نصرت، و این مطلب را از چند راه می توان به اثبات رسانید:

۱ – حاقّ لفظ

کلمه «ولی» که در آیه به کار رفته، گرچه در لغت عرب به معانی گوناگونی؛ از قبیل: مالک امر، دوست، رفیق، یاری کننده و... به کار رفته است، ولی معنای شایع، آن که هنگام اطلاق کلمه و ذکر آن بدون قرینه، متبادر به ذهن است همان معنای اوّل؛ یعنی مالک امر و صاحب سلطه است. ولی طفل به معنی سرپرست او و ولی زن به معنای سرپرست زن و ولی دم به معنای سرپرست خون است، کسی که حقّ مطالبه قصاص یا دیه را دارد. لذا «ولی امر» نیز به معنای سرپرست امر خلافت و امارت است.

معنای آیه چنین می شود: «همانا کسانی که متولی امور شما هستند و بر شما ولایت و سلطه دارند همانا خداوند و رسولش و علی بن ابی طالبند.

۲ – قرینه اضافه

گرچه خود کلمه «ولی» بر حقّ سلطه دلالت داشته و معنای متبادر از آن است، ولی اضافه کلمه «ولی» به کسانی که احتیاج به ولایت و سرپرستی دارند، قرینه ای بر معنای سلطه و سرپرستی در لفظ «ولی» است. و در مورد این آیه، کلمه «ولی» به مردم اضافه شده است. مردمی که احتیاج به قیم و سرپرستی دارند که از خودشان برتر باشد.

۱– ۶۰۸. سوره توبه، آیه ۷۱.

۳ – قرینه عطف

یکی دیگر از قراین موجود بر معنای سرپرستی و سلطه در آیه «ولایت» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، قرینه عطف است؛ زیرا در این آیه، کلمه «ولی» یک بار آمده و بر خداوند، رسول والذین آمنوا... عطف شده است. عطف، دلیل بر سنخیت بین معطوف و معطوف علیه در معنای عامل است. حال اگر معنای ولایت خداوند مشخص است که همان اولویت و سرپرستی است و نیز درباره رسول اکرم صلی الله علیه وآله در قرآن به اولویت تبیین شده است، در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ولایت او به همان معنای اَولی به تصرف و سلطه و سرپرستی است و تنها فرق آن ها به اصالت و تبعیت است؛ به این معنا که ولایت خداوند به اصالت و از رسول صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام به تبع اذن الهی است.

۴ – کلمه حصر

کلمه «انّما» که در آیه «ولایت» به کار رفته، به اتفاق ادیبان عرب افاده حصر می کند که با در نظر گرفتن معنای حصر در آیه، تنها با معنای سلطه و سرپرستی سازگاری دارد؛ زیرا معنا ندارد که خداوند بگوید: تنها محبّ و ناصر شما این سه نفرند. خداوند در آیه { الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ(۱)} آن دو (محبّ و ناصر) را برای همه مؤمنان، که رسول خداصلی الله علیه وآله نیز جزو آن ها شمرده می شود، جعل کرده است.

اشکال: ممکن است کسی اشکال کند که حصر در آیه با مذهب شیعه امامی سازگاری ندارد؛ زیرا آن ها امامت و خلافت و ولایت را منحصر به امام علی علیه السلام ندانسته، بلکه بر دوازده نفر منطبق می کنند.

پاسخ: حصر در آیه حقیقی نیست، بلکه اضافی است در مقابل دیگران از صحابه که در عصر حضرت بوده اند، به دلیل احادیث دوازده خلیفه که صاحبان امر و خلافت و ولایت و سرپرستی را دوازده نفر شمرده است.

ص:۲۲۴

۱– ۶۰۹. سوره توبه، آیه ۷۱.

و دیگر این که حصر در آیه ضرری نمی رساند، که امامت سایر ائمه به ترتیب بوده و در طول امامت یکدیگر باشند؛ زیرا هر یک از امامان، قائم مقام امام دیگری است، و لذا با حصر ولایت در امام علی علیه السلام منافاتی ندارد.

۵ – خروج از خطاب در آیه

در فقره { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا...} به امّت اسلامی خطاب شده که خدا، رسول او و برخی از مؤمنانِ خاص «ولی» آنان هستند. این خطاب، اقتضا دارد که خدا و رسول او و این مؤمن خاص داخل در امّت اسلامی فرض نشوند وگرنه اتّحاد «ولی» و «مولّی علیه» لازم می آید. ولایت آنان باید ولای خاص باشد، نه ولایت متقابل به معنای محبّت یا نصرت که به حکم آیه { الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ برای همه مؤمنان جعل شده است. پس خداوند، ولی متصرّف و اداره کننده مستقلّ مردم است و همین ولایت را برای رسول خدا و حضرت علی علیه السلام نیز جعل کرده است.

۶ – یکی بودن ولی در هر عصر

اگر عالم خدایی دارد، باید این خدا یکی باشد، چون با وجود دو خدا که صفاتشان عین ذات هم باشد؛ یعنی دو علم، دو قدرت و دو مدیریت، آسمان ها و زمین از بین می روند: { لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتا(۱)}. نمی توان گفت که دو خداوند بر اساس حقّ کار می کنند؛ زیرا غیر از خود خدا حقّی در عالم نیست و سایر موجودات، عدم محض هستند و نفس الامر و واقع هر چه باشد، همه فعل خدا است. پس اگر از ذات حقّ موجود است به طور قطع، واحد و بدون شریک است: { اللَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْحَی الْقَیومُ .(۲)

درباره رسول الهی نیز همین مطلب وجود دارد؛ یعنی دو رسول در زمین و زمان واحد نمی توانند جامعه را اصلاح کنند. امامان معصوم علیهم السلام نیز که هر کدام مظهر تامّی

۱- ۶۱۰. سوره انبیا، آیه ۲۲.

۲- ۶۱۱. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

از اسـمای الهی هسـتند، برنـامه خـاص دارنـد. از این رو از میـان دو معصوم که در یـک زمـان زنـدگی می کننـد، یکی امام و دیگری مأموم است.

بر اساس این معیار کلّی، نمی توان گفت مصداق { الَّذِینَ آمَنُوا...} در آیه ولایت جمیع یا گروهی از مؤمنان است که در حال رکوع زکات می دهنـد، چون هرج و مرج پیش می آید و نقض غرض می شود؛ زیرا هدف از تعیین ولی، جلوگیری از هرج و مرج است، و اگر قرار باشد هر کسـی در حال رکوع، صدقه بدهد، امام و رهبر باشد و چنین ادعایی داشته باشد موجب هرج و مرج خواهد شد.

از این رو مراد از { الَّذِینَ آمَنُوا...} تنهـا حضـرت علی علیه السـلام است، گرچه حصـر اضـافی است و در مقابـل دیگر افراد از صحابه است و ولایت سایر ائمه از دلایل دیگر استفاده می شود.

معنای اَولی به تصرف

ثابت کردیم که معنای «ولی» همان اَولی به تصرف و اولویت در سلطه و سرپرستی است. حال ببینیم معنای «اولویت» چیست؟

قسطلانی در تفسیر آیـه { النَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ می گویـد: یعنی پیـامبر در تمـام امـور اَولی بـه مـؤمنین است از خودشان، از بعضـی آن ها نسبت به بعضی دیگر، در نفوذ حکمش و وجوب طاعتش. ابن عباس و عطا گفته اند: یعنی هر گاه پیامبرصـلی الله علیه وآله آن ها را به چیزی دعوت نمود و نفس آن ها خود را به چیزی دیگر، اطاعت پیامبر صلی الله علیه وآله اولی از اطاعت خودش است؛ زیرا پیامبر امر نمی کند و راضـی نمی شود مگر به چیزی که در آن صلاح و نجاح مردم است به خلاف نفوس آن ها.»(۱)

گرچه عبـارت { الَّذِینَ آمَنُوا} همه مؤمنـان را شامـل می شود، ولی این شـمول و عموم مقصود نیست، بلکه مقصود بعضـی از مؤمنان است؛ زیرا:

ص:۲۲۶

۱- ۶۱۲. ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

اوّلاً: برای آنان صفت ویژه ای بیان شده است و آن عبارت است از اقامه نماز و دادن زکات در حال رکوع در نماز؛ { الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ .

ثانیاً: { الَّذِینَ آمَنُوا} بر کلمه { رَسُولُهُ عطف شده است، چنان که کلمه { رَسُولُهُ }بر کلمه { اللَّهُ عطف شده است. مفاد آیه این است که خدا و رسول خدا و مؤمنانی که توصیف شده اند بر مخاطبان آیه یعنی جامعه مؤمنان ولایت دارند. و اگر مراد از { الَّذِینَ آمَنُوا...} عموم مؤمنان باشد لازم می آید که همه مؤمنان، هم ولی و مولّی علیه باشند؛ یعنی هم ولایت مدار و هم ولایت پذیر باشند، در حالی که با کلمه «ولی» در آیه سازگاری ندارد؛ زیرا از باب تفاعل نیامده است.

ثالثاً: ولایت به معنای محبّت و نصرت است که عمومیت داشته و دو جانبه است، ولی ولایت تدبیری و رهبری، یک جانبه بوده و طرفینی نیست. بنابر این مقصود از { الَّذِینَ آمَنُوا...} عموم مؤمنین نیست.

ریشه واژه «ولی»

ریشه واژه «ولی»، ولایت است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می کند؛ یعنی میان دو چیز به گونه ای از نسبت قرب برقرار است که چیز دیگری میان آن ها فاصله نیست.

ابن فارس می گوید: «واو، لام و یا (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولی نیز از همین باب است. و بر معتِق، معتَق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می شود که ریشه همه آن ها ولی به معنای قرب است.»(۱)

راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه ای

۱- ۶۱۳. معجم مقاییس اللغه، ص ۱۱۰۴.

باشند که غیر آن ها میان آن ها نباشد. این معنا برای قرب مکانی است و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد استعاره آورده می شود.

واژه وِلایت (بر وزن هدایت) به معنای نصرت، و واژه وَلایت (بر وزن شَهادت) به معنای تولّی امر است. و گفته شده هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولّی امر است.»(۱)

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد، می توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و می تواند تصرّفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند؛ مثلاً ولی میت می تواند در اموال او تصرف کند، این ولایت او ناشی از حقّ وراثت است. و کسی که بر صغیر ولایت دارد حقّ تصرف در امور وی را دارد. کسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده دار شده است) تصرف کند. و خداوند ولی امر بندگان خویش است؛ یعنی امور دنیوی و اخروی آن ها را تدبیر می کند و او ولی مؤمنان است؛ یعنی بر آنان ولایت خاصی دارد... .

بنابر این، معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است.(۲)

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و نزدیکی نسبت به چیزی است، به گونه ای که موانع و حجاب ها از میان براشته می شود... .(۳)

۱- ۶۱۴. مفردات، راغب اصفهانی، ص ۵۳۳.

۲- ۶۱۵. المیزان، ج ۶، ص ۱۲.

۳- ۶۱۶. المیزان، ج ۵، ص ۳۶۸.

حال اگر کسی با ریاضت های نفسانی و قابلیت هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نایل شده، این چنین شخصی از جانب خداوند بر مردم ولایت پیدا می کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آنچه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. و همه این ها به اذن و اراده و مشیت خداوند است.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

اهل سنّت از آنجا که دلالت آیه را بر امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام قوی دیده اند، درصدد مقابله با آن برآمده و از راه های مختلف درصدد ایجاد تشکیک در دلالت آن برآمده اند. اینک به یکایک آن ها پرداخته و از آن ها پاسخ خواهیم داد:

۱ – تعبیر به جمع

برخی سؤال می کنند که اگر مراد از { ... الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ... }علی بن ابی طالب علیه السلام است چرا به صیغه جمع آمده است؟(۱)

پاسخ: اوّلاً: عرب، در بسیاری از موارد به جهت نکته ای از مفرد به جمع تعبیر می کند، شاهد این موضوع آیاتی است که در قرآن کریم آمده است. اینک نمونه هایی از آن را ذکر می کنیم:

الف) خداوند متعال می فرماید: { الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ إِنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إِیماناً وَقالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ ؛(۲) «این ها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند: همانا مردم [لشکر دشمن برای شما اجتماع کرده اند، از آن ها بترسید، امّا این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ما است.»

۱- ۶۱۷. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۸؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۷.

۲- ۶۱۸. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

گوینده این سخن به اجماع مفسّران، شخصی به نام نعیم بن مسعود اشجعی بوده که از او به جمع تعبیر شده است. تا آن که شأن و منزلت کسانی که به حرف او گوش ندادند بالا برده شود. ابوسفیان به او ده شتر داده بود تا از جانب مشرکان به میان مسلمانان برود و آن ها را از کفار بترساند، ولی هرگز مسلمانان به رهبری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از این تهدید نهراسیدند، و حضرت صلی الله علیه وآله با هفتاد سواره به جهت مقابله با آنان از مدینه حرکت کردند.(۱)

ب) و نیز می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یبْسُطُوا إِلَیکُمْ أَیدِیهُمْ فَکَفَّ أَیدِیهُمْ عَنْکُمْ ؛(۲) «ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشید به یاد آورید، آن زمان که جمعی قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند، امّا خدا دست آن ها را از شما بازداشت.»

مطابق آنچه که در تفاسیر آمده، کسی که قصد دست درازی داشت مردی از بنی محارب به نام غوث بود، شمشیر خود را کشید و قصد داشت با آن به رسول خداصلی الله علیه وآله بزند که خداوند مانع از آن شد.(۳)

در این مورد نیز خداوند متعال به جهت تعظیم نعمت خود در حفظ جان پیامبر صلی الله علیه وآله از مفرد به جمع تعبیر کرده است.

ج) در آیه مباهله از حضرت زهراعلیها السلام به «نساء» و از حضرت علی علیه السلام به «انفس» به جهت تعظیم امر آن دو تعبیر کرده است. آنجا که می فرماید: { فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ؛(۴) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره

۱- ۶۱۹. کشاف، ج ۱، ص ۴۴۱ ؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳، ص ۱۴۵.

۲- ۶۲۰. سوره مائده، آیه ۱۱.

۳- ۶۲۱. سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۲۰ ؛ کشاف، ج ۱، ص ۶۴۱ ؛ جامع البیان، ج ۶، ص ۱۴۶.

۴- ۶۲۲.]. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

مسیح به تو رسیده [باز کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند به آن ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

د) و نیز می فرماید: { وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یؤْذُونَ النَّبِی وَیقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیرٍ لَكُمْ ؛(۱) «از آن ها كسانی هستند كه پیامبر را آزار می دهند و می گویند او گوش (آدم خوش باوری) است. بگو: گوش خوبی برای شما است (خوش باور بودن او به نفع شماست).»

مطابق رأی برخی از مفسّران، این آیه درباره یکی از منافقین نازل شده است.(۲)

ثانیاً: طبرسی می گوید: «نکته در اطلاق جمع، تعظیم امیرالمؤمنین است، همان گونه که رسول خداصلی الله علیه وآله در روز خندق فرمود: تمام ایمان در مقابل تمام شرك قرار گرفت.(۳)

ثالثاً: شرف الدین عاملی رحمه الله می نویسد: «نزد من در مورد تعبیر به جمع نکته ای لطیف تر و دقیق تر است، و آن این که: خداوند تعبیر به جمع آورد نه مفرد به جهت ملاحظه حال بسیاری از مردم؛ زیرا دشمنان علی علیه السلام و بنی هاشم از منافقین و اهل حسد هرگز طاقت ندارند که فضیلت حضرت را به صورت مفرد بشنوند؛ زیرا در این صورت در آن طمع کرده و دست به اقدمی خواهند زد که عواقب خطرناکی بر اسلام خواهد داشت. آری بعد از آن، نصوص یکی پس از دیگری و به عبارات مختلف و در مقامات گوناگون از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و با آن ها امر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را تدریجاً گسترش داد، تا آن که دین را کامل کرده و نعمت را بر مردم تمام نمود، و این برنامه مطابق با عادت حکما در تبلیغ مردم به چیزی است که برای آن ها مشقّت دارد. و خداوند این طریق را در تمام آیاتی که در شأن امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین علیهم السلام است پیاده کرده است.»(۴)

۱- ۶۲۳. سوره توبه، آیه ۶۱.

۲- ۶۲۴. تفسیر طبری، ج ۸، ص ۱۹۸.

۳- ۶۲۵. مجمع البیان، ذیل آیه ولایت.

۴- ۶۲۶. المراجعات، ص ۲۶۳.

۲ – استعمال مجازی

فخر رازی می گوید: «هر چند حمل لفظ جمع بر واحد، برای تعظیم روا است لکن مجاز است و نیاز به دلیل دارد.»(۱)

آلوسی نیز می گوید: «لفظ جمع برای عموم است... و فریقین بر این که باید عموم لفظ را پیروی کرد نه خصوص سبب را، اتفاق نظر دارند. و حمل عام بر خاص خلاف اصل است و در غیر ضرورت به کار نمی رود....»(۲)

پاسخ: اوّلاً: در جایی که جمع در معنای مفرد به کار می رود، این استعمال مجازی است، چون استعمال لفظ جمع در مفهوم واحد است، ولی در موردی که لفظ جمع در معنای خودش به کار می رود لکن فقط بر یک مصداق تطبیق می شود، این استعمال مجازی نخواهد بود. به عبارت دیگر: میان مصداق خارجی مفهوم لفظ با معنای آن تفاوت است و حقیقت و مجاز در محور استعمال لفظ در مفهوم و معناست نه در تطبیق با مصداق خارج. و مورد بحث ما از نوع دوم است. و قرآن کریم در موارد متعدّدی – برای تشویق یا تنبیه – آن را به کار برده است.

ثانیاً: چشم پوشی از خصوص سبب و پیروی از عموم لفظ که آلوسی مطرح کرده، منجر به این می شود که هیچ شأن نزولی را برای آیات نشناسیم، و این با مبنای اهل سنّت سازگاری ندارد.

ثالثاً: استعمال مجازی درصورت وجود قرینه؛ مثل حصر و عطف اشکالی ندارد.

۳ – اراده محبت و نصرت

برخی می گویند: به قرینه سیاق، مقصود از «ولی» در آیه «ولایت» نصرت و محبّت است؛ زیرا آیه در سیاق آیات نهی از دوست و یاور گرفتن از کفار است.(۳)

پاسخ: اوّلاً: آیه «ولایت» به جهت سیاق آیه قبلش که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

۱– ۶۲۷. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۸.

۲– ۶۲۸. روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۷.

۳– ۶۲۹. روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ تفسیر رازی، ج ۱۲، ص ۲۹.

است، از آیـاتی که نهی از نصـرت و محبّت کفـار کرده، جـدا گشـته است. و لـذا سـیاق قبلی نمی توانـد در آیه ولایـت تـأثیر گذاشته و به آن ظهور دهد.

خداونـد در آیه ۵۴ از سوره مائـده که متّصـل به آیه «ولایـت» است می فرمایـد: { یـا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یرْتَـدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یحِبُّهُمْ وَیحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرِینَ یجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلا یخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْـلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ ؛ «ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد! هر کس از شـما از آیین خود باز گردد [به خـدا زیـانی نمی رسانـد] خداونـد جمعیتی را می آورد که آن هـا را دوست دارد و آنـان [نیز] او را دوست دارنـد، در برابر مؤمنـان متواضع و در برابر کـافران سرسـخت و نیرومندنـد، آن هـا در راه خـدا جهاد می کننـد و از سـرزنش هیـچ ملامت گری هراس ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد [و شایسته ببیند] می دهد و [فضل خدا وسیع و خداوند داناست.»

مطابق روایاتی که از امام باقر و امام صادق علیهما السـلام رسـیده و برخی از مفسّران اهل سنّت ذکر کرده اند، این آیه مختص به امیرالمؤمنین علیه السـلام و اصحاب او است. و در حقیقت این آیه اشاره ای به مسأله ولایت حضرت امیرعلیه السلام داشته و به جهت زمینه سازی برای آیه «ولایت» آمده است. و هرگز در سیاق آیات قبل که مربوط به نصـرت و محبّت کفار است نمی باشد.

مؤیـد این مطلب که آیه مربوط به امیرالمؤمنین علیه السـلام است این که رسول خداصـلی الله علیه وآله درباره ایشان در جنگ خیبر فرمـود: «هر آینه مردی را می فرسـتم که هرگز خداونـد او را خوار نمی کنـد، او خـدا و رسول را دوست دارد، و خـدا و رسـول نیز او را دوست می دارنـد.» همه منتظر بودنـد که این شـخص کیست؟ تـا این که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «علی کجاست؟» حضـرت علی علیه السـلام که چشـمانش به حـدّی درد می کرد که درست جایی را نمی دیـد، آمـد، حضـرت آب دهان خود را بر چشم او مالید، آن گاه عَلَم را سه بار تکان داد و سپس در دستان حضرت علی علیه السلام قرار داد.(۱)

۱- ۶۳۰. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۲؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵، ح ۳۰۶۲؛ خصائص نسائی، ص ۶۱.

ثانیاً: رسول خدا صلی الله علیه وآله امامان از عترت خود را همتا و عدل قرآن قرار داده است به حدّی که به توسط آن ها است که حقّ از باطل شناخته خواهد شد. و به طور متواتر شنیده شده که آن حضرات به آیه «ولایت» بر امامت حضرت علی علیه السلام احتجاج کرده اند و لفظ «ولی» در آیه را به سرپرستی و اولی به تصرف و امامت معنا نموده اند. در نتیجه با وجود این نصوصات از معصومین علیهم السلام، هرگز اعتمادی به سیاق نیست.

ثالثاً: قرآنِ موجود، به اتفاق مفسّران بر ترتیب نزول آیات، جمع آوری نشده است، بلکه ب..اساس مصالحی که بوده این گونه ترتیب یافته است.

شاهد این مدعا این که: در آیات قبل و بعد از آیات «ولایت» کلمه «اولیا» به صورت جمع آمده ولی در آیه «ولایت» لفظ «ولی» به صورت مفرد به کار رفته است. و این قرینه ای است بر این که این آیات با هم نازل نشده است.

به عبارت دیکر: یکپارچگی این آیات معلوم نیست، و صِرفِ بودن آیات در کنار هم دلیل بر نزول دفعی آن ها نیست؛ چون قرآن کریم به تدریج و در مدت ۲۳ سال بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است، پس وحدت سیاق در این آیات احراز نشده است، بلکه بر یکپارچه نبودن این آیات دلیل وجود دارد؛ زیرا روایات فراوانی از طریق اهل سنّت و شیعه ذکر شده که شأن نزول این آیه داستان انفاق حضرت علی علیه السلام است. این شأن نزول نشان می دهد که آیه «ولایت» با آیات قبل و بعد از خودش ارتباطی ندارد.

رابعاً: شواهد و قراینی که ذکر شد، نصّ بر سرپرستی حضرت علی علیه السلام است، و هنگام تعارض بین نصّ و ظاهری که بر فرض از سیاق به دست می آید، نصّ به جهت افاده یقین مقدم است.

۴ – ولایت فعلی

برخی می گویند: آیه ظهور در ولایت فعلی دارد، و اگر ولایت را به معنای سرپرستی و امامت و خلافت معنا کنیم، لازمه اش آن است که در زمان نزول آیه، ولایت امام علی علیه السلام فعلی نباشد؛ زیرا حضرت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله امام و خلیفه است.

پاسخ: از ادله و شواهد و قراین استفاده می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان

رسول خدا صلی الله علیه وآله ولایت داشته، ولی ولایت او در رتبه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. شاهد این مطلب، حدیث «ولایت» است که به آن اشاره می کنیم. و نیز عبارتی که بسیاری از علمای اهل سنّت آن را از عمر بن خطاب نقل کرده اند که بعد از نصب امام علی علیه السلام به ولایت و امامت در روز غدیر خم، گفت: «تو مولای من و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنی هستی.» این تعبیر نیز دلالت بر ولایت فعلی حضرت علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد.

۵ - منافات با حضور قلب در نماز

برخی می گویند: عمل امیرالمؤمنین علیه السلام به اعطای انگشتر در حال نماز به سائل، با حضور قلب در نماز سازگاری ندارد.(۱) مگر همین امیرالمؤمنین علیه السلام نبود که در حال نماز تیری را از پای او در آوردند و اصلاً متوجه آن نشد؟ از طرفی دیگر انجام اعمال غیر صلاتی در نماز مبطل نماز است.

پاسخ: اوّلاً: این آیه بعد از وقوع عمل نازل شده و سیاق آن سیاق مدح است. و لذا آیه دلالت دارد که این عمل حضرت در نماز مورد مدح و ستایش خداوند است.

ثانیاً: عمل کم در حال نماز هرگز به نماز ضرری نمی رساند، همان گونه که علمای شیعه و سنّی به آن تصریح کرده اند.

نسفی می گوید: «آیه دلالت دارد بر این که انسان می تواند در حال نماز صدقه دهد، و این که فعل قلیل هرگز مفسد نماز نیست.»(۲)

و نیز اسماعیل قنوی در حاشیه خود بر تفسیر بیضاوی می نویسد: «بنابر این، آیه دلیل بر این است که فعل قلیل در بین نماز، هرگز موجب بطلان نماز نخواهد شد.»(۳)

ثالثاً: خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: { فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَهُوَ قائِمٌ یصَلِّی فِی الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ یبَشِّرُکَ بِیحْیی ..}.(۴)

ص:۲۳۵

۱- ۶۳۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۳۱.

۲- ۶۳۲. تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳- ۶۳۳. انوار التنزیل، ج ۶، ص ۳۴۹.

۴- ۶۳۴. سوره آل عمران، آیه ۳۹.

در این آیه خداوند می فرماید: ملائکه در حال نماز به حضرت زکریا بشارت به فرزند دادند، اگر این بشارت مضرّ به حضور قلب در نماز است، در مورد آیه «ولایت» نیز چنین خواهد بود!!

رابعاً: دستگیری از نیازمند با اعطای صدقه، عبادت است که در ضمن عبادتی دیگر (نماز) صورت گرفته و با آن ناسازگار نیست. آنچه که با روح نماز منافات دارد توجّه به غیر خدا است، و دستگیری از نیازمند در راستای عبادت او است. خداوند متعال می فرماید: { أَلَمْ یعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبادِهِ وَیأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ ؛(۱) «آیا ندانسته اند تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و به درستی که خدا توبه پذیر مهربان است.»

قرآن در این آیه تصریح می کند که تنها خدا صدقات را اخذ می کند... بنابر این اعطای صدقه که در راه خدا و برای خدا و گیرنده اش هم خود خدا است، با نماز هیچ گونه منافاتی ندارد.

۶ – اطلاق زکات بر صدقه واجب!!

برخی می گویند: کلمه «زکات» در اصطلاح، بر زکات واجب اطلاق می شود نه صدقه مستحب و از آنجا که قضیه ای که در شأن نزول آیه ذکر شده، موردش صدقه مستحب است لذا با این یا آن آیه که در آن تعبیر به «زکات» آمده منافات دارد.(۲)

پاسخ: اوّلاً: قرطبی در تفسیر خود در جواب اشکال می گوید: «از همین آیه؛ یعنی جمله { وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ استفاده می شود که بر صدقه مستحب نیز کلمه زکات اطلاق می گردد؛ زیرا علی علیه السلام انگشتر خود را در حال رکوع صدقه داد. و این نظیر آیه { وَما آتَیتُمْ مِنْ زَکاهٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ(۳)} است... .(۴)

اسماعیل قنوی در حاشیه خود بر تفسیر بیضاوی می نویسد: «همانا صدقه

۱- ۶۳۵. سوره توبه، آیه ۱۰۴.

۲- ۶۳۶. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۲۲.

۳- ۶۳۷. سوره روم، آیه ۳۹.

۴- ۶۳۸. سوره روم، آیه ۳۹.

مستحب نیز زکات نامیده می شود، گرچه متبادر از زکات، صدقه واجب است؛ زیرا وجه تسمیه صدقه واجب به زکات، در مستحب نیز موجود است.»(۱)

توضیح جواب این که: واژه زکات در لغت به معنای «نمو و طهارت است، و اگر آنچه را که انسان از مال خود به نیازمندان می دهد، زکات گفته می شود به این دلیل است که این کار مایه برکت و نمو مال و نیز پالایش نفس، و یا مایه نمو مال و پالایش نفس هر دو می باشد.(۲) بنابر این بر هر دو نوع صدقه – چه واجب و چه مستحب – زکات اطلاق می شود.

ثانیاً: واژه «زکات» در سوره های مکّی و مدنی، یا به معنای رشد و نمو است؛ مانند { وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ(۳)} یا به معنای صدقه مستحبی است، نه زکات واجب فقهی؛ مانند: { وَأَقِیمُوا الصَّلاهَ وَآتُوا الزَّکاهَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً(۴)} و آیه { ... فَسَأَکْتُبُها لِلَّذِینَ یتَّقُونَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ}.(۵)

زکات در آیاتی نیز که موضوع زکات انبیای گذشته را یاد آور شده، به معنای صدقه مستحبی است؛ مانند: { وَأَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَالزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیاً}.(۶) و آیه: { وَأَوْحَینا إِلَیهِمْ فِعْلَ الْخَیراتِ وَإِقامَ الصَّلاهِ وَإِیتاءَ الزَّکاهِ...(۷)}؛ زیرا اصطلاح زکات واجب فقهی در عصر نزول آیات، وجود نداشته و بعدها در میان مسلمانان رواج یافته است، و مراد از آن همان صدقه واجب است که در مدینه با این آیه تشریع شد: { خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَیهِمْ...(۸)}.

پس لفظ «زکات» در قرآن کریم به معنای زکات واجب مصطلح فقهی نیامده است، بلکه به معنای رشد، نمو و صدقه مستحبی است.

ص:۲۳۷

۱- ۶۳۹. حاشیه قنوی، ج ۶، ص ۲۴۹.

۲- ۶۴۰. ترتیب کتاب العین، ج ۲، ص ۷۵۸.

۳- ۶۴۱. سوره مؤمنون، آیه ۴.

۴- ۶۴۲. سوره مزّمل، آیه ۲۰.

۵- ۶۴۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

۶- ۶۴۴. سوره مریم، آیه ۳۱.

۷- ۶۴۵. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۸- ۶۴۶. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

افزون بر آن، اگر بپـذیریم «زکات» هماننـد نماز در عصـر نزول قرآن اصـطلاح جدیـدی داشـته، این اصـطلاح در مقابل معنای لغوی و به معنای مطلق صـدقه، اعمّ از واجب و مسـتحب است؛ ماننـد واژه «صـلاه» که به معنای عبادت مخصوص است که هم درباره نماز واجب به کار رفته و هم درباره نماز مستحبّی.

با این بیانات پاسـخ برخی دیگر از علمای اهل سـنّت نیز داده خواهـد شد که می گویند: «زکات» در آیه ولایت، زکات واجب فقهی است و حضـرت علی علیه السـلام یـا به دلیل فقر، مشـمول زکات واجب نبوده و یا هرگز زکات واجب را تا وقت نماز به تأخیر نمی انـداخته است. در نتیجه آیه نمی توانـد در شأن آن حضـرت نازل شـده باشد. لیکن از مطالب گذشـته معلوم شد که «زکات» در قرآن کریم به معنای رشد یا صدقه مستحبی و یا اعمّ از صدقه واجب و مستحب است.

ثالثاً: نمی توان شأن نزول آیه را که درباره حضرت علی علیه السلام است، نادیده گرفت.

۷ – شمولیت در آیه

سیـد حمیـد الدین عبدالحمید آلوسـی می گوید: «آیه ولایت، نزولش اختصاص به علی علیه السـلام ندارد آن طور که عده ای گمـان می کننـد، بلکه در شأن مهاجرین و انصار نازل شـده که علی علیه السـلام نیز از جمله آنان است؛ زیرا جمله «الـذین» به صیغه جمع آمده و لذا نمی تواند مقصود از آن خصوص علی علیه السلام باشد.»(۱)

پاسـخ: اوّلاًـ: اثبـات کردیم که عرب گـاهی به مصـلحتی از مفرد به صـیغه جمع تعـبیر می کنـد که مورد آیه نیز از همین موارد است؛ زیرا قرآن از حضرت به جهت تعظیم، تعبیر به جمع کرده است.

ثانیاً: در مورد آیه «ولایت» یا باید به طور کلّی از روایات درباره شأن نزول آیه چشم پوشـی کرد و یا اگر به آن ها ملتزم شویم نمی توانیم از شـأن نزول آیه الغـای خصوصـیت کرده و ولاـیت را به همه مؤمنان تعمیم دهیم، چون با التزام به روایات، مؤمنان انحصاری می شوند.

۱- ۶۴۷. نثر اللآلی علی نظم الأمالی، ص ۱۶۹.

۸ – حدیثی منسوب به امام باقر علیه السلام

ابن جریر طبری حدیثی را به نقل از عبدالملک بن ابی سلیمان نقل کرده که می گوید: از ابو جعفر درباره { ... الَّذِینَ آمَنُوا...} پرسیدم؟

حضـرت فرمود: «مؤمنان مرادند.» گفتم: مردم می گویند: این آیه درباره علی علیه السـلام نازل شده؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام از مؤمنان است.(۱)

پاسخ: اوّلاً: این حدیث خبر واحد است.

ثانیاً: با احادیث متعددی که از اهل بیت علیهم السـلام از جمله خود امام باقر علیه السـلام رسیده و آیه را تنها بر مورد امام علی علیه السلام تطبیق کرده، منافات دارد.

ثالثاً: تنها راوی این حدیث، یعنی عبدالملک بن ابی سلیمان، از راویان امام باقرعلیه السلام به شمار نمی آید.

رابعـاً: روایت ابهـام دارد، این ابهـام از آنجا است که مراد از مؤمنان در کلام امام روشن نیست که آیا همه مؤمنان را می گوید یا مراد از آنان، طبق روایات در منابع شـیعه، کسـی جز خود ائمه اهل بیت علیهم السلام نیستند. در روایات شیعه آمده است که ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز به این شرف نایل شده اند. در این صورت آیه در معنای تأویل خود بر آنان نیز منطبق می شود.

۹ – نزول آیه در شأن عباده بن صامت

ابن کثیر و ابن تیمیه مـدعی شده اند که تمام آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره مائـده درباره عباده بن صامت است و بر این مدعای خود به برخی از روایات تمسّک کرده اند.

پاسـخ: اوّلاً: هیـچ کس از دانشـمندانی که شأن نزول آیات را نگاشـته انـد، آیات ولایت (آیات ۵۵ و ۵۶) را دربـاره «عباده بن صامت» نقل نکرده اند، بلکه تنها آیات ۵۱ و ۵۲ را درباره وی می دانند.(۲) و وجود آیه درباره ارتداد از دین: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا

۱- ۶۴۸. جامع البیان، ج ۶، ص ۱۸۷.

۲- ۶۴۹. ر.ک: اسباب النزول، واحدی، ص ۲۰۰و۲۰۱ ؛ لباب النقول، سیوطی، ص ۱۴۷.

مَنْ یرْتَـدَّ مِنْکَمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یـأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ...(۱)} در بین آیـات ۵۲ و ۵۳ و آیـات ولایت (آیات ۵۵ و ۵۶) نیز گواه همین مطلب است، چون داستان عباده بن صامت با مسأله ارتداد ارتباطی ندارد.

مـاجرای «عبـاده بن صـامت» که ابن کثیر و دیگران نقـل کرده انـد به این شـرح است: «چون رسول خـدا صـلی الله علیه وآله با یهودیان بنی قینقاع جنگیـد... عباده بن صامت که یکی از بنی عوف بن خزرج و هم پیمان آنان بود... به نزد رسول خدا صـلی الله علیه وآله شـتافت و عرض کرد: ای رسول خدا! به خدا و رسولش پناه برده، از پیمان با آنان بیزاری می جویم و ولایت خدا و رسول و مؤمنـان را می پـذیرم و از هم پیمـانی بـا کفّار و ولاـیت آنـان بیزارم. در این هنگـام آیـات { یـا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْیهُودَ وَالنَّصاری أَوْلِیاءَ...} نازل شد.»(۲)

ثانیاً: درباره شأن نزول آیات ولایت درباره «عباده بن صامت» روایات متعارض رسیده است، و با نقل از افرادی؛ ماننـد: زهری، سـدی، عبـاده بن ولیـد که از تـابعین هسـتند و خود شاهـد ماجرا نبوده انـد، و شاهـدی هم از قرآن برای آنان نیست، نمی توان مطلب را ثـابت نمود. بنابر این، تمسّک ابن کثیر به برخی روایات متعارض وجهی نـدارد و نمی توان از آن همه روایات متواتر که در شـأن نزول آیات ۵۵ و ۵۶ درباره امام علی علیه السـلام است و از جمعی از صـحابه نیز نقل شـده که خود شاهـد ماجرا بوده اند، و نیز احادیث متعدد از تابعین در این باره، چشم پوشید.

در ضمن با این جواب ها، به روایاتی که شأن نزول آیه را عبداللَّه بن سلام و یاران او معرفی کرده نیز پاسخ داده شد.(۳)

۱۰ – عدم استناد امام علی علیه السلام به آیه ولایت!!

فخر رازی می گوید: «امام علی علیه السلام که آشناتر از دیگران به تفسیر قرآن است،

۱- ۶۵۰. سوره مائده، آیه ۵۴.

۲- ۶۵۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۹ ؛ جامع البیان، ج ۶، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳- ۶۵۲. در المنثور، ج ۳، ص ۹۹.

برای امامت خود به آیات «ولایت» استدلال نکرده است... و این موجب یقین به سقوط استدلال رافضی ها بر این آیات می شود.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: در میان منابع شیعه و اهل سنّت مدارکی وجود دارد که نشان می دهد امام علی علیه السلام در ضمن احتجاج های خود بر حقّانیت خویش، به این آیات نیز استناد کرده است؛ از آن جمله:

۱ - ابن بابویه.(۲)

۲ - علی بن طاووس.(۳)

۳ - ابراهیم بن محمّد جوینی.(۴)

صدوق رحمه الله نقل می کند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در احتجاج خود با ابوبکر فرمودند: «فأنشدك باللَّه إلی الولایه من اللَّه مع ولایه رسوله فی أنّه زکاه الخاتم أم لک؟ قال: بل لک»؛(۵) «تو را به خدا سوگند می دهم، آیا این ولایتی که از ناحیه خدا همراه ولایت رسول او و در آیه بخشیدن انگشتر ذکر شده برای توست؟ ابوبکر گفت: بلکه برای توست.»

ثانیاً: افزون بر آن اشاره شد که از جمله ناقلین شأن نزول این آیات درباره امام علی علیه السلام، خود حضرت علیه السلام است، که در حقیقت به منزله استدلال حضرت به این آیات به حساب می آید. بلکه شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز به این آیات بر ولایت امام علی علیه السلام و نیز بر ولایت خودشان استدلال کرده اند.(۶) و نیز خطیب خوارزمی با سند خود، احتجاج عمرو بن عاص را در نامه اش به معاویه بن ابی سفیان در مورد این آیات بر حقانیت امام علی علیه السلام آورده است.(۷)

۱- ۶۵۳. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۹.

۲- ۶۵۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- ۶۵۵. التحصین، ص ۶۳۲.

۴- ۶۵۶. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۲.

۵- ۶۵۷. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۵.

۶- ۶۵۸. کافی، ج ۱، ص ۲۸۹، ح ۴؛ عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۵.

۷- ۶۵۹. مناقب خوارزمی، ص ۲۰۰.

۱۱ – عدم حصر در کلمه «انّما»

فخر رازی می گویـد: «کلمه (انّما) برای حصـر نیست به این دلیل که قرآن می فرمایـد { إِنَّما مَثَلُ الْحَیاهِ الـدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ...(۱)} و تردیـدی نیست که در قرآن مثل های دیگری غیر از این برای حیات دنیا هست؛ مانند این که قرآن می فرماید: { إِنَّمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...(۲)} چه این که لهو و لعب در غیر از زندگانی دنیا وجود دارد.»(۳)

پاسـخ: اوّلاً: فخر رازی بین مَثَل حیات دنیا و خود حیات دنیا را خلط کرده است. قرآن – بر خلاف تصور فخر رازی – تنها یک مَثَل با دو بیان(۴) درباره حیات دنیا زده و انحصار آن در این مثل باقی است.

ثانیاً: فخر رازی در چند جای دیگر قرآن (انّما) را دالّ بر حصـر دانسـته است؛ از آن جمله در آیه ۱۰۸ سوره انبیا، آیه ۲۰ سوره آل عمران...

وی در این آیات، بر انحصار «انّما» تأکید می کند و اشکال وارد بر آن ها را پاسخ می دهد.(۵)

ثالثـاً: اگر در جایی یافت شود که «انّما» برای حصـر اضافی و قیاسـی به کار رفته است، به طور قطع قرینه ای آن را همراهی می کنـد، لکن در آیه ولاـیت، قرینه ای بر حصـر اضافی وجود نـدارد، بلکه ذکر اوصـاف در آیه که این انحصار را تأکیـد کرده، نشان می دهـد تنها ولایت برای کسـی است که در حال رکوع به شـرف اعطای زکات نایل شـده و خداوند عمل او را پذیرفته است.

رابعاً: اگر از حصـر چشم پوشـی کنیم بایـد ولایت غیر خـدا و پیامبر و مؤمنان را بپـذیریم، نه آن که تنها مؤمنانی دیگر که آن اوصاف را ندارند داخل در این ولایت کنیم، چون حصر بر ولایت خدا و پیامبر و مؤمنان – با آن اوصاف – بر هر سه است.

۱- ۶۶۰. سوره یونس، آیه ۲۴.

۲- ۶۶۱. سوره محمد، آیه ۳۶.

۳- ۶۶۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۳۰.

۴- ۶۶۳. سوره کهف، آیه ۱۸.

۵- ۶۶۴. تفسیر فخر رازی، ج ۷، ص ۲۱۳ و ج ۲۲، ص ۲۳۳.

۱۲ – فرق بین وِلایت با وَلایت

ابـن تیمیه می گویـد: «بین ولاـیت (به کسـر واو) و ولاـیت (به فتـح واو) تفـاوت است، ولاـیتی که در این نصـوص آمـده ضـد عـداوت است که به فتـح واو است نه به کسـر واو که به معنـای امـارت است و این افراد نادان بین وَلایت و وِلایت تفاوتی نمی نهنـد. لفـظ ولی و ولاـیت غیر از لفـظ والی است، و چون آیه دربـاره ولاـیت تمـام مؤمنان است و همه مؤمنان ولایت به معنای امارت را ندارند، پس ولایت به معنای امارت نیست.»(۱)

پاسـخ: اوّلاًـ: برخی دانشـمندان لغت و ادبیات، تفاوتی بین معنای ولایت (به کسـر واو) و ولایت (به فتـح واو) نمی نهنـد؛ مانند فیومی، سیبویه، زجّاج و فرّاء.

فرّاء می گوید: «ولایت را به فتح واو و کسر واو در هر دو معنای دوستی و سرپرستی شنیده ایم.»(۲)

ثانیـاً: در بررسـی دلاـلت آیه بر امـامت حضـرت علی علیه السـلام اشاره کردیم که متبادر از لفظ «ولی» همان معنای سـرپرستی است، هر چند به کمک قراین باشد.

ثالثـاً: اثبـات کردیم که آیه تنهـا مربوط به ولاـیت امیر المؤمنین علیه السـلام است و روایات متواتر بر این مطلب دلالت دارد، و هرگز ارتباطی به تمام مؤمنان ندارد که به این جهت در معنای ولایت تصرف کنیم تا شامل همه مؤمنان شود.

۱۳ – جمله «و هم راکعون» حال نیست!!

برخی می گویند: جمله {وَهُمْ راكِعُونَ را هم می توان حال گرفت، و هم وصفی مستقل برای {الَّذِينَ آمَنُوا}. به عبارت دیگر کلمه «واو» در اینجا بیان گر عطف است نه حالیت.

بر این اسـاس، مقصود از رکوع، فعـل و حـالت خاصـی که از ارکان نماز به شـمار می رود نیست، بلکه به معنای خضوع است؛ یعنی مؤمنانی که دارای ولایتند سه ویژگی دارند: ۱ – نماز برپا می دارند. ۲ – زکات می پردازند. ۳ – خاضع و فروتن

۱– ۶۶۵. منهاج السنه، ج ۴، ص ۵ و ۶.

۲– ۶۶۶. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

می باشند. این ویژگی ها همه مؤمنان راستین را شامل می شود و آنان را از منافقان باز می شناسد... .(۱)

پاسخ: اوّلاً: در این که واژه «رکوع» در معنای خضوع به کار رفته است، سخنی نیست، سخن در این است که «خضوع» معنای مجازی رکوع است نه معنای حقیقی آن. معنای حقیقی رکوع، همان حالت انحناء است که نوع خاصی از آن به عنوان یکی از ارکان نماز شناخته شده است.

خلیل بن احمد فراهیدی (متوفای ۱۷۰ ه.ق) می نویسد: «هر چیزی که با صورت به سوی زمین روی آورد، خواه زانوهایش به زمین برسد یا نرسد در حالی که سر را به زیر انداخته است راکع خوانده می شود.»(۲)

ابن درید در «الجمهره فی اللغه» نیز گفته است: «راکع کسی است که با صورت به جانب زمین روی آورد، و رکوع در نماز گونه ای از این حالت است.»

ابن فارس می گوید: «راء، کاف و عین (= رکع) یک اصل است و بر انحناء در انسان و غیر انسان دلالت دارد.»

راغب اصفهانی می گوید: «رکوع به معنای انحناء و خمیدگی است، گاهی در انحناء خاص نماز به کار می رود و گاهی در تواضع و فروتنی.»

از آنچه گفته شد، نادرستی وجه دیگری که عبدالجبار معتزلی گفته است نیز روشن می شود. وی جمله {وَهُمْ راكِعُونَ را حال دانسته، ولی آن را به معنای خضوع گرفته است.(۳)

ثانیاً: درباره جمله {وَهُمْ راكِعُونَ احتمالاتی وجود دارد:

۱ - «رکوع» به معنای نماز خواندن باشد و فقره {وَهُمْ راكِعُونَ جمله ای مستقل باشد، نه این که حال زکات دهندگان را بیان کند، و نیز حرف «واو» در آن، برای عطف

۱- ۶۶۷. تفسیر فخر رازی، ج ۱۲، ص ۲۵ ؛ المنار، ج ۶، ص ۴۴۲.

۲- ۶۶۸. کتاب العین، ماده رکع.

۳- ۶۶۹. المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۱، ص ۱۳۵.

باشد نه حالیه. بر این اساس «راکعون» به معنای نمازگزاران است؛ مانند آیه { وَارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ .(۱)

این احتمال مردود است؛ زیرا مسأله اقامه نماز و صحبت از نمازگزاران در جمله { الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ} در همین آیه آمده و ذکر دوباره آن، تکرار بدون فایده است. پس رکوع به معنای نماز خواندن نیست.

۲ - مراد از «رکوع» خضوع باشد که از آن جواب دادیم.

۳ - مقصود از جمله { وَهُمْ راکِعُونَ گروه دیگری غیر از نمازگزاران و زکات دهندگان باشد؛ یعنی عده ای که اقامه نماز می کنند و گروهی که زکات دهندگان باشند؛ یعنی عده ای که اقامه نماز می کنند و گروهی که زکات می دهند و برخی که در رکوع نمازند... .

این احتمال نیز صحیح نیست؛ زیرا خلاف ظاهر آیه است و با شأن نزول آیه نیز سازگاری ندارد.

۴ - مراد از «رکوع» همان رکوع در نماز است و جمله { وَهُمْ راکِعُونَ جمله حالیه.

این احتمال صحیح است؛ زیرا با ظاهر آیه و شأن نزول آن سازگاری دارد.

۱۴ - عدم ذکر زمان اعمال ولایت!!

گفته شده: اعمال ولایت توسط امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به پس از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است... و از طرفی در آیه یا احادیث شأن نزول، زمان دقیق اِعمال ولایت توسط حضرت علیه السلام بیان نشده است، بنابر این می توان آن را به پس از خلفای سه گانه اختصاص داد.(۲)

پاسخ: اوّلاً: متفاهم عرفی در این موارد ولایت بلافصل است و خلاف آن نیازمند دلیل است.

۱- ۶۷۰. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲- ۶۷۱. المغنی، قاضی عبدالجبار، ج ۱، ص ۱۳۶؛ تحفه اثنا عشریه، ص ۱۹۸.

ثانیاً: این فرض بر خلاف اجماع مسلمین است؛ زیرا مسلمانان دو گروهند: یکی آنان که آیه را دلیل بر امامت علی علیه السلام نمی داننـد، و دیگری آنان که آیه را دلیل بر ولایت و امامت او می دانند، و همگان در این معنا اتفاق نظر دارند که اگر آیه بر امامت حضرت علیه السلام دلالت داشته باشد امامت بلافصل مقصود است.(۱)

روشن است که این اجماع ناشی از مفاد و مدلول ظاهری آیه است.

ص:۲۴۶

۱- ۶۷۲. الشافی، ج ۲، ص ۲۳۴.

آیه تبلیغ

آیه تبلیغ

یکی دیگر از آیـاتی که می توان در بـاب امـامت خـاصه امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالب علیه السـلام به آن استشـهاد کرد آیه معروف به «تبلیغ» است. خداونـد متعـال می فرمایـد: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ ؛(۱) «ای رسول! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت پروردگارت را نرسانـده ای و خـدا تو را از مردم حفظ خواهـد کرد. خداونـد گروه کافران را هـدایت نمی کند.»

مفسّـِران و متکلمـان شـیعه، این آیه را دربـاره ابلاـغ ولاـیت و امـامت و خلاـفت امام علی علیه السـلام می داننـد و در این قول متّفقند.اینک برای بررسی این مطلب آیه را مورد بحث و تحلیل قرار می دهیم.

تحلیلی درباره آیه

تحلیلی درباره آیه

قبل از ورود در بحث، مناسب است به نکاتی چند درباره آیه «تبلیغ» اشاره شود:

۱ – ظهور فعل در ماضی

ظهور جمله { ما أُنْزِلَ إِلَیکَ در ماضی و گذشته حقیقی است نه مضارع و آینده به دو دلیل:

الف) صیغه ماضی برای معنای گذشته وضع شده و درصورتی که قرینه ای در آن

۱- ۶۷۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

برای حمل بر مضارع نباشد، حمل بر همان معنای موضوع له حقیقی که ماضی است می شود.

ب) آیه مورد بحث در آخرین ماه های نبوّت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده است، و اگر فعل را حمل بر مضارع و آینده کنیم معنای آیه این می شود: «و اگر آنچه را که بعداً بر تو نازل می کنیم در ماه های باقیمانده از نبوّتت ابلاغ نکنی، هرگز رسالتت را به پایان نرسانده ای.» معنایی که در هیچ روایتی به آن اشاره نشده و از هیچ عالم شیعی و سنّی نیز نرسیده است. در این صورت آیه بر این دلالت می کند که خداوند بر پیامبرش مطالبی را نازل کرده که ابلاغش بر او سنگین و دشوار بوده است. و از طرفی نیز پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به تبلیغ آن است. حضرت صلی الله علیه وآله در فکر دشواری چگونگی تبلیغ آن است که آیه فوق نازل می شود تا به او گوشزد کند که هیچ فکر و ناراحتی به خود راه ندهد که مردم در مقابل ابلاغ آنچه موضعی خواهند داشت . . .

۲ – بیان اهمیت شرط

جمله شرطیه در آیه { وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ در مقام تهدید آمده است وحقیقت آن، بیان اهمیت حکم است، به این معنا که اگر این حکم به مردم نرسد و حقّ آن مراعات نشود گویا حقّ هیچ جزئی از اجزای دین مراعات نشده است. نتیجه این که: جمله شرطیه در صدد بیان اهمیت شرط در ترتّب جزاء مهمتر است، و لذا نمی توان این نوع جمله شرطیه را همانند جملات شرطیه دیگر دانست که در مکالمات رایج است؛ زیرا غالب جملات شرطیه در مواردی به کار برده می شود که انسان به تحقق جزاء جاهل است چون از تحقق شرط آگاهی ندارد، ولی این احتمال در حقّ پیامبرصلی الله علیه وآله جاری نمی شود.(۱)

۳ – نوع خوف پیامبر صلی الله علیه وآله

از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شجاع بوده و در راه پیشبرد اهداف اسلام از هیچ فداکاری ای دریغ نمی کرده است، لذا خوفی که از آیه استفاده می شود که پیامبرصلی الله علیه وآله در

۱- ۶۷۴. المیزان، ج ۶، ص ۴۹.

ابلاغ آن داشته، مربوط به خودش نبوده، بلکه خوف حضرت بر اسلام و رسالتش بوده است.

۴ – مقصود از «الناس»

گرچه افرادی امثال فخر رازی در صددند که «الناس» در آیه را به کفار برگردانند به قرینه ذیل آیه که می فرماید: { إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ ، ولی این معنا خلاف ظاهر کلمه «الناس» است؛ زیرا «ناس» اعمّ از کافر و مؤمن است و وجهی برای حصر آن در کفار نیست. و لذا باید «کافران» در آیه را به مرتبه ای از کفر معنا کرد که شامل منافقان زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله که از آن ها خوف داشته نیز بشود.

۵ – معنای عصمت

مطابق بیانات گذشته، مقصود از مصونیت الهی که به پیامبرش وعده داده شده، نوع عصمتی است که با خوف رسول خدا صلی الله علیه وآله تناسب داشته است، که همان عصمت از طعن در نبوّت و اتهام حضرت صلی الله علیه وآله به اموری است که با مقام نبوّت او سازگاری ندارد.

بررسی روایات

بررسی روایات

اینک به برخی از روایاتی که درباره نزول آیه تبلیغ در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام از طرق فریقین وارد شده، اشاره می کنیم:

۱ – روایت ابی نعیم اصفهانی

ابی نعیم از ابوبکر خلاد، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از علی بن عابس، از ابی حجّاف و اعمش، از عطیه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه { یا أَيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...} در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است.(۱)

بررسی سند

– ابوبکر بن خلاد: همان احمد بن یوسف بغدادی است که خطیب بغدادی،

۱– ۶۷۵. الخصائص، ابن بطریق، به نقل از کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» از ابی نعیم اصفهانی.

سماع او را صحیح دانسته و ابو نعیم بن ابی فراس او را ثقه معرّفی کرده است.(۱) و ذهبی نیز او را شیخٌ صدوقٌ خوانده است.(۲)

- محمد بن عثمان بن ابی شیبه: کسی است که ذهبی او را از ظرفیت های علم برشمرده و صالح جزره او را ثقه معرفی کرده است و ابن عدی می گوید: من از او حدیث منکری نشنیدم که آن را ذکر کنم.(۳)

- ابراهیم بن محمد بن میمون: ابن حیان او را در جمله ثقات آورده است.(۴) و کسی او را در کتب ضعفاء ذکر نکرده است، و اگر عیبی از او گرفته می شود به جهت آن است که او فضایل اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می کند.

- علی بن عابس: او از رجال صحیح ترمذی است.(۵) و اگر عیبی بر او وارد می شود همانند شاگردش به جهت نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام است. ولی مطابق نصّ ابن عدی حدیثش نوشته می شود.(۶)

- ابو الحجّاف: او که داوود بن ابی عوف نام دارد، از رجال ابی داوود و نسائی و ابن ماجه به حساب آمده، که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند، و ابو حاتم نیز او را صالح الحدیث می داند.(۷) گرچه ابن عدی به جهت این که غالب احادیث او درباره اهل بیت علیهم السلام است، او را تضعیف کرده است.(۸)

- اعمش: او از رجال صحاح ستّه به شمار می آید.(۹)

در نتیجه این که: این حدیث مطابق رأی اهل سنّت معتبر است.

۱- ۶۷۶. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۲۰و۲۲۱.

۲- ۶۷۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۹.

۳- ۶۷۸. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۳.

۴- ۶۷۹. الثقات، ج ۸، ص ۷۴.

۵- ۶۸۰. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۹.

۶- ۶۸۱. الکامل فی الضعفاء، ج ۵، ص ۱۹۰، رقم ۱۳۴۷.

۷- ۶۸۲. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸.

۸- ۶۸۳. الکامل فی الضعفاء، ج ۳، ص ۸۲ و ۸۳، رقم ۶۲۵.

۹- ۶۸۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲ – روایت ابن عساکر

ابن عساکر از ابوبکر وجیه بن طاهر، از ابو حامد ازهری، از ابو محمد مخلّدی حلوانی، از حسن بن حمّاد سجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی الجحاف، از عطیه از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ بر رسول خداصلی الله علیه وآله در روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.(۱)

بررسی سند

– وجیه بن طاهر: ابن جوزی او را شیخٌ صالحٌ و صدوقٌ،(۲) و ذهبی او را شیخٌ عالمٌ و عدلٌ معرفی کرده است.(۳)

– ابو حامد ازهری: که همان احمد بن حسن نیشابوری است، به تصریح ذهبی عدل و صدوق است.(۴)

– ابو محمد مخلّدی: حاکم او را صحیح السماع و متقن در روایت معرفی کرده است.(۵) و ذهبی نیز او را شیخ صدوق و عدل و شیخ عدالت دانسته است.(۶)

– ابوبکر محمد بن ابراهیم حلوانی: خطیب بغدادی او را ثقه می داند.(۷) و حاکم نیشابوری او را از ثقات أثبات دانسته(۸) و ذهبی او را حافظ ثبت معرفی کرده است.(۹) و ابن جوزی نیز او را ثقه می داند.(۱۰)

– حسن بن حمّاد سجّاده: او از رجال ابی داوود و نسائی و ابن ماجه است که احمد بن حنبل در حقّ او گفته: «از او به جز خیر به من نرسیده است.»(۱۱) ذهبی او را از

۱– ۶۸۵. ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۶.

۲– ۶۸۶. المنتظم، ج ۱۸، ص ۵۴.

۳– ۶۸۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۰۹.

۴– ۶۸۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۵– ۶۸۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۵۴۰.

۶– ۶۹۰. سیر اعلام النبلاء، ص ۵۳۹.

۷– ۶۹۱. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹۸.

۸– ۶۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۶۱.

۹– ۶۹۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۶۰.

۱۰– ۶۹۴. المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۷۹.

۱۱– ۶۹۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۹۳.

اجلّاء علما و ثقات عصر خود دانسته،(۱) و ابن حجر نیز او را صدوق معرفی کرده است.(۲)

بقیه رجال سند حدیث قبلاً بررسی شد.

۳ – روایت واحدی

واحدی ابوسعید محمد بن علی صفّار، از حسن بن احمد مخلدی از محمّد بن حمدون، از محمّد ابراهیم خلوتی (حلوانی)، از حسن بن حمّاد سجّاده، از علی بن عابس، از اعمش و ابی جحّاف، از عطیه، از ابی سعید خدری نقل کرده که این آیه { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ در روز غدیر خم در حقّ علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد.

بررسی سند

محمود زعبی در کتاب خود «البینات فی الردّ علی المراجعات» تنها اشکالی که به سند این حدیث داشته وجود عطیه در سند آن است.

او می گوید: «عطیه کسی است که امام احمد او را ضعیف الحدیث دانسته و ابوحاتم نیز او را تضعیف کرده و ابن عدی او را از شیعیان کوفه به حساب آورده است.»

ولی این تضعیف به طور قطع ناصواب است؛ زیرا:

اوّلاً: عطیه عوفی از تابعین است که مورد مدح رسول خدا صلی الله علیه وآله واقع شده اند.

ثانیاً: او از رجال بخاری در کتاب «الأدب المفرد» و صحیح ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه و احمد به حساب می آید، که علمای اهل سنّت شدیداً آن ها را مدح کرده اند.

آری، امثال جوزجانی او را تضعیف کرده اند که معروف به ناصبی بودن و انحراف از علی بن ابی طالب علیه السلام هستند. و سبب تضعیف او نیز به جهت آن است که

۱– ۶۹۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۳۹۳.

۲– ۶۹۷. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۵.

امام علی علیه السلام را بر همه ترجیح می داد. و هنگامی که به امر حجاج مأمور شد تا سبّ بر امام علی علیه السلام گوید، امتناع کرد و در نتیجه ۴۰۰ ضربه شلاق خورد و ریشش را نیز تراشیدند. آیا هر کسی حرف حقّ را بگوید باید تضعیف شود؟!

۴ – روایت حبری

حبری از حسن بن حسین، از حبان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس در تفسیر آیه { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ...} نقل کرده که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه وآله امر شد تا آنچه درباره او است ابلاغ کند. پس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللّهمّ والِ من والاه وعادِ من عاداه»؛(۱) «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست. بار خدایا! دوست بدار هر کس را که ولایت او را پذیرفته و دشمن بدار هر کس را که با او دشمنی کرده است.»

سند این روایت نزد اهل سنّت معتبر است.

شأن نزول آیه از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

کلینی رحمه الله با سند صحیح از زراره، فُضیل بن یسار، بکیر بن اعین، محمد بن مسلم، برید بن معاویه و ابی الجارود، همگی از امام باقرعلیه السلام چنین نقل می کنند: «خداوند، پیامبرش را به ولایت علی علیه السلام فرمان داد و بر او چنین نازل کرد: { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یقِیمُونَ الصَّلاهَ وَیؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ .(۲) خداوند ولایت اولی الامر را واجب کرد، آنان نمی دانستند این ولایت چیست، پس خداوند به محمدصلی الله علیه وآله فرمان داد ولایت را برای آنان تفسیر کند همان گونه که احکام نماز و زکات و روزه و حجّ را تفسیر می کند. چون این فرمان رسید، حضرت دلتنگ شده ونگران بود، نکند مردم از دینشان برگشته و او را تکذیب کنند. حضرت به پروردگارش رجوع کرد. پس خداوند چنین وحی فرستاد: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللَّهُ یعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ . پس حضرت به فرمان

۱– ۶۹۸. تفسیر حبری، ص ۲۶۲.

۲– ۶۹۹. سوره مائده، آیه ۵۵.

خدا امر ولایت را آشکار ساخت و به معرفی ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم پرداخت... و به مردم فرمان داد تا حاضران به غایبان اطلاع دهند....»(۱)

راویان حدیث از صحابه

دانشمندان اهل سنّت به نقل از صحابه، روایات متعددی را نقل کرده اند که صریح در نزول آیه «تبلیغ» در شأن امام علی علیه السلام است؛ از قبیل:

۱ - زید بن ارقم.(۲)

۲ - ابو سعید خدری.(۳)

۳ - عبداللَّه بن عساکر.(۴)

۴ - عبداللَّه بن مسعود.(۵)

۵ - جابر بن عبداللَّه انصاری.(۶)

۶ - ابوهریره.(۷)

۷ - عبداللَّه بن ابی اوفی اسلمی.(۸)

۸ - براء بن عازب انصاری.(۹)

۱- ۷۰۰. کافی، ج ۱، ص ۲۹۰، ح ۵.

۲- ۷۰۱. الغدیر، ج ۱، ص ۴۲۴.

۳- ۷۰۲. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۷۳، ح ۹:۶۶؛ در المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ترجمه الامام علی علیه السلام من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۸۵، ح ۵۸۸.

۴- ۷۰۳. الامالی، ص ۱۶۲، ح ۱۳۳؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۰، ح ۳۴۹؛ الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۲۴۰.

۵- ۷۰۴. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۳۹، ح ۳۴۶؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۷؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۸۲.

۶- ۷۰۵. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۹.

۷- ۷۰۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۴۹، ح ۲۴۴؛ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲۰.

٨- ٧٠٧. شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٥٢، ح ٢٤٧.

٩- ٧٠٨. مفاتيح الغيب، ج ١٢، ص ٥٠؛ الكشف والبيان، ج ٤، ص ٩٢.

راویان حدیث از تابعین

و از تابعین نیز آنان که نزول آیه را درباره امام علی علیه السلام و روز غدیر می دانند عبارتند از:

۱ – امام باقرعلیه السلام.(۱)

۲ – امام جعفر صادق علیه السلام.(۲)

۳ – عطیه بن سعد عوفی.(۳)

۴ – زید بن علی.(۴)

۵ – ابو حمزه ثمالی.(۵)

راویان حدیث از علمای عامه

جماعت بسیاری از علماء عامه این حدیث را در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ – ابو جعفر طبری.(۶)

۲ – ابی حاتم رازی.(۷)

۳ – حافظ ابو عبداللّه محاملی.(۸)

۴ – حافظ ابن مردویه.(۹)

---

۱ – ۷۰۹. الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲؛ ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۲۴۸؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰؛ عمده القاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۲– ۷۱۰. تفسیر الحبری، ص ۲۸۵، ح ۴۱.

۳– ۷۱۱. النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی، ص ۸۶، ح ۱۶.

۴– ۷۱۲. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۰، ح ۳۴۸.

۵– ۷۱۳. همان، ص ۲۴۰، ح ۳۴۷.

۶– ۷۱۴. الولایه فی طریق حدیث الغدیر.

۷– ۷۱۵. درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۷.

۸– ۷۱۶. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳، ح ۳۲۹۱.

۹– ۷۱۷. درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸.

۵ - ابو اسحاق ثعلبی.(۱)

۶ - ابو نعیم اصفهانی.(۲)

۷ - واحدی نیشابوری.(۳)

۸ - حاکم حسکانی.(۴)

۹ - ابو سعید سجستانی.(۵)

۱۰ - ابوالقاسم ابن عساکر شافعی.(۶)

۱۱ - فخر رازی.(۷)

۱۲ - ابو سالم نصیبی شافعی.(۸)

۱۳ - شیخ الاسلام حمّوئی.(۹)

۱۴ - سید علی همدانی.(۱۰)

۱۵ - ابن صباغ مالکی.(۱۱)

۱۶ - قاضی عینی.(۱۲)

۱۷ - نظام الدین نیشابوری.(۱۳)

۱۸ - کمال الدین میبدی.(۱۴)

۱۹ - جلال الدین سیوطی.(۱۵)

۱- ۷۱۸. الکشف والبیان، ج ۴، ص ۹۲.

۲- ۷۱۹. ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۸۶.

۳- ۷۲۰. اسباب النزول، ص ۱۳۵.

۴- ۷۲۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۲۴۹.

۵- ۷۲۲. کتاب الولایه، به نقل از الطرائف، ج ۱، ص ۱۲۱.

۶- ۷۲۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲، ص ۲۳۷.

۷- ۷۲۴. التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹.

۸- ۷۲۵. مطالب السؤول، ص ۱۶.

۹- ۷۲۶. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۵۸، ح ۱۲۰.

۱۰- ۷۲۷. موده القربی، مودّت پنجم.

۱۱- ۷۲۸. الفصول المهمه، ص ۴۲.

۱۲- ۷۲۹. عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶.

۱۳- ۷۳۰. غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۱۹۴.

۱۴- ۷۳۱. شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۰۶.

۱۵- ۷۳۲. درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲۰ – میرزا محمد بدخشانی.(۱)

۲۱ – شهاب الدین آلوسی.(۲)

۲۲ – قاضی شوکانی.(۳)

۲۳ – قندوزی حنفی.(۴)

۲۴ – شیخ محمده عبده.(۵)

دیدگاه شیعه در آیه تبلیغ

شیعه معتقد است آیه تبلیغ مربوط به ولایت امام علی علیه السلام بوده و مصداق { ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا:

اوّلاً: خداوند متعال در این مورد اهتمام بسیاری کرده است، به حدّی که اگر این موضوع ابلاغ نشود گویا رسالت پیامبر ابلاغ نشده است. و این امری جز مسأله امامت و زعامت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که عهده دار وظایف و شؤونات نبی به جز وحی است.

ثانیاً: از آیه فوق استفاده می شود که ابلاغ این امر برای رسول خدا صلی الله علیه وآله دشوار بوده است؛ زیرا خوف آن را داشته که مردم از فرمان او سرپیچی کرده و با ایجاد اختلاف و تشتّت، زحمات ۲۳ ساله او را بر باد دهند، و این مطلب – با مراجعه به تاریخ – جز ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام چیز دیگری نبوده است.

در یک بررسی اجمالی در آیات قرآن خواهیم دید که رسول خدا صلی الله علیه وآله میثاق بر نبوّت داشته(۶) و از ناحیه خداوند مأمور به استقامت و صبر بوده است.(۷) از این رو در

۱- ۷۳۳. مفتاح النجاه، ص ۳۴ – ۳۶، باب ۳، فصل ۱۱.

۲- ۷۳۴. روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۲.

۳- ۷۳۵. فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰.

۴- ۷۳۶. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۱۹، باب ۳۹.

۵- ۷۳۷. المنار، ج ۶، ص ۴۶۳.

۶- ۷۳۸. سوره احزاب، آیه ۷.

۷- ۷۳۹. سوره هود، آیه ۱۲.

تبلیغ دین خدا و رساندن پیام ها هیچ کوتاهی نکرده و در برابر درخواست غیر معقول و بهانه جویی ها هرگز سر تسلیم فرود نیاورده است.(۱) پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ابلاغ پیام ها حتی در مواردی که به نوعی تحمّل آن برای دیگران سنگین می بود، مانند داستان زینب همسر زید،(۲) استحیای از مؤمنان،(۳) ابلاغ همین آیه مورد بحث و ... چیزی را به دلیل ترس از خود و یا امر دیگر فروگذار نکرده است.

بنا بر این، دلیل دل نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله را باید در جای دیگر (نه ترس از قتل) جستجو کرد و آن، پیامدهای وخیم تکذیب منافقان و عکس العمل منفی برخی از یاران حضرت صلی الله علیه وآله در برابر این پیام بوده که منجر به حبط عمل آنان و شدّت نفاق و کفر منافقان می شد. و از سوی دیگر با تکذیب و کفر آنان، ادامه رسالت و حتّی اصل رسالت ناکام می ماند و موجب هدم دین می شد.

ثالثاً: روایات صحیح السند نیز از طرق شیعه و سنّی، شأن نزول آیه «اکمال» را درباره حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می دانند.

نتیجه این که مقصود از { ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ امر ولایت حضرت علی علیه السلام است که پیامبرصلی الله علیه وآله مأمور به ابلاغ آن بوده است.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

برخی از علمای اهل سنّت در صدد توجیه دیگری برای آیه برآمده اند تا ربطی به مسأله غدیر نداشته و از مؤیدات ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حساب نیاید. اینک این توجیهات را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ – نزول آیه در مورد محافظت پیامبر صلی الله علیه وآله در مدینه

اهل سنّت بر اساس برخی از روایات می گویند: پیش از نزول این آیه از پیامبر صلی الله علیه وآله

۱- ۷۴۰. سوره یونس، آیه ۱۵.

۲- ۷۴۱. سوره احزاب، آیه ۳۷.

۳- ۷۴۲. همان، آیه ۵۳.

محافظت می شد ولی پس از نزول آن و تضمین خداوند بر حفظ جان ایشان، عذر نگهبانان را خواستند، و فرمودند: «بروید، خداوند من را حفظ خواهد کرد.»

پاسخ: اوّلاً: این روایات بر فرض احراز صدور، درصدد بیان مورد نزول آیه نیست و با آن منافاتی ندارد، بلکه در آن ها تنها استناد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را به بخشی از این آیه نشان می دهد و چون در متن برخی از روایات تصریح شده این ترخیص از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه بوده است، احتمال دارد در فاصله غدیر خم تا وفات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد.

ثانیاً: اساساً مفسّران اهل سنّت این روایات را غریب دانسته و بر این قول متفقند که چون آیه مذکور مدنی و در اواخر بعثت نازل شده است، با حراست ابو طالب در مکه پیوندی ندارد.

ثالثاً: قول به این که آیه فوق دو بار یکی در اوائل بعثت و دیگری در مدینه در اواخر بعثت نازل شده باشد،(۱) نمی تواند مشکلی را حل کند؛ زیرا بر فرض که آیه در اوائل بعثت نازل شده باشد و در آن تضمین خداوند بر حفظ پیامبر صلی الله علیه وآله باشد ولی نیازی به نگهبانی رسول خدا صلی الله علیه وآله در مدینه توسط یارانش نخواهد بود.

۲ – نزول آیه در مورد حراست در مکه

سیوطی از ابن عباس نقل می کند که از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: کدام آیه بر شما گران آمد؟ حضرت فرمود: «در ایام موسم حجّ در منا بودم و مشرکان عرب و سایر مردم در آنجا بودند. جبرائیل بر من نازل شد و گفت { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ... }من برخاستم و ندا دادم: ای مردم! چه کسی مرا یاری می کند تا پیام پروردگارم را برسانم و برای او بهشت باشد. ای مردم! بگویید: لا اله الّا اللَّه و من رسول خدایم تا رستگار شده، نجات یابید و به بهشت روید. پس هیچ کس از مرد و زن و کودک نبود جز آن که مرا با خاک و سنگ هدف قرار دادند و در صورتم آب

۱- ۷۴۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

دهان انداختند و گفتند: دروغگو است... پس عموی ایشان عباس آمد و حضرت را از دست آنان نجات داد و آنان را به عقب راند.»(۱)

پاسخ: حدیث از موضوعات و جعلیات بنی العباس بوده تا در برابر علویان فضیلتی بسازند؛ زیرا:

اوّلاً: آیه مذکور به اتفاق شیعه و سنّی در اوائل بعثت در مکه نازل نشده است. و تکرار نزول هم وجهی ندارد.

ثانیاً: این حدیث خبر واحد است و مخالفت است با تمام احادیثی که مخالف با این مضمون دارد.

۳ - نزول آیه در جنگ با بنی انمار!!

ابن ابی حاتم به نقل از جابر بن عبداللّه انصاری می گوید: «در جنگ پیامبر خداصلی الله علیه وآله با بنی انمار، حضرت بر سر چاهی نشستند. مردی به نام «وارث» یا «غورث بن حارث» از بنی نجّار قصد کشتن حضرت را کرد... وی نزد پیامبر آمد و گفت: شمشیرت را بده تا ببویم. حضرت آن را به وی داد. آن گاه از دستش لیز خورده و افتاد. پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: خداوند بین تو و آنچه می خواستی انجام دهی مانع شد. آن گاه این آیه نازل شد: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ .(۲)

پاسخ: اوّلاً: ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: «حدیث جابر بدین صورت غریب است.»(۳)

ثانیاً: در نقل این داستان اختلاف است؛ زیرا ابو هریره آن را به نحو دیگری نقل می کند.(۴) و اختلاف در نقل سبب وهن روایت است.

ص:۲۶۰

۱- ۷۴۴. درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۷؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۹۰؛ فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۱.
۲- ۷۴۵. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۷۳، ح ۶۶۱۴.
۳- ۷۴۶. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.
۴- ۷۴۷. اسباب النزول، سیوطی، ص ۱۵۲؛ درّ المنثور، ج ۳، ص ۱۱۹ ؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۷۹.

ثالثاً: این داستان با متن آیه سازگاری ندارد؛ زیرا در آن ضمانت بر حفظ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به خاطر ابلاغ پیام خداوند می باشد.

رابعاً: توطئه برای قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله تازگی نداشته تا در اثر آن در اواخر بعثت، خداوند طبق آیه مذکور، ضمانت بر حفظ پیامبرصلی الله علیه وآله کند.

خامساً: این جریان با تمام روایاتی که از طریق شیعه و سنّی نقل شده منافات دارد؛ زیرا در آن ها نگرانی پیامبر صلی الله علیه وآله از تبلیغِ دستوری بوده که بر ایشان نازل شده است.

۴ – نزول آیه درباره رجم و قصاص

برخی از اهل سنّت در شأن نزول آیه می گویند: «خداوند به پیامبرش دستور داد تا آنچه را که درباره حکم رجم و قصاص بر وی نازل شده اعلان کند. در واقع این اعلان برخوردی در برابر موضع یهود بود که می خواستند به نحوی از حکم رجم زنای محصنه و قصاص که در تورات آمده است فرار کنند. از این رو افرادی را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادند تا از ایشان درباره این دو موضوع سؤال کنند، جبرئیل نازل شد و حکم رجم و قصاص را آورد.(۱)

این افراد از اهل سنّت می گویند: آیات ۴۱ تا ۴۳ که پیش از آیه مورد بحث در همین سوره مائده است، در این باره می باشد.

پاسخ: اوّلاً: این قول بدون دلیل و مخالف با اقوال تمام صحابه است.

ثانیاً: متن این آیات در ردّ این قول کافی است، چون یهود در زمان نزول این سوره در اواخر بعثت تار و مار شده و سر جایشان نشسته بودند و در موقعیتی قرار نداشتند که بتوانند به حضرت زیانی برسانند تا خداوند وعده حفظ به او دهد.

۵ – نزول آیه درباره مکر یهود!!

اولین کسی که آیه «تبلیغ» را در مورد مکر یهود تفسیر کرده، مقاتل بن سلیمان

۱– ۷۴۸. عمدهالقاری، ج ۱۸، ص ۲۰۶؛ تفسیر معالم التنزیل، ج ۲، ص ۵۱؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۴۸.

است.(۱) و پس از وی طبری و بغوی و محمد بن ابی بکر رازی این قول و تفسیر را اختیار کرده اند.(۲) فخر رازی نیز پس از احتمالات فراوان در مورد نزول آیه مورد بحث همین قول را برگزیده و تنها دلیل آن را نیز سیاق یا تناسب آیات قبل و بعد دانسته که جملگی درباره یهودیان است.(۳)

پاسخ: اوّلاً: سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر صلی الله علیه وآله در حجه الوداع نازل شده است، و در آن موقع یهود شوکتی نداشته اند تا پیامبر صلی الله علیه وآله از آن ها خوف داشته باشد و احتیاج به محافظت و عصمت و نگهبانی از آن ها داشته باشد.

ثانیاً: قرآن موجود بر اساس ترتیب نزول آن نبوده تا بتوان به سیاق آیات آن بر ظهور یک معنا تمسّک کرد.

ثالثاً: سیاق بر فرض ظهور داشتن، قرینه مقامی است و در برابر نصّ روایات و قرینه های دیگر ظهوری نخواهد داشت.

رابعاً: بنا بر گفته فخر رازی، حکمی که خداوند درباره یهود نازل کرد و به قدری بر آنان گران تمام شد که موجب تأخیر در ابلاغ آن از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله گردید، این بود: { یا أَهْلَ الْکِتابِ لَسْتُمْ عَلی شَیءٍ حَتَّی... }«ای اهل کتاب شما بر هیچ چیز نیستید تا آن که....» در حالی که قرآن پیش از این آیه در آیه ۶۴ همین سوره خطاب تندتری به یهود دارد: { وَقالَتِ الْیهُودُ یدُ اللَّهِ مَغْلُولَهٌ غُلَّتْ أَیدِیهِمْ وَلُعِنُوا بِما قالُوا...}؛ «و یهود گفتند: دست خدا [با زنجیر] بسته است، دست هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن از رحمت [الهی دور شوند....»

خامساً: وجود این آیه در بین آیات یهود ممکن است اشاره به این نکته باشد که منافقانی که پیامبر صلی الله علیه وآله از آن ها خوف داشت به منزله یهود و از سنخ آنان در کفر و ضلالتند.

ص:۲۶۲

۱- ۷۴۹. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۲- ۷۵۰. جامع البیان، طبری، ج ۴، ص ۳۰۷؛ تفسیر معالم التنزیل، بغوی، ج ۲، ص ۵۱ ؛ تفسیر اسأله القرآن المجید و اجوبتها، رازی، ص ۷۴.

۳- ۷۵۱. مفاتیح الغیب، ج ۱۲، ص ۵۰.

آیه اکمال

آیه اکمال

از جمله آیـاتی که دلالت بر امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام دارد و می توانـد پشـتوانه بسـیار محکمی برای حـدیث «غـدیر» در افـاده معنـای ولاـیت و امامت باشـد، آیه معروف به «اکمال» است. خداونـد متعال می فرمایـد: { أَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً}؛(۱) «امروز دین شـما را کامـل کردم و نعمت خود را بر شـما تمـام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

در ذیـل آیه، روایات بسـیاری از فریقین وارد شـده که آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السـلام وارد شـده است. اینک به بحث و بررسی درباره آن می پردازیم.

بررسی احادیث

بررسی احادیث

با مراجعه به مصادر حدیثی اهل سنّت، به وجود روایاتی «صـحیح السند» در رابطه با نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام پی می بریم، اینک به بررسی برخی از این روایات می پردازیم:

۱ - روایت ابی نعیم اصفهانی

ابو نعیم از محمّـد بن احمـد بن علی بن مخلّد، از محمّد بن عثمان بن ابو شـیبه، از یحیی حمانی، از قیس بن ربیع، از ابو هارون عبـدی، از ابو سـعید خـدری نقل می کنـد که: پیامبر صـلی الله علیه وآله مردم را در روز غـدیر خم به علی علیه السـلام دعوت نمود. و امر کرد که هر چه

۱- ۷۵۲. سوره مائده، آیه ۳.

خـار و خاشـاك زیر درخت بود بکننـد. و این واقعه در روز پنجشـنبه بود. علی علیه السـلام را صـدا زد، آن گاه بازوهای او را گرفت و هر دو را بلنـد نمود، به حـدّی که مردم سـفیدی زیر بغل های رسول خدا صـلی الله علیه وآله را مشاهده کردند. مردم متفرّق نشدنـد تا این که این آیه نازل شد: { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً }پس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: اللَّه اکبر بر کامل کردن دین و تمام نمودن نعمت، و رضایت پروردگار به رسالت من و به ولایت علی بعـد از من. آن گاه فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست، بار خـدایا هر کس ولایت او را پذیرفت او را دوست بـدار و هر که بـا او دشـمنی نمود او را دشـمن دار. و هر کس او را یاری کرد یاری کن و هر کس او را خار کرد خارش نما... .(۱)

بررسی سند

- محمـد بن احمد بن علی بن مخلّد معروف به ابن محرّم؛ وی از بزرگان شاگردان ابن جریر طبری و ملازمین او است، که دار قطنی و ابو بکر برقانی او را معتبر دانسـته انـد، و ذهبی از او به امام تعبیر کرده است.(۲) و اگر برخی او را تضـعیف کرده اند به جهت نقل احادیث مناقب اهل بیت علیهم السلام است.

- محمّـد بن عثمـان بن ابی شـیبه، ذهبی او را به امام حافظ تعبیر کرده، و صالـح جزره او را توثیق نموده است. و ابن عـدی می گوید: من از او حدیث منکری ندیده ام تا آن را نقل کنم.(۳)

- یحیی حمانی؛ او از رجال مسـلم در صـحیح اوست. و نیز از مشایـخ ابی حاتم و مطین و امثال این دو از بزرگان اهل سنّت به حساب می آیند. و عده ای از یحیی بن معین نقل کرده اند که او را صدوق و ثقه معرفی نموده است. و نیز گروهی دیگر از

۱- ۷۵۳. خصائص الوحی المبین، ص ۶۱ و ۶۲، به نقل از کتاب مانزل علی من القرآن از ابی نعیم اصفهانی.
۲- ۷۵۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۶۱؛ تاریخ بغداد ج ۱، ص ۳۳۱؛ شذرات الذهب، ج ۳، ص ۲۶.
۳- ۷۵۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۴۳.

علمای اهل جرح و تعدیل (رجال) او را توثیق نموده اند. و هر کس درباره او سخنی ناشایست گفته به جهت حسد او بوده است. گفته اند که او عثمان را دوست نداشته و درباره معاویه می گفته که او بر غیر ملت اسلام بوده است.(۱)

- قیس بن ربیع؛ او از رجال ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه به حساب می آید. و ابن حجر او را صدوق دانسته است.(۲)

- ابو هارون عبدی؛ وی همان عماره بن جوین است، او از مشاهیر تابعین بوده و از رجال بخاری در «خلق افعال العباد»، و ترمذی و ابن ماجه و از شیوخ ثوری و حمّادین و دیگران از بزرگان اهل سنّت بوده است. گرچه برخی به جهت تشیع بر او خرده گرفته اند،(۳) ولی نمی توانند او را ردّ کنند؛ زیرا حدیث او در کتب بخاری و دو کتاب از صحاح اهل سنّت وارد شده است. و دیگر این که در جای خود به اثبات رسیده که تشیع با وجود صداقت وی مضرّ به حدیث او نیست.(۴)

۲ - روایت خطیب بغدادی

خطیب بغدادی از عبد اللّه بن علی بن محمّد بن بشران، از علی بن عمر حافظ، از ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلّال، از علی بن سعید رملی، از ضمره بن ربیعه قرشی، از ابن شوذب، از مطر ورّاق، از شهر بن حوشب، از ابو هریره نقل کرده که گفت: هر کس در روز هجدهم ذی حجّه روزه بگیرد، ثواب شصت ماه روزه بر او نوشته خواهد شد. و آن روز، روز غدیر خم است، زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنین نیستم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد ای پسر ابی طالب! تو مولای من و مولای هر مسلمان شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...} ...(۵).

۱- ۷۵۶. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۱۳-۲۱۸.

۲- ۷۵۷. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- ۷۵۸. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.

۴- ۷۵۹. ر.ک: مقدمه فتح الباری.

۵- ۷۶۰. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

بررسی سند

- ابن بشران (م ۴۱۵)؛ خطیب بغدادی او را صدوق، ثقه، ثبت و ... معرفی کرده است. و ذهبی نیز او را عدل دانسته است.(۱)

- علی بن حافظ؛ وی دارقطنی است (م ۳۸۸) که علمای رجال او را بسیار تمجید کرده اند.(۲)

- ابو نصر حبشون؛ ذهبی او را صدوق دانسته و خطیب بغدادی نیز او را توثیق کرده و درباره او قول مخالفی ذکر نکرده است.

- علی بن سعید رملی؛ ذهبی تصریح به وثاقت او کرده و می گوید: تا به حال کسی را ندیدم که درباره او مذمّتی بگوید.(۳)

- ضمره بن ربیعه (م ۲۰۲)؛ او از رجال بخاری در کتاب «الادب المفرد» و چهار صحیح دیگر از صحاح اهل سنّت است. عبد اللَّه بن احمد از پدرش نقل کرده که او صالح الحدیث و از ثقات به حساب می آید. عثمان بن سعید دارمی، از یحیی بن معین و نسائی توثیق او را نقل کرده، و ابو حاتم او را صالح، و محمّد بن سعد او را ثقه مأمون خیر دانسته و گفته که افضل از او وجود ندارد.(۴)

- عبد اللَّه بن شوذب (م ۱۵۶)؛ او از رجال ابی داوود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه است. ذهبی می گوید: جماعتی او را توثیق کرده اند،(۵) و ابن حجر او را صدوق عابد معرفی نموده است.(۶) و از سفیان نقل کرده که ابن شوذب از ثقات مشایخ ما به حساب می آید. و ابن معین و ابن عمار و نسائی نیز او را ثقه معرفی کرده است. و ابن حبّان نیز او را در جمله ثقات به حساب آورده است.(۷)

۱- ۷۶۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۳۱۱.

۲- ۷۶۲. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۴۹.

۳- ۷۶۳. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۲۵.

۴- ۷۶۴. تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۵- ۷۶۵. الکاشف، ج ۱، ص ۳۵۶.

۶- ۷۶۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۲۳.

۷- ۷۶۷. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۵۵ - ۲۶۱.

- مطر ورّاق (م ۱۲۹)؛ او از رجال بخاری و رجال مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح است.(۱)

- شهر بن حوشب (م ۱۱۲)؛ او از رجال بخاری درکتاب «الادب المفرد» و مسلم و چهار نفر دیگر از صاحبان صحاح به حساب می آید و همین معنا در توثیق او نزد اهل سنّت کافی است.(۲)

۳ – روایت ابن عساکر

ابن عساکر به طرق مختلف این مضمون را نقل کرده است.

به یک سند از خطیب بغدادی نقل کرده که قبلاً ذکر شد.

در سندی دیگر از ابو بکر بن مزرفی، از حسین بن مهتدی، از عمر بن احمد، از احمد بن عبد اللّه بن احمد، از علی بن سعید رقّی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر ورّاق، از شهر بن حوشب از ابی هریره، همان مضمون قبل را نقل کرده است.(۳)

بررسی سند

- ابو بکر بن مزرفی (م ۵۲۷)؛ ابن جوزی می گوید: «من از او حدیث شنیدم، مردی ثبت، عالم و حسن العقیده بود.»(۴) و ذهبی نیز او را ثقه و متقن دانسته است.(۵)

- ابو الحسین بن مهتدی، (م ۴۶۵)؛ خطیب بغدادی او را ثقه، و سمعانی او را ثقه حجّت معرفی کرده اند.(۶)

- عمر بن احمد؛ او که همان ابن شاهین است (م ۳۸۵)، خطیب بغدادی و ابن ماکولاـ او را ثقه امین، و دارقطنی و ابو الولید باجی و ازهری او را ثقه، و ذهبی او را شیخ صدوق حافظ معرفی کرده است.(۷)

۱- ۷۶۸. تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۵۵۱؛ تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- ۷۶۹. تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۵۷۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳- ۷۷۰. ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، رقم ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.

۴- ۷۷۱. المنتظم، ج ۱۷، ص ۲۸۱.

۵- ۷۷۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

۶- ۷۷۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۲۴۱.

۷- ۷۷۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۳۱.

- احمد بن عبداللّه بن احمد؛ وی ابن النیری سابق است.

بقیه رجال سند نیز قبلاً مورد بررسی قرار گرفت.

۴ - طریق دیگر از ابن عساکر

ابن عساکر هم چنین از ابو القاسم سمرقندی، از ابو الحسین بن نقور، از محمّد بن عبداللّه بن حسین دقّاق، از احمد بن عبداللّه بن احمد بن عباس بن سالم بن مهران، معروف به ابن النیری، از سعید رقّی، از ضمره، از ابن شوذب، از مطر ورّاق از شهر بن حوشب از ابی هریره همین مضمون را نقل کرده است.(۱)

بررسی سند

- ابو القاسم بن سمرقندی (م ۵۳۶)؛ ابن عساکر و سلفی او را ثقه، و ذهبی او را شیخ امام معرفی کرده است.(۲)

- ابو الحسین بن نقور (م ۴۷۰)؛ خطیب او را صدوق، و ابن خیرون او را ثقه، و ذهبی او را شیخ جلیل صدوق، معرفی کرده است.(۳)

به بقیه رجال حدیث قبلاً اشاره شد.

راویان نزول آیه در روز غدیر خم

جماعت بسیاری از علمای اهل سنّت، روایت نزول آیه در روز هجدهم ذی حجّه در سرزمین غدیر خم را در کتاب های خود نقل کرده اند. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - حافظ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰).(۴)

۱- ۷۷۵. ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ح ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.

۲- ۷۷۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۸.

۳- ۷۷۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۳۷۲.

۴- ۷۷۸. کتاب الولایه.

۲ – حافظ ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰).(۱)

۳ – حافظ ابی نعیم اصفهانی.(۲)

۴ – حافظ ابو بکر خطیب بغدادی (م ۴۶۳).(۳)

۵ – حافظ ابو سعید سجستانی (م ۴۷۷).(۴)

۶ – ابو الحسن بن مغازلی شافعی (م ۴۸۳).(۵)

۷ – حافظ ابو القاسم حسکانی.(۶)

۸ – حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی (م ۵۷۱).(۷)

۹ – خطیب خوارزمی (م ۵۶۸).(۸)

۱۰ – سبط بن جوزی.(۹)

۱۱ – شیخ الاسلام حمّوئی.(۱۰)

۱۲ – عماد الدین ابن کثیر دمشقی شافعی.(۱۱)

۱۳ – جلال الدین سیوطی شافعی.(۱۲)

۱۴ – میرزا محمّد بدخشی.(۱۳)

و دیگران.

۱– ۷۷۹. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴؛درّالمنثور، ج ۳،ص ۱۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۲،ص ۲۳۷؛الاتقان، ج ۱، ص ۵۳.

۲– ۷۸۰. ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۵۶.

۳– ۷۸۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۴– ۷۸۲. کتاب الولایه.

۵– ۷۸۳. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

۶– ۷۸۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۱، ح ۲۱۱.

۷– ۷۸۵. ترجمه امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ح ۵۷۵ و ۵۷۸ و ۵۸۵.

۸- ۷۸۶. المناقب، ص ۱۳۵، ح ۱۵۲.

۹- ۷۸۷. تذکره الخواص، ص ۳۰.

۱۰- ۷۸۸. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۲، ح ۳۹.

۱۱- ۷۸۹. البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۳۲.

۱۲- ۷۹۰. در المنثور، ج ۳، ص ۱۹ ؛ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۳.

۱۳- ۷۹۱. مفتاح النجاه، باب ۳، فصل ۱۱، ص ۳۴.

آراء در شأن نزول آیه

آراء در شأن نزول آیه

در رابطه با شأن نزول آیه، سه رأی عمده مطرح است:

۱ – اشاره به دوران عظمت اسلام

فخر رازی احتمال می دهد که کلمه «الیوم» در این آیه در معنای حقیقی خود به کار نرفته است، بلکه معنای مجازی دارد، بدین معنا که «یوم» در این جا به معنای «دوران» و «یک برهه از زمان» است، نه یک قطعه کوتاه از زمان.

طبق این نظریه، آیه نظر به روز خاص و حادثه ویژه ای ندارد، بلکه از شروع و آغاز دوران عظمت اسلام و فرا رسیدن دوران یأس و ناامیدی کفار خبر می دهد.

پاسخ: اوّلاً: معنای مجازی و غیر حقیقی نیاز به قرینه روشنی دارد که فخر رازی برای این معنای مجازی، قرینه ای ارائه نمی دهد.

ثانیاً: اگر این تفسیر صحیح بود، نزول این آیه بنابر این معنا سزاوارتر بود که در فتح مکه باشد.

ثالثاً: با روایاتی که دلالت بر نزول آیه در هجدهم ذی حجّه دارد، سازگار نیست.

۲ – نزول آیه در روز عرفه

فخر رازی احتمال دیگری می دهد که بگوییم آیه در روز عرفه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده و کلمه «یوم» نیز در معنای حقیقی آن به کار رفته است، که همان روز خاص و معینی باشد؛ یعنی روز هشتم ماه ذی حجّه در آخرین سفر حج پیامبرصلی الله علیه وآله که سال دهم هجرت بوده است.

بخاری به سند خود از عمر بن خطاب نقل کرده که مردی از یهود به او گفت: ای امیر المؤمنین! آیه ای در کتاب شما است که اگر بر ما جماعت یهود نازل شده بود آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدامین آیه؟ او گفت: { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتى وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً}. عمر گفت: ما آن روز و مکانی را که این آیه بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد می دانیم، آن روز، روز عرفه و روز جمعه بود.(۱)

ص:۲۷۰

۱- ۷۹۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶.

پاسخ: اوّلاً: تمام روایات این چنینی از حیث سند ضعیف است؛ زیرا از پنج نفر از صحابه نقل شده است، که دو نفر از آن ها عمر بن خطاب و معاویه اند، و از آنجا که در قول به نزول آیه در روز نهم ذی حجّه، نه روز هجدهم ذی حجّه در غدیر خم طرف حساب هستند؛ زیرا هر دو غاصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوده اند، لذا قولشان مورد قبول نخواهد بود.

این روایت از طریق سمره بن جندب و ابن عباس و امام علی علیه السلام نیز نقل شده است، ولی در روایت سَمُره، عمر بن موسی بن وجیه قرار دارد که ضعیف است و لذا اصل روایت را هیثمی ردّ کرده است.(۱) و در سند روایت منسوب به ابن عباس، عمّار مولی بنی هاشم قرار دارد که بخاری در صدد تضعیف او برآمده است...(۲) در روایت منسوب به امام علی علیه السلام نیز احمد بن کامل واقع شده که دارقطنی او را سهل انگار در نقل حدیث معرفی کرده است.(۳)

ثانیاً: فخر رازی می گوید: «مورخان و محدّثان اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پس از نزول این آیه شریفه، بیش از ۸۱ یا ۸۲ روز عمر نکرده....»(۴)

و از طرفی دیگر اهل سنّت معتقدند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در روز دوازدهم ربیع الأوّل به دنیا آمده است(۵) و اتفاقاً در روز دهم ربیع الأوّل نیز رحلت نموده اند. حال با کمی تأمّل پی می بریم که این مدت زمان تنها با مبدئیت هجدهم ذی حجّه سازگاری دارد نه روز عرفه؛ یعنی نهم ذی حجّه.

ثالثاً: ممکن است که این دو قول را بر فرض صحّت، این گونه با هم جمع کنیم که آیه دو بار بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است.

۱- ۷۹۳. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳.
۲- ۷۹۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۰۴.
۳- ۷۹۵. لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۴۹.
۴- ۷۹۶. تفسیر فخر رازی، ج ۱۱، ص ۱۳۹.
۵- ۷۹۷. الکامل، ج ۲، ص ۹ حوادث سال ۱۱ه.ق؛ الامتاع، مقریزی، ص ۵۴۸؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۳۶۵، حوادث سال ۱۱ ه.ق؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۳۵۳.

رابعاً: ممکن است این دو قول را به این نحو جمع کنیم که آیه در روز نهم ذی حجّه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده، ولی در روز هجدهم پیامبر صلی الله علیه وآله آن را تلاوت کرده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله از جانب خداوند مأمور به ابلاغ به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در حجه الوداع بوده است.

خامساً: ممکن است که مقصود از اکمال دین در آن روز، کامل شدن کلّ اسلام با تبیین حجّ و ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام باشد؛ زیرا مطابق برخی از روایات جبرئیل بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد و از جانب خداوند به او فرمود: تو همه چیز را بیان کردی جز دو وظیفه را که باید عملی کنی، یکی حجّ و دیگر ولایت را...(۱).

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید: «جایز است که بگوییم: خداوند سبحان قسمت بیشتر سوره را که در آن آیه «اکمال» و امر ولایت است در روز عرفه نازل کرده است، ولی پیامبر صلی الله علیه وآله ابلاغ و بیان ولایت را به روز غدیر خم در هجدهم ذی حجّه موکول کرد، گرچه آن را در روز عرفه هم تلاوت کرده بود. و این که در برخی از روایات آمده که نزول آیه در روز غدیر است، بعید به نظر نمی رسد که مراد تلاوت حضرت همراه با تبلیغ امر ولایت باشد که در آن روز انجام گرفته است. بنابر این توجیه، بین روایات تنافی وجود ندارد.(۲)

۳ – نزول آیه در روز غدیر خم

نظر شیعه امامی و بسیاری از علمای اهل سنّت آن است که آیه «اکمال» در روز هجدهم ذی حجّه، در سرزمین غدیر خم بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است، که به برخی از روایات «صحیح السند» اشاره می کنیم.

کلینی رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام در حدیثی نقل کرده که فرمود: «وکانت الفریضه تنزل بعد الفریضه الأولی، وکانت الولایه آخرالفرائض، فانزل اللَّه { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

۱– ۷۹۸. ر.ک: تفسیر صافی، ذیل آیه اکمال.

۲– ۷۹۹. المیزان، ج ۶، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

وَأَتْمَمْتُ عَلَيكَمْ نِعْمَتِی ...»؛(۱) «فریضه به ترتیب یکی پس از دیگری نازل می شد و ولایت آخرین فریضه ها بود، سپس خداوند - عزّ وجلّ - این آیه را نازل فرمود: { أَلْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ...} ....»

این نظریه با مضمون و محتوای آیه شریفه نیز سازگار است؛ زیرا:

اوّلاً: دشمنان اسلام پس از ناکامی در تمام توطئه ها، تنها به یک چیز دل بسته بودند و آن این که پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا برود و پس از ارتحال آن حضرت بتوانند به آرزوی خود برسند و ضربه نهایی را بر اسلام وارد سازند. اما وقتی دیدند که آن حضرت در روز هجدهم ذی حجّه سال دهم هجرت در بین عموم مردم شخصی بی نظیر را به جانشینی خود انتخاب کرد، آرزوهای خویش را بر باد رفته دیدند.

ثانیاً: با انتخاب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و امامت، نبوّت به سیر تکاملی خود ادامه داد و با آن، دین خود را تمام و کامل کرد.

ثالثاً: نعمت های خداوند با نصب امامت و رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه وآله تکمیل شد.

رابعاً: بدون شک اسلام بدون امامت و رهبری پس از پیامبر صلی الله علیه وآله یک دین فراگیر و جهانی نخواهد شد.

استعمالات واژه «الیوم»

«یوم» در چهار معنا استعمال شده است:

۱ - مدّت زمانی که از طلوع فجر آغاز و به غروب خورشید ختم می شود. بنابر این معنا «یوم» مترادف «نهار» است و به معنای روز در مقابل شب به کار می رود. مانند: { إِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتانُهُمْ یوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَیوْمَ لا یسْبِتُونَ لا تَأْتِیهِمْ ؛(۲) «روز شنبه ماهی هایشان روی آب می آمدند، و روز غیر شنبه به سوی آنان نمی آمدند.»

۱- ۸۰۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۹.
۲- ۸۰۱. سوره اعراف، آیه ۱۶۳.

و نیز می خوانیم: { فَمَنْ کانَ مِنْکَمْ مَرِیضاً أَوْ عَلی سَـفَرٍ فَعِدَّهٌ مِنْ أَیامٍ أَخَر}؛(۱) «هر کس از شـما که در ماه رمضان بیمار یا در سفر باشد، پس روزهای دیگری را روزه بگیرد.»

۲ - مجموع شبانه روز؛ چنان که برمجموع نمازهایی که در یک شبانه روز خوانده می شود، نمازهای یومیه می گویند.

۳ - عصـر، روزگـار و برهه ای از زمان؛ماننـد آیه: { تِلْکَ الْأَیامُ نُـداوِلُها بَینَ النّاسِ ؛(۲) «ما این روزهای ظفر و شـکست را به نوبت میان مردم می گردانیم.»

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «الدهر یومان: یوم لک ویوم علیک»؛(۳) «زمانه دو روز است: یک روز به نفع تو است و یک روز به ضرر تو.»

۴ - مرحله؛ چنان که درباره خلقت آسمان و زمین فرمود: { الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیامٍ ؛(۴) «خدایی که آسمان و زمین را در شش مرحله خلق کرد.» و نیز فرمود: { خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یوْمَینِ ؛(۵) «زمین را در دو مرحله خلق کرد.»

۵ - قیـامت؛ بیشترین اسـتعمال واژه یوم در قرآن کریم مربوط به روز قیـامت است. سـرّ این که از قیامت به «یوم» تعبیر می شود آن است که مرحله دیگری از نظام هستی و مرحله پایانی آن است.

الف و لام در «الیوم» برای عهد است و اشاره به روز معین و مشخصّـِی دارد که نزد گوینده و شنونده معلوم است. بنابر این واژه «الیوم» به معنای امروز در مقابل دیروز و فردا قرار دارد.

حقّ آن اسـت کـه آیه، به برهه ای از روزگـار اشـاره دارد که آغـاز آن قطعه زمـانی، روز نزول این آیه بـوده است. از این رو اختصاصی به دوازده ساعت یا بیست و چهار ساعت ظرف نزول آیه ندارد.

ص:۲۷۴

۱- ۸۰۲. سوره بقره، آیه ۱۸۴.

۲- ۸۰۳. سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

۳- ۸۰۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۴- ۸۰۵. سوره اعراف، آیه ۵۴؛ سوره حدید، آیه ۴.

۵- ۸۰۶. سوره فصّلت، آیه ۹.

«الیوم» دوم در آیه که به منظور اهمّیت دادن به آن روز بزرگ تکرار شده است نیز به همین معناست.

طمع کافران

مراد از «کافران» در جمله { أَلْیوْمَ یئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ تنها مشرکان مکّه یا حجاز نیستند، بلکه به علت مطلق بودنش، شامل مشرکان، بت پرستان، یهودیان و مسیحیان و ... نیز می شود.

تلاش کافران به امید نفوذ در دین با انگیزه نابودی آن از برخی آیات قرآن کریم استفاده می شود. خدای سبحان اهداف کافران را در محورهای زیر تشریح کرده است:

۱ - ابتدا تلاش می کردند تا چراغ دین را به طور کلّی خاموش کنند و این نهال نو پا را از ریشه بیرون آورند: { یرِیدُونَ أَنْ یطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَیأْبَی اللَّهُ إِلّا أَنْ یتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ؛(۱) «آنان اراده دائمی دارند که نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند. در حالی که خدا می خواهد نورش را تمام و کامل کند هر چند که کافران را خوش نیاید.»

۲ - چون دیدند که موفّق به ریشه کن ساختن دین و خاموش کردن چراغ آن نشدند، تلاش کردند تا مسلمانان را از دین و آیینشان برگردانند: { لا یزالُونَ یقاتِلُونَکُمْ حَتّی یرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطاعُوا}؛(۲) «مشرکان، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند.»

این تلاش فرهنگی و نظامی اختصاص به مشرکان ندارد، بلکه اهل کتاب نیز در چنین تلاش و کوششی بودند: { وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ

۱- ۸۰۷. سوره توبه، آیه ۳۲.

۲- ۸۰۸. سوره بقره، آیه ۲۱۷.

کُفّاراً حَسَداً}؛(۱) «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما را بعد از ایمان آوردنتان به کفر برگردانند.»

۳ - بعد از بی ثمر ماندن کوشش هایشان در دو مرحله قبل، تلاش کردند تا با پیشنهادِ گرویدن به آیین یهود و نصاری، در حقیقت دین بدلی بسازند و حسّ دین گرایی آنان را این گونه اقناع کنند. از این رو به مردم عوام می گفتند: {لَنْ یدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری ؛(۲) «کسی داخل بهشت نمی شود جز آن که یهودی یا نصرانی باشد.» یا آنجا که می فرماید: {کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاری تَهْتَدُوا(۳)} «یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید.»

سران کفر نیز در مقام توصیه به استقامت و پایداری می گفتند: برای حفظ خدایانتان و عبادت آن ها، صبر و استقامت به خرج دهید: {أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلی آلِهَتِکُمْ ؛(۴) «بروید و بر خدایانتان استقامت و پایداری بورزید.»

۴ - بعد از آن که همه نقشه های پیشین آنان بر باد رفت، به فکر دیگری افتاده و خود را به آن دل خوش کردند و آن این که محمّد صلی الله علیه وآله فرزند پسری ندارد تا جانشین او و ادامه دهنده راهش باشد. و نیز کسی را به طور علنی به جانشینی خود نصب نکرده است، لذا نقشه ها را برای بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه وآله ریختند و به آن دل خوش کرده بودند که در روز غدیر خم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله حضرت علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود معرفی کرده و در میان جماعت بسیاری بر این سمت نصب نمود. این جا بود که کافران و منافقان از این نقشه خود نیز مأیوس شدند، و لذا خداوند متعال این آیه را نازل کرد: {أَلْیوْمَ یئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ أَلْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً}؛(۵) «امروز کافران از

۱- ۸۰۹. سوره بقره، آیه ۱۰۹.

۲- ۸۱۰. سوره بقره، آیه ۱۱۱.

۳- ۸۱۱. سوره بقره، آیه ۱۳۵.

۴- ۸۱۲. سوره ص، آیه ۶.

۵- ۸۱۳. سوره مائده، آیه ۳.

[زوال آیین شما مأیوس شدند، بنابر این از آن ها نترسید، و از [مخالفت من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم، و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین [جاویدان شما پذیرفتم.»

مقصود از اکمال دین

در این که مقصود از «اکمال دین» در آیه مورد بحث چیست، سه نظریه مطرح شده است:

۱ - منظور از «دین»، قوانین و احکام شرع است؛ یعنی در آن روز قوانین اسلام کامل شد، و پس از آن دیگر در اسلام خلأ قانونی وجود ندارد.

پاسخ: اگر مقصود از اکمال دین، اکمال تشریعی بود، باید بعد از نزول آیه حکمی بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل نمی گشت، با این که مطابق روایات بسیار آیه کلاله و آیه ربا و برخی دیگر از احکام بعد از آن روز بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد.

طبری از براء بن عازب نقل می کند که آخرین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد آیه: { یسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِ(۱)} است.

ابو حیان اندلسی می گوید: «بعد از این آیه - آیه اکمال - آیات بسیاری؛ از قبیل آیات ربا و آیات کلاله و دیگر آیات بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد.»

۲ - برخی معتقدند که منظور از دین در آیه «اکمال»، حجّ است؛ یعنی در آن روز خاص و با شکوه، خداوند حجّ شما را کامل کرد.

پاسخ: اوّلاً: حجّ جزء شریعت اسلامی است نه دین، و حمل دین بر شریعت که جزئی از آن، حجّ است خلاف ظاهر به نظر می رسد.

ثانیاً: این توجیه با ظاهر کلمه «الیوم» سازگاری ندارد؛ زیرا مقصود از «الیوم» ظرف زمان حاضر و همان زمان نزول و ابلاغ آیه می باشد. باید مشاهده کرد که در آن

۱- ۸۱۴. سوره نساء، آیه ۱۷۶.

روز چه اتفاقی افتاده که به سبب آن، دین کامل شده است. می دانیم که در آن روز جز ابلاغ ولایت امیر المؤمنین علیه السلام واقعه دیگری نبوده است.

۳ – مقصود از «اکمال دین» کامل شدن ارکان آن به توسط ولایت و امامت امیر المؤمنین است؛ زیرا با ادامه نبوّت از کانال امامت است که دین به قله کمال خود خواهد رسید.

ویژگی های روز غدیر در آیه

مطابق آیه سوم از سوره مائده، شش ویژگی برای روز غدیر خم؛ یعنی هجدهم ذی حجّه که واقعه غدیر و نصب امامت حضرت امیر علیه السلام در آن روز اتفاق افتاده، وجود دارد:

۱ – امید تمام دشمنان را که برای نابودی اسلام دندان طمع تیز کرده بودند، به یأس مبدّل کرد: { أَلْيَوْمَ يئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا}.

۲ – افزون بر تبدیل شدن امیدشان به یأس، آن چنان زمینه فعالیت آن ها را خنثی کرد که ترس مسلمانان را از آنان بی جهت دانست: { فَلا تَخْشَوْهُمْ .

۳ – امکان داشت که مسلمانان با پشت پا زدن و نادیده گرفتن آن نعمت بزرگ، کفران نعمت کنند و زمینه غضب الهی و بازگشت سلطه کفّار را فراهم و امید تازه ای در آنان ایجاد کنند، از این رو برای پیشگیری از این مسأله فرمود: { وَاخْشَوْنِ .

۴ – پیشرفتی کیفی (کمال) در دین الهی ایجاد کرد و مایه تکامل آن گردید: { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ .

۵ – پیشرفتی کمّی (تمامیت) در نعمت مطلق الهی (ولایت) ایجاد کرد، و آن را به مراحل پایانی و اتمام رساند: { وَأَتْمَمْتُ عَلَيكُمْ نِعْمَتی .

۶ – در مرحله ابلاغ نیز خدا راضی شد تا اسلامِ با ولایت، دین ابدی مردم گردد: { وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً}.

بنابر این، آن روز آغاز برهه ای جدید در تاریخ اسلام شد.

ص:۲۷۸

کیفیت نزول آیه

برخی از علمای شیعه به اقتضای ظاهر روایات، احتمال داده انـد که این بخش از آیه جـدا از بقیه بخش ها نازل شـده و هنگام جمع آوری قرآن در اینجا قرار داده شده است، در حالی که غالب یا همه مفسّران اهل سنّت می گویند: مجموع این آیه با هم نازل شده و قسـمت های گوناگون آن، مضمون مشترک دارد. از این رو لازم است هر دو احتمال به طور جداگانه مورد بحث و گفتگو قرار گیرد:

۱ - علمای شیعه می گوینـد: تعدّد یا وحدت آیات به تنهایی نمی تواند دلیل تعدد یا وحدت نزول باشد؛ یعنی همان گونه که دو آیه بودن، نشان تعـدّد نزول نیست، یک آیه بودن نیز دلیل وحـدت نزول تمام بخش های آن نمی توانـد باشـد. مثلاً در آیه تطهیر که در سوره احزاب آمـده، نشان می دهـد که این آیه، مسـتقل از قبل و بعـد خودش است، چنان که مضـمون و محتوای آن شـهادت می دهـد که مخـاطبی غیر از مخـاطب قبل و بعـد از خود دارد. شأن نزولی که علمای اهل سنّت نیز نقل کرده اند نشان می دهد این فقره از آیه در واقعه ای خاص نازل شده است.

در آیه محـلّ بحث نیز مطلب از همین قرار است؛ زیرا هنگـام بیـان حکم خون، مردار، گوشت خوک و ... می فرمایـد: { أَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ...}.

همان طور که می دانیم معلوم شـدن حکم خون و امثال آن موجب یأس دشـمن و تکمیل دین نمی شود. شاهدش آن است که این احکـام، قبلاًـ در دو سوره مکّی - انعام، آیه ۱۴۵ و نحل، آیه ۱۱۵ - ونیز در آیه ۱۷۳ از سوره بقره، که اولین سوره مـدنی است، نـازل شـده بود ولی عنوان یـأس کفـار و تکمیـل دین در آن هـا مطرح نیست، در حالی که اگر نزول و ابلاغ این احکام دارای چنین خاصیتی باشد باید در آن سوره ها نیز { أَلْيَوْمَ يَئِسَ ذکر می شد.

بدین ترتیب { أَلْيَوْمَ...} نمی تواند اشاره به روز نزول حکم خون، مردار، و ... باشد، بلکه باید اشاره به روزی باشد که در آن، حـادثه مهمّ دیگری واقع شـده است. از این جهت شـیعه اعتقـاد دارد آیه { أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ...} اشـاره به روزی دارد که نبی اکرم صلی الله علیه وآله

آیه «تبلیغ» را عملی نمود. آن جا که خداوند می فرماید: { یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أَنْزِلَ إِلَیکَ مِنْ رَبِّکَ ؛(۱) «ای پیامبر! آنچه که از سوی پروردگارت به تو نازل شـد به مردم ابلاغ کن.» امری که اگر امتثال نمی شد زحمات بیست و سه ساله آن حضـرت به هدر می رفت و رسالت الهی ابلاغ نمی گردید.

نتیجه این که یا باید بگوییم: این دو بخش، جدای از قبل و بعد خود نازل شده، لیکن هنگام جمع آوری قرآن به دسـتور پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله یـا به دسـتور کسـانی که بعـد از آن حضـرت به جمع آوری قرآن پرداختنـد - طبق مبـانی مختلف در تـدوین قرآن - در این جا قرار گرفته است. یا این که بگوییم: این دو جمله همراه قبل و بعد خود نازل شده، لیکن به روز نزول آیه، از آن جهت که ظرف نزول برخی احکـام فقهی است اشـاره نـدارد، بلکه جمله معترضه ای است که بین این جملات قرار گرفته است.

مؤیـد این مـدّعا آن است که اگر این دو جمله را حذف کنیم بقیه آیه، تامّ و کامل خواهد بود و خللی در معنای آن وارد نمی شـود. چنـان کـه حـذف آیـه تطهیر خللی در معنـای بقیه آیه ایجـاد نمی کنـد، بلکه معنـا روشن تر و ترجمه و تفسـیر راحت تر خواهد شد.

۲ - احتمـال دیگر این که این جمله همراه بقیه قسـمت های آیه نازل شـده و جـدای از آن ها نیست، چنان که مفسّـِران عامه بر این باورند.

با این احتمال نیز می توان گفت: «الیوم» اشاره به روز نزول احکام مذکور در آیه است؛ زیرا وحدت نزول، نقشی در این جهت نـدارد. همان گونه که صدر آیه ۲۹ سوره یوسف بـا خطاب به حضـرت یوسف علیه السـلام می فرمایـد: { یوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا}؛ «ای یوسف! از این حادثه صـرف نظر کن.» و در ذیل آن خطاب به همسـر عزیز مصر آمده است: { وَاسْتَغْفِری لِذَنْبِكِ ؛ «و تو ای زن! از گنـاه خویش اسـتغفار کن.» بـا آن که مجموع این ها یک آیه بیشتر نیست و نامی از همسـر عزیز مصـر به میان نیامده است. کسی ادعا

۱- ۸۱۵. سوره مائده، آیه ۶۷.

نکرده که هر دو بخش آیه خطاب به یک نفر است. بنابر این، گرچه در محاورات و گفتگوهای عرفی، از وحدت سیاق به عنوان یک اصل و قاعده ای عقلایی نام می برند و بدان توجّه و عنایت دارند؛ لیکن نمی توان گفت: یک قاعده کلّی و عمومی است و همیشه می تواند دلیل یا مؤید باشد، به ویژه اگر قرینه داخلی یا خارجی بر خلاف آن وجود داشته باشد.

برخی می گویند: در ابتدای آیه سوم سوره مائده، سخن از گوشت های حرام است و در انتهای آن، سخن از اضطرار و ضرورت و حکم آن است و در وسط آن دو، آیه «اکمال» آمده است، اگر مقصود از آیه اکمال مسأله ولایت و امامت و جانشینی پیامبرصلی الله علیه وآله است چه تناسبی با صدر و ذیل آیه دارد؟

پاسخ: آیات قرآن به صورت یک کتاب کلاسیک تنظیم نشده است، بلکه به همان شکلی که نازل می گشت به دستور پیامبرصلی الله علیه وآله ثبت می شد. بنابر این ممکن است صدر آیه مورد بحث به خاطر سؤالاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد گوشت های حرام شده، قبل از واقعه غدیر نازل شده باشد، و بعد از مدّتی واقعه غدیر پیش آمده و آیه مورد بحث نازل گشته و نویسندگان وحی، آن را به دنبال حکم گوشت های حرام ثبت کرده اند. سپس مسأله اضطرار یا مصداقی از مصادیق آن رخ داده و حکم آن نازل شده و ذیل آیه را که حاوی حکم اضطرار است به دنبال قسمت وسط آیه ثبت کرده باشند. بنابر این، با توجه به نکته فوق، لازم نیست آیات تناسب خاصّی با هم داشته باشند.

ص:۲۸۱

آیه سأل سائل

آیه سأل سائل

یکی از آیاتی که درباره قصه غدیر خم نازل شده و دلالت حدیث غدیر بر امامت و ولایت و خلافت حضرت علی علیه السلام را تأیید می کند، آیه «سأل سائل» است. خداوند متعال می فرماید: { سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ ؛(۱) «تقاضاکننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شود. این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند.»

اصل قصّه چیست؟ و چگونه ارتباط با واقعه غدیر دارد؟ و چگونه دلالت حدیث امامت و ولایت را تأیید می کند؟ این ها سؤال هایی است که در این مبحث به آن می پردازیم.

اعتراف به نزول آیه در مورد قصه غدیر

اعتراف به نزول آیه در مورد قصه غدیر

برخی از علمای اهل سنّت این آیه را مربوط به قصه غدیر می دانند؛ از قبیل:

۱ - ابو اسحاق ثعلبی

او می گوید: از سفیان بن عیینه درباره تفسیر قول خداوند - عزّ وجلّ - { سَأَلَ سائِلٌ }سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او در جواب گفت: تو از من درباره مسأله ای سؤال کردی که کسی قبل از تو از من سؤال نکرده بود. حدیث کرد مرا پدرم از جعفر بن محمّد، از پدرانش: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله به سرزمین غدیر خم

۱- ۸۱۶. سوره معارج، آیات ۱و۲.

رسیدند، مردم را نـدا داده و همه را جمع کردند. آن گاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست.

این خبر شایع شـد و در همه کشورها و شـهرها پیچید. از آن جمله خبر به حارث بن نعمان فهری رسـید. او در حالی که بر شتر خود سوار بود وارد سـرزمین ابطـح شـد و از شتر خود پایین آمـده، شتر را خوابانید و پای او را بست. آن گاه به خدمت رسول خـدا صـلی الله علیه وآله آمـد در حالی که در میان جمعی از اصـحاب خود بود. عرض کرد: ای محمد! ما را از جانب خداوند امر کردی تـا شـهادت به وحـدانیت خـدا دهیم و این که تو رسول خـدایی، ما هم قبول کردیم. و امر نمودی تا پنـج نوبت نماز بخوانیم. آن را نیز از تو قبول کردیم. و مـا را به زکـات و روزه مـاه رمضـان و حـج امر کردی آن ها را نیز قبول کردیم. به این راضی نشدی تا آن که بازوان پسر عمویت را بالا برده و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ «هر کس که من مولای اویم این علی مولای اوست.» آیا این مطلبی بود که از جانب خود گفتی یا از جانب خدای – عزّ وجلّ –؟!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: قسم به کسی که جز او خدایی نیست، همانا این مطلب از جانب خداوند بوده است.

در این هنگـام حـارث بن نعمان به پیامبر پشت کرده و به سوی راحله خود حرکت کرد در حالی که می گفت: بار خـدایا! اگر آنچه محمـد می گوید حقّ است بر من سـنگی از آسـمان ببار یا عذابی دردناك بر من بفرست. او به شتر خود نرسـیده بود که خداونـد بر او سـنگی فرسـتاد که بر سـر او خورده و از پشت او بیرون آمـد و بـا این طریق به قتـل رسید. در این هنگام بود که خداوند – عزّ وجلّ – این آیه را نازل کرد: { سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْكافِرينَ لَيسَ لَهُ دافِعٌ .(۱)

ترجمه ابی اسحاق ثعلبی

ابن خلّکان می گوید: «ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری،

۱- ۸۱۷. الکشف والبیان، ذیل آیه.

مفسّر مشهور که یکتای اهل زمان خود در علم تفسیر بود، تفسیری نوشته که با آن بر سایر مفسّران فایق آمده است. عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب سیاق تاریخ نیشابور او را یاد کرده و بر او درود فرستاده و نیز او را صحیح النقل و مورد وثوق و اطمینان دانسته است....»(۱)

صفدی نیز درباره او می گوید: «او حافظ، عالم، صاحب نظر در عربیت و موثّق است.»(۲)

ترجمه سفیان بن عیینه

سفیان از مشاهیر مورد وثوق نزد اهل سنّت است. نووی درباره او می گوید: «سفیان بن عیینه... اعمش، ثوری، مسعر، ابن جریح، شعبه، همّام، وکیع، ابن مبارک، ابن مهدی، قطّان، حمّاد بن زید، قیس بن ربیع، حسن بن صالح، شافعی، ابن وهب، احمد بن حنبل، ابن مدینی، ابن معین، ابن راهویه، حمیدی و بسیاری که قابل شمارش نیستند، از او روایت نقل کرده اند. و ثوری از قطّان، و او از ابن عیینه روایت نقل کرده است. علما اتفاق بر امامت و جلالت و عظمت مرتبه او دارند.»(۳)

ذهبی گوید: «امام ابو محمد سفیان بن عیینه هلالی شیخ حجاز.»

شافعی گفته: اگر نبود مالک و سفیان، علم حجاز از بین رفته بود... او ثابت قدم در حدیث بود.

بهز بن اسد گفته: همانند ابن عیینه را ندیدم... و احمد گفته من کسی را داناتر به سنن از او نیافتم.»(۴)

یافعی می گوید: «علما در حقّ او گفته اند: او امام، عالم، ثابت و باورع بوده و اجماع بر صحت حدیث اوست....»(۵)

۱- ۸۱۸. وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۶۱ و ۶۲.

۲- ۸۱۹. الوافی بالوفیات، ج ۸، ص ۳۳.

۳- ۸۲۰. تهذیب الأسماء واللغات، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴- ۸۲۱. العبر، حوادث سنه ۱۹۷.

۵- ۸۲۲. مرآه الجنان، حوادث سنه ۱۹۸.

۲ – ابو عبید هروی (م ۲۲۳)

هروی در تفسیرش به نام «غریب القرآن» در ذیل آیه { سَأَلَ سائِلٌ }می نویسد: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم آنچه قرار بود ابلاغ کند به مردم رساند و آن مطلب در کشورها و شهرها پخش شد، جابر بن نضر بن حارث بن کلده عبدری آمد و عرض کرد: ای محمد! تو ما را از جانب خدا امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا دهیم... تا آخر روایت.»

ابن خلکان در ترجمه هروی می نویسد: «او مردی ربّانی، و دارای فنون مختلف در علوم اسلامی بود، روایتش حسن و صحیح النقل بود. و کسی را نمی شناسم که در امر دین او طعنی وارد کرده باشد.»(۱)

۳ – شیخ الاسلام حمّوئی

او در باب پانزدهم از کتاب «فرائد السمطین» از شیخ عمادالدین عبدالحافظ بن بدران، از قاضی جمال الدین عبدالقاسم بن عبدالصمد انصاری، از عبدالجبار بن محمد خوارزمی بیهقی، از ابی الحسن علی بن احمد واحدی نقل کرده که گفت: من از شیخ مان استاد ابی اسحاق ثعلبی در تفسیرش قرائت کردم که از سفیان بن عیینه درباره این آیه { سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ سؤال شد که در شأن چه کسی نازل شده است؟ او این حدیث را (که قبلاً ذکر کردیم) نقل نمود... .(۲)

حموئی همان ابراهیم بن محمد بن مؤید بن حمویه صدرالدین ابو المجامع شافعی است که از شیوخ ذهبی بوده و در سال ۷۲۲ وفات یافته است. علماء اهل سنّت او را امام در علوم حدیث و فقه معرفی کرده اند.(۳)

تألیف کتاب او «فرائد السمطین» در سال ۷۱۶ به پایان رسیده است.

۱- ۸۲۳. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۶۰، رقم ۵۳۴.

۲- ۸۲۴. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۸۲، ح ۶۳.

۳- ۸۲۵. تذکره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵؛ معجم شیوخ الذهبی، ص ۱۲۵، رقم ۱۵۶.

بغدادی می گوید: «جوینی از کتابش (فرائد السمطین) درسال ۷۱۶ فارغ شد.»(۱) کتاب او از بهترین کتاب هایی است که اهل سنّت در نقل فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به رشته تحریر درآورده اند.

۴ – حاکم حسکانی

حاکم حسکانی حنفی این روایت را با سندهای بسیار از برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام و تعدادی از صحابه نقل کرده است. اینک ما یک روایت از آن ها را نقل می کنیم: او از ابوبکر محمد بن محمد بغدادی، از ابو محمد عبداللّٰه بن احمد بن جعفر شیبانی، از عبدالرحمن بن حسن اسدی، از ابراهیم بن حسین کسائی، از فضل بن دکین، از سفیان بن سعید، از منصور، از ربعی، از حذیفه بن یمان نقل کرده که گفت: هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ نعمان بن منذر فهری ایستاد و گفت:... آن گاه تا آخر قصه را نقل می کند.(۲)

– ابوبکر محمد بن محمد بغدادی؛ حافظ عبدالغافر نیشابوری در ترجمه او می گوید: «او فقیه، فاضل، دین دار... بود.»(۳)

– عبداللّٰه بن احمد بن جعفر شیبانی نیشابوری؛ خطیب بغدادی در ترجمه او می گوید: «وی اموال بسیاری داشت، همه آن ها را در راه علم و اهل علم و حج و جهاد و اعمال نیک به کار گرفت، واز تمام علمای هم عصرش بیشتر حدیث شنید... او مورد وثوق است....»(۴)

– عبدالرحمن بن حسن اسدی؛ خطیب بغدادی او را در ترجمه اش تمجید کرده است.(۵) گرچه برخی از معاصرینش او را تضعیف کرده اند، ولی بنا بر رأی ذهبی و ابن حجر، تضعیف معاصر قابل توجه نیست.(۶)

۱- ۸۲۶. ایضاح المکنون در ذیل کشف الظنون، ج ۴، ص ۱۸۲.

۲- ۸۲۷. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱ – ۳۸۵.

۳- ۸۲۸. السیاق فی تاریخ نیشابور، ص ۳۷.

۴- ۸۲۹. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۳۹۱.

۵- ۸۳۰. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۹۲.

۶- ۸۳۱. لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۱.

– ابراهیم بن حسین کسائی معروف به ابن دیزل؛ ذهبی درباره او می گوید: «امام حافظ، ثقه، عابد... حاکم او را ثقه مأمون معرفی کرده است....»(۱)

فضل بن دکین؛ او از رجال صحاح ستّه به شمار می آید. ابن حجر می گوید: «او ثقه و ثبت بوده و از بزرگان شیوخ بخاری به حساب می آید.»(۲)

سفیان بن سعید؛ او که معروف به ثوری است، شعبه و سفیان بن عیینه و ابو عاصم نبیل و یحیی بن معین و بسیاری از علما او را امیرالمؤمنین در حدیث معرفی کرده اند. سفیان بن عیینه می گوید: اصحاب حدیث سه نفرند: ابن عباس در زمانش، شعبی در زمانش، ثوری در زمانش. عباس دوری می گوید: مشاهده کردم که یحیی بن معین هیچ کس را در فقه و حدیث و زهد و هر چیز، بر سفیان مقدم نمی داشت. او از رجال صحاح ستّه است.(۳)

– منصور؛ همان منصور بن معتمر است که از رجال صحاح ستّه بوده و ابن حجر در شأن او گفته: «او ثقه و ثبت است و اهل تدلیس نبوده است.»(۴)

– ربعی؛ همان ربعی بن خِراش است که از رجال صحاح ستّه به حساب می آید. ابن حجر او را ثقه و عابد معرفی کرده است.(۵)

– حذیفه بن یمان؛ او از اصحاب جلیل القدر است.

راویان حدیث از اهل بیت علیهم السلام و اصحاب

این روایت را برخی از امامان اهل بیت علیهم السلام و نیز برخی از صحابه نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ – امام امیر المؤمنین علیه السلام.

۲ – امام محمد باقرعلیه السلام.

۳ – امام جعفر صادق علیه السلام.

۱– ۸۳۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۸۴.

۲– ۸۳۳. تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۱۱۰.

۳– ۸۳۴. تهذیب الکمال، ج ۱۱، ص ۱۶۴–۱۶۹.

۴– ۸۳۵. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۷.

۵– ۸۳۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴ – عبداللَّه بن عباس.

۵ – حذیفه بن یمان.

۶ – سعد بن ابی وقاص.

۷ – ابو هریره.

راویان حدیث از عامه

مضمون این حدیث را عده ای از علمای اهل سنّت در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ – حافظ ابو عبید هروی {۲۲۳}.(۱)

۲ – ابوبکر نقّاش موصلی بغدادی {۳۵۱}.(۲)

۳ – ابو اسحاق ثعلبی نیشابوری {۴۲۷}.(۳)

۴ – حاکم حسکانی حنفی.(۴)

۵ – ابوبکر یحیی قرطبی {۵۶۷}.(۵)

۶ – سبط بن جوزی حنفی {۶۵۴}.(۶)

۷ – شیخ الاسلام حموئی.(۷)

۸ – شیخ محمد زرندی حنفی.(۸)

۹ – نورالدین ابن صبّاغ مالکی.(۹)

۱۰ – سید نورالدین سمهودی شافعی.(۱۰)

۱– ۸۳۷. تفسیر غریب القرآن، ذیل آیه.

۲– ۸۳۸. تفسیر شفاء الصدور، ذیل آیه.

۳– ۸۳۹. الکشف والبیان، ذیل آیه.

۴– ۸۴۰. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۸۳.

۵- ۸۴۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۸، ص ۲۷۸.

۶- ۸۴۲. تذكره الخواص، ص ۳۰.

۷- ۸۴۳. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۸۲، ح ۶۳.

۸- ۸۴۴. نظم درر السمطين، ص ۹۳.

۹- ۸۴۵. الفصول المهمه، ص ۴۱.

۱۰- ۸۴۶. جواهر العقدين، ص ۱۷۹.

۱۱ – ابو السعود عمادی.(۱)

۱۲ – شمس الدین شربینی شافعی.(۲)

۱۳ – سید جمال الدین شیرازی.(۳)

۱۴ – شیخ زین الدین مناوی شافعی.(۴)

۱۵ – شیخ برهان الدین علی حلبی شافعی.(۵)

۱۶ – سید مؤمن شبلنجی شافعی.(۶)

۱۷ – شیخ احمد بن باکثیر مکی شافعی.(۷)

۱۸ – شیخ عبدالرحمن صفوری.(۸)

۱۹ – شمس الدین حنفی شافعی.(۹)

۲۰ – ابو عبداللّه زرقانی مالکی.(۱۰)

۲۱ – قندوزی حنفی.(۱۱)

۲۲ – محمد بن یوسف گنجی.(۱۲)

و دیگران.

دلالت حدیث

این روایت از جمله شواهد و قراینی است که دلالت بر معنای سرپرستی در حدیث غدیر دارد؛ زیرا اگر مقصود از مولاـ در حدیث غدیر محبّت و یا نصرت بود،

۱- ۸۴۷. ارشاد العقل السلیم، ج ۹، ص ۲۹.

۲- ۸۴۸. السراج المنیر، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳- ۸۴۹. الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۰.

۴- ۸۵۰. شرح جامع الصغیر، ج ۶، ص ۲۱۸.

۵- ۸۵۱. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۷۴.

۶- ۸۵۲. نور الابصار، ص ۱۵۹.

۷- ۸۵۳. وسیله المآل، ص ۱۱۹.

۸- ۸۵۴. نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۰۹.

۹- ۸۵۵. شرح جامع الصغیر، ج ۲، ص ۳۷۸.

۱۰- ۸۵۶. شرح المواهب اللدنیه، ج ۷، ص ۱۳.

۱۱- ۸۵۷. ینابیع الموده، ص ۲۷۴.

۱۲- ۸۵۸. کفایه الطالب.

چه ضرورتی داشت که حارث بن نعمان این گونه با رسول خدا صلی الله علیه وآله محاجّه کرده و در نهایت امر از خداوند تقاضای مرگ کند؟ به طور حتم او از حدیث غدیر معنای سرپرستی و امامت حضرت علی علیه السلام را فهمیده بود، لذا به جهت عنادی که با حضرت داشت تحمل نیاورده، حسد او باعث شد که چنین درخواستی از خداوند نماید.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

برخی از متعصّبین از علمای اهل سنّت، درصدد توجیه یا تکذیب این حدیث برآمده اند. اینک به این شبهات پرداخته و هر یک را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد:

۱ – سوره معارج مکّی است!!

ابن تیمیه در یک سری از اشکالات خود بر این حدیث می گوید: «سوره معارج که این آیه در اول آن آمده است به اتفاق اهل علم مکّی است، در نتیجه نزول آن ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر بوده است.»(۱)

پاسخ: اجماعی را که ابن تیمیه ادعا کرده متیقّن از آن نزول مجموع سوره در مکه است نه مجموع آیات آن؛ زیرا ممکن است که خصوص این آیه مدنی باشد.

اگر کسی اشکال کند قاعده در این که سوره ای مکّی یا مدنی است این است که اولین آیه آن در کجا نازل شده باشد، و چون افتتاح سوره با آیه مدنی است پس با مکّی بودن سوره سازگاری ندارد.

در جواب می گوییم: این ادعا خلاف واقع است زیرا چه بسیار مواردی که بر خلاف این مطلب آمده است:

الف) سوره عنکبوت؛ تمام آیات آن مکّی است به جز ده آیه از اول آن.(۲)

۱- ۸۵۹. منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۱.

۲- ۸۶۰. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۱۳۳؛ الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۴۱.

ب) سوره کهف؛ تمام آیات آن مکّی است بجز هفت آیه ازاوّل آن که مدنی است.(۱)

ج) سوره مطفّفین؛ تمام آیات آن مکی است به جز آیه اول آن.(۲)

د) سوره لیل؛ تمام آیات آن مکّی است به جز آیه اول آن.(۳)

ه) سوره مجادله؛ تمام آیات آن مدنی است به جز ده آیه از اول آن.(۴)

و) سوره بلد؛ تمام آیات آن مدنی است به جز آیه اول آن.(۵)

۲ – خداوند با وجود پیامبر کسی را عذاب نخواهد کرد!!

ابن تیمیه نیز می گوید: «این آیه به سبب مطلبی است که مشرکان در مکه گفته اند، و بعد از آن هم عذابی به خاطر آن نازل نشد؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: { وَما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ؛(۶)«ولی [ای پیامبر!] تا تو در میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد. و [نیز] تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.»(۷)

پاسخ: اوّلاً: منافاتی ندارد که عذاب خداوند در مکه بر مشرکان وارد نشده باشد ولی در این مکان بر حارث نازل گشته باشد.

ثانیاً: از برخی روایات استفاده می شود که در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله برخی از اشخاص مورد عذاب قرار گرفتند.

الف) مسلم در صحیح خود به سندش از ابن مسعود نقل می کند که قریش نافرمانی رسول خدا نمود و از قبول اسلام سرباز زد، پیامبر صلی الله علیه وآله در حقّ آن ها نفرین کرد و به خداوند عرض کرد: «بار خدایا! همانند هفت سال یوسف بر آنان قحطی بفرست. در این هنگام بود که خشک سالی شبه جزیره حجاز را فرا گرفت و کار به جایی رسید

۱- ۸۶۱. الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۳۵؛ الاتقان، ج ۱، ص ۴۱.
۲- ۸۶۲. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۹۱.
۳- ۸۶۳. الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.
۴- ۸۶۴. ارشاد العقل السلیم، ج ۸، ص ۲۱۵.
۵- ۸۶۵. الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.
۶- ۸۶۶. سوره انفال، آیه ۳۳.
۷- ۸۶۷. منهاج السنه.

که مردار می خوردند. و از شدت گرسنگی و عطش، آسمان را همانند دود مشاهده می کردند... .(۱)

ب) ابن عبدالبر نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله هر گاه راه می رفت به طرف راست و چپ مایل می شد. حکم بن عاص آن حرکت را به جهت استهزای حضرت انجام می داد. پیامبرصلی الله علیه وآله روزی او را دید که چنین کاری را انجام می دهد، حضرت او را نفرین کرد که خدا کند که چنین شوی. از همان روز به حالتی مبتلا شد که هنگام راه رفتن بدنش می لرزید.(۲)

ج) بیهقی به سند خود از اسامه بن زید نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله کسی را به محلّی فرستاد، او بر رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ بست. حضرت او را نفرین کرد. او را مشاهده کردند که از دنیا رفته و شکمش پاره شده است. و هنگام دفن هر چه کردند او را خاک کنند، زمین او را قبول نکرد.(۳)

از این قضایا و قصه های دیگر استفاده می شود که مقصود از عذابی که با وجود پیامبر صلی الله علیه وآله بلکه پیامبران از مردم برداشته می شود، عذاب عمومی است نه عذاب خصوصی و مربوط به یک یا دو فرد، و این مطلب موافق با مقتضای حکمت است؛ زیرا گاهی ضرورت چنین اقتضایی را دارد.

۳ - اگر چنین بود باید معجزه می شد!!

ابن تیمیه می گوید: «اگر این واقعه صحیح بود، باید همانند قصه اصحاب فیل به عنوان معجزه ای در بین همه مردم پخش می شد و همه آن را می دانستند در حالی که چنین نیست.»(۴)

پاسخ: اوّلاً: قیاس ابن تیمیه؛ یعنی قیاس یک قضیه و واقعه فردی را به قصه

۱- ۸۶۸. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۳۹؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۳۰، ح ۴۴۱۶.
۲- ۸۶۹. الاستیعاب، قسم اول، ص ۳۵۹.
۳- ۸۷۰. الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰.
۴- ۸۷۱. منهاج السنه.

اصحاب فیل، قیاس مع الفارق است؛ زیرا در مورد قصه اصحاب فیل، حادثه ای عظیم و همگانی اتفاق افتاد و لذا خبر آن سریع بین مردم پخش شد، بر خلاف قصه حارث بن نعمان که قضیه ای فردی و در محدوده ای خاص بوده است.

ثانیاً: از آنجا که این قصّه از فضایل حضرت امیر علیه السلام به حساب می آید، لذا سعی مکتب خلفا در طول تاریخ در مخفی داشتن آن بوده است.

۴ – مسلمان عذاب دنیوی نمی شود!!

ابن تیمیه می گوید: «از ظاهر کلمات حارث استفاده می شود که او مسلمان بوده و به مبادی پنجگانه اسلامی اعتراف داشته است. و معلوم است که در دنیا خصوصاً در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله کسی که مسلمان است عذاب نمی شود.»(۱)

پاسخ: از حدیث مذکور همان گونه که اسلام حارث استفاده می شود، ارتداد او هم از آن حرفی که در آخر کلامش زده، استفاده می شود و در حقیقت مشرک است. و لذا او استحقاق چنین عذابی را داشته است.

ص:۲۹۴

۱- ۸۷۲. منهاج السنه.

آیه خیر البریه

آیه خیر البریه

یکی از آیـاتی که به یک معنا مربوط به امامت و ولایت امیر المؤمنین علیه السـلام است و با ظرافتی خاص، دلالت بر ولایت و امـامت آن حضـرت دارد، آیه «خیر البریه» است. خداونـد متعـال در سوره بینه می فرمایـد: { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ...}؛(۱) «همانا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات [خدا هستند....»

چگونگی اسـتدلال به این آیه بر امـامت و ولایت امیر المؤمنین علیه السـلام دقیق و ظریف است و لـذا احتیاج به شـرح و بسـط دارد. اینک به توضیح آیه می پردازیم.

تفسیر آیه

خداونـد متعال در آیه شـشم از سوره بینه می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا م......أَهْلِ الْکِتابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیهِ}؛ «همانـا کـافران از اهل کتاب و مشـرکان در آتش دوزخنـد، جاودانه در آن میماننـد، آن ها بـدترین مخلوقاتند.»

پس از این که خداونـد در آیه فوق بـدترین مخلوقات را معرّفی می کنـد، در آیه بعـد به معرّفی بهترین مخلوقات پرداخته، می فرمایـد: { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ}؛ «کسـانی که ایمـان آورده و اعمـال صالـح انجام دادنـد، بهترین مخلوقات خدا هستند.»

۱- ۸۷۳]. سوره بینه، آیه ۷.

در این آیه برای بهترین مخلوقات خدا دو صفت ذکر شده است:

۱ - ایمان به خدا و پیامبرصلی الله علیه وآله و روز قیامت.

۲ - عمل صالح؛ که معنای وسیعی دارد، ساده ترین آن طبق آنچه در روایات آمده برداشتن موانع از سر راه مسلمانان است.

قرآن پس از معرفی «خیر البریه» و تبیین صفات و ویژگی های آنان، به بیان اجر و پاداش آنان می پردازد و می فرماید: { جَزآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ ؛(۱) «پاداش آن ها نزد پروردگارشان باغ های بهشت جاویدان است، که نهرها از زیر درختانشان جاری است، همیشه در آن می مانند، [هم خدا از آن ها خشنود است و [هم آن ها از خدا خشنودند و این [مقام والا] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.»

بررسی مصداق آیه

از امتیازات دین الهی این است که با وجودی که تبیین کننده راه سعادت و کمال است و آن را در سطح کلّی خوب توصیف و تبیین می کند ولی به این اکتفا نکرده، الگوی کاملی نیز به جامعه معرفی می کند تا با پیروی از او که مجسّم آن دستورات هدایت است، بهتر به کمال خود برسد. در قرآن کریم مشاهده می کنیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله الگو برای صحابه و به طور کلّی برای مسلمان معرفی شده است. خداوند متعال می فرماید: { لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ };(۲) «مسلّماً برای شما در [زندگی رسول خدا الگوی نیکویی است.»

امّا این را می دانیم که در هر زمان احتیاج به یک الگوی کامل داریم؛ زیرا هر زمان مقتضیات خاص خود را دارد، و لذا باید کسانی باشند که از عصمت برخوردار بوده و در مواقف مختلف، الگوهای صحیحی برای مردمی باشند که درصدد رسیدن به حقّ و حقیقتند.

۱- ۸۷۴. سوره بینه، آیه ۸.

۲- ۸۷۵. سوره احزاب، آیه ۲۱.

با ذکر این مقدمه، می خواهیم این مطلب را مورد بررسی قرار دهیم که آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای بعد از خودش کسی را به عنوان الگوی جامعه معرفی کرده است که مصداق بارز آیه مورد بحث بوده باشد تا مردم با اقتدای به او در حقیقت ادامه دهنده راه اصیل و خطّ پیامبرصلی الله علیه وآله بوده و به جزایی که خداوند در این سوره معین کرده برسند، یا خیر؟

با مراجعه به روایات فریقین در ذیل آیه شریفه مورد بحث و روایات دیگر پی می بریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مصداق بارز و اتمّ و اکمل خیر البریه که مؤمن واقعی و عمل کننده به اعمال صالح است را در زمان خود معرفی کرده و او کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام و هر کسی که همانند اوست، نبوده است.

نقل روایات

همان گونه که اشاره شد، روایات زیادی در ذیل آیه مورد بحث وارد شده که «خیر البریه» را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده است، اینک به برخی از روایات اهل سنّت اشاره می کنیم:

۱ - ابن حجر و دیگران از ابن عباس نقل کرده اند: هنگامی که آیه { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ...} نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «مقصود از آن تو و شیعیان تو است....»(۱)

۲ - حاکم حسکانی نیز از ابن عباس نقل کرده که این آیه { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ...} در شأن علی و اهل بیت علیهم السلام نازل شد.(۲)

۳ - وی هم چنین به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که من او را به سینه چسبانده بودم از دنیا رحلت نمود، حضرت فرمود: ای علی! آیا قول خداوند تعالی: { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ} را

۱- ۸۷۶. صواعق المحرقه، ص ۹۶؛ ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابی نعیم، ص ۲۳۷.

۲- ۸۷۷. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۹۵.

نشنیده ای؟ آن ها شیعیان تو هستند. وعده گاه من و شما در کنار حوض (کوثر) است... .»(۱)

۴ – ابن مردویه از عایشه نقل کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: چه کسی کریم ترین خلق بر خداوند است؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا نخوانده ای این آیه را { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ...}؟(۲)

۵ – ابن عساکر به سندش از جابر بن عبداللَّه انصاری نقل می کند که فرمود: ما نزد پیامبرصلی الله علیه وآله بودیم که علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست، همانا این (علی) و پیروان و شیعیان او به طور حتم در روز قیامت به فوز خواهند رسید. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ}.

لذا هر گاه اصحاب پیامبر مشاهده می کردند که علی علیه السلام می آید می گفتند: خیر البریه آمد.(۳)

۶ – ابن مردویه از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: «آیا قول خدا را نشنیده ای { إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا...}؟ مقصود تو و شیعیان تو است....»(۴)

۷ – طبری در تفسیر خود به سندش از ابی الجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه { أُولئِکَ هُمْ خَیرُ الْبَرِیهِ} نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مقصود تو هستی ای علی و شیعیان تو.»(۵)

روایات هم مضمون

روایات دیگری به همین مضمون در مصادر حدیثی اهل سنّت یافت می شود که به برخی از آن ها اشاره ای می کنیم:

۱– ۸۷۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲– ۸۷۹. درّ المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.

۳– ۸۸۰. درّ المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.

۴– ۸۸۱. درّ المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.

۵– ۸۸۲. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

۱ - ابن حجر از امّ سلمه - رضی اللَّه عنها - نقل کرده: نوبت من بود که رسول خداصلی الله علیه وآله نزد من باشد، فاطمه علیها السلام به سراغ حضرت آمد و به دنبال او علی علیه السلام آمد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: ای علی! تو و اصحاب تو در بهشت می باشید، تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود.(۱)

۲ - حاکم حسکانی در ذیل آیه {وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یعْدِلُونَ(۲)} از امام علی علیه السلام نقل کرده که مقصود از آن ها من و شیعیان من می باشند.(۳)

۳ - ابن مغازلی به سندش از انس بن مالك نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از امّتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند. آن گاه به علی علیه السلام التفات کرده و فرمود: اینان شیعیان تواند و تو امام آنانی.(۴)

۴ - گنجی شافعی به سندش از ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام نظر کرده و فرمود: «این (علی) و شیعیان او در روز قیامت فائزند.»(۵)

۵ - خوارزمی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند، و همانا حقّ بر زبان تو است....»(۶)

۶ - ابن عساکر به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «تو و شیعیان تو در بهشت هستید.»(۷)

۷ - سمهودی به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خوشا به حال سبقت گیرندگان بر سایه عرش الهی در روز قیامت. عرض شد: ای رسول خدا! آنان کیانند؟ فرمود: شیعیان تو ای علی و محبّین تو.(۸)

۱- ۸۸۳. صواعق المحرقه، ص ۱۶۱.

۲- ۸۸۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۱.

۳- ۸۸۵. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۴.

۴- ۸۸۶. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۲۹۳.

۵- ۸۸۷. کفایه الطالب، ص ۱۷۵.

۶- ۸۸۸. المناقب، باب ۶۱.

۷- ۸۸۹. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۳۴۵، رقم ۸۴۵.

۸- ۸۹۰. جواهر العقدین، عقد دوم، ذکر هشتم.

۸ – خطیب بغدادی به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت وشیعتک فی الجنّه»؛(۱) «تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود.»

۹ – هیثمی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «تو اوّل کسی هستی که از امت من داخل بهشت می شود. و همانا شیعیان تو بر منبرهایی از نورند....»(۲)

۱۰ – علامه مناوی از امّ سلمه – رضی اللّه عنها – نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «علی وشیعته هم الفائزون یوم القیامه»؛(۳) «علی و شیعیان او همان فائزان و نجات یافتگان در روز قیامتند.»

راویان احادیث از علمای اهل سنّت

این گونه احادیث را گروه زیادی از علمای اهل سنّت در کتاب های خود ذکر کرده اند که برخی از آن ها عبارتند از:

۱ – ابن عساکر.(۴)

۲ – ابن حجر هیتمی.(۵)

۳ – ابونعیم اصفهانی.(۶)

۴ – ابن اثیر.(۷)

۵ – حاکم حسکانی حنفی.(۸)

۶ – دیلمی.(۹)

۱– ۸۹۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۲– ۸۹۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱.

۳– ۸۹۳. کنوز الحقائق، ص ۹۸.

۴– ۸۹۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۳۱۸.

۵– ۸۹۵. الصواعق المحرقه، ص ۹۶.

۶– ۸۹۶. ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ص ۲۷۳.

۷– ۸۹۷. النهایه، ج ۴، ص ۱۰۶.

۸– ۸۹۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹.

۹– ۸۹۹. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵، ص ۳۲۹.

۷ – طبرانی.(۱)

۸ – هیثمی.(۲)

۹ – سیوطی.(۳)

۱۰ – قندوزی.(۴)

۱۱ – ابن مغازلی شافعی.(۵)

۱۲ – گنجی شافعی.(۶)

۱۳ – حمّوئی.(۷)

۱۴ – خوارزمی.(۸)

۱۵ – ابن حجر.(۹)

۱۶ – بلاذری.(۱۰)

۱۷ – سمهودی.(۱۱)

۱۸ – طبری.(۱۲)

۱۹ – ابن صباغ مالکی.(۱۳)

۲۰ – خطیب بغدادی.(۱۴)

۲۱ – مسعودی.(۱۵)

۲۲ – میر سید علی همدانی.(۱۶)

۱- ۹۰۰. المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۵۰.

۲- ۹۰۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۱.

۳- ۹۰۲. درّ المنثور، ج ۶، ص ۵۸۹.

۴- ۹۰۳. ینابیع الموده، ص ۱۰۹.

۵- ۹۰۴. المناقب، ص ۲۹۳.

۶- ۹۰۵. کفایه الطالب، ص ۱۷۵.

۷- ۹۰۶. فرائد السمطین، ج ۱، باب ۳۱.

۸- ۹۰۷. المناقب، باب ۶۱.

۹- ۹۰۸. لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۵۴، رقم ۱۰۳۹.

۱۰- ۹۰۹. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۲، رقم ۲۱۵.

۱۱- ۹۱۰. جواهر العقدین، عقد دوم، ذکر هشتم.

۱۲- ۹۱۱. جامع البیان، ج ۳۰، ص ۲۶۴.

۱۳- ۹۱۲. الفصول المهمه، ص ۱۲۱.

۱۴- ۹۱۳. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۱۵- ۹۱۴. مروج الذهب، ج ۳، ص ۷.

۱۶- ۹۱۵. مودّه القربی، ص ۹۰.

۲۳ – مناوی.(۱)

۲۴ – ذهبی.(۲)

۲۵ – ابو الفرج اصفهانی.(۳)

۲۶ – شبلنجی.(۴)

۲۷ – متقی هندی.(۵)

۲۸ – آلوسی.(۶)

۲۹ – شوکانی.(۷)

تصحیح احادیث

تصحیح احادیث

این احادیث را از طرق مختلف می توان تصحیح نمود:

۱ – سندی

این روایات در کتب فریقین به حدّی فراوان است که انسان می تواند به مضـمون آن اطمینان حاصل کند، خصوصاً آن که این رویـات را اهـل سـنّت نقـل کرده انـد که موافق اعتقـاد آن ها نبوده است، و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این روایات قابل انکار نبوده و نمی توان آن ها را جعلی دانست. و لـذا ابن حجر هیتمی بعـداز نقل برخی از این احادیث، بـدون آن که در سند آن ها ایرادی وارد کند درصدد توجیه دلالی بر آمده است.

۲ – مضمونی

در این روایات به این مطلب تصریح شده که امام علی علیه السلام و شیعیان و پیروان او

۱- ۹۱۶. کنوز الحقائق، ص ۹۸.

۲- ۹۱۷. میزان الاعتدال در حاشیه نور الأبصار، ص ۱۳۱.

۳- ۹۱۸. الأغانی، ج ۱۸، ص ۹۰.

۴- ۹۱۹. نور الابصار، ص ۱۵۹.

۵- ۹۲۰. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲.
۶- ۹۲۱. روح المعانی، تفسیر سوره بینه.
۷- ۹۲۲. فتح الغدیر، تفسیر سوره بینه.

اهـل نجاتنـد و مصـداق واقعی «خیر البریه» می باشـند. پس در حقیقت مضـمون این احـادیث اشاره به الگو بودن و رهبری امام علی علیه السـلام در جـامعه بعـد از رسول اکرم صـلی الله علیه وآله دارد و این که هر یک از مسـلمانان وظیفه دارنـد تا بعـد از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله او را الگو قرار داده و از او پیروی کننـد. این مضـمون را می توان بـا احـادیث متواتر و صـحیح السـند دیگر مورد تأیید و تأکید قرار داد؛ مثل حدیث ثقلین، حدیث غدیر و دیگر احادیثی که پیامبر صـلی الله علیه وآله در آن ها حضرت علی علیه السلام را امام بعد از خود معرفی کرده و مردم را نیز به متابعت از ایشان دعوت کرده است.

ارتباط آیه با امامت

بین شیعه و اهل سنّت اختلاف است که آیا امامت انتصابی است که باید از جانب خداوند تعیین شود یا این که به انتخاب مردم واگذار شده است. در هر دو صورت از این آیه و روایاتی که در ذیل آن آمده است به دست می آید که امام علی علیه السلام بهترین مردم است. و از آنجـا که این اصـل کلّی مورد موافقت حتّی ابن تیمیه است که بهترین ها بایـد رهبرو امام باشـند، نتیجه می گیریم که امـام علی علیه السـلام از آن جهت که بهترین است بایـد امـام و رهبر جـامعه اسـلامی بعـد از پیـامبر باشـد؛ خواه خلافت به انتصاب باشد و یا انتخاب.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

از آنجا که این روایات نصّ بر حقانیت امام علی علیه السـلام و شیعیان آن حضرت است لذا اهل سنّت درصدد برآمده اند که از هر طریق ممکن در آن ها خدشه وارد کنند. اینک به بررسی هر یک از آن ها پرداخته و پاسخ می دهیم:

۱ - برتری امام علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله!!

آلوسی می گوید: «اگر منظور از «خیر البریه» علی علیه السلام است، لازم می آید که او از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بالاتر باشد، چون به طور مطلق آمده و شامل پیامبر نیز می شود.»(۱)

۱- ۹۲۳. روح المعانی، ذیل آیه «خیر البریه.»

پاسخ: اوّلاً: آیه اشاره به بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد. و لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله تخصّصاً خارج است.

ثانیاً: مطابق برخی از ادله؛ همچون آیه «مباهله» و حدیث «طیر» و حدیث «نور» امام علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه وآله در جمیع فضایل است، و بین آن دو جدایی نیست تا دلالت بر برتری امام علی علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه وآله داشته باشد.

ثالثاً: برای «خیر البریه» شدن، قرآن چند صفت ذکر کرده است که یکی از آن ها ایمان به خدا و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله است. پس امام علی علیه السلام به جهت ایمان به رسالت پیامبر اسلام به مقام «خیر البریه» بودن رسیده است.

رابعاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به امت خود کرده و آن ها را به پیروی از خیر البریه؛ یعنی حضرت علی علیه السلام دعوت می کند. واضح است که مردم را دعوت می کند که بعد از وفاتش حضرت علی علیه السلام را که بهترین فرد روی زمین است، متابعت کنند.

۲ – شیعه یعنی محبّ!!

ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقه» بعد از نقل برخی از این احادیث می گوید: «شیعیان علی علیه السلام همان اهل سنّتاند؛ زیرا آن ها هستند که علی را آن طور که خدا و رسول فرمان داده دوست دارند، و اما غیر از اهل سنّت همه دشمنان علی می باشند؛ زیرا محبّتی که خارج از شرع بوده و از راه هدایت انحراف دارد در حقیقت بزرگ ترین دشمنی است، و به همین جهت است که سبب هلاکت آن ها می شود....»(۱)

پاسخ: اوّلاً: ایشان کلمه «شیعه» را به محبّ معنا کرده است در حالی که این معنا با کلمه شیعه سازگاری ندارد، شیعه در لغت به معنای پیرو است.

ثانیاً: این معنا با معنای اصطلاحی «شیعه» نیز سازگاری ندارد؛ زیرا شیعه در اصطلاح به گروهی اطلاق می شود که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پیروی کرده و قائل به امامت و وصایت آن ها می باشند.

۱– ۹۲۴. صواعق المحرقه، ص ۹۲.

شهرستانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی علیه السلام پیروی کرده و به امامت و خلافت ایشان، به نصّ و وصیت قائل شده اند.»(۱)

میر سید شریف جرجانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که علی علیه السلام را مشایعت کرده و معتقدند که او امام بعد از رسول خداست و امامت از او و اولادش خارج نمی شود.»(۲)

ثالثاً: به ابن حجر می گوییم: اگر شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام همان اهل سنّتاند که محبّ او هستند، آن گونه که در کتاب و سنّت آمده، پس چرا در مدح دشمنان او کتاب تألیف کرده و آن ها را می ستایند؟ مگر خود ابن حجر نیست که رساله مستقلّی در دفاع از معاویه به نام «تطهیر الجنان» تألیف کرده است؟ آیا دشمنی معاویه نسبت به امام علی علیه السلام برای ابن حجر معلوم نبوده است؟

رابعاً: به چه دلیل محبّت غیر از اهل سنّت به امیرالمؤمنین علیه السلام خارج از حدّ شرع است؟ مگر محبّت آن ها در حدّ خدایی است؟ هرگز چنین نیست. این محبّت شماست - بر فرض اگر باشد - که در حدّ تقصیر و کوتاهی است، نه این که محبّت ما در حقّ آن حضرت افراط باشد، ما اگر او را دوست داریم به خاطر حدیث «رایه» است که خداوند متعال او را دوست دارد.

خامساً: شما چگونه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را دوست دارید در حالی که بزرگانتان؛ امثال بخاری، از نواصب و دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام از جمله عمران بن حطّان روایت نقل می کنند ولی نسبت به اهل بیت علیهم السلام یا بی توجهی کرده و یا اصلاً روایتی نمی کنند؟

سید شرف الدین می گوید: «همانا شیعه علی و اهل بیت علیهم السلام مسلمانانی هستند که در دین تابع آن ها بوده و از آنان پیروی کرده اند. و ما - بحمد اللّه - تمام توجه خود را در فروع دین و عقاید آن، و اصول فقه و قواعد آن، و علوم سنّت و کتاب، و فنون اخلاق

ص:۳۰۵

۱- ۹۲۵. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- ۹۲۶. التعریفات، حرف شین، کلمه شیعه.

و سلوک و آداب، به آن هـا معطوف داشـته و بـا اقرار به امامت و خضوع نسـبت به ولایت آن ها، این امور را به توسط آن ها اخذ نمودیم... و از این طریق شـیعیان آن ها به حساب آمده ایم و آنان نیز وسـیله ما شده اند. و خدا را سپاس می گوییم بر این که مـا را به دین خود هـدایت فرمود، و توفیق داد تـا به دو گوهر گرانبها و دو ریسـمانش که رسولش ما را به آن دعوت کرده بود، تمسّـِک کنیم. و وارد مـدینه علم پیـامبرش از دروازه آن شویم، دروازه ای که بـاب آمرزش گناهـان و ایمنی اهل زمین و کشتی نجات این امّت است....»(۱)

۳ – عدم اطلاق لفظ شیعه بر فرقه امامیه!!

دکتر ناصـر بن عبـداللّه بن علی قفاری وهابی درکتاب خود «اصول مـذهب الشـیعه» می گویـد: «با مراجعه به معاجم اهل سنّت نیـافتم که لفظ «شـیعه» بر فرقه ای اطلاق شود که الآن به این اسم معروفنـد، مگر در برخی از اخبار ضـعیف یا موضوع، اخباری که در آن ها لفظ شـیعه به کار رفته و از آن ها به عنوان شـیعه علی علیه السـلام تمجیـد شـده است. مثل حدیثی که می گوید: «فاسـتغفرت لعلی وشـیعته، و حـدیث: مَثَلی مثـل شـجره أنـا أصـلها وعلی فرعها... والشـیعه ورقها، و حـدیث: أنت وشـیعتک فی الجنه.»(۲)

پاسخ: اوّلاً: به چه دلیل این گونه روایات، ضـعیف یا جعلی است؟ آیا به مجرّد این که مضـمون حدیثی با عقاید شما سازگاری ندارد، جعلی یا ضعیف است؟ آیا نباید بر ادعای خود اقامه دلیل کرد؟

ثانیاً: روایات به حدّی زیاد است که می توان ادعای تواتر یا شـهرت آن ها را نمود که در این صورت احتیاج به بررسـی سندی ندارد؛ زیرا از راه تراکم احتمالات می توان به یقین است.

ثالثاً: می توان مضمون این روایات را با احادیث دیگر صحیح السند؛ همچون حدیث غدیر و ثقلین تأیید نمود.

۱– ۹۲۷. الفصول المهمه، ص ۷۸.

۲– ۹۲۸. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۶.

۴ – اطلاق شیعه بر هر گروه و حزب!!

دکتر قفاری هم چنین می گوید: «اسم شیعه لقبی است که بر هر مجموعه ای اطلاق می شود که دور رهبرش گرد آمده است، گرچه برخی از شیعیان قصد دارند که با چشم پوشی از حقایق تاریخی ادعا کنند عنوان شیعه اولین بار بر آنان اطلاق شده است. اینان فراموش کرده اند که معاویه نیز این کلمه را بر اتباع خود اطلاق کرده است. ولی وقایع تاریخی گواهی می دهد که این لقب اختصاص بر اتباع علی پیدا نکرد، مگر بعد از کشته شدن علی علیه السلام همان گونه که برخی می گویند، یا بعد از قتل حسین همان گونه که رأی برخی دیگر است.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: اطلاق لقب شیعه بر هر گروهی که به دور رهبرش گرد آمده، از باب اطلاق معنای لغوی این کلمه است؛ مثل این که گفته می شود: شیعه آل ابی سفیان، شیعه معاویه و... و لذا هر گاه در غیر از مورد اتباع حضرت علی علیه السلام به کار می رود، با اضافه به آن افراد استعمال می شود، بر خلاف اتباع آن حضرت که به طور مطلق بر آنان اطلاق می شود. یعنی هر گاه به طور مطلق و بدون اضافه کلمه «شیعه» به کار رفت، مقصود از آن شیعیان حضرت علی علیه السلام است. این مطلبی است که مورخین و صاحبان ملل و نحل از علمای اهل سنّت به آن اشاره کرده اند.

شهرستانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که به طور خصوص از علی پیروی کرده و قائل به امامت و خلافت او به عنوان نصّ و وصیتند.»(۲)

ابن خلدون می گوید: «شیعه در لغت به معنای مصاحبان و پیروان است و در عرف فقها و متکلّمین از خلف و سلف بر پیروان علی و فرزندان او اطلاق می شود.»(۳)

میر سید شریف جرجانی می گوید: «شیعه کسانی هستند که از علی علیه السلام پیروی کرده و قائل به امامت او بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله هستند و معتقدند که امامت از او و اولادش خارج نمی شود.»(۴)

۱- ۹۲۹. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۳۹.

۲- ۹۳۰. الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳- ۹۳۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۱۳۸.

۴- ۹۳۲. کتاب التعریفات، حرف شین، ص ۵۷.

فریـد وجـدی می گویـد: «شـیعه کسـانی هسـتند که علی را در امامت پیروی کرده و معتقدنـد که امامت از اولاد او خارج نمی گردد. و نیز معتقـد به عصـمت امامان از گناهان کبیره و صـغیره انـد و قائل به تولّی و تبری در قول و فعلند، مگر در حال تقیه؛ یعنی در صورتی که از شدّت ظالم بترسند.»(۱)

ثانیاً: مطابق روایاتی که ذکر کردیم، کلمه شیعه اوّلین بار در کلمات رسول خداصلی الله علیه وآله بر پیروان حضرت علی علیه السـلام اطلاق شد. و نیز مطابق رأی برخی از علمای اهل سنّت برای اولین بار به عده ای از صحابه در عصر پیامبرصلی الله علیه وآله اطلاق گردید.

ابو حاتم رازی می گویـد: «اوّلین لقب و کلمه ای که در عهـد رسول خـدا صـلی الله علیه وآله ظهور و بروز کرد، کلمه «شـیعه» بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه؛ یعنی ابوذر، سلمان، مقداد و عمّار بوده است.»(۲)

ابـن خلــدون می نویســد: «جمـاعتی از صــحابه، شـیعه علی علیـه السـلام بودنـد و او را سـزاوارتر از دیگران بـه خلافت می دانستند.»(۳)

استاد محمّد کرد علی می گوید: «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیـه وآلـه بودنـد. از آن جمله، سـلمان فارسـی است که می گفت: مـا بـا رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله بیعت کردیم بر خیر خواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او.

و ابوسـعید خـدری که می گفت: مردم به پنـج عمل امر شدنـد، چهار تا را انجام داده و یکی را ترک نمودنـد. از او سؤال شد: آنچه را ترک نمودنـد چه بود؟ او گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السـلام. از او سؤال شد: آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفـاری و عمـار بن یاسـر و حـذیفه بن یمـان ذوالشـهادین و خزیمه بن ثـابت و ابوایوب انصاری و خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد.»(۴)

۱- ۹۳۳. دائره المعارف، ج ۵، ص ۴۲۴.

۲- ۹۳۴. حاضر العالم الاسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳- ۹۳۵. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴.

۴- ۹۳۶. خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱.

دکتر صبحی صالح می نویسد: «در میان صحابه حتّی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است، از آن جمله می توان به ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبداللّه، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطّلب و تمام فرزندان او، عمار بن یاسر و ابو ایوب انصاری اشاره کرد.»(۱)

۵ - دعوت اسلام به اجتماع، نه تفرقه!!

دکتر قفاری هم چنین می گوید: «برخی از روافض در قدیم و جدید می گویند: پیامبرصلی الله علیه وآله اولین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده است و شیعه نیز در عصر ایشان ظهور و بروز پیدا کرده است، و لذا برخی از صحابه در آن عصر شیعه علی بوده و از موالیان او به حساب می آمدند... .

این رأیی است بی اساس که در کتاب و سنّت، سند تاریخی ثابتی ندارد، بلکه رأیی است که از اصول اسلام تهی بوده و با حقایق تاریخی ثابت، تنافی دارد. اسلام برای اجتماع امّت بر یک کلمه آمده است، نه آن که آن ها را دسته دسته و حزب حزب نماید. نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله شیعه و سنّی وجود نداشت؛ زیرا خداوند می فرماید { إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ ....»(۲)

پاسخ: اوّلاً: در جای خود به اثبات رساندیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله اوّلین کسی است که بذر تشیع را غرس کرده، بلکه می توان ادعا کرد که خداوند متعال در قرآن کریم این کار را کرده است. مگر نه این است که آیه «ولایت» و آیه «اکمال» و آیه «تبلیغ» و آیه «انذار» و آیات دیگر در شأن حضرت علی علیه السلام و امامت و خلافت و پیروی از آن حضرت نازل شده است؟ و در مرحله بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دستور خداوند متعال امر خلافت و امامت حضرت علی علیه السلام را به مردم ابلاغ کرد. حتی در سال سوّم بعثت بعد از نزول آیه { وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ حضرت علی علیه السلام را به امامت و خلافت و وصایت خود نصب نمود.

۱- ۹۳۷. النظم الاسلامیه، ص ۹۶.

۲- ۹۳۸. اصول مذهب الشیعه.

ایشان تا سال آخر عمر خود، در مواضع مختلف و مناسبت های گوناگون به این مسأله مهم اشاره می کرد، تا آن که سال آخر رسالتش در روز هجدهم ذی حجّه حضرت علی علیه السلام را در سرزمین غدیر خم به امارت و خلافت منصوب نمود. آیا این ها دلالت بر این ندارد که تشیع؛ یعنی اعتقاد به امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او، ریشه های قرآنی و حدیثی دارد؟ و به تعبیر دیگر مؤسس این مذهب خدا و رسول است؟

ثانیاً: همان گونه که در پاسخ به سؤال قبل اشاره شد، شیعه در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله ظهور پیدا کرده و مطابق رأی عده ای از علمای اهل سنّت برخی از صحابه معروف به تشیع بوده اند.

ثالثاً: اعتقاد به تشیع و نسبت به برخی از صحابه و این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مؤسس و مؤید و مروّج آن بوده است، هیچ منافاتی با اصول اسلام و حقایق تاریخی ثابت ندارد. آری اسلام برای تألیف و وحدت و اجتماع امّت اسلامی آمد و اعتقاد برخی از صحابه به وصایت حضرت علی علیه السلام و به تعبیری دیگر شیعه او بودن در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله به معنای دو دستگی در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله نبوده است، بلکه معنای آن این است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله به جهت روایاتی که از آن حضرت درباره امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام رسیده بود، لذا در همان عصر عده ای به حضرت علیه السلام ارادت داشته و او را به عنوان وصی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله می شناختند و به وصایت او اعتقاد داشتند.

رابعاً: آری، ما نیز معتقدیم که اسلام برای اجتماع امت بر یک کلمه و یک گفتار آمده است، ولی آن کلمه، حقّ و حقیقت است؛ یعنی این بدان معنا نیست که آن یک کلمه هر کلمه ای می خواهد باشد، بلکه اسلام برای اجتماع امّت بر حقّ و حقیقت آمده است. اسلام مردم را به چنگ زدن به ریسمانی دعوت می کند که همگی را به خداوند رهنمون می سازد و او غیر از معصوم، شخص دیگری نیست. و اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به پیروی و مشایعت از حضرت علی علیه السلام دعوت می کند در حقیقت امت بعد از

خود را به اسلام نابی دعوت می کند که تنها از کانال ائمه عصمت و طهارت علیهم السلام به دست می آید.

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از تفرّق امت بعد از خود به ۷۳ فرقه خبر نداده است؟(۱)

حضرت صلی الله علیه وآله در حقیقت این مطلب را گوشزد می کند که فرقه ناجیه و اهل نجات بعد از من فرقه ای هستند که از حضرت علی علیه السلام پیروی کرده و سنّت من و دین خدا را از کانال او و اهل بیت معصومش علیهم السلام اخذ نمایند. پس در حقیقت پیامبر صلی الله علیه وآله با دعوتش به اقتدا و پیروی از حضرت علی علیه السلام مسلمانان بعد از خودش را به وحدت و توحید کلمه بر محور حقّ و حقیقت دعوت می کند که همان خطّ امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم اوست.

خامساً: دعوت مسلمانان به پیروی از حضرت علی علیه السلام هیچ گونه منافاتی با آیه { إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ ندارد؛ زیرا ولایت و امامت و وصایت حضرت امیرعلیه السلام ادامه و امتداد حیات اسلام است. تشیع روح اسلام اصیل و دین محمدی است. با ابلاغ ولایت حضرت امیرعلیه السلام بود که دین، کامل و نعمت خداوند تمام شد. و نیز خداوند دینی را که با ولایت حضرت امیرعلیه السلام باشد، مورد رضایت خود قرار داده است.

۶ – اثبات تشیع با روایات جعلی!!

دکتر قفاری هم چنین می گوید: «شیعه درصدد مشروعیت بخشیدن به عقیده خود؛ یعنی تشیع است. آنان برای ردّ ادعای دشمنانشان که تشیع را به اصل اجنبی باز می گردانند این ادعا را نموده و درصدد تأیید و اثبات مذهب خود به هر وسیله برآمده اند، لذا روایاتی را در این زمینه جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده اند و گمان کرده اند که از طرق اهل سنّت روایت شده است، در حالی که آن ها روایاتی است که بزرگان سنّت و ناقلین شریعت به آن ها معرفت ندارند، بلکه اکثر آن ها جعلی، یا در طریق آن طعن وجود داشته، یا از تأویلاتِ فاسد و بعید است....»(۲)

ص:۳۱۱

۱– ۹۳۹. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴۵ ؛ سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۱۹۸.

۲– ۹۴۰. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۶۵ – ۶۷.

پاسخ: هدف ما از تألیف این کتاب، اثبات این مطلب است که روایاتی را که شیعه برای اثبات حقّانیت تشیع و امامت و خلافت و وصایت حضرت علی علیه السلام و اولاد معصوم او دارد، همگی صحیح بوده و از میزان معتبر نزد اهل سنّت برخوردار است.

ما درصدد اثبات این مطلب هستیم که آیاتی، از قبیل آیه ولایت و آیه تطهیر و آیه اکمال و تبلیغ و انذار و... و نیز احادیثی؛ از قبیل حدیث غدیر، ولایت، ثقلین، دوازده خلیفه، سفینه و امان و ده ها حدیث دیگر، همگی مطابق موازین رجالی و حدیثی اهل سنّت صحیح بوده و لذا اهل سنّت باید به معنا و مضمون آن ها ملتزم شوند. و این معنا را در طول مباحث خود در این کتاب دنبال کرده و به اثبات رسانده ایم.

۷ – هیچ یک از صحابه عقیده شیعه را نداشت!!

دکتر قفاری هم چنین می گوید: «آنان گمان کرده اند که شیعه، از عمّار و ابوذر و مقداد تشکیل شده است. آیا آنان به عقیده ای از عقاید شیعه؛ از قبیل ادعای نصّ، تکفیر شیخین (ابوبکر و عمر) و بیشتر صحابه و اظهار برائت و سبّ و کراهت از آن ها معتقد بودند؟ هرگز، هیچ یک از این امور درباره آنان واقعیت ندارد....»(۱)

پاسخ: اوّلاً: همان گونه که اشاره کردیم نصّ از جانب خداوند و رسول او برای امامت حضرت علی علیه السلام است و با وجود این دو، احتیاج به تأیید دیگران نیست.

ثانیاً: ما اهل سبّ و فحش نسبت به هیچ یک از صحابه نیستیم.

ثالثاً: همان گونه که اشاره شد، مورّخین تصریح دارند که اوّل لقبی که به عنوان یک مذهب در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله ظاهر شد، لقب شیعه بود. این کلمه لقب چهار نفر از صحابه به نام ابوذر، سلمان، مقداد و عمار بوده است.

مورّخین نقل کرده اند که جماعتی از صحابه از بیعت ابوبکر سرباز زده و به دفاع از حضرت علی علیه السلام در خانه ایشان تحصّن نمودند؛ از قبیل: عباس بن عبدالمطّلب، فضل بن عباس، عتبه بن ابولهب، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمّار یاسر،

۱- ۹۴۱. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۶۵ – ۶۷.

مقـداداسود، براء بـن عـازب، ابی بـن کعب، سـعد بن ابی وقّاص، طلحه بن عبیـداللَّه، زبیر بن عـوام، خزیمه بن ثـابت، فروه بن انصاری، خالد بن سعید بن عاص اموی و سعد بن عباده انصاری.(۱)

رابعاً: با مراجعه به منابع حـدیثی پی می بریم که در میان صـحابه افرادی؛ از قبیل ابوذر و مقـداد و سـلمان و... معتقـد به نصّ و وصایت حضرت علی علیه السلام بوده اند. اینک به برخی از این نصوص اشاره می کنیم:

۱ – از ابوذر نقل شـده که می فرمود: «همانا فتنه ای در پیش است، اگر آن را درک کردید بر شـما باد به کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام.»(۲)

۲ – سـلمان از بیعت نکردن مردم بـا حضـرت امیر علیه السـلام و عـدم تمسّـک به هـدایت او اظهار تأسّف و ناراحتی کرده می گوید: «علی علیه السلام را می بینم که بین شما حرکت می کند، ولی شما اقدامی نکرده و به دامان او چنگ نمی زنید! قسم به کسی که جانم به دست اوست بعد از او کسی شما را از سرّ پیامبرتان آگاه نمی سازد.»(۳)

۳ – مقداد از رسول خدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «شناخت آل محمّدعلیهم السلام برائت از آتش است. و حبّ آل محمّد گذر بر صراط. و ولاء آل محمّد امانی از عذاب است.»(۴)

۴ – ابو ایوب انصاری از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده که به دخترش فاطمه علیها السـلام فرمود: «آیا نمی دانی که خداونـد – عزّ وجـلّ – توجّهی بر اهـل زمین کرد و از میـان آنـان پـدرت را انتخاب نمود و او را به نبوّت مبعوث کرد. آن گاه تـوجه دیگری نمـود و شـوهر تـو را انتخـاب کرد و به من وحی رسانـد که دخترم را به نکـاح او در آورده و او را وصـی خود گردانم.»(۵)

ص:۳۱۳

۱– ۹۴۲. ر.ک: العقـد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹ ؛ شـرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۱ – ۱۳۴؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۲۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵.

۲– ۹۴۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳– ۹۴۴. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۸۳.

۴– ۹۴۵. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۷.

۵– ۹۴۶. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۵۳؛ جمع الجوامع، سیوطی، ح ۴۶۲۱.

۵ – ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «همانا وصی و موضع سرّ و بهترین کسی که بعد از خود می گذارم، کسی که وعده های مرا انجام داده و دین مرا بر پا خواهد نمود، علی بن ابی طالب است.»(۱)

۶ – انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وضو گرفت و دو رکعت نماز به جای آورد، آن گاه فرمود: «اوّل کسی که از این در وارد می شود امام متّقین و سید مرسلین و رهبر دین و خاتم اوصیا است....» ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی آمد ای انس؟ انس می گوید: عرض کردم: علی. آن گاه حضرت صلی الله علیه وآله در حالی که خوشحال بود نزد او آمد و او را در بغل گرفت...(۲).

۷ – بریده می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است.»(۳)

۸ – ابوذر روزی در عهد عثمان بر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاده و در ضمن خطبه ای گفت: «... و محمّد وارث علم آدم و آنچه به آن پیامبران تفضیل داده شده اند می باشد، و علی بن ابی طالب وصی محمّد و وارث علم او است....»(۴)

۹ – مالک بن حارث اشتر هنگام بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «ای مردم! این، وصی اوصیا و وارث علم انبیا است....»(۵)

۱۰ – هنگامی که حضرت امیر علیه السلام مردم را در کوفه جمع کرد و در مورد حرکت به سوی صفین برای جنگ با معاویه با آنان سخن گفت، عمرو بن حمق از جا بلند شد و خطاب به امام علیه السلام عرض کرد: ای امیرمؤمنان! من به جهت قرابتی که بین من و توست، یا مالی که به من عطا کنی، یا مقام و پستی که مرا با آن بالا بری، تو را دوست

۱- ۹۴۷. کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱۱۹۲.

۲- ۹۴۸. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳؛ ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۸۶.

۳- ۹۴۹. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۳۴.

۴- ۹۵۰. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

۵- ۹۵۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸.

ندارم، بلکه به جهت پنج خصلت است که تو را دوست دارم: تو پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی او و پدر ذریه آن حضرت هستی که در میان ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله باقی مانده است. و تو سابق ترین مردم به اسلام و عظیم ترین مهاجرین در سهم جهاد هستی.»(۱)

۱۱ – محمّد بن ابوبکر در نامه خود به معاویه چنین می نویسد: «... وای بر تو! چگونه خودت را با علی علیه السلام مقایسه می کنی، در حالی که او وارث رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی و پدر اولاد او است....»(۲)

با مراجعه به تاریخ جنگ جمل و صفین و نیز موضوع غدیر خم پی می بریم که بسیاری از صحابه و تابعین در این معرکه ها به ولایت و امامت و وصایت حضرت علی علیه السلام اقرار کرده و آن را در اشعار خود آورده اند؛ از قبیل:

– قیس بن سعد

– حسّان بن ثابت

– نعمان بن عجلان

– عبداللَّه بن ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلّب

– عبدالرحمن بن حنبل

– ابوالهیثم بن تیهان

– مردی از قبیله ازد

– غلامی از قبیله بنی ضبّه

– زیاد بن لبید انصاری

– حجر بن عدی کندی

– زحر بن قیس جعفی

۱– ۹۵۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲– ۹۵۳. وقعه صفین، ص ۱۱۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۰۸.

- اشعث بن قیس

- مغیره بن حارث بن عبدالمطّلب

- خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)

و... برای مراجعه به اشعار آنان به شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه جلد اول از صفحه ۱۴۷ به بعد مراجعه کنید.

۸ - تغییر در تشیع!!

دکتر قفاری می گوید: «عقاید شیعه و افکار آنان دائماً در حال در تغییر و پیشرفت است.

تشیع در عصر اوّل، غیر از تشیع در عصرهای بعد از آن است. و لذا در صدر اوّل شیعه را بر کسانی اطلاق می کردند که علی را بر عثمان مقدم می داشتند....»(۱)

پاسخ: اوّلاً: همان گونه که اشاره شد، عقیده شیعه به امامت اهل بیت علیهم السلام از ابتدا از قرآن و سنّت نبوی برگرفته شد، و گروهی از صحابه به آن اعتقاد داشتند. این عقیده در طول تاریخ و قرن ها ادامه پیدا کرد و تا کنون باقی است. این تعداد شیعیان است که دائماً در حال پیشرفت و گسترش است.

ثانیاً: آری، به یک معنا عقیده شیعه در تطوّر و پیشرفت است، و آن این که بزرگان شیعه در طول تاریخ درصدد تهذیب و تبیین و گسترش مفاهیم شیعی بوده و ادله خود را بر مدعای خود بر امامت اهل بیت گسترش داده و فقه و عقاید و اخلاقیات و مسائل گوناگون را به روز تفسیر کرده و با حفظ مبانی و اصول، آن ها را در بین جوامع بشری و اسلامی تبیین کرده اند.

ثالثاً: در جای خود اشاره کرده ایم که تشیع بر سه معنی به کار رفته است:

الف) تشیع حبّی؛ یعنی اعتقاد به این که اهل بیت علیهم السلام دارای فضایلی بی کران هستند و لذا باید آن ها را دوست داشت. اهل سنّت عموماً این نوع تشیع را هر چند با

۱- ۹۵۴. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳.

شدّت و ضعف دارا هستند. لذا به جهت شدّت محبت شافعی به اهل بیت علیهم السلام عده ای او را شیعه معرفی کرده اند.

ب) تشیع سیاسی؛ این عنوان در اصطلاح بر کسانی اطلاق می شد که حضرت علی علیه السلام را بر سایر صحابه، خصوصاً عثمان مقدّم می داشتند. کوفیانِ عصر امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را به طور عموم می توان از این دسته به حساب آورد.

ج) تشیع عقیدتی و ولایی؛ این دسته کسانی هستند که معتقد به ولایت و امامت و وصایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام می باشند و نیز یازده اولاد معصوم او را امامان به حقّ بر عموم مسلمانان می دانند. این دسته از افراد از عصر رسول خداصلی الله علیه وآله وجود داشته و تا کنون در رشد و گسترش هستند.

۹ – تبرّی حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه!!

دکتر قفاری نیز می گوید: «شیعیان خود را پیروان علی می دانند، و درصدد وانمود کردن این مطلب هستند که علی نیز هم عقیده با آنان است، در حالی که او از عقاید شیعه در حقّ خود و فرزندانش متبرّی است. لذا باید قیدی را برای رفع ابهام آورد و آن این که: شیعه گمان می کند که از پیروان علی است؛ زیرا آنان در حقیقت پیرو او نیستند و امیرالمؤمنین بر اعتقادات آنان نیست....»(۱)

پاسخ: اوّلاً: تمام حرف های او ادعاهایی بدون دلیل و مدرک است، به چه دلیل می گویید حضرت علی علیه السلام از عقاید شیعه در حقّ خود و فرزندانش متبرّی است؟ از کجا می گویید آن حضرت این عقاید را قبول ندارد؟ انسان با صرف ادعا و به مجرّد این که یک عقیده ای با عقاید آباء و اجدادش سازگاری ندارد را نمی تواند انکار کند.

ثانیاً: اعتقاد شیعه همان وصایت و خلافت و امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و امامان معصوم بعد از او است. عقیده ای که می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای بعد از خود جانشین معین کرده و مردم را در تمام امور به آن ها ارجاع داده است. این عقیده ای

۱- ۹۵۵. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۵۳ – ۵۶.

است که شیعه از قرآن و روایات نبوی استفاده کرده و بر آن اقامه برهان نموده است. چطور می گویید حضرت علی علیه السلام از آن متبرّی است؟ آیه ولایت و حدیث غدیر و حدیث ثقلین و ده ها دلیل دیگر چه می گویند؟ آیا دلالت بر این مدعای شیعه ندارد؟

مگر نبود که حضرت علی علیه السلام واقعه غدیر را به شعر درآورد و در آن به مفاد امامت و ولایت خود اشاره کرده است؟ آنجا که فرمود:

فأوجب لی ولایته علیکم

رسول اللّه یوم غدیر خمّ

مگر نه این است که حضرت علی علیه السلام در طول ۲۵ سال خانه نشینی از زمان سقیفه و بعد از فوت رسول خداصلی الله علیه وآله تا آخر خلافت عثمان و نیز در عصر حکومتش تا هنگام به شهادت رسیدنش، هر گاه موقعیت مناسبی می دید، به امامت و وصایت خود تذکر می داد و حدیث غدیر و ثقلین و سایر ادله را بر مردم می خواند و دیگران را نیز بر آن ها گواه می گرفت؟

این امور را در مباحث مربوطه اشاره کرده ایم.(۱)

امام علی علیه السلام مسأله ولایت خود را حتّی به معاویه نیز گوشزد می کند و در نامه ای که به او می نویسد، به مقام امامت و ولایت خود اشاره می نماید.(۲)

امام علی علیه السلام هم چنین در احادیثی دیگر اشاره به وصایت و علم و حکمت و طهارت و عصمت خود نموده و بر مردم احتجاج می کند.(۳)

حضرت در نامه ای که به عامل خود برای گرفتن صدقات و زکوات می دهد در کیفیت معاشرت و تعامل با قبایل می نویسد: به مردم خطاب کرده، بگویید: «عباد اللّه! أرسلنی إلیکم ولی اللّه وخلیفته لآخذ منکم حقّ اللّه فی أموالکم»؛(۴) «ای بندگان خدا! ولی خدا و جانشین او مرا به سوی شما فرستاده تا حقّ خداوند در اموالتان را از شما بگیرم.»

در این جمله حضرت علیه السلام اشاره به مقام ولایت و خلافت خود نموده است.

۱- ۹۵۶. ر.ک: مبحث غدیر خم و احتجاجات اهل بیت علیهم السلام به حدیث غدیر

۲- ۹۵۷. انساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- ۹۵۸. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴- ۹۵۹. نهج البلاغه، نامه ۲۵.

بعد از شـهادت امام حسن علیه السلام، شیعیان حضرت، با امام حسین علیه السلام به عنوان امام به حقّ و خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کردنـد. نـافع بن هلال در روز عاشورا خود را به عنوان شـیعه حضـرت علی علیه السـلام معرفی کرده و می گوید: «أنا الجملی، أنا علی دین علی»؛ من جملی و بر دین علی هسـتم.»، در مقابل دشـمنان حضـرت که خود را بر دین عثمان معرّفی می کردند.(۱)

امام سجّادعلیه السـلام نیز عقیده تشیع؛ یعنی همین عقیده ای که شیعیان در طول تاریخ اسلام تا کنون به آن اعتقاد دارند را در ادعیه خود اشاره می کنـد، آنجا که به خـدا عرض می کنـد: «ربّ! صلّ علی أطائب أهل بیته الّذین اخترتهم لأمرک، وجعلتهم خزنه علمک، وحفظه دینک، وخلفآء ک فی أرضک، وحججک علی عبادک، وطهّرهم من الرجس والـدنس تطهیراً بإرادتک، وجعلتهم الوسیله إلیک، والمسلک إلی جنّتک»؛(۲) «پروردگارا! بر پاکان از اهل بیت پیامبر درود فرست، همان ها که برای امر خـودت انتخابشـان کردی و آن هـا را خزانه علم و نگاهبانـان دین خود قرار دادی و به عنوان جانشـینان خود در زمین و حجّت های خود بر بنـدگانت برگزیدی و با اراده خود آنان را از پلیدی و ناپاکی، پاک ساختی و آنان را به عنوان وسـیله ای به سوی خود و راهی به سوی بهشتت برگزیدی.»

منشأ این اعتقادات از شـیعه، تعلیمات امامان به شـیعیانشان است. آنان بودند که خطوط اساسـی را برای شیعیان خود ترسیم می کردنـد و آنان را بر اعتقاد به این خطوط و عقایـد تشویق می نمودنـد. امام باقرعلیه السـلام مردم را در موارد مختلف دعوت به خود کرده و از آنان می خواهد تا علم و معارف دینی را از اهل بیت علیهم السلام اخذ کنند. حضـرت علیه السـلام در حدیث صحیـح السـندی بـه سلمه بن کهیـل و حَکَم بن عیینه می فرمایـد: «شـرّقا أو غرّبـا فلا تجـدان علمـاً صـحیحاً إلّـا شـیئاً خرج من عندنا»؛(۳) «به شرق و غرب عالم سفر کنید امّا علم صحیح را به جز علمی که از خاندان ما خارج می شود نخواهید یافت.»

ص:۳۱۹

۱- ۹۶۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱.

۲- ۹۶۱. صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، دعای حضرت در روز عرفه.

۳- ۹۶۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

و نیز در روایتی دیگر فرمود: «فلیـذهب النـاس حیث شـآؤوا فواللّه لیس الأمر إلّا من هنا»؛(۱) «مردم هر کجا می خواهنـد بروند، پس به خدا سوگند! امر غیر از اینجا نخواهد بود. - اشاره به خانه خود نمود - .»

۱۰ - خروج از روش اسلام!!

دکتر قفاری می نویسد: «شـیخ شیعه نجاشی در تعریف شیعه می گوید: (شیعه کسانی هستند که هر گاه در علومی که از رسول خداعلیه السـلام اخـذ کرده انـد اختلاف نمودنـد از قول علی علیه السـلام اخـذ می کننـد. و هر گاه در علومی که از علی علیه السـلام اخـذ کرده انـد اختلاف کردنـد، از قول جعفر بن محمّد اخذ می کنند). حال اگر در علومی که از جعفر بن محمّد نقل کرده اند اختلاف شد، از چه کسی اخذ می کنند؟ در این تعریف، جوابی نمی بینیم....»

آن گـاه می گویـد: «این تعریف خروج از منهـج و روش اسـلام است؛ زیرا هنگام اختلاف در نقل از رسول خداصـلی الله علیه وآله باید به مقیاس های ترجیح اخبار صحیح از غیر صحیح مراجعه کرد، نه این که به قول علی و جعفر مراجعه نمود... .

دیگر این که: چگونه اختلاـف در نقـل از رسول خـدا و علی هست ولی اختلاف در نقل از جعفر نیست...؟ آیا جعفر از آن دو افضل است؟!.»(۲)

پاسخ: اوّلاً: این تعریف از نجاشی نیست، بلکه نجاشـی به سـندش از ابان بن تغلب نقل می کند. و این کار خلاف امانت داری است که مغرضانه انجام گرفته است، و اهل فن این غرض ورزی را به خوبی درک می کنند.

ثانیاً: مقصود ابـان بن تغلب از این تعریف برای شـیعه این است که مردم بعـد از رسول خداصـلی الله علیه وآله به طور حتم در علومی که از حضرت صلی الله علیه وآله به جای مانده اختلاف کرده اند و برای رسیدن به قول حقّ وظیفه دارند به سراغ کسی بروند که هرگز اشتباه نکرده و نمی کند و حقّ را بر مردم آشکار می سازد، این چنین شخصی به نصّ نبوی

۱- ۹۶۳. کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲- ۹۶۴. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۷.

کسی به جز امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. و از آنجا که ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام بوده درآخر اشاره می کند که هر گاه در علومی که از حضرت علی علیه السلام رسیده، اختلاف در تفسیر و تبیین آن پدید آمد، باید به معصوم دیگر که در آن عصر امام صادق علیه السلام است مراجعه کنند.

مگر نه این است که پیامبر صلی الله علیه وآله در شأن حضرت علی علیه السلام فرمود: «یا علی! أنت تبین لأمّتی ما اختلفوا فیه من بعدی»؛(۱) «ای علی! تو کسی هستی که برای امتم مسائلی را که در آن اختلاف نمودند، تبیین و واضح می کنی.»

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «علی العلم»؛(۲) «علی عَلَم [هدایت است.» و یا «علی رایه الهدی»؛(۳) «علی علیه السلام پرچم هدایت است.» و نیز «علی منّی بمنزلتی من ربّی»؛(۴) «علی علیه السلام نزد من به منزله من نزد پروردگار من است.»

قرآن منزلت رسول خدا صلی الله علیه وآله را بیان کرده است، آنجا که می فرماید: { وَما أَنْزَلْنا عَلَیکَ الْکِتابَ إِلّا لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ ؛(۵) «و ما کتاب [قرآن را بر تو نازل نکردیم جز برای آن که برای مردم آنچه را که در آن اختلاف و نزاع کرده اند تبیین نمایی.»

همین مقام و منزلت را به عینه رسول خدا صلی الله علیه وآله از جانب خداوند به حضرت علی علیه السلام اعطا نمود، تا برای بعد از خودش، هر گاه در مسأله ای اختلاف شد به او مراجعه کنند. بلکه مطابق برخی از نصوص صحیح السند، این مقام و منزلت را برای یازده امام معصوم از اهل بیت خود نیز قرار داد، آنجا که فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه وعترتی، ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی أبداً»؛(۶) «همانا من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اگر به آن دو تمسّک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد.»

۱- ۹۶۵. تاریخ دمشق.

۲- ۹۶۶. همان، ترجمه امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۸۹.

۳- ۹۶۷. همان، ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۸۸۹۲.

۴- ۹۶۸. ذخائر العقبی، ص ۶۴.

۵- ۹۶۹. سوره نحل، آیه ۶۴.

۶- ۹۷۰. ر.ک: بحث حدیث «ثقلین» در همین کتاب.

در نتیجه این که رجوع به امـام علی علیه السـلام و نیز امـام صادق علیه السـلام در مسائل اختلافی، خروج از مقیاس های علمی برای ترجیح احادیث اختلافی نیست.

از این بیان نیز اسـتفاده می شود که این تعریف دلالت بر برتری امام صادق علیه السـلام از پیامبر و حضـرت علی علیهما السلام ندارد؛ زیرا ابان بن تغلب معاصر امام صادق علیه السلام است و امامان بعد از او را درک نکرده است.

در پایان جواب به این مطلب اشاره می کنیم که اهل بیت علیهم السـلام به نصّی که از آن ها رسـیده هر چه می گوینـد، همان سنّت واقعی پیامبر صلی الله علیه وآله و قول خداوند متعال است.

امام صادق علیه السـلام فرمود: «حـدیثی حـدیث أبی، وحـدیث أبی حـدیث جـدّی، وحـدیث جـدّی حدیث الحسـین، وحدیث الحسـین حـدیث الحسن، وحـدیث الحسن حـدیث أمیرالمؤمنین، وحـدیث أمیرالمؤمنین حـدیث رسول اللّه، وحدیث رسول اللّه قول اللّه - عزّ وجـلّ -»؛(۱) «حـدیث من حـدیث پـدرم، و حدیث پدرم حدیث جدّم، و حدیث جدّم حدیث حسـین، و حدیث حسـین حـدیث حسن، و حـدیث حسن حـدیث امیرالمؤمنین، و حـدیث امیرالمؤمنین حـدیث رسول خـدا صـلی الله علیه وآله و حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتار خداوند - عزّ وجلّ - است.»

۱۱ - تمسّک به تعریف شیخ مفیدرحمه الله!!

آقای قفاری هم چنین در ضمن کلماتش به تعریف شیخ مفیدرحمه الله اشاره کرده که گفته است: «شیعه پیروان امیرالمؤمنین - صلوات اللّه علیه - بر سبیل ولاء و اعتقاد به امامت حضرت بعد از رسول صلوات اللّه علیه بلا فصل می باشند....»(۲)

وی بر این تعریف تمسّـک کرده، می گویـد: «در این تعریف شـیخ مفیـد ذکری از ایمان به امامت اولاد علی نمی یابیم، با این که نزد شـیعه هر کس چنین اعتقادی نداشـته باشد شـیعه نیست. همان گونه که او از برخی جوانب اساسـی در تشیع و آنچه که سنگ بنای اساسی برای تشیع است غافل شده است؛ مثل مسأله نصّ و عصمت و دیگر اصول امامت.»(۳)

ص:۳۲۲

۱- ۹۷۱. بحارالأنوار، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- ۹۷۲. اوائل المقالات، ص ۳۹.

۳- ۹۷۳. اصول مذهب الشیعه، ص ۴۳ و ۴۴.

پاسخ: قفاری در این مورد؛ همانند بقیه موارد امانت داری نکرده و دیگر عبارات شیخ مفیدرحمه الله را نقل نکرده است. شیخ رحمه الله در ادامه کلماتش می فرماید: «نشانه مذهب امامیه و شیعه بر کسی عَلَم شده که متدین و معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر زمان است. کسی که نصّ آشکار و عصمت و کمال را برای هر امامی واجب می داند. و نیز امامت را در اولاد حسین بن علی علیهما السلام تا امام رضاعلیه السلام قرار می دهد....»(۱)

مقصود ایشان از محدود کردن به امام رضاعلیه السلام این است که امام رضاعلیه السلام را نیز بعد از حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام قبول داشته باشد؛ زیرا واقفیه بر آن حضرت توقف کرده و قائل به امامت امام رضاعلیه السلام نشده اند. لذا هر کس امام رضاعلیه السلام را قبول کند دیگر امامان تا امام مهدی علیه السلام را نیز قبول کرده است.

شیخ مفیدرحمه الله این بیانات را به طور وفور در لابه لای این کتاب و کتاب های دیگر اشاره کرده است.

او در جایی دیگر می گوید: «امامیه اتفاق کرده اند بر این که امام دین باید معصوم از مخالفت خداوند متعال باشد و نیز عالم به جمیع علوم دین و کامل در فضیلت و... باشد.»(۲)

او هم چنین می گوید: «امامیه اتفاق دارند بر این که هر کس امامت یکی از امامان را انکار کرده و منکر وجوب اطاعت آن ها شود - خداوند متعال آن را واجب کرده - او کافر، گمراه و مستحقّ خلود در آتش دوزخ است.»(۳)

۱۲ - اشکالی بر تعریف شیخ مفیدرحمه الله!!

دکتر قفاری در ادامه اعتراضاتش می گوید: «مطابق نظر مفید، وصف تشیع تنها بر کسی صدق می کند که اعتقاد به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام از زمان وفات رسول خداصلی الله علیه وآله تا هنگام وفات علی دارد و معتقد است که خلافت سه خلیفه دیگر

۱- ۹۷۴. اوائل المقالات، ص ۳۸ و ۳۹.

۲- ۹۷۵. اوائل المقالات، ص ۳۹.

۳- ۹۷۶. اوائل المقالات، ص ۴۴.

صحیح نبوده است. بنابر این تعریف وصف تشیع بعد از رسول خدا تنها بر سه نفر از صحابه صادق است و باقی صحابه در نظر شیعه کافر بوده و همانند مشرکان در عصر رسولند، و حکومت آنان نیز حکومت کفر است که علی در بین آنان با پوشش تقیه و نفاق به سر می برده است!! چه جسارتی به علی علیه السلام و به اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله و به اسلام از این بالاتر؟!.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: شیعه در اعتقادش به امامت و ولایت و خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام به ادله ای از قرآن و سنّت نبوی تمسّک کرده و کیفیت دلالت آن ها را نیز به طور وضوح تبیین کرده است. و لذا آن حضرت را ولی و امام و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه وآله می داند.

ثانیاً: اگر کسی با دلیل و برهان قطعی اثبات کرد که امام به حقّ از جانب خداوند متعال و ابلاغ رسول خدا صلی الله علیه وآله امام علی علیه السلام است، به طور طبیعی معتقد می شود که هر کس خلافت او را که از جانب خدا است بگیرد، غاصب حقّ الهی بوده و در نتیجه با خداوند عناد داشته است. و حکم کسی که با خداوند معاند است پر واضح است.

ثالثاً: در جای خود به اثبات رساندیم که امامت، اصلی از اصول دین به حساب می آید و لذا در ردیف دیگر اصول دین شمرده شده است. حال اگر کسی منکر این اصل شود، همانند کسی است که اصل دیگری از اصول دین را انکار کرده باشد.

رابعاً: کفر مراتبی دارد، برخی از مراتب آن تنها در مرتبه قلب خلاصه شده و به جهت مصالحی به ظاهر انسان نمی رسد.

خامساً: این که در برخی روایات آمده که مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله به جز سه نفر از صحابه، بقیه مرتد شدند، این ارتداد را می توان بر توجیهاتی از قبیل ارتداد از اهل بیت علیهم السلام یا مراتب ارتداد در شدّت و ضعف حمل نمود.

سادساً: قفاری تقیه را حمل بر نفاق کرده، در حالی که در جای خود به وضوح

۱- ۹۷۷. اصول مذهب الشیعه، ج ۱، ص ۴۳ و ۴۴.

اثبات شده که «تقیه» یکی از موضوعات مسلّم قرآنی و حدیثی است که برای حفظ جان و آبرو و اموال خود در مقابل از کفار و حتّی از مسلمانانی که مخالف عقیده بر حقّ ما هستند، می توان اعمال نمود.(۱)

سابعاً: حضرت علی علیه السلام گرچه مشاهده می کرد که حقّ او گرفته شده و عده ای مردم را به بی راهه می کشانند، و لذا در مواقع حسّاس و هر جایی که مصلحت می دید مردم را به حقانیت خود گوشزد می کرد، ولی به جهت حفظ اصل اسلام که مصلحت اهمّ است، سکوت نسبی اختیار کرده و چندان با دستگاه خلافت درگیر نمی شد. مقصود ما از تقیه حضرت علیه السلام در عصر خلافت آن سه نفر، این معنا است.

۱- ۹۷۸. ر.ک: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در قرآن

اشاره

ص:۳۲۷

آیه هدایت

آیه هدایت

از جمله آیـاتی که دلالـت بر امامت و ولایت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السـلام دارد آیه «هـدایت» است. خداونـد متعال می فرماید: { إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ}؛(۱) «همانا تو بیم دهنده ای و برای هر قومی هدایتگری است.»

فریقین در ذیـل این آیه روایـاتی را نقل کرده انـد که دلالت دارد بر این که بیم دهنـده این امت رسول خداصـلی الله علیه وآله است و تنها هدایت گر بعد از رسول خدا صـلی الله علیه وآله، امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. اینک آیه را با احادیثی که در ذیل آن آمده مورد بررسی قرار می دهیم.

الفاظ حدیث

الفاظ حدیث

اهل سنّت در ذیل آیه «هدایت» احادیثی صحیح السند نقل کرده، و شأن نزول آیه را پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام دانسته اند. اینک به بررسی برخی از احادیث صحیح السند می پردازیم:

۱ – روایت احمد بن حنبل

عبـداللَّه بن احمـد بن حنبل، از عثمان بن ابی شـیبه، از مطّلب بن زیاد، از سدّی، از عبد خیر، از امام علی علیه السـلام در تفسـیر آیه { إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} نقل کرده که فرمود: «رسول خدا منذر و هادی مردی از بنی هاشم است.»(۲)

ص:۳۲۹

۱- ۹۷۹. سوره رعد، آیه ۷.

۲- ۹۸۰. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۲۶.

بررسی سند حدیث

– عبداللّه بن احمد حنبل؛ وی احتیاج به توثیق نزد اهل سنّت ندارد.

– عثمان بن ابی شیبه؛ وی همان عثمان بن محمّد بن ابراهیم بن عثمان عبسی است که ابن حجر او را «ثقه، حافظ مشهور» معرفی کرده، و از کسانی دانسته که بخاری، مسلم و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند.(۱)

– مطّلب بن زیاد؛ کسی است که ابن حجر او را «صدوق» معرفی کرده است.(۲)

– سدّی؛ همان اسماعیل بن عبد الرحمن است که پنج نفر از صاحبان صحاح از او روایت نقل کرده و ابن حجر، نیز او را صدوق دانسته است.(۳)

– عبد خیر؛ همان عبد خیر بن یزید است که از رجال صحاح ستّه به حساب می آید. و بنابر نقل ابن حجر او ثقه است.(۴) و بنابر نقل ابن عبدالبر او زمان پیامبر صلی الله علیه وآله را درک کرده ولی از او روایت نشنیده است. ولی از بزرگان اصحاب علی علیه السلام به حساب می آید که ثقه و مأمون است.(۵)

۲ – روایت طبری

طبری از احمد بن یحیی صوفی، از حسن بن حسین انصاری، از معاذ بن مسلم، از هروی، از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده، هنگامی که آیه { إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} نازل شد، پیامبرصلی الله علیه وآله دست خود را بر سینه اش گذارد و فرمود: «من بیم دهنده ام، و برای هر قومی هدایت گری است.» و با دست خود اشاره به شانه علی علیه السلام کرد و فرمود: «تو هدایت گری ای علی! تنها به واسطه تو است که هدایت شوندگان بعد از من هدایت می یابند.»(۶)

۱– ۹۸۱. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳.

۲– ۹۸۲. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳– ۹۸۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۷۱.

۴– ۹۸۴. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۷۰.

۵– ۹۸۵. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۰۵.

۶– ۹۸۶. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

بررسی سند حدیث

- احمد بن یحیی صوفی؛ شیخ طبری و ابن عقده بوده است که ابن ابی حاتم صریحاً او را توثیق کرده است.(۱)

- حسن بن حسین عرنی انصاری؛ کسی است که ذهبی او را به تبع حاکم توثیق کرده است.(۲)

- معاذ بن مسلم؛ او گرچه بنابر نصّ ذهبی در حدیث مورد اعتماد نیست ولی با تأمّلی در ترجمه او به دست می آید که بی مهری نسبت به او به جهت تشیع او و نقل فضایل اهل بیت علیهم السلام بوده است، در حالی که در جای خود به اثبات رسیده که تشیع هرگز به صدق حدیث و وثاقت راوی آن ضرری نخواهد رسانید.

- در مورد راوی بعد ظاهراً نسخه طبری اشتباه باشد؛ زیرا معاذ بن مسلم بدون واسطه از عطاء بن سائب روایت نقل می کند.(۳)

ابن تیمیه خیال کرده که مراد از هروی اباصلت هروی است، در حالی که اباصلت وفاتش در سال ۲۳۶ بوده، و عطاء بن سائب در سال ۱۳۶. و بر فرض که مقصود از هروی، اباصلت هروی باشد هیچ گونه طعنی در حقّ او وارد نیست. ولی آنچه که می تواند ختم کننده بحث باشد این که معاذ بن مسلم مستقیماً از عطاء بن سائب نقل روایت می کند، و واسطه شدن هروی ظاهراً به این جهت است که هراء صفت معاذ بوده و برخی اشتباهاً آن را هروی خوانده اند.

- عطاء بن سائب؛ او کسی است که مطابق رأی بسیاری از علمای رجال، شخصی صدوق و مورد وثوق بوده است. و به تعبیر احمد، او ثقه ثقه و مرد صالحی است. بخاری و دیگران به جز مسلم از او روایت نقل کرده اند.(۴)

۱- ۹۸۷. الجرح والتعدیل، ج ۱، ص ۸۱.

۲- ۹۸۸. مستدرک حاکم با تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳- ۹۸۹. میزان الاعتدال، ج ۶، ص ۱۳۲.

۴- ۹۹۰. تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۸۶.

۳ – روایت حبری

حبری از حسن بن حسین، از حِبّان بن کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس نقل کرده که گفت: { إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ }رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است، { وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} علی است.(۱)

بررسی سند حدیث

– حسن بن حسین، عرنی کوفی، از رجال مستدرک حاکم بوده که او و ذهبی تصریح به صحت حدیث او نموده اند.(۲) گرچه برخی به جهت تشیع، او را قدح نموده اند.

– حِبّان بن علی کلبی؛ از رجال ابن ماجه بوده و یحیی بن معین او را توثیق نموده است. و نیز عجلی او را صدوق دانسته و ابن حبان او را در جمله ثقات آورده است.(۳)

– محمد بن سائب؛ او از رجال ابی داوود و ترمذی و ابن ماجه بوده است. ابن عدی می گوید: «ثقات از مردم از او حدیث نقل کرده و در تفسیر، راضی به احادیث اویند... و بزرگان امامان؛ همچون سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، عبداللَّه بن مبارک، ابن جریج، شعبه، محمّد بن اسحاق و دیگران از او روایت نقل کرده اند.»(۴)

– ابو صالح؛ همان باذام مولی امّ هانی دختر ابی طالب علیه السلام است که از رجال چهار کتاب از صحاح ستّه به حساب می آید و تعداد زیادی از علمای علم رجال او را توثیق کرده اند.

۴ – روایت ابن عساکر

ابن عساکر این حدیث را به سندهای مختلف نقل کرده که برخی از آن ها به طور حتم صحیح السند است، که از آن جمله این سند است:

ابوالقاسم بن حصین، از ابوعلی بن مُذْهِب، از ابوبکر قطیعی، از عبداللَّه بن احمد، از عثمان بن ابی شیبه، از مطّلب بن زیاد (از سدّی) از عبد خیر، از امام علی علیه السلام

۱- ۹۹۱. تفسیر حبری، ص ۲۸۱.

۲- ۹۹۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳- ۹۹۳. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۳۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۵۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴- ۹۹۴. تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۲۴۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۵۹.

که در تفسیر آیه { إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکَلِّ قَوْمٍ هادٍ} فرمود: «رسول خداصلی الله علیه وآله بیم دهنده، و هادی مردی از بنی هاشم است.»(۱)

بررسی سند حدیث

- ابو القاسم بن حصین؛ کسی است که بنابر نصّ ذهبی صدوق و طبق نظر سمعانی او شیخ ثقه و متدین و صحیح السماع و واسع الروایه است... و ابن جوزی نیز او را توثیق کرده است.(۲)

- ابو علی بن مُذْهِب؛ به عنوان امام عالم معرفی شده است.(۳) و خطیب بغدادی نیز او را چنین معرفی کرده که سماع او صحیح است.(۴)

- قطیعی؛ نیز به عنوان شیخ عالم محدّث که «مسند احمد» را روایت کرده، معرفی شده است.(۵) و دارقطنی نیز او را ثقه و زاهد و مستجاب الدعوه معرفی کرده است. و برقانی گفته که او صالح و ثبت و صدوق نزد من است... .(۶)

بقیه سند نیز قبلاً روشن شد.

۵ - روایت حاکم حسکانی

حاکم حسکانی از جوهری، از مرزبانی، از علی بن محمّد حافظ، از حبری از حسن بن حسین، از حِبّان، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس در تفسیر آیه { وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ} نقل کرده که مقصود علی علیه السلام است.(۷)

بررسی سند حدیث

- حاکم حسکانی کسی است که نزد رجالیین اهل سنّت به عنوان متقن و ثقه معرفی شده است.(۸)

ص:۳۳۳

۱- ۹۹۵. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۱۵ - ۴۱۷.

۲- ۹۹۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۵۳۶.

۳- ۹۹۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۶۴۰.

۴- ۹۹۸. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۹۰.

۵- ۹۹۹. المنتظم، ج ۸، ص ۱۵۵.

۶- ۱۰۰۰. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۱۰ - ۲۱۳.

۷- ۱۰۰۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۸۱ - ۳۹۵.

۸- ۱۰۰۲. تذکره الحفاظ ترجمه حاکم حسکانی.

- ابومحمّد جوهری (متوفا ۴۵۴) کسی است که بنابر نقل خطیب بغدادی، ثقه و امین و کثیر السماع بوده است.(۱)

- مرزبانی؛ خطیب بغدادی می گوید: «نزد ما معروف به کذب نیست، و بیشترین عیبی که بر او گرفته شده به جهت مذهب او است.»(۲) و عقیقی گفته که او معتزلی ثقه است.(۳)

- ابوالحسن علی بن محمّد (متوفا ۳۳۰) کسی است که خطیب بغدادی او را ثقه و امین و حافظ و عارف معرفی کرده است.(۴)

- حبری (متوفا ۲۸۶) کسی است که نزد حاکم و ذهبی ثقه بوده و هر دو به صحت حدیث او تصریح کرده اند.(۵)

ترجمه بقیه رجال سند نیز قبلاً معلوم شد.

۶ - روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری به سند خود از امام علی علیه السلام در تفسیر آیه شریفه {إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ} نقل کرده که حضرت علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله بیم دهنده و من هدایت گرم.»

آن گاه بعد از نقل حدیث می گوید: «این حدیث صحیح السندی است که شیخین با وجود شرط صحت آن را نقل نکرده اند.»(۶)

راویان حدیث از صحابه

تعدادی از صحابه این حدیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲ - عبداللّه بن عباس.

۱- ۱۰۰۳. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۳۵.

۲- ۱۰۰۴. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۳۵.

۳- ۱۰۰۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۴۴۸.

۴- ۱۰۰۶. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۷۳ و ۷۴.

۵- ۱۰۰۷. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۳.

۶- ۱۰۰۸. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۹.

۳ – عبداللّه بن مسعود.

۴ – جابر بن عبداللّه انصاری.

۵ – بریده اسلمی.

۶ – ابوبرزه اسلمی.

۷ – یعلی بن مره.

۸ – ابوهریره دوسی.

۹ – سعد بن معاذ.

راویان حدیث از علمای عامه

جماعتی از علمای اهل سنّت این احادیث را در کتب خود نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ – احمد بن حنبل.(۱)

۲ – طبری.(۲)

۳ – حاکم نیشابوری.(۳)

۴ – حبری.(۴)

۵ – ابن عساکر.(۵)

۶ – حاکم حسکانی.(۶)

۷ – فخر رازی.(۷)

۸ – ابن کثیر.(۸)

۱– ۱۰۰۹. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲– ۱۰۱۰. جامع البیان، ج ۱۲، ص ۷۲.

۳– ۱۰۱۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹.

۴- ۱۰۱۲. تفسیرحبری، ص ۲۸۱.

۵- ۱۰۱۳. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۴۱۵ - ۴۱۷.

۶- ۱۰۱۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۹۵.

۷- ۱۰۱۵. تفسیر رازی، ج ۱۹، ص ۱۴.

۸- ۱۰۱۶. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۰۱.

۹ – شوکانی.(۱)

۱۰ – طبرانی.(۲)

۱۱ – خطیب بغدادی.(۳)

۱۲ – هیثمی.(۴)

۱۳ – سیوطی.(۵)

و دیگران از علمای اهل سنّت که حدود ۴۰ نفر از آنان این حدیث را در کتب خود آورده اند.

صحت حدیث

صحت حدیث

صحت حدیث را از راه های مختلف می توان به اثبات رسانید:

الف) تصریح به صحت

برخی از علمای اهل سنّت، تصریح به صحت این احادیث نموده اند که از آن جمله است:

۱ – حاکم نیشابوری در «مستدرک»، سیوطی نیز تصحیح آن را نقل کرده است.

۲ – ضیاء مقدس در «المختاره» بنابر نقل سیوطی.

ب) نقل حدیث به سند صحیح

برخی از علمای اهل سنّت نیز حدیث مورد بحث را با سند صحیح نقل کرده اند از جمله:

۱ – عبداللَّه بن احمد بن حنبل.

۲ – حبری.

۱– ۱۰۱۷. فتح القدیر، ج ۳، ص ۶۶.

۲– ۱۰۱۸. المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۱.

۳- ۱۰۱۹. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۷۲.

۴- ۱۰۲۰. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۱.

۵- ۱۰۲۱. درّ المنثور، ج ۴، ص ۴۵.

۳ - حاکم حسکانی از جوهری، از مرزبانی، از علی بن محمّد حافظ از حبری.

۴ - طبرانی از فضیل بن هارون بغدادی... .

۵ - خطیب بغدادی، از محمّد بن عبداللَّه، از طبرانی.

۶ - ابن عساکر با سندهای مختلف که برخی از آن ها صحیح است.

۷ - طبری در تفسیرش.

دلالت حدیث

آیه «هدایت» با روایاتی که در ذیل آن وارد شده، می تواند دلالت خوبی بر امامت و ولایت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام داشته باشند و این معانی از قراینی به دست می آید:

۱ - مراد از هدایت در کلام پیامبر صلی الله علیه وآله، هدایت مطلق و راهنمایی به حقّ و واقع امر است، وگرنه لازم بود که گفته شود: «علماء امّتی الهادون من بعدی» علماء امت من هادیان بعد از من هستند؛ زیرا همه علما هدایت گران به دین خدایند.

۲ - قرینه حصری که در برخی از احادیث آمده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «تنها به توسط تو است که هدایت شوندگان بعد از من به هدایت می رسند.

۳ - قرینه مقابله هادی با منذر؛ زیرا همان گونه که منذر یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله بدون هیچ قید و شرطی آمده و دلیل بر عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله و انذار او به واقع دارد، هادی نیز بدون قید و شرط آمده است و لذا مقصود از آن افراد معصوم است که به واقع و نفس الامر هدایت می کنند.

۴ - بدون «الف و لام تعریف» به کار رفتن هادی و دارا بودن تنوین تنکیر که دلالت بر وحدت دارد. یعنی در هر زمانی یک هادی وجود دارد و آن غیر از امام معصوم نیست.

و لذا از امام باقرعلیه السلام روایت شده که فرمود: «ولکلّ زمان منّا هادٍ یهدیهم إلی ما جآء

به نبی اللّه صلی الله علیه وآله»؛(۱) «و برای هر زمانی از ما هدایت گری است که مردم را به آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آورده هدایت می کند.»

و این معنا با آنچه در روایات دیگر آمده و آیه را به امام علی علیه السلام تفسیر کرده منافات ندارد؛ زیرا حضرت اوّلین و کامل ترین مصداق این آیه است.

احادیث دیگر

مضمون این احادیث که ذکر شد در احادیث دیگری نیز که در غیر مورد آیه «هدایت» وارد شده نیز یافت می شود. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - ابن عساکر و دیگران از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «علی رایه الهدی»؛(۲) «علی علیه السلام پرچم هدایت است.»

۲ - و نیز نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إنّ علیاً مدینه هدی فمن دخلها نجی ومن تخلّف عنها هلک»؛(۳) «همانا علی علیه السلام شهر هدایت است، پس هر کس داخل آن شهر شود هدایت یافته و هر کس از آن تخلف کند، هلاک شده است.»

۳ - و نیز فرمود: «من أراد أن یحیی حیاتی ویموت مماتی ویسکن جنّه الخلد الّتی وعدنی ربّی فلیتولّ علی بن أبی طالب، فإنّه لن یخرجکم من هدی ولن یدخلکم ضلاله»؛(۴) «هر کس می خواهد همانند من زندگی کند و همانند من بمیرد و ساکن بهشت خلد شود که پروردگار من وعده آن را داده است، پس باید به ولایت علی بن ابی طالب ملتزم شود؛ زیرا او هرگز شما را از هدایت خارج نکرده و هرگز در گمراهی وارد نخواهد کرد.»

۴ - ابن عساکر نیز به سندش از حذیفه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به علی علیه السلام فرمود: «جعلتک عَلَماً فیما بینی وبین أمّتی فمن لم یتّبعک فقد کفر»؛(۵) «من تو را عَلَم هدایت

۱- ۱۰۲۲. کافی، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲.

۲- ۱۰۲۳. تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۳۰، ح ۸۸۹۲ ؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶.

۳- ۱۰۲۴. ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۲۰، ح ۳۹.

۴- ۱۰۲۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۸.

۵- ۱۰۲۶. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۸۹.

بین خودم و بین امّتم قرار دادم، پس هر کس تو را پیروی نکند به طور حتم کافر است.»

۵ - ابن المغازلی شافعی به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود: «... وأنت العَلَم ما بینی وبین أمّتی من بعدی»؛(۱) «و تو نشانه هدایت بین من و بین امت من بعد از من هستی.»

۶ - احمـد بن حنبـل به سـند خود از رسول خداصـلی الله علیه وآله نقـل کرده که فرمود: «إن تؤمّروا علیاً - ولا أراکم فاعلین - تجدوه هادیاً مهدیاً یأخذ بکم الطریق المستقیم»؛(۲) «و اگر شـما علی را امیر خود قرار دهیـد - که نمی بینم چنین کنید - او را هدایت گرِ هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه مستقیم رهنمون خواهد کرد.»

۷ - حاکم نیشابوری به سـند خود از ابوذر نقل کرده که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: «من أطاعنی فقد أطاع اللَّه ومن عصانی فقـد عصـی اللَّه ومن أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصـی علیاً فقد عصانی»؛(۳) «هر کس مرا اطاعت کنـد خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا معصـیت کنـد خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس علی را پیروی کند، مرا پیروی کرده و هر کس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.»

۸ - هیثمی به سند خود از بریده نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «ما بال أقوام یتنقّصون علیاً؟! من تنقّص علیاً فقد تنقّصـنی ومن فارق علیاً فقد فارقنی، إنّ علیاً منّی وأنا منه...»؛(۴) «چه شـده مردمانی را که به علی ایراد می گیرند؟! هر کس به علی ایراد وارد کند مرا ایراد کرده و هر کس از علی جدا شود از من جدا شده است. همانا علی از من و من از اویم.»

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

بعد از بررسی احادیث به پاسخ گویی شبهاتی می پردازیم که از سوی اهل سنّت نسبت به این احادیث وارد شده است:

ص:۳۳۹

۱- ۱۰۲۷. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۰.

۲- ۱۰۲۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۸.

۳- ۱۰۲۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۴- ۱۰۳۰. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۳.

۱ – ضعف سند

ابوالفرج ابن جوزی بعد از نقل حدیث مورد نظر از ابن عباس می گوید: «این از موضوعات و مجعولات رافضه است.»(۱)

ذهبی نیز بر روایت حاکم نیشابوری تعلیقه زده و آن را دروغ دانسته و واضع آن را تقبیح کرده است.(۲)

ابن کثیر نیز می گوید: «در این حدیث مطالب منکر وجود دارد.»(۳)

پاسخ: اوّلاً: ابو الفرج ابن جوزی کسی است که علمای اهل سنّت به تضعیفات او توجهی ندارند، مگر آن که به دلیل قطعی ضعف راوی ثابت شود. و به همین جهت است که ابوحیان جرأت نکرده که حکم به ضعف حدیث کند و تنها به تشکیک در صحت آن اکتفا کرده است.

ثانیاً: قول به کذب یا جعل، ادعایی بیش نیست، و به مجرد ادعا نمی توان مطلبی را ثابت کرد.

ثالثاً: در این حدیث چه امر منکری وجود دارد، جز این که با عقاید اهل سنّت سازگاری ندارد. و به همین جهت است که ادعای جعل آن را نموده اند.

۲ – امام علی علیه السلام یکی از هادیان!!

ابوحیان می گوید: «اگر روایت ابن عباس صحیح باشد مقصود آن است که رسول خداصلی الله علیه وآله علی بن ابی طالب را نمونه ای از علما و هادیان امت قرار داده است، گویا فرموده: تو ای علی! این وصف تو است، تا ابوبکر و عمر نیز داخل در آیه شدند....»(۴)

پاسخ: اوّلاً: این معنا تأویلی بدون مورد است.

ثانیاً: اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین اراده ای داشت، هیچ کس را نمونه قرار نمی داد

۱- ۱۰۳۱. زاد المسیر، ج ۴، ص ۳۰۷.

۲- ۱۰۳۲. تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۰.

۳- ۱۰۳۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳۳و۴۳۴.

۴- ۱۰۳۴. البحر المحیط، ج ۵، ص ۳۶۷ و ۳۶۸.

بلکه می فرمود: من بیم دهنده و علمای امت من هادیان این امّتند. یا می فرمود: من بیم دهنده و اصحاب من همگی هادیان این امّتند.

ثالثاً: چه ضرورتی دارد که ابوبکر و عمر را در مفاد این آیه داخل کنیم؟ به چه دلیل امامت و خلافت آن دو به اثبات رسیده است؟

رابعاً: این توجیه با حصر موجود در برخی از روایات سازگاری ندارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «... بک یهتدی المهتدون بعدی»؛ «تنها به تو - ای علی علیه السلام - است که هدایت شوندگان بعد از من هدایت می یابند.»

۳ – امام علی علیه السلام و اصحاب!!

فضل بن روزبهان می گوید: «بر فرض صحت حدیث می توان گفت که علی هدایت گر است. و این منافات ندارد که همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هدایت گر باشند؛ زیرا پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «أصحابی کالنجوم.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: این توجیه با حصر در برخی روایات سازگاری ندارد.

ثانیاً: در رساله ای مستقل حدیث «اصحابی کالنجوم» را نقد کرده ایم و ثابت کردیم که به تصریح عده ای از علمای اهل سنّت این حدیث جعلی بوده و یا ضعیف السند است.

۴ – پیامبر صلی الله علیه وآله، هادی امت!!

ابن تیمیه می گوید: «این کلام را نمی توان به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داد؛ زیرا ظاهر قول «أنا المنذر، وبک یا علی یهتدی المهتدون» این است که هدایت فقط به توسط علی علیه السلام است نه پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که هیچ مسلمانی چنین سخنی نمی گوید....»(۲)

و نیز می گوید: «خداوند تعالی محمّد را هادی قرار داده و فرموده: { إِنَّکَ لَتَهْدی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم حال چگونه شما کسی را هادی قرار می دهید که در قرآن به چنین صفتی توصیف نشده است.»(۳)

۱- ۱۰۳۵. احقاق الحق، ج ۳، ص ۹۳.

۲- ۱۰۳۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۳- ۱۰۳۷. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

پاسخ: این اشکال از سوء فهم و عناد ابن تیمیه سرچشمه گرفته است؛ زیرا همه قبول داریم که پیامبر صلی الله علیه وآله هادی امام علی علیه السلام و همه امت در زمان حیات خود می باشد، ولی علی علیه السلام هادی امت بعد از حیات رسول خداصلی الله علیه وآله است. و این صریح حدیث صحیح السند است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بک یهتدی المهتدون من بعدی»، که متأسفانه ابن تیمیه کلمه «بعدی» را یا ندیده و یا از آن تجاهل کرده است.

۵ – هدایت مردم به غیر امام علی علیه السلام!

ابن تیمیه می گوید: «ظاهر جمله «بک یهتدی المهتدون» این است که هر کس از امت محمّد هدایت یافت، به توسط علی بوده است، و این دروغی آشکار است؛ زیرا بسیاری از مردم به پیامبر ایمان آورده و هدایت یافتند و وارد بهشت شدند در حالی که سخنی از علی علیه السلام نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آوردند و به او هدایت یافتند، در هیچ چیز به علی هدایت نیافتند. و نیز کشورها و شهرها فتح شد و مردم آن ها ایمان آورده و هدایت یافتند، بدون این که از علی چیزی شنیده باشند، بلکه همگی به توسط صحابه غیر از او هدایت یافتند. پس چگونه جایز است که این جمله را قبول کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بک یهتدی المهتدون؟».»(۱)

پاسخ: اوّلاً: همان گونه که در جواب اشکال قبل اشاره شد، در حدیث چنین آمده که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله تنها هدایت گر به حقّ و حقیقت است و این منافات ندارد که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله هر دو مشترکاً و با رهبری رسول خدا صلی الله علیه وآله هدایت گر امت بوده اند.

ثانیاً: چه کسی گفته که تمام کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از وفات آن حضرت ایمان آورده اند، از امام علی علیه السلام بهره نبرده اند. ما در بحث سفینه در جواب ابن تیمیه مفصّل به این موضوع پرداخته ایم.

ثالثاً: چه کسی گفته هر کس از غیر راه امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله هدایت یافته، به هدایت حقیقی و واقعی هدایت یافته است؟ مطابق این حدیث هدایت واقعی تنها از راه امام علی علیه السلام است.

۱– ۱۰۳۸. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۳۹ – ۱۴۳.

آیه اولی الامر

آیه اولی الامر

از جمله آیـاتی که می توان بر ولایت و امامت و مرجعیت دینی اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام اسـتدلال نمود، آیه «اولی الامر» است. خداونـد متعـال می فرمایـد: { یـا أَیهَـا الَّذِینَ آمَنُـوا أَطِیعُـوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(۱) «ای مؤمنین! خـدا را اطاعت کنیـد و رسول و اولی الامر از میان خود را اطاعت نمایید.» از آنجا که از این آیه تأییدی بر امامت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود، به طور مختصر به بحث از آن می پردازیم.

معانی مفردات آیه

معانی مفردات آیه

قبل از ورود در اصل بحث، به معانی مفردات آیه می پردازیم:

الف) معنای اطاعت خداوند

مقصود از اطاعت خداوند همان متابعت از احکامی است که بر قلب رسول خدا صـلی الله علیه وآله به عنوان وحی نازل شده و حکم و خطاب آن ها به عموم مکلّفین است. پس اطاعت خداوند؛ یعنی اطاعت کلام خدا که در قرآن کریم بیان شده است.

ب) معنای اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله

اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر سه نوع است:

۱ - اطاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله در اموری از تفصیل و توضیح احکام که به او وحی

۱- ۱۰۳۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

شـده، ولی در قرآن موجود نیست؛ زیرا آنچه در قرآن آمده اصول کلّی احکام است، و احتیاج به بیان نبوی دارد. لذا قرآن می فرمایـد: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۱) «و ما به سوی تو قرآن را فرسـتادیم تا برای مردم آنچه به سویشان فرستاده شده تبیین کنی.»

۲ - اطاعت رسول خدا صـلی الله علیه وآله نسبت به اموری که تشریعش به آن حضرت واگذار شده است؛ زیرا مطابق برخی از ادله، تشریع برخی از احکـام به خود حضـرت واگـذار شـده است. همـان گونه که در مورد نمازهای دو رکعتی وارد شـده که پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن ها اضافه نموده است.(۲)

۳ - اطاعت رسول خدا صـلی الله علیه وآله در آرای شخصی و اموری که مربوط به اجتماع مسلمین است. اموری که مربوط به وظایف والی و حاکم اسـلامی برای تثبیت حکومت اسـلامی است. خداونـد متعال می فرمایـد: { وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَـی اللَّهُ وَرَسُـولُهُ أَمْراً أَنْ یکُونَ لَهُمُ الْخِیرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ...}؛(۳) «و هیـچ مرد و زن مؤمنی را نرسـد که چون خداوند و پیامبرش امری را مقرّر دارنـد، آنان را در کارشان اختیار [و چون و چرایی باشد و هر کس از [امر] خداوند و پیامبر او سـرپیچی کند در گمراهی آشکاری افتاده است....»

بر عموم مسـلمانان است که از دسـتورات پیـامبر صـلی الله علیه وآله در هر سه مورد اطاعت کننـد و اطاعت از او را در حقیقت اطاعت خدا بدانند.

ج) معنای اطاعت اولی الامر

«اولی الأـمر» همان ائمه معصومین از اهل بیتنـد که این مطلب را به حول و قوه الهی به اثبات خواهیم رسانـد، فعلاً بحث در این است که حیطه اطاعت «اولی الامر» تا کجاست؟ ودر چه اموری باید آن ها را اطاعت نمود؟

۱- ۱۰۴۰. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۱۰۴۱. من لا یحضره الفقیه، باب عدد رکعات نماز.

۳- ۱۰۴۲. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۱ – نظر برخی از علما بر آن است که امامان علیهم السلام حقّ تشریع ندارند و تنها کاری که در بُعد احکام دارند، همان تبیین و توضیح احکام شرع است که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه وآله ذکر شده و احتیاج به توسعه و تبیین و تطبیق صحیح دارد. و بر مردم است که به بیانات آن بزرگواران گوش فرا داده و به آن ها عمل کنند.

عبدالله بن عجلان از امام باقرعلیه السلام در تفسیر آیه: { أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ نقل کرده که فرمود: «آیه درباره علی و امامان نازل شده است. خداوند آنان را در جایگاه های انبیا قرار داده است، جز آن که چیزی را حلال نکرده و چیزی را نیز حرام نمی کنند.»(۱)

۲ – مورد دیگر از مواردی که باید به دستورات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام گوش فرا داده و به آن عمل نماییم، دستوراتی است که مربوط به نظام اسلامی و حفظ شؤون مملکت اسلامی است، و لذا اگر در موردی حکمی از این نوع احکام ولایی صادر کردند – چه در زمان حاکمیتشان باشد یا خیر – بر عموم مسلمین است که از آن اطاعت نمایند.

اقوال در «اولی الامر»

در این که مقصود از «اولی الامر» در آیه مورد نظر کیست؟ اقوالی ذکر شده است که اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – امیران لشکر.

۲ – اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

۳ – صحابه و تابعین.

۴ – خلفای اربعه.

۵ – عموم علمای امت اسلامی.

۱– ۱۰۴۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۵۲، ح ۱۷۳.

۶ – هر کسی که متولی امور مردم از راه صحیح آن شود.

۷ – اهل حلّ و عقد.

۸ – خصوص امامان از اهل بیت پیامبر علیهم السلام.(۱)

و... .

ما درصدديم که اثبات کنیم مقصود از «اولی الامر» خصوص اهل بیت معصومین علیهم السلام است.

عصمت «اولی الامر»

با تأمّلی در آیه «اولی الامر» به دست می آیـد که مقصود از اولی الامر در آیه کسانی هسـتند که از عصـمت برخوردارنـد. این معنا را این گونه به اثبات می رسانیم:

خداونـد تعالی به طور جزم و قطع، امر به اطاعت اولی الامر نموده است، و هرکس که این چنین امری برای او شـده، باید از هر خطا و اشتباهی معصوم باشد؛ زیرا در غیر این صورت بر فرض اقدامش بر اشتباه و خطا، لازم می آید که خداوند امر به اطاعت او کرده باشـد که همـان کـار خطـایی است، و خطـا از آن جهت که خطا است مورد نهی است. نتیجه این که در صورت عـدم عصـمت اولی الامر در آیه فوق، لازم می آیـد که امر و نهی در یک فعل و به یک اعتبار با یکـدیگر جمع شود که این به طور حتم محال است پس باید مقصود از «اولی الامر» در آیه، افراد معصوم از خطا و اشتباه باشند.(۲)

این بیان فخر رازی بود.

فخر رازی گرچه تـا اینجـا بـا شـیعه امامی همراهی کرده و «اولی الامر» را بر افراد معصوم منطبق ساخته است، ولی هنگام تعیین مصداق «اولی الامر» دچار اشتباه شده و آن را بر اهل حلّ و عقد از امّت منطبق کرده است.

۱– ۱۰۴۴. البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲– ۱۰۴۵. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۴.

او می گویـد: «آیه دلالـت بر لزوم متـابعت و پیروی از اولی الامر به طـور مطلـق دارد، ولی از آنجـا که مـا از شـناخت معصوم عاجزیم و به جهت این که معصوم وجود خارجی نـدارد، یا ما عاجز از دسترسـی به آن هستیم، لذا می گوییم: مقصود از «اولی الامر» همـان اهـل حـلّ و عقـد از بزرگـان امت است، کسـانی که عارف به مسائل و احکامنـد. و اگر آنان بر مسأله ای اجتماع کنند، نتیجه ای که از اجتماع آن ها به دست می آید، از هر عیب و خطایی مصون است.(۱)

تفسیر قرآن به روایات

همان گونه که قرآن می توانـد برخی از آیاتش برخی دیگر را تفسـیر کند، روایات نیز می توانند آیات قرآن را تفسـیر و تبیین نماینـد. لذا خداوند متعال می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۲) «و ما به سوی تو قرآن را فرستادیم تا برای مردم آنچه به سویشان فرستاده شده تبیین کنی.»

در مورد «اولی الامر» روایاتی وجود دارد که می تواند مصداق آن را تبیین کند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ - احادیث دوازده خلیفه؛ رسول خـدا صـلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من دوازده امیر در میان شـما خواهند بود که همگی آن ها از قریشند.»(۳)

کلمه «امیر» از مـاده امر و امـارت است. و این روایت می توانـد در محـدوده تعیین تعـداد «اولی الامر» کمک کار ما باشـد، که عدد آن ها دوازده نفر است.

۲ - حـاکم نیشابوری به سـند صـحیح از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من أطاعنی فقـد أطاع اللَّه، ومن عصانی فقد عصی اللَّه، ومن أطاع علیاً فقد أطاعنی ومن عصی علیاً

۱- ۱۰۴۶. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۲- ۱۰۴۷. سوره نحل، آیه ۴۴.

۳- ۱۰۴۸. صحیح بخاری، کتاب الاستخلاف، ح ۷۲۲۲.

فقد عصانی»؛(۱) «هر کس مرا اطاعت کند به طور حتم خدا را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند به طور حتم خدا را نافرمانی کرده است. و هر کس علی علیه السلام را اطاعت کند به طور حتم مرا اطاعت کرده و هر کس علی علیه السلام را نافرمانی کند به طور حتم مرا نافرمانی کرده است.»

در این حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله اطاعت حضرت علی علیه السلام را ملازم با اطاعت خود و اطاعت خودش را ملازم با اطاعت خدا معرفی کرده است و در نتیجه این همان معنایی است که قرآن در آیه مورد نظر به آن اشاره کرده است.

۳ – حدیث ثقلین؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در آن حدیث فرمود: «من دو گوهر گرانبها را در میان شما به ودیعه می گذارم که اگر به آن دو تمسّک کنید هرگز گمراه نمی شوید، یکی کتاب خدا و دیگری عترتم.»

در این حدیث نیز به لزوم تمسّک و اطاعت از عترت پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره شده است.

بررسی احادیث شیعه

احادیث شیعه امامی درباره مصداق «اولی الامر» با تواتر اجمالی و برخی نیز با سند صحیح بر تطبیق آن بر اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد. پیام این احادیث همسو با دلالت آیات قرآن است. از این رو این احادیث تلقی به قبول شده اند.

با این که این احادیث درباره این آیه متنوعند، لیکن هیچ تعارضی در میان آن ها نیست.

امام باقرعلیه السلام در حدیثی فرمود: «إيانا عنى خاصّه، أمر جميع المؤمنين إلى يوم القيامه بطاعتنا»؛(۲) «خداوند تنها ما را اراده کرده است و به تمام مؤمنان تا روز قیامت به اطاعت ما دستور داده است.»

جابر می گوید: چون خداوند آیه { يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ...} را بر

۱- ۱۰۴۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲- ۱۰۵۰. کافی، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱.

پیـامبرش محمّـد صـلی الله علیه وآله نـازل کرد، گفتم: ای رسول خـدا! خـدا و رسولش را شـناختیم، اولی الـامری که خـداوند اطاعتشـان را بـا اطـاعت خود مقرون کرده چه کسـانی انـد؟ فرمود: آنان جانشـیانان من و پیشوایان مسـلمین پس از من هسـتند. نخستین آنان علی بن ابی طالب است سـپس حسن، بعد حسین، پس علی بن حسین و محمّد بن علی است، که در تورات به نام باقر معروف است. تو ای جابر! وی را خواهی دید و چون او را ملاقات کردی سلام من را به وی برسان. سپس صادق جعفر بن محمّد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمّد بن علی، علی بن محمّد و حسن بن علی است. سپس آن کسی که نامش محمّد و کینه اش حجّت خـدا در زمین و بقیه اللّه در بین بنـدگان است. وی فرزنـد حسن بن علی است. خداوند بلند مرتبه، خاوران و باختران را به دست او می گشاید....»(۱)

امام رضاعلیه السـلام در تفسـیر «اولی الامر» در آیه فرمود: «الأئمّه من ولـد علی وفاطمه علیهما السـلام إلی أن تقوم الساعه»؛(۲) «اولی الامر، پیشوایانند از فرزندان علی و فاطمه علیهما السلام تا روز قیامت.»

امـام باقرعلیه السـلام ضـمن آن که «اولی الامر» را به اهل بیت پیامبرعلیهم السـلام تفسـیر می کنـد و اطاعت آن ها را با اطاعت خـدا یکسـان می شـمارد، می فرمایـد: «وهم المعصومـون المطهّرون الّـذین لاـ یـذنبون ولاـ یعصـون... ولاـ یفـارقون القرآن ولا یفارقهم»؛(۳) «آنان معصومان پاکنـد، مرتکب گناه نمی شونـد و معصـیت نمی کننـد... از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود.»

در خطبه ای از امام حسن علیه السـلام نیز پس از بیعت مردم با ایشان چنین روایت شـده است: «... فأطیعونا فإنّ طاعتنا مفروضـه إذ کانت بطاعه اللّه مقرونه، قال اللّه – عزّ وجلّ – { أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ »؛(۴) «پس ما را اطاعت کنید، اطاعت از ما

ص:۳۴۹

۱- ۱۰۵۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳؛ اعلام الوری، ص ۳۷۵.

۲- ۱۰۵۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۸.

۳- ۱۰۵۳. علل الشرایع، ص ۱۲۳ و ۱۲۴، ح ۱.

۴- ۱۰۵۴. امالی طوسی، ص ۱۲۱، ح ۱۸۸.

واجب است چون به اطاعت خدا و رسولش مقرون شده است. خداوند بلند مرتبه می فرماید: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و اولی الامر از خودتان را.»

«اولی الامر» در روایات اهل سنّت

مطابق برخی از روایات اهل سنّت نیز مراد از «اولی الامر» در آیه مورد بحث امامان از اهل بیت عصمت و طهارتند:

حاکم حسکانی با سند خود از امام علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «شریکان من کسانی اند که خداوند اطاعت آنان را با اطاعت خویش و من مقرون ساخت و درباره آنان چنین نازل کرد: { أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ . من گفتم: ای پیامبر خدا! آنان چه کسانی اند؟

فرمود: تو نخستین آنان هستی.»(۱)

جوینی نیز به سند خود در ضمن حدیثی طولانی نقل می کند که امام علی علیه السلام خطاب به برخی از صحابه فرمود: «... شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که آیه { يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ...} نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا «اولی الامر» و... افراد خاص و برخی از مؤمنانند یا شامل همه آنان می شود؟ پس خداوند به پیامبرش دستور داد، والیان امر را به مردم بیاموزد و برای ایشان همان گونه که نماز و زکات و حج را تفسیر کرده است، ولایت را تفسیر کند. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله من را در غدیر خم برای مردم منصوب کرد....»(۲)

و نیز حاکم حسکانی به نقل از مجاهد بن جبر تابعی، شأن نزول آیه را درباره جانشینی امام علی علیه السلام به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده و می نویسد: «(اولی الامر) درباره امیرالمؤمنین نازل شد، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله ایشان را در مدینه به جای

۱- ۱۰۵۵. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۴.

۲- ۱۰۵۶. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۳، باب ۵۸، ح ۲۵۰.

خود نشاند و علی علیه السلام عرض کرد: آیا مرا در میان زنان و کودکان وا می گذاری؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آیا خشنود نیستی برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟(۱)

بررسی دیدگاه اهل سنّت

بررسی دیدگاه اهل سنّت

تمام اهل سنّت به جز فخر رازی، اطاعت «اولی الامر» در آیه را مشروط به اطاعت خدا و عدم معصیت او می دانند. و برخلاف دیدگاه شیعه، اولی الامر را بر افراد معصوم تطبیق نمی کنند و در این مورد اقوال دیگری را انتخاب کرده اند؛ از قبیل:

۱ - اولی الامر، حاکمان بر حقّ

زمخشری می گوید: «خداوند به والیان دستور داد، امانات را به اهلش برگردانند و به عدالت داوری کنند. سپس در این آیه به مردم دستور داد آنان را اطاعت کنند و داوری آن ها را گردن نهند، آنان جز حاکمان بر حقّ نیستند؛ چون خدا و رسول او از حاکمان جور بی زارند و امکان ندارد وجوب اطاعت آنان به اطاعت خدا و رسول عطف شود.»(۲)

۲ - اولی الامر، امیران و عالمان

قرطبی می گوید: «درست ترین اقوال در این زمینه دو قول است: یکی این که مراد از اولی الامر حاکمانند، چون آنان صاحب امرند و حاکمیت برای آن هاست. و دیگر این که: مراد دانشمندان دین شناسند....»(۳)

۳ - اولی الامر، حاکمان، سلاطین و قاضیان شرع

این قول دایره وسیع تری را درباره اولی الامر می شناسد و آن را شامل حاکمان، سلاطین، قاضیان و هر کس که ولایت شرعیه دارد، می داند.(۴)

۱- ۱۰۵۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۲، ح ۲۰۵.

۲- ۱۰۵۸. کشاف، ج ۱، ص ۵۲۴.

۳- ۱۰۵۹. الجامع لأحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۶۰.

۴- ۱۰۶۰. روح المعانی، ج ۴، ص ۹۶؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۸۱.

صاحبان این اقوال همگی وجوب اطاعت «اولی الامر» در آیه را مقید و مشروط به عدم معصیت آن ها دانسته اند، ولی همان گونه که اشاره شد «اولی الامر» در آیه مطلق است و تقیید، خلاف ظاهر است، و لذا با اطلاقش حمل برائمّه معصومین علیهم السلام می کنیم.

نقد کلام فخر رازی

به فخر رازی که «اولی الامر» در آیه را بر اهل حلّ و عقد منطبق می سازد می گوییم: در صورتی که هر یک از افراد اهل حلّ و عقد از عصمت برخوردار نیستند چگونه می تواند اجتماع آرای غیر معصوم از عصمت برخوردار شود؟ آری شکّی نیست که اجتماع، اقرب به صواب است، ولی این قرب، موجب نمی شود که احتمال خطا از بین رفته و رأی آنان به سر حدّ عصمت برسد. و بر فرض که بگوییم در صورت اجتماع آراء به عصمت رسیده باشند، این عصمت می تواند از یکی از این اسباب حاصل شده باشد:

۱ - از آنجا که جمیع افراد حلّ و عقد معصومند، در نتیجه: اجتماع آن ها نیز از مقام عصمت برخوردار است.

ولی بدیهی است که از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه وآله تا کنون بر این امت عصری نگذشته که افراد اهل حلّ و عقد آن معصوم باشند. و این چیزی است که خود فخر رازی نیز قبول دارد.

۲ - این که بگوییم افراد اهل حلّ و عقد، گرچه از عصمت برخوردار نیستند ولی مجموع آن ها در صورت اجتماع به مقام عصمت خواهند رسید، به این معنا که عصمت، صفتی باشد برای هیئت اجتماعی افراد، نه برای هر یک از افراد.

این احتمال نیز باطل است؛ زیرا عصمت از امور حقیقی و صفات واقعی است، در حالی که هیئت اجتماعی چیزی بیش از عنوان اعتباری نیست، و نمی توان صفت حقیقی را عنوان اعتباری قرار داد.

۳ - احتمال سوم این است که بگوییم: صفت عصمت، نه وصف افراد و نه وصف

هیئت اجتماعی است، بلکه سنّت خداوند بر این قرار گرفته که نتیجه ای را که از آرای اهل حلّ و عقد به دست می آید، از خطا و اشتباه مصون بدارد. در این فرض نیز سه احتمال وجود دارد:

الف) یکی این که بگوییم: این سنّت خداوند نسبت به همه امت ها تعمیم دارد. در حالی که این احتمال به طور حتم باطل است؛ زیرا چه بسیار آرایی که با وجود اتفاق رأی در آن، اشتباه بوده است.

ب) احتمال دیگر این است که این سنّت را مخصوص به مسلمین بدانیم. به این معنا که بگوییم: خداوند تعالی بر این امّت منّت گذارده و آرای اهل حلّ و عقد آن ها را از خطا و اشتباه مصون داشته است.

ولی این احتمال نیز خلاف واقعیات تاریخی است؛ زیرا چه بسیار اهل حلّ و عقدی که رأیشان در این امت باطل درآمد. و نیز اگر این مطلب در این امت ثابت می بود، باید معجزه ای به حساب می آمد، در حالی که در هیچ دلیل صحیحی به آن به عنوان معجزه اشاره نشده است.

ج) احتمال سوم آن است که بگوییم: عصمتی که برای افراد این امت است به امر خارق العاده باز نمی گردد، بلکه مربوط به تربیت خوب این امت از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و تعلیمات الهی است که آن ها را تا به حدی رسانده که اجتماع آن ها از مقام عصمت برخوردار است.

این احتمال نیز باطل است؛ زیرا در صورتی که هر یک از افراد این امت از احتمال خطای در رأی مصون نیستند، چگونه می توان اجتماع آن ها را معصوم دانست؟ چه بسیار مجالسی از اهل حلّ و عقد از این امت که تشکیل شد و آراء و نتایج باطلی از آن بیرون آمد!

شبهات فخر رازی

شبهات فخر رازی

شیعه امامیه، «اولی الامر» را امامان از اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام می داند که در هر

زمان یکٔ نفر از آن ها حجّت خـدا در روی زمین هسـتند. ولی فخر رازی بر نظر شـیعه اعتراضاتی وارد کرده که به بررسـی هر یکٔ از آن ها می پردازیم:

شبهه اول

کلمه «اولی الامر» در آیه مقید به «منکم» شده است؛ یعنی آن ها از جنس و سنخ شما هستند؛ یعنی انسان هایی عادی بوده و از مزیت عصمت برخودار نیستند، در حالی که شیعه بر فرد فرد آن ها مدعی عصمت است.

پاسـخ: کلمه «منکم» که در آیه آمـده، برای افـاده این نکته است که «اولی الأـمر» گرچه معصومنـد ولی از جنس بشـرند، نه از سنخ ملائکه. زیرا مطابق برخی از آیات، مردم اعتراض می کردند که چرا پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟! گویا گمان می کردنـد که پیامبر بایـد از جنس ملکٔ باشـد نه از جنس بشـر. و لذا قرآن نیز در آیات فراوانی بر این نکته تأکید دارد کـه پیـامبر از جنس شـما اسـت، و اگر چنـانچه بخـواهیم او را از جنس ملاـئکه قرار دهیـم، بایـد در عین حـال به صـورت بشـر درآوریم تا بتوانند با شما در تماس دائم باشند.

شبهه دوم

لفـظ «اولی الاـمر» جمع است و جمع، دلالت بر معنایی دارد که برای آن افراد است، و این معنا با رأی امامیه منطبق نیست؛ زیرا آنان معتقدند که در هر زمان یکٔ امام وجود دارد و حال آن که آیه، امر به اطاعت از جماعتی دارد.

پاسـخ: آنچه خلاـف ظـاهر و مجـاز است این که لفظ جمع را بر یکی از افراد مفهومش حمل کنیم، در حالی که آیه شـریفه از این قبیل نیست؛ زیرا مطابق رأی امامیه «اولی الأمر» همان دوازده امام معصوم است که اطاعتشان به حکم خداونـد واجب است، و اطلاق جمع بر آن ها نه به اعتبار آن است که در یکٔ زمان همه آن ها وجود دارنـد، بلکه به این اعتبار است که هیـچ زمانی از این دوازده نفر خالی نیست. و به تعبیر دیگر: اطلاق جمع بر آن ها به لحاظ وجود طولی آن ها است نه عرضی، و این اطلاق نیز حقیقی است نه مجازی، و در قرآن نیز زیاد به کار رفته است.

خداوند متعال می فرماید: { فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ؛(۱) «از دروغگویان اطاعت مکن.» آیا مقصود از آن فقط دروغگویان در یک زمان است؟ یا این که اگر در هر زمان یک دروغگو نیز بود، تو نباید از او اطاعت کنی.

شبهه سوم

اطاعت از معصوم مشروط به شناخت او است، در حالی که شناخت معصوم محال است و در نتیجه تکلیف به محال است که باطل می باشد.

پاسخ: امامان معصوم علیهم السلام کسانی هستند که از جانب خداوند و رسولش همگی با بیانات و نصوصات کافی و روشن برای مردم بیان شده اند و برای هر انسان بی غرض و با انصافی مشخص است.

شبهه چهارم

خداوند متعال در ذیل آیه «اولی الامر» می فرماید: { فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَالرَّسُولِ ؛(۲) «پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید.»

در این آیه مرجع حل اختلاف و نزاع، خدا و رسول معرفی شده، نه اولی الامر و این دلیل بر آن است که اولی الامر از مقام عصمت برخوردار نیستند.

پاسخ: اوّلاً: این بدان جهت است که حقّ تشریع تنها برای خدا و رسول است نه اولی الامر، لذا در موارد نزاع در شریعت اسلامی باید به این دو مراجعه نمود.

ثانیاً: گاهی اختلاف و نزاع در مصداق «اولی الامر» است، که در این صورت چاره ای نیست جز آن که برای حلّ نزاع به خدا و رسول مراجعه کرد.

شبهه پنجم

ما در این عصر و زمان، عاجز از دسترسی به امام معصوم و یادگیری احکام و مسائل و معارف دینی از او هستیم تا با فراگیری از او به آن ها عمل نماییم، در حالی که در آیه «اولی الامر» اطاعت آن ها واجب شده است. در نتیجه مقصود از «اولی الامر» امامان شیعه نیست.

۱- ۱۰۶۱. سوره قلم، آیه ۸.

۲- ۱۰۶۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

پاسخ: در زمان ظهور امام، دسترسی به او ممکن بوده و در عصر غیبت امام، گرچه از برکات حضور او محرومیم، ولی مجموعه دستورات و احکامی که از ناحیه آن بزرگواران رسیده، موجود است و با اطاعت آن ها در حقیقت به دستورات امام زمان خود عمل کرده ایم. خصوصاً با در نظر گرفتن این که منشأ غیبت امام زمان خود ما بوده ایم.

راویان نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام

برخی از علمای اهل سنّت، تصریح به نزول آیه «اولی الامر» در شأن اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نموده اند؛ از قبیل:

- ابن حیان اندلسی.(۱)

- نیشابوری.(۲)

- محمد صالح کشفی مرتضوی.(۳)

- قندوزی حنفی.(۴)

- حاکم حسکانی.(۵)

- فخر رازی.(۶)

- حموینی (حمّوئی).(۷)

۱- ۱۰۶۳. البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۷۸.

۲- ۱۰۶۴. تفسیر نیشابوری در حاشیه جامع البیان، ج ۵، ص ۲۰۸.

۳- ۱۰۶۵. مناقب المرتضی، ص ۵۶.

۴- ۱۰۶۶. ینابیع الموده، ص ۱۳۴ و ۱۳۷.

۵- ۱۰۶۷. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴.

۶- ۱۰۶۸. تفسیر رازی، ج ۳، ص ۳۵۷، بنابر نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام.

۷- ۱۰۶۹. فرائد السمطین، ج ۱، ص ۳۱۴.

مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام در قرآن

اشاره

ص:۳۵۷

آیه تطهیر

آیه تطهیر

از جمله آیـاتی که دلالـت بر عصـمت اهل بیت علیهم السـلام دارد و در نتیجه اهل بیت را مرجع دینی مردم معرفی می کنـد و سنّت آنـان را حجّت می دانـد، آیه تطهیر است. خداونـد متعـال می فرمایـد: { إِنَّما یرِیـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۱) «خداوند چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خاندان نبوّت دور کند و شما را از هر عیب، کاملًا پاک و منزه گرداند.»

اهل سنّت درصددند استدلال به آیه شریفه را به هر شکلی که ممکن است از دست شیعه امامیه بگیرند، از همین رو برای آن، توجیه هـای بی موردی ارائه کرده انـد که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. از آنجا که دلالت آیه بر عصـمت و حجیت سنّت اهل بیت علیهم السلام قوی است، به بررسی آیه و پاسخِ شبهات آن می پردازیم.

اقوال در مقصود از اهل بیت علیهم السلام

با رجوع به تفاسیر اهل سنّت و شیعه پی می بریم که در تعیین مصداق اهل بیت در آیه تطهیر اختلاف است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - خصوص زنان پیامبرصلی الله علیه وآله؛ این قول منسوب به عکرمه و مقاتل می باشد.(۲)

۱- ۱۰۷۰. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۱۰۷۱. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۷؛ درّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۶.

۲ – خصوص اصحاب کساء، که شامل پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین و همسران پیامبرعلیهم السلام می شود.(۱)

۳ – خصوص پیامبرصلی الله علیه وآله است.(۲)

۴ – زنان پیامبرصلی الله علیه وآله و تمامی بنی هاشم که صدقه بر آنان حرام است.(۳)

۵ – خصوص پیامبرصلی الله علیه وآله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است.(۴)

بی شک رسول اکرم صلی الله علیه وآله به قرآن و معانی و اشارت ها و مصادیق آن از دیگران آگاه تر است و کلام و گفتارش، مرجع و پناه در مواردی است که بر مردم مشتبه شده و احتیاج به توضیح دارد. از همین رو می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در برخی از مواردی که احتیاج به توضیح دارد تا بر مردم اشتباه نشود، خود درصدد توضیح آیه برآمده و تفسیر و مصداق آیه را از هر راه ممکن بیان کرده است. در مورد آیه تطهیر نیز چنین بود، اما با تأسف فراوان از آن جهت که این گونه تفسیرها و بیان مصداق ها، با هواهای نفسانی و تعصبات جاهلی برخی سازگاری نداشت، لذا درصدد برآمدند که حقّ را به هر نحو ممکن خاموش سازند و با طرح اقوال بی اساس و شبهات مختلف، اذهان مردم را از معنا و مصداق حقیقی آیه دور سازند. ما برآنیم که پرده از روی حقیقت برداشته و حقّ را بنمایانیم.

راویان نزول آیه در شأن اصحاب کسا

جماعت زیادی از اهل سنّت روایات نزول آیه در شأن اصحاب کسا را نقل کرده اند که به اسامی برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱– ۱۰۷۲. سنن الکبری، ج ۲، ص ۱۵۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸.

۲– ۱۰۷۳. الصواعق المحرقه، ص ۱۴۱.

۳– ۱۰۷۴. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۲۰۸؛ صواعق المحرقه، ص ۱۴۱.

۴– ۱۰۷۵. الصواعق المحرقه، ص ۱۴۱؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۲؛ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۵۳۸.

۱ – مسلم.(۱)

۲ – ترمذی.(۲)

۳ – احمد.(۳)

۴ – حاکم.(۴)

۵ – طبرانی.(۵)

۶ – حاکم حسکانی.(۶)

۷ – نسائی.(۷)

۸ – ابن عساکر.(۸)

۹ – گنجی شافعی.(۹)

۱۰ – ابن اثیر.(۱۰)

۱۱ – طبری شافعی.(۱۱)

۱۲ – واحدی.(۱۲)

۱۳ – خوارزمی.(۱۳)

۱۴ – طبری.(۱۴)

۱۵ – سیوطی.(۱۵)

۱– ۱۰۷۶. صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۹۴، کتاب فضایل الصحابه.

۲– ۱۰۷۷. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۰.

۳– ۱۰۷۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴– ۱۰۷۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳.

۵– ۱۰۸۰. المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۶۵.

۶– ۱۰۸۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱ – ۹۲.

۷- ۱۰۸۲. خصائص، ص ۴.

۸- ۱۰۸۳. تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۱۸۵.

۹- ۱۰۸۴. کفایه الطالب، ص ۵۴.

۱۰- ۱۰۸۵. أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۲.

۱۱- ۱۰۸۶. ذخائر العقبی، ص ۲۱.

۱۲- ۱۰۸۷. أسباب النزول، ص ۲۰۳.

۱۳- ۱۰۸۸. مناقب، ص ۲۳.

۱۴- ۱۰۸۹. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۶.

۱۵- ۱۰۹۰. درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۱۶ – جصاص.(۱)

۱۷ – ابن مغازلی شافعی.(۲)

۱۸ – زمخشری.(۳)

۱۹ – سبط بن جوزی.(۴)

۲۰ – قرطبی.(۵)

۲۱ – ابن کثیر.(۶)

۲۲ – ابن صباغ مالکی.(۷)

۲۳ – ابن حجر.(۸)

۲۴ – ابن حجر شافعی.(۹)

۲۵ – شوکانی.(۱۰)

۲۶ – ابن عبدالبر.(۱۱)

۲۷ – قندوزی.(۱۲)

و دیگران از اهل سنّت.

راویان حدیث از صحابه

تعدادی از صحابه، حدیث کسا را در تفسیر و بیان مصداق آیه شریفه نقل کرده اند؛ از قبیل: امام حسن علیه السلام، عایشه، ام سلمه، عبداللَّه بن عباس، سعد بن ابی وقّاص، ابوالدرداء، انس بن مالك، ابوسعید خدری، واثله بن اسقع، جابر بن عبداللَّه انصاری، زید بن ارقم، عمر بن ابی سلمه، ثوبان مولی رسول اللَّه و دیگران.

۱- ۱۰۹۱. أحكام القرآن، ج ۵، ص ۲۳۰.

۲- ۱۰۹۲. مناقب، ص ۳۰۱.

۳- ۱۰۹۳. کشاف، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴- ۱۰۹۴. تذکره الخواص، ص ۲۳۳.

۵- ۱۰۹۵. الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۸۲.

۶- ۱۰۹۶. تفسیر قرآن عظیم، ج ۳، ص ۴۸۳.

۷- ۱۰۹۷. فصول المهمه، ص ۸.

۸- ۱۰۹۸. الإصابه، ج ۲، ص ۵۰۲.

۹- ۱۰۹۹. الصواعق المحرقه، ص ۸۵.

۱۰- ۱۱۰۰. فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹.

۱۱- ۱۱۰۱. الاستیعاب در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۳۷.

۱۲- ۱۱۰۲. ینابیع الموده، ص ۱۰۷.

تصریح به صحّت حدیث کسا

گروهی از علمای اهل سنّت به صحت حدیث کسا و نزول آیه در شأن اهل بیت پیامبرعلیهم السلام تصریح نموده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احمد بن حنبل، بنابر التزام به نقل احادیث صحیح السند.

۲ - مسلم بن حجّاج، به دلیل نقل حدیث در صحیح خود.

۳ - حاکم نیشابوری در مستدرک.

۴ - ذهبی در تلخیص المستدرک.

۵ - فخر رازی در تفسیر الکبیر.

او می گوید: «این روایت گویا اتفاق بر صحت آن نزد مفسّران و اهل حدیث است.»(۱)

۶ - ابن حبان؛ زیرا در صحیح خود نقل کرده است.

۷ - ابن تیمیه؛ او در «منهاج السنه» می گوید: «حدیث کسا از احادیث صحیح السندی است که احمد و ترمذی از ام سلمه نقل کرده و نیز مسلم در صحیح خود از عایشه نقل نموده است.»(۲)

۸ - ابن حجر مکّی؛ او می گوید: «به سند صحیح رسیده که پیامبر صلی الله علیه وآله پارچه ای را بر روی آن چهار نفر انداخت؛ آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من و خاصه من هستند، پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را پاک گردان....»(۳)

حدیث کسا

۱ - مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله صبحگاهی از حجره خارج شد، در حالی که بر روی دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده بود.

۱- ۱۱۰۳. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۰.

۲- ۱۱۰۴. منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۳.

۳- ۱۱۰۵. صواعق المحرقه، ص ۸۵.

حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کسا کرد؛ آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد، او را نیز داخل آن کرد، بعد علی وارد شد او را نیز در آن داخل نمود؛ آن گاه این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.(۱)

۲ – ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله روی حسن، حسین، علی و فاطمه پارچه ای کشید؛ آن گاه عرض کرد: بارخدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من و از خواصّ من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان.(۲)

۳ – همو از عمر بن ابی سلمه، ربیب پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند: هنگامی که آیه تطهیر در خانه ام سلمه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، فاطمه و حسن و حسین را دعوت نمود و روی آنان کسائی کشید. علی نیز پشت سرش بود؛ آن گاه کسا را بر روی همه کشید. سپس عرض کرد: بارخدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با آنانم؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: تو در جایگاه خود هستی، تو بر خیری.(۳)

۴ – هم چنین به سند خود از انس بن مالك نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله تا شش ماه هنگام رفتن به نماز صبح مرتب بر درب خانه فاطمه علیها السلام گذر می کرد و می فرمود: الصلاه یا أهل البیت { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.

۵ – احمد در مسند به سندش از امّ سلمه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله در حجره او بود، فاطمه علیها السلام با ظرفی از آب گوشت بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شد. پیامبر صلی الله علیه وآله، در حالی که بر رختخواب خود نشسته و بر چیزی تکیه داده بود، فرمود: همسر و دو فرزندت را نیز دعوت کن. اُمّ سلمه می گوید: من در حجره نماز می خواندم، در آن هنگام این آیه بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.

۱- ۱۱۰۶. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.
۲- ۱۱۰۷. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶، کتاب المناقب.
۳- ۱۱۰۸. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷، کتاب تفسیر القرآن.

أمّ سلمه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله گوشه کسا را گرفت و بر روی همه کشاند؛ آن گاه دستانش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من و از خواص من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور ساز و پاکشان گردان. امّ سلمه می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: آیا من با شما هستم؟ فرمود: تو بر خیری، تو بر خیری.(۱)

مقصود از حجیت

حجیت بر دو قسم است: موضوعی و طریقی. مقصود از حجیت موضوعی، حجیت چیزی است که ذاتاً و فی نفسه حجّت بوده و موضوع برای وجوب تعبّد و متابعت باشد، نه از آن جهت که راهی به حجّت و کاشفِ از آن است. حجیت کتاب خدا و سنّت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، طبق نصّ قرآن، از قسم اوّل است؛ خداوند متعال به طور مطلق می فرماید: { أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ؛(۲) «خدا و رسول را اطاعت کنید.» و این تنها با حجیت موضوعی سازگاری دارد.

اما در حجیت طریقی، اعتبار از آن جهت است که شی ء طریق و راه به حجّت واقعی و موضوعی و نفسی است؛ همانند خبر واحد که راهی ظنّی به سنّت واقعی است، یا خبر متواتر که راهی قطعی به سوی سنّت واقعی است. ما با اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام درصدد اثبات حجیت موضوعی برای سنّت اهل بیت علیهم السلام هستیم.

کسانی که به آیه تطهیر استدلال کرده اند

کسانی که به آیه تطهیر استدلال کرده اند

عده ای از صحابه و تابعین به آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا، پنج تن آل عبا تمسّک کرده اند که به برخی از آنان اشاره می کنیم:

۱ – حسن بن علی علیه السلام

حاکم نیشابوری در باب فضایل حسن بن علی نقل می کند: حسن بن علی بعد از

۱- ۱۱۰۹. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- ۱۱۱۰. سوره آل عمران، آیه ۳۲.

شهادت علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس نمی شناسد، من حسن بن علی فرزند پیامبرصلی الله علیه وآله، فرزند وصی، فرزند بشیر، فرزند نذیر، فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن او، فرزند چراغ نور دهنده و هدایتم. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از خانه ما به آسمان ها باز می گشت. من از اهل بیتی هستم که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و پاکشان گردانیده است....»(۱)

۲ – سعد بن ابی وقاص

نسائی در خصایص از عامر بن سعد بن ابی وقّاص نقل می کند: معاویه به پدرم سعد گفت: چرا ابوتراب را سبّ نمی کنی؟ پدرم در جواب گفت: سه فضیلت در حقّ علی شنیده ام که به خاطر آن ها هرگز علی را سبّ نمی کنم. اگر یکی از آن ها برای من بود، نزد من بهتر از شتران قرمز موی بود ... هنگامی که آیه { إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً} نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود؛ آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند.(۲)

۳ – ابن عباس

عمرو بن میمون می گوید: من در کنار ابن عباس نشسته بودم که عده ای نزد ابن عباس آمده و به او گفتند: با ما می آیی یا ما را در اینجا می گذاری. ابن عباس گفت: بلکه با شما می آیم. آن گروه با ابن عباس سخن گفتند و بعد از مدّتی ابن عباس، در حالی که آنان را نفرین می نمود، بازگشت و فرمود: اینان کسی را ناسزا می گویند که خداوند به او ده خصلت عطا فرموده... پیامبر صلی الله علیه وآله پارچه خود را برگرفته و روی علی و فاطمه و حسن و حسین انداخت؛ آن گاه این آیه را تلاوت نمود: { إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}.(۳)

۱- ۱۱۱۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲.

۲- ۱۱۱۲. خصائص نسائی، ص ۴.

۳- ۱۱۱۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱؛ خصائص نسائی، ص ۱۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۹.

۴ – واثله بن اصقع

شدّاد بن عبداللَّه قرشی دمشقی می گوید: «نزد واثله نشسته بودم که عده ای شروع به دشنام دادنِ علی کردند. آن گاه که از نزد او خارج شدند، واثله گفت: بنشین تا تو را از این کسی که دشنام دادند، با خبر سازم. نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که علی و فاطمه و حسن و حسین وارد شدند، پیامبر صلی الله علیه وآله بر آنان کسائی انداخت و عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند. بار خدایا! رجس و پلیدی را از آنان دور فرما و پاکشان گردان.»(۱)

۵ – علی بن الحسین علیهما السلام

خوارزمی حنفی نقل می کند: بعد از آن که امام سجاد علیه السلام را با اسیران اهل بیت علیهم السلام به شام حرکت دادند، پیرمردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: سپاس خداوندی را که شما را کشت و بندگان خدا را از مردان شما راحت نمود و امیرالمؤمنین یزید را بر شما مسلط ساخت. علی بن الحسین علیهما السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ؟ عرض کرد: آری. باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: { وَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ ؟ این آیه را: { وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَىءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبى عرض کرد: آری. حضرت فرمود: به خدا سوگند! ما ذوی القربی در این آیاتیم. آیا این آیه را تلاوت نموده ای: { إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}؟ عرض کرد: آری. فرمود: ما اهل بیتی هستیم که به این آیه اختصاص داده شده ایم.(۲)

۱– ۱۱۱۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۴۶؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۶.

۲– ۱۱۱۵. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۱؛ جامع البیان، ج ۲۲، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۶؛ درّالمنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

۶ – ام سلمه

شهر بن حوشب می گوید: هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی به مدینه رسید، از ام سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: او را کشتند، خداوند آنان را بکشد... خدا آنان را لعنت کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدم که پارچه خیبری را روی علی و فاطمه و حسن و حسین کشید؛ آن گاه عرض کرد: بارخدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دورساز و پاکشان گردان.(۱)

دلالت آیه بر عصمت

دلالت آیه بر عصمت

دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه مرجعیت دینی و حجیت سنّت آنان را به دو تقریر بیان می کنیم:

۱ – عصمت از طریق اراده تکوینی

الف) انّما از قوی ترین ادوات حصر است که دلالت بر حصر حکم در موضوع دارد.

ب) اراده بر دو قسم است: تکوینی و تشریعی. در اراده تکوینی مستقیماً اراده به تحقق مراد و ایجاد آن در خارج تعلّق می گیرد و هرگز از مراد تخلّف بردار نیست؛ خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيئاً أَنْ يقُولَ لَهُ كُنْ فَيكُونُ .(۲) بر خلاف اراده تشریعی که مستقیماً به ایجاد فعل در خارج تعلّق نمی گیرد، بلکه اراده به فعل بندگان تعلّق می گیرد تا با اختیارشان در خارج ایجاد شود و مستلزم وقوع مراد در خارج به طور جبر نیست. به تعبیر دیگر، در اراده تکوینی بین اراده مرید و تحقق مراد در خارج چیزی واسطه نیست، بر خلاف اراده تشریعی که اراده و خواست مکلّف واسطه است.

اراده در آیه تطهیر، تکوینی است نه تشریعی؛ زیرا تشریعی به افرادی خاص،

۱– ۱۱۱۶. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸؛ تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ۶؛ مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۵.

۲– ۱۱۱۷. سوره یس، آیه ۸۲.

اختصاص نـدارد و شامل همه مردم است؛ خداونـد متعال می فرمایـد: { وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ ؛(۱) «و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای این که مرا به یکتایی پرستش کنند.»

ج) اراده تکـوینی خداونـد از تحقـق مراد تخلّف بردار نیست؛ خداونـد می فرمایـد: { إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ؛ «فرمان نافذ خدا چون اراده خلقت چیزی را کند به محض این که گوید: موجود باش، بلافاصله موجود خواهد شد.»

د) پیامبر صلی الله علیه وآله آیه تطهیر را تنها بر اهل بیت علیهم السلام خود علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام منطبق ساخت.

ه) رجس، در لغت به معنای قـذارت است و آن عبـارت از شـکل و هیئتی در شـی ء است که موجب اجتناب و تنفر از آن می شود.(۲)

قرآن رجس را در قـذارت و پلیدی ظاهری و معنوی - هر دو - به کار برده است. برای مثال در مورد رجس مادی؛ می فرماید: { أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ ؛(۳) «یا گوشت خوک که پلیـدی است.» و در موردی رجس معنوی؛ می فرماید: { وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلى رِجْسِهِمْ وَماتُوا وَهُمْ كافِرُونَ ؛(۴) «و امّا آنان که دل هایشان به مرض [شک و نفاق مبتلا است بر خبث ذاتی آن ها خباثتی افزود تا به حالِ کفر جان دادند.»

در مقابـل، طهـارت نیز در امـور مـادی و معنـوی - هر دو - به کـار رفته است؛ علامـه طباطبـایی رحمه الله می فرمایـد: «رجس عبارت است از درک نفسانی یا اثر شـعوری که ناشی از تعلق قلب به اعتقاد باطل یا عمل پست است و از آنجا که «الف و لام» در «الرجس» برای جنس است، دلالت بر ازاله هر هیئت خبث در نفس دارد که سبب خطا در اعتقاد یا عمل است و این حالت تنها منطبق بر عصمت الهی، همان صورت نفسانی است که انسان را از اعتقاد باطل و عمل بد باز می دارد.»(۵)

۱- ۱۱۱۸. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۲- ۱۱۱۹. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۳- ۱۱۲۰. سوره انعام، آیه ۱۴۵.

۴- ۱۱۲۱.]. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

۵- ۱۱۲۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

به تعبیری دیگر: رجس شامل هر امر پلیدی می شود که نفس انسان از آن اجتناب می کند، این شامل گناه و اشتباه و سهو و نسیان نیز می شود؛ زیرا تغییر حکم خدا، هر چند از روی اشتباه و سهو و نسیان باشد، دارای نوعی قذارت و تنفّر است.

آلوسی از برخی نقل می کند: «رجس به معنای قذر است و آن، بر گناه، عذاب، نجاست و نقایص اطلاق می گردد.»(۱)

نتیجه: اهل بیت علیهم السلام معصومند، لذا سنّت آنان حجّت است.

۲ – عصمت از طریق اولویت قطعی

آیه را از طریق دیگر نیز می توان بر عصمت اهل بیت علیهم السلام استدلال نمود، حتّی در صورتی که اراده در آیه تشریعی باشد نه تکوینی؛ تقریر آن بدین گونه است:

الف) اراده، گاهی با لام تعلیل به کار می رود و زمانی بدون آن. هر گاه بعد از اراده لام تعلیل ذکر شود، متعلّق اراده چیزی ما قبلِ اراده است. و هنگامی که بعد از اراده، لام تعلیل نباشد، مقصود از اراده و متعلّق آن، همان چیزی است که بعد از اراده آمده است؛ برای نمونه، در مورد اراده اطفا و خاموش کردن نور خداوند در قرآن دو گونه تعبیر آمده است:

خداوند در سوره توبه می فرماید: { اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَرُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلّا هُوَ سُبْحانَهُ عَمّا يُشْرِكُونَ * يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ ؛(۲) «(آن ها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند و (هم چنین) مسیح فرزند مریم را، در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتایی را که معبودی جز او نیست، بپرستند. او پاک و منزّه است از آنچه همتایش قرار می دهند. آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.»

۱- ۱۱۲۳. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۲.

۲- ۱۱۲۴. سوره توبه، آیات ۳۱و۳۲.

در این آیه لام تعلیل بعد از اراده به کار گرفته نشده، بلکه فعل با «ان ناصبه مصدریه» آمده که با تأویل به مصدر متعلق اراده «اطفاء نور اللّه» می شود.

اما در مورد دیگر در سوره صفّ می خوانیم: { وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعى إِلَى الْإِسْلامِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ * يرِيدُونَ لِيطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ ؛ «آیا آن کس که به راه اسلام و سعادتش می خوانند و او به خدا افترا و دروغ می بندد در جهان کسی از او ستمکارتر هست؟ و خدا هیچ قوم ستمکاری را هدایت نخواهد کرد. کافران می خواهند تا نور خدا را به گفتار باطل و طعن و مسخره خاموش کنند، البته خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش ندارند.»

در این مورد لام تعلیل بعد از اراده آمده است و این دلالت دارد که متعلق اراده چیزی است که قبلاً ذکر شده و با لام درصدد بیان علت تعلق اراده به آن است.(۱)

آیه تطهیر از قبیل قسم دوّم است، پس متعلق اراده خداوند اوامری است که به همسران پیامبرصلی الله علیه وآله تعلق گرفته؛ از قبیل: { وَقَرْنَ فِي بُيوتِكُنَّ وَلا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيهِ الْأُولى وَأَقِمْنَ الصَّلاهَ وَآتِينَ الزَّكاهَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ؛(۲) «و در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرید و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خود آرایی نکنید و نماز را به پاداریـد و زکات مال به فقیران دهید و از امر خدا و رسول خدا اطاعت کنید.»

ب) یکی از اقسام قیاس، قیاس به اولویت قطعی است که به آن مفهوم موافقت نیز می گویند؛ مثل آن که خداوند متعال درباره پدر و مادر می فرماید: { فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ...}؛(۳) «به آنان اف نگویید....» که به طریق اولی دلالت دارد بر این که آنان را نزنید و به قتل نرسانید.

ج) برای تأکید برخی از اوامر و نواهی گاهی جهت خاصی در نظر گرفته می شود

۱- ۱۱۲۵. ر.ک: مفردات راغب.

۲- ۱۱۲۶. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳- ۱۱۲۷. سوره اسراء، آیه ۲۳.

که مقصود از آن، خود مکلف نیست، بلکه منظور افراد دیگری هستند؛ برای نمونه، گاهی فرزندِ شخصیتی، مورد توجه خاص قرار می گیرد و به او امر و نهی خاصّی می شود؛ زیرا از خاندان بزرگی است که دارای شأن و منزلت است و اگر فرزند و منسوب به آن خانواده، در ملأعام کار زشتی انجام دهد، مردم به آنان بدبین می شوند.

نتیجه

خداوند در آیه تطهیر ابتدا به همسران پیامبرصلی الله علیه وآله، که وابسته به بیت شرف و منزلتند، خطاب خاص کرده و آنان را به اموری چند به طور خصوص مکلف نموده است، اگرچه دیگران نیز در این امور شریکند، ولی از آنجا که آنان وابسته به خاندان بیت شرف نبوی و اهل بیت علیهم السلام عصمت و طهارتند و گناهشان نزد مردم به اسم این خاندان تمام و سبب بدبینی مردم به آنان می شود، لذا به طور خصوص تکلیف متوجه آنان شده است. از همین رو می فرماید: اراده ما به این تکالیف به دلیل آن است که پلیدی از اهل بیت علیهم السلام دور گردد، اگرچه این پلیدی از جانب دیگران است که همان همسران پیامبرند.

پاسخ به شبهات

از آنجا که آیه تطهیر از بهترین آیات در شأن و مرتبه اهل بیت علیهم السلام است، لذا مخالفان درصدد برآمده اند که با طرح شبهات، از هر طریق ممکن این فضیلت را از اهل بیت علیهم السلام گرفته یا بر دیگران نیز تعمیم دهند. ما در اینجا به برخی از آن ها اشاره کرده و پاسخ خواهیم داد:

شبهه اول: همسران پیامبر از اهل بیتند

اشاره

گاهی گفته می شود که مقصود آیه، همسران پیامبرصلی الله علیه وآله است یا آن که آنان مشمول آیه شریفه اند و برای این ادعا به قراینی تمسّک کرده اند.

۱ – قرینه سیاق

آنان می گوینـد: آیه تطهیر از آنجا که در سیاق آیات مربوط به همسـران پیامبرصـلی الله علیه وآله است، مقصود از آن، زنان پیامبر صلی الله علیه وآله یا پنج تن، همراه زنان پیامبر صلی الله علیه وآله است.

پاسخ: اوّلاً: نهایت دلالت سیاق بر یک مطلبی فقط در حدّ ظهور است؛ از جمله ظهور آیه تطهیر در همسران پیامبر و این ظهور هرگز نمی توانـد با روایات صـحیحه و متواتره در نزول آیه در حقّ پنج تن از اهل بیت علیهم السـلام که نصّ است مقابله کند. در اصول به اثبات رسیده که هر گاه بین نصّ و ظاهر اختلاف شد، نصّ بر ظاهر مقدم است.

ثانیاً: اگر آیه مخصوصِ همسـران پیامبر صـلی الله علیه وآله است باید ضمیر در آن، همانند صدر آیه، مؤنث باشد، درحالی که مذکر آورده شده است.

اگر کسـی بگویـد: مـذکر آوردن ضـمیر جمع، از بـاب تغلیب است در جـواب گـوییم: تغلیب در صـورتی جـایز اسـت که خصوصیت احراز نگردد، در حالی که می دانیم روایات، آیه تطهیر را مخصوص پنج تن نموده است.

وانگهی آیات قرآن و روایات صـریح است در عتاب و سـرزنش و تهدیـد همسـران پیامبر صـلی الله علیه وآله و این با عصـمت سازگاری ندارد.

ثالثـاً: گـاهی در کلام بلیغ، جمله ای معترضه واقع می شود که از جمله قبل و بعـد از آن اجنبی است. آیه تطهیر نیز از این قبیل است که به جهاتی در بین آیات همسران پیامبر صلی الله علیه وآله واقع شده است؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { إِنَّهُ مِنْ کَیدِکُنَّ إِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ * یوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَاسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ...}؛(۱) «همانا مکر زنان بسیار بزرگ است... ای یوسف! از این [پیشامد] روی بگردان و تو [ای زن برای گناه خود آمرزش بخواه... .» در این آیات: { یوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا} بین { وَاسْتَغْفِرِی لِذَنْبِکِ }و { إِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ فاصله شده است، در حالی که ربطی به ماقبل و مابعد ندارد.

ص:۳۷۳

۱- ۱۱۲۸. سوره یوسف، آیات ۲۸ و ... .

رابعاً: به اتفاق مفسّران، قرآن بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است. چه بسیار آیات مکّی که در بین آیات مدنی قرار گرفته و چه بسیار که برعکس شده است.

خامساً: اطلاق لفظ «اهل البیت» بر همسران مورد نزاع است. برخی معتقدند که اهل بر همسر اطلاق نمی شود.

زبیدی می گوید: مجاز است که کلمه اهل را بر همسر اطلاق نماییم.(۱) این مطلب با تأمّل در ماده اهل صحیح است؛ زیرا اهل از آل است و «آلَ» در لغت به معنای رَجَعَ آمده و «آل شخص» بر کسانی اطلاق می شود که حقیقتاً به آن شخص رجوع دارند و این تنها شامل اقوام نسبی می شود نه سببی.

سیوطی در جامع الصغیر از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل می کند که خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «اولین کسی که از اهلم به من ملحق می شود، تویی ای فاطمه! و اولین کسی که از همسرانم به من ملحق می گردد، زینب است.»(۲)

در اینجا پیامبرصلی الله علیه وآله بین اهل و همسران فاصله و جدایی انداخته است و معلوم می شود که ازواج داخل در اهل نیستند. از همین رو می بینیم که برخی از همسران؛ از قبیل ام سلمه، عایشه و زینب از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال می کنند که آیا ما جزء اهل بیت علیهم السلام هستیم یا خیر؟ این سؤال خود دلیل بر این است که از حیث وضع لغوی، همسر داخل در لفظ اهل بیت علیهم السلام یا اهل نیست. آنان حکماً می خواستند خود را داخل در اهل بیت علیهم السلام کنند.

مسلم در صحیح، «باب فضایل علی علیه السلام» نقل می کند: از زید بن ارقم درباره اهل بیت علیهم السلام سؤال شد که آیا شامل همسران نیز می شود؟ او پاسخ داد: قسم به خدا! هرگز. زیرا ممکن است شوهر پس از مدتی زندگی با همسرش او را طلاق دهد و او به قوم و پدرش مراجعت کند.(۳)

۱- ۱۱۲۹. تاج العروس، ج ۷، ص ۲۱۷.
۲- ۱۱۳۰. جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۲۸۳۲.
۳- ۱۱۳۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳.

سادساً: برخی از روایات به طور صریح اهل بیت علیهم السلام را منحصر در پنج نفر دانسته اند، همان گونه که به برخی از آنان اشاره شد.

سابعاً: در برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله به صراحت همسرانش را از اهل بیت خارج نموده است که به بعضی از آنان اشاره شد.(۱)

۲ – مقصود از بیت، محلّ سکونت است

برخی نیز برای تعمیم آیه بر زنان پیامبر صلی الله علیه وآله می گویند: مراد از بیت در آیه، مساکن همسران پیامبرصلی الله علیه وآله است، پس مقصود از اهل بیت علیهم السلام یا خصوص همسران است و یا همسران را نیز شامل می گردد.

پاسخ: اوّلاً: مقصود از بیت، ممکن است بیت نبوّت باشد به قرینه قول خداوند متعال: { فِی بُیوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَیذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ...}؛(۲) «در خانه هایی که خداوند رخصت داده که [قدر و منزلت آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود....»

ابن مردویه از انس بن مالک و بریده نقل می کند: بعد از آن که رسول خداصلی الله علیه وآله آیه فوق را خواند، شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! این بیوت کدامین هستند؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: بیوت انبیا... .(۳)

هم چنین امکان دارد که مقصود از بیت، بیت اللَّه الحرام باشد؛ همان گونه که خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً}؛(۴) «همانا نخستین خانه ای که برای [عبادت مردم بناشده، همان مکه مبارک است.» از همین رو در دعای ندبه ملاحظه می کنیم که بعد از نقل آیه فوق، آیه تطهیر را ذکر می کند و می فرماید: «{ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبارَکاً وَهُدی لِلْعالَمِینَ * فِیهِ آیاتٌ

۱- ۱۱۳۲. صحیح ترمذی، ج ۵،ص ۳۵۱؛درّالمنثور،ج ۵،ص ۱۹۸؛مستدرک حاکم،ج ۲،ص ۴۱۶؛مسنداحمد، ج ۶،ص ۲۹۲.

۲- ۱۱۳۳. سوره نور، آیه ۳۶.

۳- ۱۱۳۴. درّ المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۷۴.

۴- ۱۱۳۵. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

بَیناتٌ مَقـامُ إِبْراهِیمَ وَمَنْ دَخَلَهُ کـانَ آمِنـاً} وقلت: {إِنَّمـا یرِیـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.»(۱) و معلوم است که هر کس صلاحیت ندارد اهل بیت نبوّت یا بیت اللّه الحرام باشد.

ثانیاً: کلمه اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر به صورت مفرد با «الف و لام» آمده است و اگر مراد بیت سکونت بود، باید به صورت جمع می آمد؛ همان گونه که در صدر آیه به صورت جمع آمده است: { وَقَرْنَ فِی بُیوتِکُنَ .

محدودیت از حیث مصداق

با مراجعه به قراین موجود پی می بریم مقصود از اهل بیت علیهم السـلام در آیه تطهیر، افراد مخصوصی است که همان پنج تن آل عبا و کسایند؛ قراین عبارتند از:

الف) «الف و لام» عهد در «البیت» که مراد از آن کسانی اند که وقت نزول آیه در حجره بودند.

ب) اراده تکوینی، نه تشـریعی و این نوع اراده، شامل همه افراد نمی شود، بلکه تنها برخی از افراد را به دلیل خاصـی در بر می گیرد.

ج) اهل بیت علیهم السـلام در کلمات پیامبرصـلی الله علیه وآله بر همین پنج تن اطلاق شده است؛ همان گونه که در مورد آیه مباهله فرمود: «اللّهمّ هؤلآء أهلی.»

د) پیامبرصلی الله علیه وآله در عمل نیز مصداق آیه را به افرادی خاص و معین محدود می کند، لذا تا مدّتی هنگام صبح که به مسجد می رفت در گذر از خانه فاطمه علیها السلام آیه تطهیر را بر آنان قرائت می کرد.

ابوالحمراء می گوید: تا هشت ماه دیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله صبح هنگام که برای نماز به مسجد می رفت، از کنار خانه علی علیه السـلام عبور می کرد و دستش را بر دو طرف درب خانه می گـذاشت و می فرمود: نماز، نماز { إِنَّما یرِیـدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.(۲)

۱- ۱۱۳۶. دعای ندبه.

۲- ۱۱۳۷. درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۹.

ه) پیامبرصلی الله علیه وآله پارچه ای را که بر تن داشتند، روی اهل بیت علیهم السلام خود، که فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند، انداختند(۱) و این خود دلالت بر محدودیت مصداق در کلمه اهل بیت علیهم السلام دارد.

و) در آیه شریفه تطهیر، ضمیر به صورت مذکّر آورده شده است تا کسی خیال نکند که آیه مربوط به همسران پیامبرصلی الله علیه وآله است.

ز) به طور قطع همسران پیامبرصلی الله علیه وآله معصوم نبودند، در حالی که از آیه شریفه، عصمت اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود، پس مقصود از اهل بیت علیهم السلام در آیه، همسران پیامبرصلی الله علیه وآله نیست.

۳ – حدیث امّ سلمه

برخی نیز برای داخل کردن همسران پیامبرصلی الله علیه وآله در آیه تطهیر به حدیث امّ سلمه تمسّک کرده اند؛

حاکم به سند خود از امّ سلمه نقل می کند که فرمود: آیه تطهیر در خانه من نازل شد؛ آن گاه رسول خداصلی الله علیه وآله به دنبال فاطمه و علی و حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند. ام سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز از اهل بیتم؟ فرمود: آری! اگر خدا بخواهد.(۲)

هم چنین طبری به سندش از ام سلمه نقل می کند که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین را جمع نمود و آن ها را زیر پارچه ای قرار داد؛ آن گاه عرض کرد: پروردگارا! این ها اهل من هستند.

امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! مرا از آنان قرار ده. فرمود: تو از اهل منی.(۳)

پاسخ: اوّلاً: روایت از حیث سند ضعیف است؛ زیرا این مضمون از ام سلمه در

۱- ۱۱۳۸. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.
۲- ۱۱۳۹. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.
۳- ۱۱۴۰. جامع البیان، ج ۲۲، ص ۸.

دو سند وارد شده است: در طریق اوّل – سند حاکم نیشابوری – عبداللَّه بن عبداللَّه وجود دارد که عده زیادی او را تضعیف کرده و مورد طعن قرار داده اند. ابن معین می گوید: حدیثش نزد من ضعیف است. ابوحاتم می گوید: حدیثش نوشته می شود، ولی به آن احتجاج نمی شود. ابن عدی می گوید: برخی از روایاتی که نقل می کند منکر است، لذا از او متابعت نمی شود.(۱)

هم چنین در سندش شریک بن عبداللَّه وجود دارد که در حقّ او جرح و تعدیل رسیده است، در صورتی که اگر جرح به جهت حسد یا دشمنی یا مخالفت در مذهب نباشد، مقدم بر تعدیل است. و در مورد شریک بن عبداللَّه از این قبیل است.(۲)

طریق دوم: معروف به طریق ابن المغازلی است و غیر از شریک بن عبداللَّه، انس بن عیاض لیثی نیز در طریق آن قرار گرفته است که او نیز از جرح سالم نمانده است. اگرچه برخی او را تعدیل نموده اند، و لذا وضعیت او همانند شریک بن عبداللَّه است.

ثانیاً: حدیث امّ سلمه همانند گفتار پیامبرصلی الله علیه وآله است که فرمود: «سلمان از ما اهل بیت علیهم السلام است.» یعنی سلمان به جهت ایمان به ما و متابعت از دستورات ما، گویا از ما اهل بیت علیهم السلام است.

ثالثاً: این دو روایت، با روایات از خود امّ سلمه و دیگر همسران پیامبرصلی الله علیه وآله معارض است:

در روایتی امّ سلمه می گوید: «آیا من از اهل بیتم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله در جواب می فرماید: راه تو به سوی خیر است، تو از همسران پیامبری.»(۳)

در حدیث دیگر امّ سلمه عرض می کند: بار خدایا! مرا نیز با آن ها قرارده، پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: تو در جایگاه خودت هستی، تو بر خیری.(۴)

۱- ۱۱۴۱. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۷۲؛ الجرح و التعدیل، ج ۵، ص ۲۵۴.

۲- ۱۱۴۲. ر.ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۹۶؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۶۹؛ الضعفاء و المتروکین، ج ۲، ص ۴۰.

۳- ۱۱۴۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۲.

۴- ۱۱۴۴. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۴۱۶.

حضرت در روایتی دیگر، همسرش زینب را از داخل شدن در کساء منع کرد و فرمود: تو در جای خود می باشی، تو بر خیری – ان شاء اللّه تعالی – .(۱)

بنابر روایتی دیگر عایشه را نیز از داخل شدن در کساء منع کرد.(۲)

در روایتی دیگر آمده است: عایشه خود را از مصداق اهل بیت علیهم السلام خارج نموده است. مجمع می گوید: با مادرم بر عایشه وارد شدیم. مادرم از وی سؤال کرد: چرا در روز جمل بر علی علیه السلام خروج کردی؟

عایشه گفت: این تقدیر الهی بود؛ آن گاه درباره علی علیه السلام پرسید: عایشه گفت: از من درباره محبوب ترین فرد نزد خدا و همسر بهترین افراد نزد رسول خدا سؤال می کنی؟ رسول خدا را دیدم که روی علی و فاطمه و حسن و حسین پارچه ای انداخته و آنان را در زیر آن جمع کرده بود؛ آن گاه فرمود: بار خدایا! اینان اهل بیت علیهم السلام من هستند، پس پلیدی را از آنان دور کن و پاکشان گردان. سپس عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل توام؟ فرمود: دور شو، تو بر خیری.(۳)

به تعبیر برخی از علمای اهل سنّت در توجیه حدیث ام سلمه: «این دو روایت مخالف با روایات متواتر است که ام سلمه و دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله را از شمول آیه تطهیر خارج می کند.»(۴)

۴ – دیدگاه عکرمه، مقاتل و عروه بن زبیر

برخی نیز برای اختصاص دادن آیه به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله به قول این سه نفر استدلال کرده اند که آیه تنها در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله است.(۵)

عکرمه و مقاتل در این ادعا مبالغه می کردند به حدّی که حتی عکرمه در بازارها

۱– ۱۱۴۵. اسباب النزول، واحدی، ص ۲۰۳.

۲– ۱۱۴۶. صواعق المحرقه، ص ۱۴۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۳– ۱۱۴۷. سنن بیهقی، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۹.

۴– ۱۱۴۸. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳۳.

۵– ۱۱۴۹. فتح القدیر، ج ۴، ص ۲۷۹.

فریاد می زد: من حاضرم در ادعای خود مباهله کنم. او خطاب به مردم می گفت: عقیده ای که دارید صحیح نیست، این آیه تنها در شأن همسران پیامبر صلی الله علیه وآله است.(۱)

از این تعبیر استفاده می شود، رأی عموم مردم در عصر عکرمه این بوده که مصداق اهل بیت علیهم السلام فقط پنج تن هستند.

پاسخ: در مخالفت این سه نفر با نظر عموم مردم، هیچ جای تعجب نیست؛ زیرا این سه نفر از سردمداران دعوت مردم به دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.(۲)

عکرمه کسی است که در دین مردم گمراه بود و ذهبی او را از خوارج برشمرده است. وی در دروغ گویی به حدّی رسیده بود که حتّی به استاد خود ابن عباس دروغ می بست؛ تا این که دروغ او ضرب المثل شد. ابن سیرین، یحیی بن معین و مالك او را کذّاب توصیف کرده اند. ابن ذویب او را غیرثقه معرفی کرده و مالك، نقلِ روایت از او را حرام کرده و مسلم بن حجاج از روایات او اعراض نموده است.

سرانجامِ وی، به جایی رسید که مردم از شدت تنفر جنازه اش را رها کرده و در دفنش شرکت نکردند؛ تا این که چهار نفر را اجیر کردند تا جنازه اش را دفن کنند.

مقاتل نیز همانند عکرمه است. دارقطنی، عقیلی و ذهبی او را از ضعیفان به حساب آورده اند. ذهبی می گوید: رجالیین در تضعیف او اجماع کرده اند.(۳) جوزانی می گوید: مقاتل کذّابی جسور بود.

سرّ جعل این روایت از عکرمه و مقاتل روشن است؛ زیرا این دو از خوارج بودند؛ کسانی که به صراحت و به صورت آشکار با علی علیه السلام جنگیدند. حال اگر آیه را در شأن امام علی علیه السلام بدانند، باید عمل بزرگان خود را در جنگ نهروان باطل بپندارند. از همین رو درصدد برآمدند آیه تطهیر را که دلالت بر عصمت دارد از امام علی علیه السلام منصرف سازند.

۱- ۱۱۵۰. درّ المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۵.

۲- ۱۱۵۱. ر.ك: طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۸۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۶۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۳.

۳- ۱۱۵۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱.

وجه دیگر این که: خوارج در مذهبشان جعل حدیث را برای تأیید مذهب جایز می دانند و این مورد از همین قبیل است.

عروه بن زبیر کسی است که درصدد جعل فضایل در شأن خاله اش عایشه است. او کسی بود که بغض شدیدی نسبت به علی علیه السلام داشت، به حدّی که هرگاه نام آن حضرت نزد او برده می شد، او را سبّ می کرد.(۱) اسکافی او را از جمله تابعینی می داند که اخبار قبیحی در مذمّت علی علیه السلام وضع کرده است.(۲)

۵ – تهمت به ابن عباس

واحدی به سند خود از ابن عباس نقل می کند که آیه تطهیر در شأن همسران پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است.(۳)

پاسخ: اوّلاً: در رجالِ این حدیث، افرادی مجهول و ضعیف وجود دارد که از آن جمله است: ابویحیی عبدالحمید بن عبدالرحمن که متّهم به خطا در روایت است.(۴)

نسائی او را قوی ندانسته و ابن سعد و احمد بن حنبل او را تضعیف کرده است.(۵) از دیگر رجالِ حدیث، خصیف است که احمد بن حنبل و یحیی بن سعید او را تضعیف کرده و روایتش را حجّت نمی دانند. ابوحاتم می گوید: او کسی است که احادیث را به گفتار و آرا خلط کرده است. ابن معین می گوید: ما از حدیث خصیف حذر می کنیم.(۶)

ثانیاً: روایاتی صحیح السند از ابن عباس نقل شده که می گوید: آیه تطهیر در شأن اصحاب کسا است.

۶ – قیاس به نظایر

ابن تیمیه می گوید: تعبیر «اهل بیت» در قرآن کنایه از زوجه است، لذا در خطاب

۱– ۱۱۵۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲– ۱۱۵۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۳.

۳– ۱۱۵۵. اسباب النزول، ص ۲۳۹.

۴– ۱۱۵۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۶۹.

۵– ۱۱۵۷. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۲۰.

۶– ۱۱۵۸. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۴۳.

ملائکه بـه همسر ابراهیـم علیه السـلام می خـوانیم: { أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیکَمْ أَهْلَ الْبَیتِ . هم چنین خداونـد در مورد حضـرت موسـی علیه السـلام می فرماید: { فَقالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً} اگر همسـر ابراهیم و موسـی از جمله اهل پیامبرعلیه السلام هستند، چگونه همسران پیامبرصلی الله علیه وآله از اهل بیت او نباشند؟

پاسخ: اوّلاً: در آیه اوّل و دوّم مقصود همسر ابراهیم و موسی نیست، لذا در هر دو مورد به صیغه جمع مذکر آمده است. در آیه اوّل آمـده است: { عَلَیکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ }و در آیه دوّم می فرمایـد: { لِأَهْلِهِ امْکُثُوا}. پس قطعاً، آن گونه که ابن تیمیه ادعـا می کند، خصوص همسران نیستند.

ثانیاً: همان گونه که از کلمات علمای لغت وفهم همسران پیامبرصلی الله علیه وآله و روایات دیگر استفاده شد، اهل یا اهل بیت علیهم السـلام حقیقتـاً شامـل همسـران نمی شود، مگر بـا مجـازیت، و در مورد این آیه که شامـل همسـران است، از همین قبیل است.

ثالثاً: مورد آیه تطهیر با این دو آیه فرق می کند؛ زیرا روایاتی به حدّ تواتر از پیامبر صـلی الله علیه وآله وارد شده که مقصود از اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر تنها اصحاب کسا هستند.

شبهه دوم: دلالت آیه بر عصمت هنگام نزول

برخی می گوینـد: آیه دلالت بر عصـمت اهل بیت علیهم السـلام هنگام نزولِ آیه دارد؛ زیرا خداونـد خبر از اراده اش در زمان حال می دهد؛ از همین رو به صیغه مضارع تعبیر کرده است و در نتیجه، دلالت بر عصمت قبل از نزول آیه ندارد، در حالی که امامیه معتقد به عصمت اهل بیت علیهم السلام از هنگام ولادت هستند.

پاسـخ: اوّلاً: جمع و تألیف قرآن مجیـد سابق بر نزول آن بر پیامبرصـلی الله علیه وآله بوده است و اگر آیه تطهیر دلالت بر زمان حال داشته باشد، مقصود حال تألیف و جمع قرآن است، نه حال تنزیل و می دانیم که جمع و تألیف، سابق بر ولادت آنان بوده است؛ همان گونه که از برخی روایات استفاده می شود.

ثانیاً: قرآن یکپارچه در شب قدر بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد، همان گونه که خداوند

متعال می فرماید: { إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهِ الْقَدْرِ}؛(۱) «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.» و بعد از آن، به طور تدریجی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شد: { وَنَزَّلْناهُ تَنْزِیلًا}.(۲)

ثالثاً: خداوند متعال حکم اذهاب رجس را بر عنوان اهل بیت علیهم السلام آورده است و این عنوان، در هر زمان برای این پنج تن اصحاب کسا صادق بوده است، چه در گذشته، چه حال یا آینده.

شبهه سوم: عصمت و تبعیض

برخی می گویند: چرا خداوند متعال به اهل بیت، عصمت عنایت فرمود، ولی به ما نداد؟ آیا این ظلم در حقّ بقیه نیست؟

پاسخ: اوّلاً: ظلم به معنای تجاوز از حدّ است و در مورد بندگان، هنگامی تجاوز از حدّ و ظلم است که تکلیفی زاید از حدّ استطاعت از آن ها خواسته شود و قطعاً چنین تکلیفی از جانب خداوند نرسیده، بلکه هر کس مطابق قابلیت و استعدادش تکلیف دارد.

ثانیاً: خداوند متعال نعمت هایش را بر اساس استحقاق نمی دهد تا کسی توهّم ظلم یا تبعیض در میان بندگان کند، بلکه نعمت های او بر اساس تفضّل و حکمت بالغه است که اقتضای اختلاف به جهت نقص و کمال دارد.

به عبارت دیگر، نظام عالم، نظام احسن است و این نظام اقتضا دارد که هر چیز آن در جای خود و به مقدار ضرورتش باشد. می دانیم که در هر زمان احتیاج به فرد یا افرادی معصوم است تا حجّت خدا روی زمین بوده و مردم را به حقّ و حقیقت رهنمون سازند. این گونه افراد باید از مقام عصمت برخوردار باشند، لذا خداوند متعال آنان را در عالم «ذر» امتحان کرده، در اصلاب طیب و طاهر قرار می دهد و پس از ولادت نیز مشغول ریاضت نفسانی می شوند تا بتوانند قابلیت های لازم را برای

۱- ۱۱۵۹. سوره قدر، آیه ۱.

۲- ۱۱۶۰. سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

دریافت وحی و هدایت بشر کسب نمایند، آن گاه خداوند متعال آنان را کمک کرده و به مقام عالی عصمت می رساند.

شبهه چهارم: اذهاب به معنای رفع است

دهلوی می گوید: آیه دلالت بر عدم عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد؛ زیرا اذهاب رجس مستلزم ثبوت آن در رتبه سابق است، تا این که ممکن شود که خداوند آن را از بین ببرد و این با اعتقاد امامیه به عصمت اهل بیت علیهم السلام از ابتدای عمر سازگاری ندارد و تنها بر عصمت از هنگام تعلق اراده خداوند دلالت دارد.(۱)

پاسخ: اوّلاً: اگر این اشکال بر اراده خداوند وارد باشد، لازمه اش این است که در مورد { اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ نیز وارد شود؛ زیرا لازم می آید هر کسی که نماز می خواند و در آن، این آیه را تلاوت می کند یا آن را در غیر نماز تلاوت می کند گمراه باشد و از خدا طلب هدایت کند و در غیر این صورت تحصیل حاصل است. در حالی که قطعاً این طور نیست، بلکه معنای آیه، یا طلب استمرار امر موجود و یا طلب زیادتی هدایت و رسوخ پیدا کردن و تعمیق آن در دل انسان هدایت یافته است. همین توجیه را در مورد آیه تطهیر نیز می کنیم.

ثانیاً: اذهاب بر دو نوع است: یکی از بین بردن بعد از ثبوت شی ء، به این که چیزی آورده شود تا شی ء را زایل کند. دیگری، از بین بردن قبل از ثبوت شی ء، به این که چیزی آورده شود تا از ابتدا جلوی شی ء گرفته شود که در اصطلاح، از اولی به «رفع» و از دوّمی به «دفع» تعبیر می شود. و مقصود از اذهاب در آیه، دفع است نه رفع؛ یعنی خداوند متعال به آنان ملکه و قوّه ای ملکوتی می دهد که با وجود آن هیچ تمایلی به گناه ندارند، که همان رساندن آنان به مقام یقین و عصمت است.

دلیل این مطلب آن است که اوّلاً: امام حسن و امام حسین علیهما السلام هنگام نزول آیه طفل

۱- ۱۱۶۱. مختصر تحفه اثنا عشریه، ص ۱۵۲.

بوده اند، لذا تصور هیچ گونه رجسی در آن ها نمی رود تا خداوند اراده رفع آن را نموده باشد.

ثالثاً: اگر مراد از اذهاب، رفع باشد باید پیامبرصلی الله علیه وآله را از مصداق اهل بیت علیهم السلام خارج کرد؛ زیرا به طور اجماع پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از نزول آیه هیچ گونه رجس و پلیدی نداشته است. در حالی که به طور قطع پیامبرصلی الله علیه وآله داخل در آیه تطهیر است.

نظیر این گونه تعبیر در قرآن و حدیث به کار برده شده است. خداوند متعال در مورد حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: {کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشاءَ}؛(۱) «این چنین ما میل او را از عمل زشت و بد برگرداندیم.» در حالی که می دانیم که حضرت یوسف علیه السلام هرگز اهل فحشا و عمل بد نبوده است.

شبهه پنجم: عصمت و سقوط تکلیف

برخی می گویند: مقام عصمت با تکلیف سازگاری ندارد، در حالی که می دانیم دنیا دارِ تکلیف است و هیچ کس از این قاعده مستثنا نیست.

پاسخ: همان گونه که در بحث «حقیقت عصمت» گفتیم، عصمت از شؤون مقام علم است و هرگز اختیار را از انسان سلب نمی کند. علم از شرایط ثبوت تکلیف است نه عدم تکلیف. جبر و عدم قدرت است که تکلیف را از انسان سلب می کند. هم چنین گفته شد: عصمت که نتیجه علم قطعی به حقایق امور است، هرگز از انسان معصوم سلبِ اختیار نمی کند.

شبهه ششم: عصمت سایر ائمّه علیهم السلام

گاهی اشکال می شود که آیه تطهیر تنها دلالت بر عصمت پنج تن دارد و نمی تواند عصمت سایر ائمه را اثبات کند.

ص:۳۸۵

۱- ۱۱۶۲. سوره یوسف، آیه ۲۴.

پاسخ: اوّلاً: حصـر در آیه اضافی است نه حقیقی. حصـر اضافی نسبت به عده ای خاص است و حصر مطلق نمی باشد. در مورد آیه تطهیر، حصر به لحاظ همسران و دیگران است؛ یعنی این پنج تن - نه همسران - مشمول آیه تطهیرند و این منافات ندارد با این که افرادی از قبیـل همین پنـج تن مشـمول آیه تطهیر باشـند؛ همـان گونه که پیامبرصـلی الله علیه وآله کلمه اهل بیت را در حیث ثقلین به طور عموم به کار برده است.

ثانیـاً: در زمـان نزول آیه، از چهـارده معصوم همین پنـج تن بیشتر نبودنـد و پیامبرصـلی الله علیه وآله کسـا را روی خود و آنان انـداخته، آیه نـازل شـد که طبیعتاً خطاب به آنان بود. اگرچه منافاتی نـدارد، شامل افرادی مثل آنان نیز بشود؛ خصوصاً آن که حکـم در آیه بر عنـوان «اهـل بیت» آمـده است. از آنجـا که در هر زمـان احتیـاج به امـام معصـومی است، لـذا افراد دیگری نیز مشمول آیه تطهیرند که همانند این پنج نفرند.

ثالثاً: روایات فراوانی از طرق شیعه و سـنی از پیامبر صـلی الله علیه وآله وارد شده که امامان بعد از من، دوازده نفرند و چون از آنجا که امام باید معصوم باشد،(۱) پس باید سایر امامان نیز معصوم باشند.

رابعاً: برای اثبات عصمت سایر امامان علیهم السلام، اثبات عصمت یکی از آنان کافی است؛ زیرا به طور قطع هر یک از امامان بر امام بعد خود وصیت کرده و او را امام معصوم بعد از خود معرفی کرده است.

شبهه هفتم: دعا برای تطهیر

ابن تیمیه می گویـد: «پیامبر صـلی الله علیه وآله دعا کرد تا خداونـد رجس و پلیـدی را از آنان دور ساخته و پاکشان گرداند و این دلالت بر عصمت ندارد....»(۲)

پاسخ: اوّلاً: پیامبرصلی الله علیه وآله مستجاب الدعوه است و اگر دعا کرده به طور قطع اجابت شده است.

ص:۳۸۶

۱- ۱۱۶۳. ر.ك: شیعه شناسی و پاسخ به شبهات از مؤلف.

۲- ۱۱۶۴. منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

ثانیاً: فایده دعا استمرار تطهیر و اذهاب رجس در آینده است؛ همان گونه که در تفسیر: { اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ } گفتیم.

ثالثاً: ممکن است که دعا، بالا ـ رفتن مرتبه و درجات خلوص و عمق گرفتن و رسوخ کردن اذهاب رجس و در نتیجه، تطهیر اهل بیت علیهم السلام را در بر داشته باشد.

رابعاً: مطابق برخی از روایاتی، که ذکر شد، دعای پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از نزول آیه تطهیر بوده است.(۱)

شبهه هشتم: عصمت برای تمام صحابه

دهلوی می گوید: اگر آیه تطهیر دلالت بر عصمت داشته باشد، باید تمام صحابه معصوم باشند؛ زیرا همین تعبیر در حقّ آنان نیز رسیده است؛ خداوند متعال می فرماید: { وَلکِنْ یرِیدُ لِیطَهِّرَکُمْ وَلِیتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ .(۲) و نیز می فرماید: { لِیطَهِّرَکُمْ بِهِ وَیذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیطانِ .(۳)

پاسخ: قیاس در این مورد مع الفارق است و در نتیجه، استدلال مغالطه ای است؛ زیرا اراده در این دو آیه تشریعی است نه تکوینی. از همین رو، اجماع است بر این که آیه به صیغه جمع مخاطب آمده است، ولی نه تنها مختص به مشافهین زمان خطاب و صحابه نیست، بلکه شامل همه مسلمانان تا روز قیامت می شود؛ بر خلاف اراده در آیه تطهیر که تکوینی است و دلالت بر عصمت دارد.

شاهد این مطلب؛ آیه اوّل در مورد سبب تشریع وضو و تیمّم است؛ خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیدِیکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَینِ وَإِنْ کُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جآءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغَآئِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّسآءَ فَلَمْ تَجِدُوا مآءً

۱- ۱۱۶۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲- ۱۱۶۶. سوره مائده، آیه ۶.

۳- ۱۱۶۷. سوره انفال، آیه ۱۱.

فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکَمْ وَأَیدِیکَمْ مِنْهُ ما یرِیدُ اللَّهُ لِیجْعَلَ عَلَیکَمْ مِنْ حَرَجٍ وَلکِنْ یرِیدُ لِیطَهِّرَکُمْ وَلِیتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ؛[(۱)](#) «ای اهل ایمان! چون خواهید برای نماز برخیزید، صورت و دست ها را تا مرفق بشویید و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید و اگر جنب هستید پاکیزه شوید [غسل کنید] و اگر بیمار یا مسافر هستید، یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داده باشد، یا با زنان مباشرت کرده اید و آب نیابید، در این صورت به خاک پاک و پاکیزه تیمّم کنید پس با آن خاک، صورت و دست هایتان را مسح کنید. خدا هیچ گونه سختی برای شما قرار نخواهد داد ولکن می خواهد تا شما را پاکیزه کند و نعمت را بر شما تمام گرداند، باشد که شکر او را به جای آرید.»

در مورد آیه دوّم که در خصوص جنگ بدر وارد شده، سخن از فرستادن باران هنگام احتیاج به آن است؛ خداوند متعال می فرماید: { إِذْ یغَشِّیکُمُ النُّعاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَینَزِّلُ عَلَیکُمْ مِنَ السَّمآءِ مآءً لِیطَهِّرَکُمْ بِهِ وَیذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیطانِ ؛[(۲)](#) «یاد آرید هنگامی را که خواب راحت، شما را فرا گرفت برای این که از جانب خدا ایمنی یافتید و از آسمان رحمت خود آبی فرستاد که شما را به آن پاک گرداند و وسوسه و کید شیطان را از شما دور سازد.»

پس { لِیطَهِّرَکُمْ یعنی تطهیر از جنابت و هیچ یک از دو آیه، مربوط به تطهیر از گناهان و نقایص نیست.

شبهه نهم: رجس به معنای شرک

ابن تیمیه می گوید: اراده خداوند در آیه تطهیر، متضمّن تحقّق مراد نیست، بلکه گاهی اراده می کند چیزی را که تحقق نمی یابد؛ خداوند متعال می فرماید: { وَاللَّهُ یرِیدُ أَنْ یتُوبَ عَلَیکُمْ[(۳)](#)} در حالی که برخی توبه می کنند و برخی نمی کنند. خداوند اراده کرده که مردم را از شرک پاک کند، ولی بعضی می خواهند که بر شرک باقی بمانند.[(۴)](#)

۱- ۱۱۶۸. سوره مائده، آیه ۶.

۲- ۱۱۶۹. سوره انفال، آیه ۱۱.

۳- ۱۱۷۰. سوره نساء، آیه ۲۷.

۴- ۱۱۷۱. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۰.

آن گاه می گویـد: مقصود از «رجس» در آیه، شـرک است، همانند قول خداوند که می فرماید: { فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ و مـا می دانیـم کـه خداونـد از اهـل بیت علیهم السـلام پیامبرصـلی الله علیه وآله شـرك و خبـاثت را دور کرده است، ولی این دلالت بر عصمت آنان ندارد.(۱)

پاسخ: اوّلاً: اراده در آیه { وَاللَّهُ یرِیدُ أَنْ یتُوبَ عَلَیکُمْ تشریعی است نه تکوینی. از همین رو به عموم مردم توجه دارد؛ برخلاف اراده در مـورد آیه تطهیر که به قراینی - که ذکر شـد - خصوصـاً روایـاتی که نصّ در نزول آیه در پنـج تن بود، اراده تکوینی است نه تشریعی وگرنه شامل افرادی خاص نمی شد.

ثانیـاً: در آیه { فَـاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثـانِ مقصود از رجس مشـخص شـده است؛ زیرا بعـد از آن کلمه «من بیانیه» مقصود از رجس، خصوص شـرك معرفی شـده است. خصوصـاً آن که خطاب در { فَاجْتَنِبُوا} عموم مشـرکان است. بر خلاف آیه تطهیر که الف و لام در { الرِّجْسَ برای جنس بوده و عموم مراتب رجس که از آن جمله گناه، اشـتباه، خطا و سـهو است را نیز شامل می شود.

ص:۳۸۹

۱- ۱۱۷۲. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۱.

آیه اهل الذکر

آیه اهل الذکر

یکی از آیاتی که قابل تطبیق بر اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام است آیه «اهل الذکر» می باشد. خداوند متعال می فرماید: { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ ؛(۱) «از اهل ذکر بپرسید اگر نمی دانید.» مقصود از اهل ذکر کیست؟ آیا علمای اهل کتاب است یا اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله؟ و چگونه این آیه دلالت بر امامت و مرجعیت اهل بیت علیهم السلام دارد؟ این ها سؤالاتی است که در این بحث مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

مصداق اهل ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی خواهیم برد که مقصود از «اهل الذکر» در آیه و مصداق آن در این امّت، امامان معصوم از ذریه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. افرادی که بر عموم امت اسلامی واجب بوده و هست که تا روز قیامت به در خانه آنان آمده و مسائل خود را از آنان سؤال کرده و به آن ها عمل کنند. اینک به برخی از روایات اشاره می کنیم:

۱ - کلینی رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که درباره قول خداوند -عزّ وجلّ - { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ذکر منم

۱- ۱۱۷۳. سوره انبیا، آیه ۷؛ سوره نحل، آیه ۴۳.

و امامان علیهم السلام اهل ذکرند.» و درباره قول خداوند - عزّ وجلّ - { وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ(۱)} امام باقرعلیه السلام فرمود: «ما قوم او - پیامبر - و ما سؤال می شویم.»(۲)

۲ - و نیز به سندش از امام صادق علیه السلام درباره آیه { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ فرمود: «ذکر، محمّدصلی الله علیه وآله است، و ما مورد سؤال واقع می شویم.» راوی می گوید: عرض کردم: مقصود از قول خداوند: { وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ }چیست؟ حضرت فرمود: «تنها ما را قصد کرده است، و ما اهل ذکریم و ما مورد سؤال واقع می شویم.(۳)

۳ - و نیز به سندش از وشاء نقل کرده که گفت: از امام رضاعلیه السلام سؤال کرده، به او عرض کردم: فدایت گردم مقصود از آیه { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ }چیست؟ حضرت فرمود: «ما اهل ذکریم، و ما مورد سؤال قرار گرفته ایم.»(۴)

۴ - محمّد بن علی بن بابویه به سندش از ریان بن صلت نقل کرده که امام رضاعلیه السلام در مجلسی ضمن سخنانش فرمود: «... ما اهل ذکریم که خداوند متعال در کتابش فرمود: { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ . علمای مجلس عرض کردند: مقصود خداوند از «اهل ذکر» یهود و نصارا هستند. حضرت علیه السلام فرمود: «سبحان اللَّه! آیا چنین احتمالی جایز است؟ در این صورت آنان ما را به دین خود دعوت می کنند و می گویند: دینشان از دین اسلام افضل است. مأمون به امام گفت: آیا نزد شما شرحی برای آیه است که دلالت بر خلاف آنچه علما می گویند، داشته باشد؟ حضرت فرمود: آری. ذکر، رسول خداصلی الله علیه وآله است، و ما اهل ذکریم. و این مطلب در کتاب خداوند آشکار است آنجا که در سوره طلاق می فرماید: { فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ .(۵) پس ذکر، رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و ما اهل ذکریم.»(۶)

۱- ۱۱۷۴. سوره زخرف، آیه ۴۴.

۲- ۱۱۷۵. کافی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳- ۱۱۷۶. همان.

۴- ۱۱۷۷. همان.

۵- ۱۱۷۸. سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱.

۶- ۱۱۷۹. امالی صدوق، ص ۴۲۸، مجلس ۷۹.

۵ – سید هاشم بحرانی در تفسیر خود از برقی به سندش از عبدالکریم بن ابی دیلم و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده که درباره قول خداوند – جلّ ذکره – { فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ فرمود: «کتاب (قرآن) همان ذکر است و اهل آن آل محمّد علیهم السلام هستند. خداوند – عزّ وجلّ – امر به سؤال از آنان نموده است، و به سؤال از جهّال امر ننموده است. و خداوند – عزّ وجلّ – قرآن را «ذکر» نامیده، آنجا که فرمود: { وَأَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ . و نیز فرمود: { وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ .(۱)

مصادیق «ذکر» در قرآن کریم

مصادیق «ذکر» در قرآن کریم

در قرآن کریم کلمه «ذکر» بر مصادیق متعددی به کار رفته است؛ از آن جمله:

۱ – پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

خداوند متعال می فرماید: { فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيكُمْ ذِكْراً * رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ ؛(۲) «پس از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، ای خردمندانی که ایمان آورده اید! [زیرا] خداوند چیزی که مایه تذکّر است بر شما نازل کرده؛ رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.»

۲ – قرآن کریم

خداوند می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَيكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِمْ ؛(۳) «و ما این ذکر [= قرآن را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی.»

و نیز می فرماید: { إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ ؛(۴) «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آنیم.»

۱- ۱۱۸۰. تفسیر برهان، ذیل آیه.

۲- ۱۱۸۱. سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱.

۳- ۱۱۸۲. سوره نحل، آیه ۴۴.

۴- ۱۱۸۳. سوره حجر، آیه ۹.

معنای «ذکر» یکی است و اختلاف فقط در مصداق آن است؛ زیرا هرکدام از رسول و قرآن، زمینه ساز یاد خدا متعالند و مردم را برای توجه به خدا آماده می سازند. و به تعبیر دیگر کتاب صامت و کتاب ناطق، هر دو یادآور خدایند. اگر انسان قرآن بخواند یا عملکرد پیامبر صلی الله علیه وآله را ببیند و چشم به روی پیامبرصلی الله علیه وآله بیندازد به یاد خدا می افتد. و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام نیز چون دارای اهلیت با قرآنند، انسان را به یاد خدا می اندازند، و لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آنان را در حدیث معروف «ثقلین» مقارن با کتاب خدا قرار داده و از جدا نشدن و عدم افتراق این دو از یکدیگر خبر داده است. پس تفسیر روایات به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله منافاتی با تفسیر برخی دیگر به قرآن ندارد؛ زیرا این دو تفسیر به یک معنا بازگشت دارند.

تفسیر آیه

ظاهر خطاب در { فَسْئَلُوا} پیامبر صلی الله علیه وآله و قوم ایشان است. و برخی نیز می گویند: خطاب در این جمله به مشرکان است.

کلمه «ذکر» به معنای حفظ مفهوم شی ء یا استحضار آن در ذهن است. راغب اصفهانی می گوید: «"ذکر" گاهی گفته می شود و از آن اراده هیئتی برای نفس می شود که توسط آن، انسان می تواند معارفی را که به دست آورده حفظ کند. ذکر به این معنا همانند کلمه "حفظ" است، جز آن که "حفظ" به اعتبار احراز معرفت اطلاق می شود، و کلمه "ذکر" به لحاظ استحضار آن به کار می رود.

و گاهی نیز کلمه "ذکر" به حضور چیزی در قلب یا گفتار (دل و زبان) گفته می شود. و به همین جهت است که گفته شده: ذکر بر دو نوع است: ذکر به قلب و ذکر به زبان، و هر کدام از آن ها نیز بر دو نوع است: ذکری که بعد از نسیان ناشی شده، و ذکری که بدون نسیان پدید آمده و در ادامه حفظ است.(۱)

۱- ۱۱۸۴. مفردات راغب، ماده «ذکر.»

ظاهر آن است که اصل در «ذکر» آن است که در مورد دل و قلب به کار رود، و اگر این کلمه در مورد لفظ نیز به کار می رود، به اعتبار آن است که انسان از لفظ، به معنا پی می برد. و به همین جهت است که قرآن کریم لفظ «ذکر» را برای کتاب های آسمانی و خصوصاً قرآن کریم به کار برده است. و از آنجا که اهل یک چیز آشناتر به حال آن و بیناتر به اخبار آن هستند لذا کسی که می خواهد از آن چیز مطّلع شود، باید به اهل آن رجوع کند.

تنزیل و تطبیق آیه

در این که مراد از «اهل الذکر» در آیه مورد بحث کیست؟ اقوال مختلفی وجود دارد:

۱ – برخی می گویند: مراد از «اهل الذکر» کسانی هستند که به اخبار پیشینیان از امت ها اطلاع دارند؛ چه مؤمنند یا کافر.

ولی این احتمال خلاف ظاهر بوده و مجاز است؛ زیرا استعمال کلمه «ذکر» در «علم» خلاف ظاهر لفظ است، و این معنا احتیاج به قرینه قطعی دارد که در مورد آیه وجود ندارد. خصوصاً آن که در قرآن کریم این کلمه در این معنا به کار نرفته است.

۲ – احتمال دوّم آن است که مقصود از «اهل الذکر» در این آیه خصوص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و در رأس آنان امام علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا آن حضرت علیه السلام مردی صادق و مورد وثوق نزد آنان بوده و به جهت ولادت او در کعبه از قداست و احترام ویژه ای نزد عام و خاص و حتّی مشرکان برخوردار بوده است.

۳ – برخی نیز مقصود از «اهل الذکر» را اهل قرآن معنا کرده و مراد به آن را پیامبر صلی الله علیه وآله و اصحاب او؛ خصوصاً مؤمنان گرفته اند.

این احتمال نیز صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا با مقام احتیاج در آیه سازگاری ندارد، به جهت این که مخالفان و مشرکان، حتی نبوّت پیامبر صلی الله علیه وآله را قبول نداشته اند، حال چگونه از پیروان پیامبر صلی الله علیه وآله ادعای نبوّت آن حضرت را بپذیرند.

۴ – قول دیگری است که بین تنزیل آیه و تطبیق آن در هر زمان و مکان جمع کرده انـد. این قول می گویـد: آیه اشاره به یک اصـل عـام عقلاـیی دارد و آن وجوب رجوع جاهـل به عالم و اهل خبره است؛ گرچه تنزیل آن، امر به رجوع به مطلق صاحبان کتاب های آسـمانی است. به تعبیر دیگر: نزول آیه در مورد امر کفار و مشـرکان و مخالفان رسول گرامی اسـلام صلی الله علیه وآله است؛ به این معنا که باید به صاحبان کتاب های آسـمانی رجوع کرده تا از نبوّت آن حضـرت آگاهی یابند. ولی این آیه در هر زمان و مکان و عصـری تطبیقی نیز دارد؛ زیرا گفته شده که شأن نزول و مورد آیه، مخصّص اصل مطلب و حکم نیست. و تطبیق آن این است که: هر شخص جاهل به معارف الهی، در هر عصر و زمانی باید به اهل ذکر مراجعه کند که در این عصر و زمان، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام مصداق واقعی آن می باشند.

شاهد این معنا نقل روایتی است که سـیوطی به سـندش از جابر از رسـول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «لا ینبغی للعـالم أن یسـکت علی علمه، ولاـ ینبغی للجاهل أن یسـکت علی جهله، وقـد قال اللَّه: { فَسْـئَلُوا أَهْلَ الـذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ }فینبغی للمؤمن أن یعرف علمه علی هـدی أم علی خلافه»؛(۱) «برای شـخص عالم سزاوار نیست که بر علمش ساکت بماند، و نیز برای جاهل سـزاوار نیست که بر جهلش سـکوت کنـد؛ زیرا خداونـد فرموده است: { فَسْـئَلُوا أَهْلَ الـذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ }پس برای مؤمن سزاوار است که عمل خود را بشناسد که آیا بر هدایت است یا بر خلاف هدایت.»

اهل بیت علیهم السلام حاملان حقایق قرآن

بـا بررسـی آیـات قرآن کریم و جمع بین برخی از آیـات و نیز به کمـک روایـات پی می بریم که اهل بیت عصـمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام حاملان واقعی قرآن و حقایق آن هستند.

ص:۳۹۶

۱- ۱۱۸۵. درّ المنثور، ذیل آیه.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ؛(۱) «همانا آن قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند.»

در این آیه اشاره به کبرای کلّی شده است و آن این که به حقیقت و روح قرآن جز کسی که از هر عیب و نقص و گناهی پاک است نمی تواند برسد.

در آیه تطهیر نیز به صغرا و مصداق پاکانی که به روح قرآن رسیده اند، اشاره کرده است، آنجا که می فرماید: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۲) «همانا خداوند چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوّت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزّه گرداند.»

و با مراجعه به روایات نبوی پی می بریم که مراد از «اهل البیت» در این آیه، پنج تن آل عبا هستند؛ گرچه حصر در آیه اضافی بوده؛ یعنی می خواهد همسران و بقیه اصحاب را خارج کند و در مقابل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و بقیه صحابه است، و لذا مانعی ندارد که آیه شامل بقیه امامان معصوم نیز گردد.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله صبحگاهی از حجره خارج شد در حالی که بر دوش او پارچه ای از پشم خیاطی نشده وجود داشت. حسن بن علی بر او وارد شد، او را داخل کساء کرد. آن گاه حسین وارد شد، او نیز در آن داخل شد. سپس فاطمه وارد شد او را نیز داخل آن کساء نمود. بعد علی وارد شد، او را نیز داخل کساء نمود.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله این آیه را تلاوت نمود: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}.(۳)

۱- ۱۱۸۶. سوره واقعه، آیه ۷۷ - ۷۹.

۲- ۱۱۸۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳- ۱۱۸۸. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

«اهل الذکر» در حدیث اهل سنّت

حاکم حسکانی به سندش از حرث نقل کرده که گفت: از علی علیه السلام درباره آیه {فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ} سؤال کردم، فرمود: «به خدا سوگند! به طور حتم تنها ما اهل ذکریم، ما اهل علم بوده و ما معدن تأویل و تنزیلیم. و به طور حتم از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: من دروازه علم و علی درب آن است، پس هر کس اراده علم کرد باید از درب آن بیاید.»(۱)

ص:۳۹۸

۱- ۱۱۸۹. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۴.

آیه صادقین

آیه صادقین

یکی از آیاتی که می توان از آن، امامت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود، آیه «صادقین» است. خداوند متعال می فرمایـد: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ ؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! از [مخالفت فرمان خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.»

خداونـد در ایـن آیـه مؤمنـان را به پیروی و تبعیت از «صـادقین» فراخوانـده است. این که صـادقین کیاننـد؟ و چه ویژگی هـا و خصوصیاتی دارند؟ در مباحث آینده روشن خواهد شد.

مفهوم صدق

خلیل بن احمد می گوید: «صدق به کامل هر چیزی گفته می شود.»(۲)

ابن منظور برای کلمه «صدق» کاربردهای گوناگون ذکر کرده است؛ از قبیل:

الف) صدق، نقیض کذب.

ب) مرد صدق، نقیض مرد سوء.

ج) لباس صدق و خمار صدق؛ یعنی جامه خوب و مقنعه خوب.

د) رجلِ صدق؛ یعنی مرد خوب.

ه) مرد صدق اللقاء و صدق النظر؛ یعنی آدم خوش برخورد و خوش بین.(۳)

۱- ۱۱۹۰.]. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۲- ۱۱۹۱. العین، ماده صدق.

۳- ۱۱۹۲. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۹۳ - ۱۹۶.

راغب اصفهانی می گوید: «از هر کار پسندیده ای که در ظاهر و باطن، خوب و پسندیده باشد به صدق تعبیر می شود و موصوف آن به کلمه صدق اضافه می شود.»

صدق در اصطلاح قرآنی

صدق در اصطلاح قرآنی

در قرآن کریم کلمه «صدق» صفت برای اموری قرار گرفته است:

۱ – صفت قدم

{ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ؛(۱) «و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آن ها، سابقه نیک [و پاداش های مسلّم نزد پروردگارشان است.»

۲ – صفت جایگاه

الف) { وَلَقَدْ بَوَّأْنا بَنِی إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ ؛(۲) «و [سپس بنی اسرائیل را در جایگاه صدق [و راستی منزل دادیم.»

ب) { فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ}؛(۳) «در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر!.»

۳ – صفت ورود وخروج

{ وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ ؛(۴) «و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کار،] با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز!.»

۴ – برخورداری از نیکی در ابعاد مختلف

{ لَيسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلائِكَهِ وَالْكِتابِ وَالنَّبِيينَ وَآتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَالْيَتامی وَالْمَساكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسّائِلِينَ وَفِی الرِّقابِ وَأَقامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّكاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَالصّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَالضَّرّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا

۱– ۱۱۹۳. سوره یونس، آیه ۲.

۲– ۱۱۹۴. سوره یونس، آیه ۹۳.

۳– ۱۱۹۵. سوره قمر، آیه ۵۵.

۴– ۱۱۹۶. سوره اسراء، آیه ۸۰.

وَأولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ؛(۱) «نیکی، [تنها] این نیست که [به هنگام نماز،] روی خود را به سوی مشرق و [یا] مغرب کنید؛ [و تمام گفت و گوی شما، درباره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازید؛] بلکه نیکی [و نیکوکار] کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب [آسمانی ، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال [خود] را، با همه علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می کند؛ نماز را برپا می دارد و زکات را می پردازد؛ و [هم چنین]کسانی که به عهد خود - به هنگامی که عهد بستند - وفا می کنند؛ و در برابر محرومیت ها و بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می دهند؛ این ها کسانی هستند که راست می گویند؛ و [گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛] و این ها هستند پرهیزکاران!.»

۵ - راستگویی

{ هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ؛(۲) «[آری این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان [او] راست گفتند!.»

۶ - عمل بر طبق وعده

{ وَقالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ ؛(۳) «آن ها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد.»

با ملاحظه این موارد و موارد دیگر از آیات قرآن به دست می آوریم که کلمه «صدق» مفهوم گسترده ای دارد که قلمرو آن تنها در مقوله سخن و کلام و خبر نیست، بلکه در موارد اندیشه و باور و خوی انسانی و رفتار آدمی و دیگر امور نیز اطلاق می شود.

مقصود از «صادقین» در آیه

در نگرش ابتدایی چنین به نظر می رسد که مراد از «صادقین» راستگویان در

۱- ۱۱۹۷. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲- ۱۱۹۸. سوره یس، آیه ۵۲.

۳- ۱۱۹۹. سوره زمر، آیه ۷۴.

گفتـار است، ولی به نظر می رسـد که مقصود به آن معنای وسـیع صـدق است که تمام موارد اسـتعمال آن را شامل می شود و این معنا مرادف با معنای «عصمت» است؛ زیرا:

اوّلاً: آنچه لازم است، راستگویی و پرهیز از دروغگویی است، امّا بودن با راستگویان یکی از واجبات شرع نیست، در حالی که بودن با صادقان در آیه مورد امر قرار گرفته و امر برای وجوب است.

ثانیـاً: جمله { کُونُـوا مَعَ الصّادِقِینَ در سیاق جمله { اتَّقُوا اللّهَ قرار گرفته است که امر به تقـوای الهی می کنـد و این امر برای وجوب بوده و تقوا نیز معنا و مفهومی عام دارد.

با توجه به گستره مفهوم صدق که در انحصار مقوله سخن و کلام نیست و قلمرو آن، اندیشه، اخلاق، کردار و رفتار نیز هست، و بـا تـوجه به این که بودن بـا صـادقین در آیه کریمه واجب شـمرده شـده است، به این نـتیجه می رسـیم که مقصود از بودن با صادقان، همراهی و معیت جسمانی نیست، بلکه همراهی در هر چیزی است که راستی و درستی در آن مطرح باشد.

مصداق «صادقین» در آیه

مصداق «صادقین» در آیه

در مورد مصداق «صادقین» در آیه دو احتمال وجود دارد:

۱ - این که مقصود از «صادقین» عموم مؤمنین است.

این احتمـال غیر معقول به نظر می رسـد؛ خصوصاً آن که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «کثرت علی الکـذّابه...»؛(۱) «کسانی که نسبت دروغ بر من می بندند، زیاد شده است.»

۲ - مراد، برخی از مؤمنین است.

این احتمال با وجدان و واقعیات خارجی سازگاری دارد. و مطابق آنچه گفته شد مقصود از «صدق» در آیه مورد نظر، صداقت در تمام امور به طور مطلق است. و این معنا تنها بر افراد معصوم صادق می باشد.

۱- ۱۲۰۰. صحیح بخاری، ح ۱، ص ۳، کتاب العلم.

«صـادقین» در آیه، همـان حاملان وحی، خلفـای پیـامبر صـلی الله علیه وآله و امینان شـرع و حامیان دین و امامان هدایتنـد، آن کسـانی که خداونـد متعـال هر گونه رجس و پلیـدی را از آنـان دور کرده و پـاک و مطهّرشـان کرده است. و آنان جز دوازده معصوم پاک که اولشان حضرت علی علیه السلام و آخرشان حضرت مهدی علیه السلام است، نمی باشند.

علامه بهبهـانی می فرمایـد: «دلیـل بر این که مقصود از «صـادقین» در آیه کریمه - چنـانکه در احادیث فریقین آمـده - امامان معصوم علیهم السـلام است، این که: اگر مراد از «صـدق» که در عنوان «صـادقین» مـأخوذ است، مطلق راستی بود که شامـل هر مرتبه ای از آن می باشـد و «صادقین» هر کسـی را که متّصف به صـدق در هر مرتبه ای باشد، شامل می شد می بایست در آیه کریمه { وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ به جای (مع) (من) تعبیر می شد. و معنای آن این بود که بر هر مسـلمان لازم است از راستگویان باشـد و از دروغ اجتنـاب ورزد. این که { مَعَ الصّادِقِینَ تعبیر شـده، دلالت بر این نکته دارد که مقصود از صـدق مرتبه خاص و ویژه ای است، و مقصود از «صادقین» نیز گروه مخصوص و ممتازی است. مرتبه کامل صدق همان عصمت و طهارت است که با وجود آن، راستی و درستی در گفتار و کردار به طور کامل محقق می شود.

اگر مقصـود از «صـادقین» غیر از امامـان معصـوم بـود، بـا فرض این که در میـان امت به نصّ آیه تطهیر و اتفـاق همه مسـلمانان معصوم وجود دارد، لازمه اش آن بود که بر تمام انسان ها حتّی امامان معصوم لازم باشـد که از غیر معصوم پیروی کنند، و این عقلاً قبیح است، و این مرتبه و مقام جز در خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد.

شاهـد دیگر این که خداونـد تمـام مؤمنـان را در اوّل آیه به تقوا و پرهیز از گناهـان دعوت کرده و آن گـاه آنـان را به بودن با «صادقـان» فرمـان داده است، و بودن بـا آنـان چیزی جز قرار گرفتن در قیـد اطـاعت آنـان و پرهیز از مخـالفت با آنان نیست، و امامت چیزی جز واجب بودن اطاعت امام بر مأمون نمی باشد....»(۱)

ص:۴۰۳

۱- ۱۲۰۱. مصباح الهدایه، ص ۹۲ و ۹۳.

فخر رازی می گویـد: «... خداونـد در مرحله نخست مؤمنـان را به تقوا امر فرموده است، و این تمـام کسانی را که ممکن اسـت متّقی نباشـند، شامل می شود. مخاطب به این خطاب کسانی هسـتند که جایز الخطا می باشـند. و آیه دلالت دارد بر این که این گونه افراد لازم است همیشه با کسـی باشـند که معصوم از خطا است، تا آنان را از اشـتباه جلوگیری کننـد. این مسأله شامل هر زمان می شود و اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه وآله ندارد... .»(۱)

نقد کلام فخر رازی

فخر رازی گرچه با ما تا نصف راه آمـده و دلالت آیه مورد بحث را بر لزوم اقتدا و پیروی و همراهی با افرادی معصوم پذیرفته، ولی «صـادقین» در آیه را حمـل بر مجموع امت کرده است. او می گویـد: «ما می گوییم: معصوم، مجموع امت است ولی شـما (شـیعه) می گوییـد: معصوم یکی از امّت است. مـا می گوییم: قول دوم باطـل است؛ زیرا خداونـد متعـال بر هر یـک از مؤمنین واجب کرده تا همراه با صادقین باشـند، این در صورتی امکان پذیر است که انسان به آن صادق علم داشته باشد که کیست، نه کسـی که اصـلاً او را نمی شـناسد. اگر انسان مأمور باشـد به این که همراه با یک نفر که متّصف به صـدق است باشـد تکلیف مالایطاق لازم می آیـد، که جایز نیست. ما به انسانی که متّصف به صـفت عصـمت و علم است علم نداریم، این مطلب به طور بدیهی معلوم است. در نتیجه این که: آیه { وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ امر به همراهی با یک شخص معین نمی کند... .»(۲)

پاسـخ: اوّلاًـ: مـا که معتقـد به ضـرورت وجود یک معصوم در هر زمان هستیم، از باب قاعـده لطف لازم می دانیم که خـداوند متعـال به هر نحـو ممکن آن معصوم را به مردم معرّفی کنـد. و بـا مراجعه به ادله حـدیثی و تـاریخی پی می بریم که صادقـان و معصومان بعد از پیامبر صـلی الله علیه وآله هر یک به نوبه خود معرفی شده اند، که اوّل آن ها حضرت علی علیه السلام و آخر آن ها حضرت مهدی علیه السلام است.

ص:۴۰۴

۱- ۱۲۰۲. التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۲۲۰.

۲- ۱۲۰۳. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

ثانیاً: قول به عصمت امت بی معناست؛ زیرا امت از افراد تشکیل شده اند که هیچ کدام دارای مقام عصمت نیستند، حال چگونه ممکن است عنوان انتزاعی از آن افراد دارای مقام عصمت باشد.

بررسی روایات

با مراجعه به متون روایی پی خواهیم برد که روایات نیز «صادقین» در آیه مورد بحث را بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تفسیر و تطبیق کرده اند:

۱ - حاکم حسکانی به سند خود از عبداللَّه بن عمر در تفسیر آیه مورد نظر نقل کرده که گفت: { اتَّقُوا اللَّهَ خداوند تمام اصحاب محمّد را امر کرده که از خدا بترسند. آن گاه به آنان فرمود: { وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ یعنی محمّد و اهل بیتش.(۱)

۲ - برید بن معاویه عجلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خداوند - عزّ وجلّ - { اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ }سؤال کردم؟ فرمود: «تنها ما را قصد کرده است.»(۲)

۳ - امام علی علیه السلام در مناظره ای فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خداوند آیه { يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ را نازل فرمود؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله (در آن هنگام) عرض کرد: این آیه عمومی است یا اختصاص به افرادی خاص دارد؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: امّا مؤمنین، مراد عموم آنان است که به آن (تقوا و همراهی با صادقین) امر شده اند. و امّا «صادقین» مراد از آن ها خصوص علی و اوصیای بعد از من تا روز قیامتند.»(۳)

۴ - سبط بن جوزی حنفی می گوید: «علمای تفسیر گفته اند: معنای آیه آن است که شما با علی و اهل بیتش باشید.»(۴)

۱- ۱۲۰۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲- ۱۲۰۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳- ۱۲۰۶. فرائد المسطین، ج ۱، ص ۳۱۲؛ کمال الدین، ص ۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

۴- ۱۲۰۷. تذکره الخواص، ص ۱۶.

نقد احادیث مخالف

در برخی از احادیث اهل سنّت «صادقین» به ابوبکر و عمر تفسیر شده است.

ابن عساکر از ضحاک روایت کرده که مقصود از همراهی با «صادقین»، همراهی با ابو بکر و عمر است.(۱)

پاسخ: اوّلاً: در سند برخی از این روایات جویبر بن سعید ازدی واقع است که ابن حجر در «تهذیب التهذیب» از افراد بسیاری از ائمه رجال؛ مانند ابن معین و ابی داوود و ابن عدی و نسائی، تضعیف او را نقل کرده است.

و در سند دیگری اسحاق بن بشر کاهلی واقع است که ذهبی به نقل از ابن ابی شیبه و موسی بن هارون و ابو زرعه و دارقطنی، او را دروغگو و جعل کننده حدیث معرفی کرده است.(۲)

ثانیاً: در بحث از دلالت حدیث دانستیم که مقصود از «صادقین» در آیه، افراد معصومند، و با مراجعه به سیره این دو نفر؛ یعنی ابوبکر و عمر پی خواهیم برد که آن دو نه تنها معصوم نبوده اند بلکه از پایین ترین مرحله عدالت نیز بهره ای نداشتند.

۱- ۱۲۰۸. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۳۱۰.

۲- ۱۲۰۹. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۸۶.

آیه علم الکتاب

آیه علم الکتاب

خداوند متعال می فرماید: { وَیقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَبَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؛(۱) «آن ها که کافر شدند و می گویند [تو پیامبر نیستی]بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن نزد او است، میان من و شما گواه باشند.»

این آیه، یکی از آیاتی است که با جمع شواهد و قراین از آیات دیگر و روایات، می توان بر فضیلتی بزرگ از فضایل اهل بیت علیهم السلام و مرجعیت دینی و امامت آنان استدلال کرد. که به بررسی آیه فوق می پردازیم:

از آیه «علم الکتاب» نکاتی چند که قابل توجه و درخور تأمّل است به دست می آید، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - از آنجا که { عِنْدَهُ ظرف است و خبر برای { عِلْمُ الْکِتابِ و حقّ خبر تأخیر از مبتدا است ولی در اینجا مقدم شده است، لذا مطابق قانون «تقدیم ما حقّه التأخیر یفید الحصر»؛ یعنی تقدیم آنچه حقّش تأخیر است، افاده حصر می کند، از این جمله آیه استفاده می شود که علم به تمام کتاب تنها نزد برخی از افراد است.

۲ - ضمیمه شدن شهادت و گواهی افراد دیگری که علم کتاب نزد آنان است به خداوند به جهت تکمیل گواهی خداوند نیست؛ زیرا در شهادت و گواهی خداوند نقصی نیست تا احتیاج به ضمیمه داشته باشد؛ بلکه هر کدام از گواهی ها دلیل تام

۱- ۱۲۱۰.]. سوره رعد، آیه ۴۳.

و مستقلی بر اثبات نبوّت و رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله است. و نیز مورد آیه از قبیل ضمیمه کردن دلیل ظنی به دلیل علمی نیست؛ زیرا در مورد آیه، جای تمسّک به دلیل ظنی نیست، بلکه از قبیل تمسّک به دو دلیل قطعی و علمی معتبر و یقین آور است؛ یکی شهادت و گواهی خداوند و دیگری گواهی کسانی که نزدشان علم کتاب است. و معمولاً تعدّد، دلالت بر مغایرت دارد.

۳ - ظاهر این است که «الف و لام» در { عِلْمُ الْكِتابِ برای عهد است و به قرآن باز می گردد، قرآنی که تبیان هر شی ء است. یا به لوح محفوظ برمی گردد که در آن هر چیزی نوشته شده و قرآن موجود تنزّل یافته او است.

۴ - نوع گواهی خداوند متعال با گواهی انسان فرق می کند؛ گواهی خداوند بر رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله فعلی است، نه ایجاد سخن و کلام در خارج، بلکه گواهی خداوند با اظهار معجزاتی است که به دست پیامبرصلی الله علیه وآله برای تصدیق مدعای او انجام می گیرد، کاری که خرق عادت بوده و عملی خدایی است. و امّا گواهی کسانی که دارای علم کتابند، به دو نحو است: یکی قولی که با اقرار به زبان است که انجام می گیرد، و دیگری فعلی که با متابعت و پذیرش دستورات ایشان به وقوع می پیوندد.

۵ - مقصود از { عِلْمُ الْكِتابِ تنها علم به ظواهر قرآن نیست؛ زیرا این گونه علم با عدم عصمت و متابعت هوای نفس نیز سازگاری دارد. و به همین جهت است که گواهی این گونه افراد مفید علم و یقین نیست، بلکه مراد از علم به کتاب، علم به ظاهر و باطن و تنزیل و خفایا و اسرار به ودیعه گذاشته شده در قرآن است، اموری که موهبتی بوده و با اکتساب به دست نمی آید. و کسی به جز معصوم و مطهّر از گناه و خطا و اشتباه عمدی و سهوی، نمی تواند آن را دارا باشد. و این گونه افرادند که گواهی شان مفید علم و مقبول عقل است. و لذا می تواند گواهی آنان در ردیف گواهی خداوند قرار گیرد.

۶ - در علم اصول مطرح شده که مصدر مضاف (مثل علم)، مفید عموم و استغراق است، خصوصاً آن که مصدر، اضافه به مفرد محلّی به الف و لام الکتاب شده است.

۷ – سوره رعد به تصریح نیشابوری، از سعید بن جبیر و بغوی در «معالم التنزیل» مکّی است. خصوصاً آن که آیات این سوره درصدد احتجاج در امر توحید و رسالت و رسول است. احتجاج با کسانی که منکر آیات خدا بوده و پیامبرصلی الله علیه وآله را مسخره می کردند. و این ها شاهد نزول آیه در مکه است.

۸ – با تأمّل در نکاتی که ذکر شد روشن می شود که مراد از { مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ }عبداللَّه بن سلام و نظایر او از اهل کتاب نیستند؛ زیرا:

اوّلاً: همان گونه که اشاره شد { مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ کسانی باید باشند که گواهی شان به طور مستقل در ردیف شهادت خداوند بوده و مفید علم و یقین باشد، و این در صورتی است که عصمت و طهارت آنان ثابت بوده و عالم به ظاهر و باطن کتاب باشند. و می دانیم که عبداللَّه بن سلام و نظایر او از علمای یهود هرگز به این مقام نرسیده اند، وگرنه بر شریعت حضرت موسی علیه السلام باقی نمی ماندند؛ زیرا بقای آنان بر این شریعت یا از روی معاندت با حقّ بوده است و یا به جهت جهالت، که هر دو صورت با مقام عصمت منافات دارد.

ثانیاً: اضافه «علم» به «الکتاب» مفید استغراق و عموم است، و مراد از آن، علم به تمام قرآن است. و اگر مراد از آن، علم به بعض قرآن بود با «من» به کار می رفت، همان گونه که در جای دیگر درمورد آصف بن برخیا چنین آمده است: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ ؛ «کسی که نزدش دانشی از کتاب بود گفت». و علم به تمام کتاب نزد سایر انبیا علیهم السلام نبوده تا چه رسد به علمای اهل کتاب از یهود و نصارا.

ثالثاً: سوره رعد تمام آیاتش مکّی است، ولی عبداللَّه بن سلام و سایر علمای اهل کتاب که اسلام آوردند در مدینه و اسلامشان بعد از هجرت بوده است. و لذا سعید بن جبیر می گوید: چگونه این آیه درباره عبداللَّه بن سلام است در حالی که کلّ سوره مکّی است.(۱) در نتیجه امکان ندارد که آیه مورد بحث درباره عبداللَّه بن سلام و اهل

۱- ۱۲۱۱. مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۷۳.

کتاب باشد. بلکه مقصود از آن اهل بیت عصمت و طهارت پیامبر اکرم علیهم السلام و در رأس آنان علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام است. و اگر در برخی از روایات شأن نزولش منحصر به حضرت علی علیه السلام شده، به جهت آن است که امثال عبداللّه بن سلام را خارج کند. و به عبارت دیگر: حصر در روایت اضافی است نه حقیقی.

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام

مرجعیت دینی و امامت اهل بیت علیهم السلام را با ذکر چند مقدمه می توان به اثبات رسانید:

مقدمه اول

در قرآن کریم می خوانیم: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ؛(1) «همانا آن، قرآن کریمی است که در کتاب محفوظی جای دارد. و جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند.»

در { لا یَمَسُّهُ دو احتمال است: یکی مسّ ظاهری با اعضای بدن و دیگری، مسّ باطنی. همان گونه که در { الْمُطَهَّرُونَ نیز دو احتمال است: یکی طهارت ظاهری با اعضای بدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب.

با مراجعه به قرآن پی می بریم که خداوند متعال لفظ مسّ را در هر دو معنا به کار برده است:

الف) مسّ ظاهری؛ خداوند متعال می فرماید: { قالَتْ رَبِّ أَنّی یکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یمْسَسْنِی بَشَرٌ}؛(2) «مریم عرض کرد: خدایا! مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آن که مردی به من نزدیک نشده است.»

ب) مسّ باطنی؛ خداوند متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ

۱- ۱۲۱۲. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۲- ۱۲۱۳. سوره آل عمران، آیه ۴۷.

الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا}؛(۱) «چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل رسد، همان دم خدا را به یاد آرند.»

هم چنین طهارت نیز در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ظاهری و باطنی؛

الف) طهارت ظاهری: { وَثِیابَکَ فَطَهِّرْ}؛(۲) «و لباست را پاک گردان.»

ب) طهارت باطنی: { یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلی نِسآءِ الْعالَمِینَ ؛(۳) «ای مریم! همانا خداوند تو را برگزید و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید.»

در مورد آیه { لا یمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ جمله { لا یمَسُّهُ دو احتمال وجود دارد، که آیا «لا» ناهیه است یا نافیه که هر دو به یک صیغه ادا می شود:

اگر نهی باشد یعنی که قرآن را نباید مس کند، که ظهور در مسّ ظاهری دارد و در مقابل آن، مقصود به طهارت نیز ظاهری است. و اگر مقصود «نفی» باشد، اخبار است و ظهور در مسّ باطنی دارد، به این معنا که مس نمی کند و تماس حاصل نمی کند. و به تعبیر دیگر، به عمق قرآن نمی رسند، مگر کسانی که مطهّرند و طبیعتاً طهارت نیز به طهارت باطنی معنا می شود؛ یعنی کسانی که از هر عیب و نقص و گناهی پاکند. معنای آیه این می شود: «مسّ نمی کند کتاب محفوظ را مگر کسانی که مطهّرند.»

مقدمه دوم

در این که مطهّران چه کسانی اند؟ باز به قرآن مراجعه می کنیم؛ خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۴) «همانا خدا چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوّت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.»

در این آیه شریفه، مصداقِ مطهّران مشخص و معین شده است؛ آنان کسانی جز اهل بیت پیامبرعلیهم السلام نیستند.

۱- ۱۲۱۴. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۲- ۱۲۱۵. سوره مدّثر، آیه ۴.

۳- ۱۲۱۶. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۴- ۱۲۱۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.

مقدمه سوم

در تشخیص مصداق اهل بیت باید به روایات مراجعه کرد؛ زیرا قرآن می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۱) «و بر تو قرآن را فرستادیم تا بر امت آنچه فرستاده شد، بیان کنی.»

مقدمه چهارم

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می بریم که مقصود از اهل بیت در آیه شریYپیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند. اگر چه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و بقیه صحابه، تا آن ها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت علیهم السلام از دوازده امام نیز می شود.

برای توضیح بیشتر و اطلاع از روایات و احادیث کساء به بحث از آیه تطهیر مراجعه شود.

از مجموع این مقدمات استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مرجع دینی مردم بوده و بر مردم امامت دارند و بیانات آنان در ذیل آیات حجّت است.

مقصود از «من عنده علم الکتاب»

مقصود از «من عنده علم الکتاب»

با قطع نظر از ظاهر آیه که ظهور در افراد معصوم دارد، با مراجعه به روایات تفسیری اهل سنّت و شیعه که در ذیل آیه مورد بحث وارد شده نیز پی می بریم که مقصود از { مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ اهل بیت عصمت و طهارت و در رأس آنان علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

اینک روایات شیعه و اهل سنّت را مورد بررسی قرار می دهیم:

روایات اهل بیت علیهم السلام

۱ – کلینی رحمه الله به سند صحیح از برید بن معاویه نقل کرده که گفت: از امام باقرعلیه السلام

۱– ۱۲۱۸. سوره نحل، آیه ۴۴.

درباره آیه {قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ }سؤال کردم؟ حضرت فرمود: تنها ما را قصد کرده است و علی اوّل و افضل ما و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله است.(۱)

۲ – او هم چنین به سندش از سدیر نقل کرده که گفت: من و ابوبصیر و یحیی بزاز و داوود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که حضرت در حالی که غضبناک بود بر ما وارد شد و هنگامی که در جایگاه خود نشست فرمود: «... ای سدیر! آیا در آنچه از کتاب خداوند – عزّ وجلّ – خوانده ای این آیه را یافته ای: {قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؟ گفت: عرض کردم: فدایت گردم! این آیه را خوانده ام. حضرت فرمود: آیا کسی که نزد او علم کتاب است تمام آن نزد او است یا بعض آن؟ عرض کردم: خیر، بلکه علم به تمام کتاب نزد او است. آن گاه حضرت اشاره به سینه خود کرد و فرمود: به خدا سوگند! علم تمام کتاب نزد ما است، به خدا سوگند! علم تمام کتاب نزد ما است.(۲)

۳ – طبرسی رحمه الله نقل کرده که مردی از علی بن ابی طالب علیه السلام از برترین منقبتی که برای او است سؤال کرد؟ حضرت این آیه را قرائت کرد و فرمود: تنها ما را قصد کرده از جمله {مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ .(۳)

۴ – فیض کاشانی از «المجالس» از پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که هنگام سؤال از حضرت درباره این آیه فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.(۴)

۵ – علی بن ابراهیم قمی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که فرمود: «آگاه باشید! همانا علمی که آدم آن را از آسمان بر زمین فرود آورد و جمیع آنچه به آن، پیامبران تا خاتم النبیین فضیلت داده شدند، نزد عترت خاتم پیامبران است.»(۵)

ص:۴۱۳

۱– ۱۲۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۶.

۲– ۱۲۲۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۳.

۳– ۱۲۲۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.

۴– ۱۲۲۲. الصافی، ج ۳، ص ۷۷.

۵– ۱۲۲۳. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۶۷.

روایات عامه

۱ - ابن مغازلی شافعی به سند خود از عبداللّه بن عطاء نقل کرده که گفت: نزد ابی جعفر نشسته بودم که ناگهان فرزند عبداللّه بن سلام از جلوی حضرت عبور کرد. عرض کردم: خداوند مرا فدایت گرداند، این فرزند کسی است که نزد او علم کتاب است؟ حضرت فرمود: خیر، ولکن صاحب شما علی بن ابی طالب علیه السلام است، کسی که در شأن او آیاتی از کتاب خداوند - عزّ وجلّ - نازل شده است: { وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ، { أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَیتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ ، { إِنَّما وَلِیکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا}.(۱)

۲ - حاکم حسکانی به سندش از ابوسعید خدری نقل کرده که از رسول خداصلی الله علیه وآله درباه قول خداوند متعال: { وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ سؤال کردم؟ حضرت فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب است.(۲)

پاسخ به سؤالات

پاسخ به سؤالات

در مورد تطبیق آیه بر حضرت علی علیه السلام سؤالاتی مطرح است که به آن ها اشاره کرده و پاسخ می دهیم:

سؤال اول

از آنجا که شهادت شاهد { مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ بر نبوّت و ارسال پیامبر است، حال چگونه می تواند او شاهد باشد در حالی که معنای آن این است که شاهد هنگام اخبار به رسالت حضرت باید حاضر بوده تا بتواند شهادت و گواهی به رسالت دهد؛ زیرا شهادت باید از حس باشد، تا آن را تحمّل کرده و با اطمینان گواهی دهد.

پاسخ: با بررسی تاریخ و روایات پی می بریم که حضرت علی علیه السلام از ابتدای طفولیت همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و برای مناجات با خداوند متعال، حضرت را همراهی کرده و به غار حراء می رفته است.

۱- ۱۲۲۴. مناقب ابن مغازلی، ص ۱۳۴.

۲- ۱۲۲۵. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

حضـرت علی علیه السـلام در خطبه ای می فرمایـد: «... ولقـد کنت أتّبعه اتّباع الفصـیل أثر أمّه، یرفع لی فی کلّ یوم من أخلاقه علماً، ویأمرنی بالاقتدآء به. ولقد کان یجاور فی کلّ سـنه بحِرآء فأراه ولا یراه غیری ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وخـدیجه وأنا ثالثهما. أری نور الوحی والرساله وأشمّ ریح النبوّه. ولقد سـمعت رنّه الشـیطان حین نزل الوحی علیه صـلی الله علیه وآله فقلت: یا رسول اللَّه! ما هـذه الرنّه؟ فقال: هـذا الشـیطان قد آیس من عبادته. أنّک تسـمع ما أسمع وتری ما أری إلّا أنّک لست بنبی ولکنّک لوزیر وأنّک لعلی خیر...»؛(۱) «... من در پی او بودم - در سفر و حضر - چنان که بچّه شـتری در پی مـادر. هر روز برای من از اخلاقِ خود نشـانه ای بر پـا می داشت و مرا به پیروی از آن می گمـاشت. هر سال در «حراء» خلوت می گزیـد، من او را می دیـدم و جز من کسـی وی را نمی دیـد. آن هنگام، اسـلام در هیـچ خانه ای جز خانه ای که رسول خـدا و خدیجه در آن بود، راه نیافته بود، من سوّمین آنان بودم، روشـنایی وحی پیامبرصـلی الله علیه وآله را می دیدم و بوی نبوّت را استشـمام می کردم. من هنگامی که وحی بر او فرود آمد، آوای شـیطان را شـنیدم، گفتم: ای فرستاده خـدا! این آوا چیست؟ فرمود: این شـیطان است و از این که او را نپرستیـد نومید و نگران است. همانا تو می شـنوی آنچه را من می شنوم و می بینی آنچه را من می بینم، جز این که تو پیامبر نیستی و وزیر هستی و به راه خیر می روی....»

سؤال دوم

سؤال دیگری که مطرح است این که: چگونه گواهی و شهادت کسی که از متابعین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است در ردّ کفّاری که در نبوّت آن حضرت شک دارند نزد آنان پذیرفته می شود؟

پاسـخ: اوّلاًـ: آیه مورد بحث گویـا اشـاره به این نکته دارد که اگر کـافران، نبوّت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله را انکار می کننـد مشـکلی ایجاد نمی کند؛ زیرا خداوند و حضـرت علی علیه السـلام به نبوّت او گواهی می دهند، و شـهادت این دو برای اثبات نبوّت آن حضرت و تأیید ایشان کافی است.

۱- ۱۲۲۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

ثانیاً: از آنجا که حضـرت علی علیه السـلام نزد عموم مردم جزیره العرب شخصی شناخته شده به صدق و عدالت و راستی بوده و نیز در کعبه متولّد شده است، لذا نزد همه از قداست خاصی برخوردار بوده و متّهم به گواهی دروغ نبوده است.

ثالثاً: با مراجعه به تاریخ و روایات مشاهده نمی کنیم که این گواهی و شهادت مورد اعتراض و طعن از جانب کافران واقع شده باشد.

ص:۴۱۶

آیه اعتصام

آیه اعتصام

از جمله آیاتی که دلالت بر عصمت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و ولایت آن بزرگواران دارد آیه «اعتصام» است.

خداوند متعال می فرماید: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا}؛(۱) «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید.»

مفهوم «اعتصام»

فیومی می گوید: «عصمه اللّه من المکروه یعصمه، من باب ضرب: حفظه و وقاه. واعتصمت باللّه: امتنعت به»، از این عبارت استفاده می شود که ماده «عصم» به معنای حفظ کرد، و او را نگه داشت، آمده است. و اعتصام به خداوند؛ یعنی انسان به توسط خدا دشمنان را از خود دور کند.(۲)

و در کتاب «معجم مقاییس اللغه» آمده است: «... اعتصم العبد باللّه تعالی اذا امتنع»، بنده به خدای متعال چنگ زد، آن گاه که دشمن را به وسیله خداوند از خود دور کند.»(۳)

معنای چنگ زدن به خدا، یا ریسمان خداوند آن است که انسان خود را حفظ کرده و از نفس خود بلاها و دشمنان را توسط پناه بردن و توسل به خداوند متعال و ریسمان او حفظ کرده و از گزند عقوبات دنیا و آخرت مصون دارد.

ص:۴۱۷

۱- ۱۲۲۷. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- ۱۲۲۸. مصباح المنیر، ماده عصم.

۳- ۱۲۲۹. معجم مقاییس اللغه، ماده عصم.

مقصود از «حبل اللّه»

خداونـد متعـال در سوره آل عمران می فرمایـد: { وَمَنْ یعْتَصِمْ بِـاللَّهِ فَقَـدْ هُـدِی إِلی صِـراطٍ مُسْـتَقِیم ؛(1) «و هر کس بـه خـدا تمسّک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

در این آیه امر به اعتصـام و چنگ زدن به خداونـد متعال و ذیل عنایت او شـده است. خداونـدی که در پیروی از دسـتورات او سعادت و کمال بشر تضمین شده است.

در آیه مورد بحث، خداونـد متعـال امر به تمسّـک و اعتصام به حبل و ریسـمان الهی کرده است. با جمع بین این آیه و آیه قبل اسـتفاده می شود که حبل و ریسـمان خدا باید سنخیتی با خداوند داشته باشد تا با اعتصام و چنگ زدن به او، در حقیقت انسان به خداوند چنگ زده باشد و آن غیر از معصوم کسی دیگر نیست.

کسانی که تمسّک به آنان واجب است

کسانی که تمسّک به آنان واجب است

با مراجعه به آیات و روایات معتبر پی می بریم که اعتصام به چه چیزی و چه کسانی واجب است:

۱ - خداوند متعال

در قرآن کریم می خوانیم: { وَمَنْ یعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِی إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیم ؛(2) «و هر کس به خدا تمسّک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

و نیز می فرمایـد: { ... إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَأَصْـلَحُوا وَاعْتَصَـمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِینَهُمْ للَّهِ ِفَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ ؛(3) «مگر کسانی که توبه کردند و [عمل خود را] اصـلاح نمودند و به خدا تمسّک جُسـتند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که [در نتیجه]آنان با مؤمنان خواهند بود.»

و نیز می فرماید: { فَأَقِیمُوا الصَّلاهَ وَآتُوا الزَّکاهَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاکُمْ ؛(4) «پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست.»

۱- ۱۲۳۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۲- ۱۲۳۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۳- ۱۲۳۲. سوره نساء، آیه ۱۴۶.

۴- ۱۲۳۳. سوره حج، آیه ۷۸.

۲ – پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

خداونـد متعال می فرمایـد: { مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ ؛(۱) «هر کس از پیـامبر فرمان بَرد، در حقیقت، خـدا را فرمان برده است.»

و نیز می فرماید: { وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا}؛(۲) «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، باز ایستید.»

۳ – قرآن کریم

ابوسعید خـدری از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللَّه، حبل ممـدود من السـمآء إلی الأرض، وعترتی أهل بیتی، فإنّ اللطیف الخبیر أخبرنی أنّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض...»؛(۳) «همانا من در بین شما دو چیز گرانبها خواهم گـذارد: کتاب خـدا، ریسمان کشیده شده از آسـمان به طرف زمین، و عترتم اهل بیتم، همانا لطیف آگاه به من خبر داده که هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی گردند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند....»

تعبیر از قرآن به «حبل اللَّه» در غالب روایات «ثقلین» آمده است.(۴)

و به نصّ قرآن کریم خود قرآن نیز از مقـام عصـمت برخوردار بوده و از هنگـام نزول آن توسط جبرئیل بر پیامبرصـلی الله علیه وآله و از پیامبر به مردم، از عصـمت و مصونیت برخوردار است، لذا هیچ گونه اشتباه و خطایی در آن راه ندارد. و به طور حتم و یقین می توان گفت که قرآن کلام خدا است.

خداونـد متعال درباره قرآن می فرمایـد: { لا یأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ}؛(۵) «از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید؛ وحی [نامه ای است از حکیمی ستوده صفات .»

ص:۴۱۹

۱- ۱۲۳۴. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲- ۱۲۳۵. سوره حشر، آیه ۷.

۳- ۱۲۳۶. مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۲، ص ۹۸، ح ۵۸۴.

۴- ۱۲۳۷. ر.ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۸، ح ۱۱۵۶۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲، ح ۳۷۸۸.

۵- ۱۲۳۸. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۴ – اهل بیت پیامبر علیهم السلام

۴ – اهل بیت پیامبر علیهم السلام

و نیز از جمله کسانی که تمسّک و اعتصام و پیروی از آنان واجب است، اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام می باشند، که تمسّک و اعتصام به آنان در راستای اعتصام به خداوند بوده و در حقیقت پیروی از حقّ و حقیقت است.

این مطلب را از چند طریق می توان اثبات نمود:

الف) حدیث ثقلین

در عموم احادیث «ثقلین» امر به تمسّک و متابعت از کتاب خدا و اهل بیت علیهم السلام شده است. تمسّکی که عبارت است از همان اعتصام و چنگ زدن. پس اعتصام به «حبل اللَّه» در حقیقت همان چنگ زدن به کتاب خدا و عترت پیامبر است. عترتی که ادامه دهنده راه پیامبر صلی الله علیه وآله و بیان کننده سنّت او است. به همین جهت است که مشاهده می کنیم در برخی از مضامین حدیث ثقلین از تعبیر «اعتصام» استفاده شده است:

سیوطی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعدی إن اعتصمتم به کتاب اللَّه و عترتی أهل بیتی»؛(۱) «من در میان شما چیزهایی را به ودیعت گذاردم که اگر به آن ها چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد. کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.»

ب) ادله عصمت

با مراجعه به قرآن و روایات پی به وجود مقام عصمت برای اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله خواهیم برد. و این مطلب را از ادلّه ای همچون آیه تطهیر می توان استفاده کرد که در جای خود به طور تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده ایم.

خداوند متعال می فرماید: { إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}؛(۲) «همانا خدا چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوّت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.»

۱- ۱۲۳۹. جامع الاحادیث، ج ۴، ص ۸۲، ح ۱۰۳۱۷.

۲- ۱۲۴۰. سوره احزاب، آیه ۳۳.

ج) تمسّک به حبل عترت

طبرسی از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أیها الناس! إنّی ترکت فیکم حبلین إن أخذتم بهما لن تضلّوا من بعدی، أحدهما أکبر من الآخر: کتاب اللَّه، حبل ممدود من السمآء إلی الأرض، وعترتی أهل بیتی، وأنّهما لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض»؛(۱) «ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان گذاردم، که اگر به آن دو تمسّک کنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، که یکی بزرگ تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمان کشیده شده از آسمان به طرف زمین، و عترتم اهل بیتم، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند.»

«حبل اللَّه» در روایات اهل بیت علیهم السلام

با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام پی می بریم که آنان «حبل اللَّه» را بر خود تطبیق کرده اند:

۱ – شیخ طوسی رحمه الله به سندش از امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا }نقل کرده که فرمود: «ما ریسمان خداییم.»(۲)

۲ – عیاشی از ابن یزید نقل کرده که از اباالحسن علیه السلام درباره آیه { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً} سؤال کردم؟

حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب ریسمان محکم خداوند است.»(۳)

۳ – و نیز از جابر نقل کرده که امام باقرعلیه السلام فرمود: «آل محمّد هم حبل اللَّه الّذی أمرنا بالاعتصام به، فقال: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا} »؛(۴) «آل محمّدعلیهم السلام همان ریسمان خداوند هستند که ما مأمور به چنگ زدن به آنان شده ایم. خداوند فرمود: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً...}.»

۱– ۱۲۴۱. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۲، ذیل آیه اعتصام.

۲– ۱۲۴۲. امالی طوسی، ص ۲۷۲.

۳– ۱۲۴۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۲.

۴– ۱۲۴۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱۲۳.

حبل اللَّه در روایات اهل سنّت

۱ - ابن حجر از ثعلبی در تفسیرش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «نحن حبل اللَّه الّذی قال اللَّه: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا} أبناء أئمّه الهدی ومصابیح الدجی، الّذین احتجّ اللَّه بهم علی عباده، ولم یدع الخلق سدی من غیر حجّه، هل تعرفونهم أو تجدونهم إلّا من فروع الشجره المبارکه، وبقایا الصفوه الّذین أذهب اللَّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، وبرّأهم من الآفات وافترض مودّتهم فی الکتاب»؛(۱) «ما ریسمان خداییم که خداوند فرمود: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا }فرزندان امامان هدایت و چراغان در ظلمت، کسانی که خداوند به وجودشان بر بندگانش احتجاج کرده و خلق را بدون حجّت رها نکرده است. آیا شما آنان را می شناسید، یا آنان را جز از فروع درخت مبارك و بقایای انتخابی که خداوند از آنان پلیدی را دور کرده و آنان را پاك نموده است می یابید. کسانی که خداوند آنان را از آفات بری ساخته و مودّت آنان را در کتابش واجب کرده است.»

۲ - حاکم حسکانی به سندش از حسین خالد و او از علی بن موسی الرضا، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «من أحبّ أن یرکب سفینه النجاه ویستمسک بالعروه الوثقی ویعتصم بحبل اللَّه المتین، فلیوالِ علیاً ولیأتمّ بالهداه من ولده»؛(۲) «هر کس دوست دارد تا سوار بر کشتی نجات شده و به ریسمان محکم تمسّك جوید و به ریسمان متین خداوند چنگ زند، پس باید ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و به هادیان از اولادش اقتدا کند.»

۳ - قندوزی به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه وآله بودیم که مردی اعرابی وارد شد و عرض کرد: ای رسول خدا! از شما شنیدم که می فرمایی: { وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ ، ریسمان خدا که باید به آن چنگ بزنیم چیست؟ پیامبرصلی الله علیه وآله در این هنگام دستش را بر دست علی علیه السلام زد و فرمود: به این مرد تمسّک جویید که او ریسمان محکم خدا است.»(۳)

۱- ۱۲۴۵. صواعق المحرقه، ص ۹۰.

۲- ۱۲۴۶. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳- ۱۲۴۷. ینابیع الموده، ص ۱۱۹، باب ۳۹.

اهل بیت علیهم السلام عالمان به قرآن

اهل بیت علیهم السلام عالمان به قرآن

بـا جمع بین برخی آیات قرآنی پی می بریم که اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام حقیقت قرآن را مسّ کرده و از آن آگاهی دارند، و لذا چنین کسـی اقوال و بیاناتش در شرح و توضیح و تفسیر قرآن برای همه حجّت است. اینک این موضوع را از چند طریق به اثبات می رسانیم:

طریق اول

طریق اول

کبرای قیاس

خداونـد می فرماید: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ؛(۱) «همانا آن، قرآن کریمی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند].»

در جمله «لا یمسّه» دو احتمال است:

۱ – جمله ناهیه باشد به این معنا که: نباید قرآن را به جز افراد با طهارت مسّ کنند.

۲ – جمله نافیه باشد به این معنا که حقیقت قرآن را به جز افرادی که طهارت نفسانی دارند، درک نمی کنند.

در قرآن کلمه «مسّ» به هر دو معنای مسّ ظاهری و مسّ باطنی به کار رفته است. و نیز طهارت به هر دو معنای طهارت ظاهری و طهارت باطنی به کار برده شده است.

ص:۴۲۳

۱– ۱۲۴۸. سوره واقعه، آیات ۷۷ – ۷۹.

الف) مسّ ظاهری؛

خداونـد متعـال می فرمایـد: { لا ـ جُناحَ عَلَیکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّساءَ ما لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَهً }؛(۱) «اگر زنـان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، [به عللی]طلاق دهید، گناهی بر شما نیست.»

ب) مسّ باطنی؛

خداونـد متعال می فرمایـد: { إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَـذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِـرُونَ ؛(۲) «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد [خدا و پاداش و کیفر او] می افتند و [در پرتو یاد او، راه حقّ را می بینند و]ناگهان بینا می گردند.»

ج) طهارت ظاهری؛

خداوند متعال می فرماید: { وَثِیابَکَ فَطَهِّرْ }؛(۳) «و لباست را پاک کن.»

د) طهارت باطنی؛

خداوند می فرماید: { یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْـطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْـطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ ؛(۴) «ای مریم! خـدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان، برتری داده است.»

صغرای قیاس

از برخی آیات استفاده می شود که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مصداق واقعی «مطهرون» در قرآنند؛

خداوند می فرماید: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً }؛(۵) «حتماً خداوند می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

ص:۴۲۴

۱- ۱۲۴۹. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲- ۱۲۵۰. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۳- ۱۲۵۱. سوره مدثر، آیه ۴.

۴- ۱۲۵۲. سوره آل عمران، آیه ۴۲.

۵- ۱۲۵۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

نتیجه این که: بیانات اهل بیت علیهم السلام در ذیل آیات قرآن کریم برای ما حجّت است.

طریق دوم

طریق دوم

خداونـد می فرمایـد: { ... بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ...}؛(۱) «... ولی این آیات روشـنی است که در سینه دانشوران جای دارد....»

در این که مراد از «العلم» چیست دو احتمال است:

۱ – مراد علم کتاب است

در این صورت این آیه با ضمیمه به چند آیه دیگر به نتیجه می رسد؟

الف) خداوند می فرماید: { وَیقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَینِی وَبَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؛(۲) «آن هـا که کـافر شدنـد می گوینـد: تو پیـامبر نیستی! بگو: کـافی است که خداونـد و کسـی که علم کتـاب [و آگاهی بر قرآن نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.»

ب) و نیز می فرمایـد: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتـابٍ مَکْنُونٍ * لا یمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ؛(۳) «همانـا آن، قرآن کریمی است، که در کتابی محفوظ جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند].»

ج) و می فرمایـد: { إِنَّما یرِیـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۴) «حتماً خداونـد می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

نتیجه این که: آیات بینات قرآن در سینه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است.

۲ – مراد علم الیقین باشد

با این احتمال نیز به ضمیمه چند آیه می توان به نتیجه رسید:

الف) آیه عصمت امام؛

ص:۴۲۵

۱- ۱۲۵۴. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

۲- ۱۲۵۵.]. سوره رعد، آیه ۴۳.

۳- ۱۲۵۶. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۴- ۱۲۵۷. سوره احزاب، آیه ۳۳.

خداوند می فرماید: { ... لا ینالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ ؛(۱) «... پیمان من، به ستمکاران نمی رسد.»

و نیز می فرماید: { ... وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ ؛(۲) «... و اولو الأمر [اوصیای پیامبر]را.»

ب) منشأ عصمت علم به حقایق امور است؛

خداوند می فرماید: { رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَی مِمّا یدْعُونَنِی إِلَیهِ وَإِلّا تَصْرِفْ عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیهِنَّ وَأَکُنْ مِنَ الْجاهِلِینَ ؛(۳) «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه این ها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آن ها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.»

نتیجه این که: در سینه امامان معصوم علیهم السلام حقیقت قرآن وجود دارد، و هر کس حقیقت قرآن نزد اوست بیاناتش در تفسیر قرآن حجّت است.

طریق سوم

الف) خداوند می فرماید: { ... ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَینا مِنْ عِبادِنا...}؛(۴) «... سپس این کتاب [آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم....»

ب) و نیز می فرماید: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتابٍ مَکْنُونٍ * لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ؛(۵) «همانا آن، قرآن کریمی است، که در کتابی محفوظ جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [دست یابند].»

ج) و فرمود: { إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۶) «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

نتیجه این که اهل بیت عصمت و طهارت وارث کتاب خدا هستند و لذا بیانات آنان در ذیل آیات قرآن برای ما حجّت است.

ص:۴۲۶

۱- ۱۲۵۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲- ۱۲۵۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- ۱۲۶۰. سوره یوسف، آیه ۳۳.

۴- ۱۲۶۱. سوره فاطر، آیات ۳۱-۳۳.

۵- ۱۲۶۲. سوره واقعه، آیات ۷۷ - ۷۹.

۶- ۱۲۶۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

فضایل اهل بیت علیهم السلام در قرآن

اشاره

ص:۴۲۷

آیه شراء

آیه شراء

از جمله آیـاتی که بر فضـیلتی بزرگ از فضایل امام علی علیه السـلام دلالت دارد، آیه معروف به «شـراء» است. خداونـد متعال می فرماید: { وَمِنَ النّاسِ مَنْ یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ}؛(۱) «بعضی از مردم [با ایمان و فداکار، همچون علی بن ابی طـالب علیه السـلام در لیله المبیت به هنگـام خفتن در جایگـاه پیامبرصـلی الله علیه وآله کسانی انـد جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.»

با وجود این که آیه فوق فضیلتی بی نظیر را برای امام علی علیه السلام اثبات می کند، ولی اهل سنّت درصدد کم رنگ کردن آن برآمده اند، لذا جا دارد که به بررسی اجمالی این آیه بپردازیم.

شأن نزول

ثعلبی در تفسیرش چنین آورده است: «در کتـاب هـا دیـده ام، پیـامبر اکرم صـلی الله علیه وآله هنگـامی که خواست به مـدینه هجرت کنـد، علی بن ابی طـالب علیه السـلام را برای برآوردن دیون و پرداختن ودیعه هـایی که نزد او بوده است به جای خود نشانـد. آن شـبی که به سوی غـار حرکت کرد همـان شب هجرت بود، در حـالی که مشـرکان خـانه او را احـاطه کرده بودنـد، دسـتور داد تا حضـرت علی علیه السـلام در بستر او بخوابد. پیامبرصـلی الله علیه وآله به او فرمود: برد حضـرمی سبز مرا بر روی خود بینداز و در رختخواب من بخواب، و بدان که اگر خداوند بخواهد، به تو مکروهی نخواهد رسید.

۱- ۱۲۶۴. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

علی علیه السلام این دستور را عملی ساخت. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل چنین وحی کرد: همانا من عقد اخوت بین شما دو تا بستم و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر کردم. کدامیک از شما حاضرید که در عمر به دیگری ایثار کنید؟ هر دوی آن ها گفتند: ما حیات و زندگی و عمر را برای خود می خواهیم. خداوند متعال به آن دو وحی نمود: چرا مثل علی بن ابی طالب نیستید؟ من بین او و بین محمّد عقد اخوّت بستم، و علی در رختخواب محمّد خوابیده، جان خود را فدای او کرده و حیات او را بر زندگی خود مقدم داشته است. به سوی زمین روید و او را از دشمنانش حفظ نمایید. این دو ملک به زمین فرود آمده، جبرئیل بر بالین سر علی علیه السلام و میکائیل بر پایین پای او قرار گرفتند. جبرئیل ندا می داد: «بخ بخ من مثلک یا علی! یباهی اللّه تبارک وتعالی بک الملآئکه»؛ «مبارک باد، مبارک باد! چه کسی مثل تو است ای علی! خداوند تبارک و تعالی به تو بر ملائکه مباهات می کند.»

خداوند متعال در حالی که رسولش متوجه به سوی مدینه بود در شأن علی علیه السلام این آیه را نازل کرد: {وَمِنَ النّاسِ مَنْ یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغآءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ}.

ابن عباس گفته است که این آیه در شأن علی علیه السلام هنگامی نازل شد که رسول خداصلی الله علیه وآله از دست مشرکان فرار کرده و در غار با ابوبکر پنهان شده بودند، و علی علیه السلام در رختخواب پیامبر خوابیده بود.»(۱)

حدیث ثعلبی را با این طول و تفصیل جماعتی از اهل سنّت نقل کرده اند؛ از قبیل:

- غزالی.(۲)

- گنجی شافعی.(۳)

ص:۴۳۰

۱- ۱۲۶۵. الکشف والبیان، ثعلبی، ذیل آیه.

۲- ۱۲۶۶. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۸.

۳- ۱۲۶۷. کفایه الطالب، ص ۱۱۴.

- صفوری.(۱)

- ابن صباغ مالکی.(۲)

- شبلنجی.(۳)

ابن ابی الحدید می گوید: «تمام مفسّران روایت کرده اند که آیه { وَمِنَ النّاسِ مَنْ یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ در شأن علی علیه السلام در شب خوابیدن او در رختخواب پیامبرصلی الله علیه وآله نازل شده است.»(۴)

حاکم نیشابوری از علی بن حسن نقل می کند که اولین شخصی که جان خود را برای طلب رضای الهی در طبق اخلاص گذاشت، علی بن ابی طالب بود؛ زیرا او بود که در رختخواب رسول خداصلی الله علیه وآله خوابید. آن گاه ابیاتی را در مدح امام علی علیه السلام نقل می کند که اول آن ها چنین است:

وقیت بنفسی خیر من وطئ الحصا

ومن طاف بالبیت العتیق وبالحجر(۵)

آن گاه تصریح به صحت حدیث کرده و آن را مطابق با شرط قبول حدیث نزد بخاری و مسلم می داند، گرچه آن دو نفر این حدیث را نقل نکرده اند. ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» تصریح به صحت آن نموده است.

راویان نزول آیه در شأن امام علی علیه السلام

برخی از علمای اهل سنّت، تصریح به نزول آیه «شراء» در شأن و منزلت امام علی علیه السلام کرده اند؛ از قبیل:

- ابن اثیر.(۶)

۱- ۱۲۶۸. نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- ۱۲۶۹. الفصول المهمه، ص ۳۳.

۳- ۱۲۷۰. نور الابصار، ص ۸۶.

۴- ۱۲۷۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۵- ۱۲۷۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴.

۶- ۱۲۷۳. اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۵.

- تنوخی.(۱)

- غزالی.(۲)

- یعقوبی.(۳)

- گنجی شافعی.(۴)

- حاکم حسکانی حنفی.(۵)

- شبلنجی.(۶)

- ابن صباغ مالکی.(۷)

- سبط بن جوزی.(۸)

- دیار بکری.(۹)

- قندوزی حنفی.(۱۰)

- فخر رازی.(۱۱)

- ابن ابی الحدید.(۱۲)

- زینی دحلان.(۱۳)

راویان حدیث «لیله المبیت»

گروهی از علمای اهل سنّت اصل واقعه را نقل کرده اند، گرچه اشاره به نزول آیه نکرده اند که از آن جمله عبارتند از:

۱- ۱۲۷۴. المستجاد، ص ۱۰.

۲- ۱۲۷۵. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۳۹.

۳- ۱۲۷۶. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹.

۴- ۱۲۷۷. کفایه الطالب، ص ۲۳۹.

۵- ۱۲۷۸. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۹۷.

۶- ۱۲۷۹. نور الابصار، ص ۸۶.

۷- ۱۲۸۰. الفصول المهمه، ص ۳۱.

۸- ۱۲۸۱. تذکره الخواص، ص ۳۵.

۹- ۱۲۸۲. تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۲۵.

۱۰- ۱۲۸۳. ینابیع الموده، ص ۹۲.

۱۱- ۱۲۸۴. التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۲۳.

۱۲- ۱۲۸۵. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۶۲.

۱۳- ۱۲۸۶. السیره النبویه، در حاشیه السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۰۶.

- احمد بن حنبل.(۱)

- طبری.(۲)

- ابن سعد.(۳)

- ابن هشام.(۴)

- ابن عبدربه.(۵)

- خطیب بغدادی.(۶)

- ابن اثیر.(۷)

- ابی الفداء.(۸)

- خوارزمی.(۹)

- مقریضی.(۱۰)

- ابن کثیر.(۱۱)

- حلبی.(۱۲)

دلالت حدیث

شیخ محمّد حسن مظفّر می گوید: «و امّا دلالت آیه بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به این جهت است که نزول آیه در مورد با حضرت، کاشف از افضلیت او و امتیاز او در معرفت و اخلاص دارد؛ زیرا چه بسیار از مسلمانان که جان خود را در جهادها بذل

۱- ۱۲۸۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۴۸.
۲- ۱۲۸۸. تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۹۹ - ۱۰۱؛ جامع البیان، ج ۹، ص ۴۴۰.
۳- ۱۲۸۹. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۱۲.
۴- ۱۲۹۰. السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۹۱.
۵- ۱۲۹۱. العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۹۰.

۶- ۱۲۹۲. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۹۱.

۷- ۱۲۹۳. الکامل، ج ۲، ص ۴۲.

۸- ۱۲۹۴. تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۲۶.

۹- ۱۲۹۵. المناقب، ص ۷۵.

۱۰- ۱۲۹۶. الإمتاع، ص ۳۹.

۱۱- ۱۲۹۷. البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۸.

۱۲- ۱۲۹۸. السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۹.

کردند و رسول خداصلی الله علیه وآله را حفظ کرده، نشر دعوت او نمودند ولی به مقامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن نایل شد نرسیدند، که آن شهادت و گواهی خداوند بر عمل با اخلاص و با نیت پاک او بود. او تنها کسی بود که در نهایت اخلاص و تنها به جهت جلب رضایت خداوند جان خود را در طبق اخلاص قرار داد، تا جایی که خداوند به عمل او بر بزرگان از ملائکه مباهات کرده و عقد اخوت بین او و پیامبر بست. و جمله «من مثلك» که جبرئیل به حضرت علی علیه السلام گفت، دلالت دارد بر این که عمل او هیچ نظیری در بین مردم نداشته و نخواهد داشت. و می دانیم که افضل افراد، لیاقت امامت را دارد.»(۱)

عبدالکریم خطیب - از رجال مصر - می نویسد: «این کاری که در شب هجرت پیامبرصلی الله علیه وآله از طرف علی علیه السلام انجام گرفت، هر گاه با تأمّل و دقت در آن نظر شود، به انسان این مطلب را گوشزد می کند که این تدبیری که در آن شب اندیشیده شد، امری عارضی واتفاقی برای علی علیه السلام نبوده است، بلکه از روی حکمتی انجام گرفته و آثار و پیامدهایی نیز داشته است؛ زیرا برای ما جای سؤال باقی می گذارد که از خود بپرسیم: آیا این توجه خاص پیامبرصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام که در آن شب هجرت، او را به جای خود قرار می دهد، اشاره به این نکته ندارد که بین پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام غیر از جنبه خویشاوندی که هست، جهت و جامع دیگری نیز وجود دارد؟ آیا ما از این عملکرد پیامبرصلی الله علیه وآله استفاده نمی کنیم که هر گاه شخص پیامبر صلی الله علیه وآله از میان مردم غایب شد و از دنیا رفت تنها علی علیه السلام آن شخصیتی است که قابلیت دارد که به جای ایشان بنشیند و خلیفه ایشان گردد. و تنها او است که نمایانگر شخصیت پیامبر صلی الله علیه وآله و قائم مقام او می باشد؟ من گمان می کنم که هیچ کس قبل از ما به این قضیه و واقعه این گونه که ما نظر کردیم نگاه نکرده است. و هیچ کس همانند ما این نوع تأمّل و توقّفی که در این واقعه کرده ایم نداشته است، حتّی شیعیان علی علیه السلام....»(۲)

ص:۴۳۴

۱- ۱۲۹۹. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- ۱۳۰۰. علی بن ابی طالب علیه السلام، عبدالکریم خطیب، ص ۱۰۵.

نکته

خداونـد متعـال از این واقعه به صورت مضارع تعبیر کرده نه ماضـی، با آن که به لحاظ ظاهر و مناسب با واقعه، آن است که به صیغه ماضـی تعبیر شود تا خبر از ما وقع باشد، جهت آن این است که اعلان کند این صـفت و خصـلت حضرت که همان جان فشانی و فـداکاری در راه تحصـیل رضایت خداوند است، صـفت و خصـلتی مسـتمر و دائمی است، نه این که در یک بار از او تحقق پیدا کرده باشد؛ زیرا صیغه مضارع بر اتصاف ذات به مبدأ به صورت استمرار و دوام دلالت دارد.

بررسی شبهات

بررسی شبهات

بـا وجودی که این فضـیلت از فضایـل مسلّم امیر المؤمنین علیه السـلام بوده و تا ابـد باقی خواهـد بود ولی برخی از متعصبین و معاندین و نواصب درصدد اخفای آن به هر نحو ممکن برآمده اند، که در رأس آن ها ابن تیمیه است. اینک به بررسـی برخی از شبهات در این زمینه می پردازیم:

۱ – تکذیب واقعه!!

ابن تیمیه در ردّ اسـتدلال علامـه حلّی رحمه الله می گویـد: «نزول آیه در شـأن حضـرت علی علیه السـلام به اتفـاق اهل علم به حدیث و تاریخ، دروغ است.»(۱)

پاسـخ: اوّلاً: ادعای ابن تیمیه در تکـذیب اصل واقعه ادعایی واهی و بـدون دلیل است؛ زیرا مشاهـده نشـده که احدی از علمای اهل سنّت تصریح به کذب این روایت به جز خود ابن تیمیه کرده باشد. و از او هم این ادعا بعید نیست؛ زیرا همان گونه که در رسـاله ای مسـتقل در جـای خود اشـاره کرده ایم، به تصـریح بسـیاری از علمای اهل سـنّت او ناصبی است، و دشـمن اهل بیت علیهم السـلام به حساب می آیـد. و شواهـدی از کتاب های او نیز در این باره ذکر نموده ایم. در نتیجه این که ابن تیمیه چیزی را ادعا می کند که کسی

۱- ۱۳۰۱. منهاج السنه.

نمی دانـد و به علمـای اهل سـنّت مطلبی را نسبت می دهـد که همه از آن متبرّی هسـتند. و این دأب و روش کینه توزانه او در مواجهه با احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام است.

ثانیاً: قبلاً اشاره کردیم که جماعت بسیاری از بزرگان اهل سنّت این حدیث را در کتاب های خود نقل کرده اند، بدون آن که ایرادی بر آن گرفته باشند و حتّی برخی نیز مثل حاکم نیشابوری و ذهبی آن را تصحیح نموده اند.

۲ – نزول آیه در شأن صهیب!!

ابن تیمیه هم چنین می گوید: «گفته شده که آیه در شأن صهیب نازل شده است.»(۱)

پاسخ: مضـمون قصه ای که برخی نقل کرده اند این است که: صهیب خواست تا به تنهایی به مدینه هجرت کند، ولی مشرکان مانع او شدنـد ولی او با پول و مالی که به آن ها داد از مدینه هجرت کرده و در مسـجد قباء به پیامبر صـلی الله علیه وآله ملحق شد. پیامبر صلی الله علیه وآله که از واقعه مطّلع شد فرمود: «سود کرد صهیب، سود کرد صهیب. یا فرمود: سود کرد معامله. آن گاه این آیه نازل شد.(۲) ولی این قصه از جهاتی قابل مناقشه است:

اوّلاً: در برخی روایات چنین آمده که جمله: ای صهیب! معامله تو سود کرد، ابوبکر است، نه پیامبرصلی الله علیه وآله.(۳) چنان که ابن هشام همین قصه را درباره صهیب نقل کرده ولی به نزول آیه در شأن صهیب اشاره ای نمی کند.(۴)

ثانیاً: آیه هیچ گونه تناسب و ارتباطی با قصه صهیب ندارد؛ زیرا آیه درصدد مدح کسی است که جان خود را در طبق اخلاص گذاشـته و هدف او از این کار تنها رضایت خدا است، ولی در قصه صـهیب، او مال را در جهت حفظ جانش بذل کرده است. خصوصاً که در تعدادی از روایات اشاره ای به نزول آیه در شأن صهیب ندارد.

ثالثاً: این روایات به طور عموم یا از خود صهیب مستقیماً روایت شده و یا از یکی از تابعین روایت شده که عصر پیامبرصلی الله علیه وآله را درک نکرده است؛ مثل عکرمه،

۱- ۱۳۰۲. منهاج السنه؛ السیرهالحلبیه، ج ۲، ص ۲۷.

۲- ۱۳۰۳. درّ المنثور، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳- ۱۳۰۴. السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۴.

۴- ۱۳۰۵. السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۲۱.

ابن مسیب، و ابن جریح، به جز یک روایت از ابن عباس که هنگام هجرت سه ساله بوده است. و می دانیم که اگر مضمون روایتی در تأیید و تمجید خود راوی باشد، سبب وهن آن روایت می شود، مگر آن که عصمت او در مرتبه سابق ثابت شده باشد.

رابعاً: صهیب از جمله کسانی است که از بیعت با علی بن ابی طالب علیه السلام تخلّف کرده و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام به حساب می آید، و لذا حدیث او در سلب این فضیلت از امیرالمؤمنین علیه السلام مورد قبول نیست.

۳ – آی ه مدنی است نه مکی!!

ابن تیمیه هم چنین می گوید: «آیه شراء در سوره بقره آمده و به اتفاق، این سوره مدنی است، و اگر نزول آن در شأن علی علیه السلام صحیح بود باید مکّی می بود.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: بر فرض تسلیم که آیه در همان شبی نازل شده باشد که حضرت علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه وآله آرمیده است، ولی از آنجا که پیامبر صلی الله علیه وآله در غار بوده و کسی جز ابوبکر همراه او نبوده است، لذا حضرت مجالی را برای اعلان آن ندیده است تا این که به مدینه رسیده و در آنجا استقرار یافته است و هنگامی که زمینه و فرصت را برای اظهار این فضیلت مناسب دیدند، مطرح کردند. لذا اشکالی ندارد این آیه که شأن نزولش در مکه بوده به این جهت که ابلاغش در مدینه شده، مدنی به حساب بیاید.

ثانیاً: به اتفاق مفسّران و متخصصین علوم قرآنی، ترتیب قرآن و جمع آن بر اساس ترتیب نزول نبوده است، و لذا مشاهده می کنیم که اغلب سوره های مکی خالی از آیات مدنی نیست، و هم چنین بیشتر سوره های مدنی خالی از آیات مکّی نیست.

۴ – نزول آیه در شأن زبیر و مقداد!!

فضل بن روزبهان می گوید: «اکثر مفسّران بر اینند که آیه «شراء» در شأن زبیر بن عوام و مقداد بن اسود نازل شده است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن دو را فرستاد

۱- ۱۳۰۶. منهاج السنه.

تا جسد خبیب بن عدی را که در مکه به دار آویخته شده و در اطراف آن چهل نفر از مشرکان بودند، پایین آورد، آن دو نفر نهایت فداکاری و جانبازی را به خرج داده تا جنازه را از بالای دار پایین آوردند. و به این مناسبت آیه شراء نازل شد.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: این که فضل بن روزبهان ادعا نموده که اکثر مفسّران آیه را در شأن زبیر و مقداد می دانند دروغ محض است. چگونه چنین باشد در حالی که فخر رازی که درصدد جمع اقوال در تفسیر و شأن نزول آیات است، هرگز این قول را به عنوان یکی از اقوال در مسأله ذکر نکرده است. و نیز زمخشری و سیوطی که در تفسیر «درّ المنثور» درصدد جمع تمام اخبار مربوط به آیات است، هرگز متعرّض چنین مطلبی نشده است، خصوصاً این که این قصه در شأن زبیر است که اهتمام فراوان به نشر فضایل او دارند.

ثانیاً: ابن عبدالبر در استیعاب در معادل خبیب می گوید: آن کسی را که پیامبرصلی الله علیه وآله برای پایین آوردن خبیب فرستاد، شخصی به نام عمرو بن امیه ضمری بود، نه زبیر و مقداد.

۵ – عدم دلالت بر فضیلت!!

برخی می گویند: «از آنجا که امام علی علیه السلام از غیب مطّلع بوده و می دانسته که از این واقعه جان سالم به در می برد، لذا نمی توان آن را فضیلت و منقبتی برای حضرت علیه السلام دانست.»

پاسخ: اوّلاً: این واقعه قبل از امامت حضرت علی علیه السلام تحقق یافته است.

ثانیاً: برخی معتقدند که علم غیب پیامبر و امام، تعلیقی است؛ یعنی هر گاه که بخواهند از علم غیب مطلع شوند می دانند، نه این که همیشه قضایا نزد آنان حاضر باشد.

ثالثاً: این اعتراض در حقیقت، اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا آیه در مقام مدح است، پس در نتیجه: این عمل قطعاً فضیلت بوده و در خور ستایش می باشد.

۱- ۱۳۰۷. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

بررسی آیه «غار»

برخی از علمای اهل سنّت در مقابل آیه «شراء» که در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، آیه «غار» را مطرح نموده اند و ادعا می کنند که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده است آن هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله از مکه هجرت کرد و در غار با ابوبکر به جهت فرار از کفار پناه گرفت. خداوند متعال می فرماید: { إِلّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيهِ وَأَيدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ؛(۱) «اگر او را یاری نکنید، البته خداوند او را یاری کرد، آن هنگام که کافران او را [از مکه بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت: غم مخور، خدا با ماست. در این موقع خداوند سکینه [و آرامشِ خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار [و هدف کافران را پایین قرار داد [و آن ها را با شکست مواجه ساخت و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است، و خداوند عزیز و حکیم است.»

اهل سنّت می گویند: این آیه از جهاتی دلالت بر فضیلت ابوبکر دارد:

الف) از ابوبکر در این آیه، به «یکی از آن دو نفر» { ثانِيَ اثْنَيْنِ تعبیر شده است.

ب) خداوند او را مصاحب پیامبرصلی الله علیه وآله قرار داده است.

ج) پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: خداوند با ما است: { إِنَّ اللَّهَ مَعَنا}.

د) خداوند درباره او فرمود: { فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيهِ...}؛ پس خداوند آرامش و سکونت خود را بر او فرود آورد.

آنان با این تعبیرها درصدد تمجید ابوبکر برآمده و آیه «غار» را از فضایل او به حساب آورده اند، در حالی که با کمی تأمّل در آن پی می بریم که نه تنها این آیه در مدح او به حساب نمی آید، بلکه با دید کلّی از آیاتی به حساب می آید که می تواند مذمت

ص:۴۳۹

۱- ۱۳۰۸.]. سوره توبه، آیه ۴۰.

کننده او باشد و هر مدقّقی با کمی تأمّل به این مطلب واقف می شود. اینک به جواب از استدلال اهل سنّت به این آیه می پردازیم.

پاسخ: اوّلاً: از عایشه نقل شده که گفت: خداوند در شأن ما هیچ آیه ای را نازل نکرده است.(۱)

ثانیاً: تعبیر در آیه از ابوبکر به یکی از دو نفر { ثانِی اثْنَینِ تنها اخبار از عدد است و هرگز دلالت بر فضیلت او ندارد؛ زیرا گاهی می شود که نفر دوم که با پیامبر صلی الله علیه وآله است کودک باشد یا جاهل و یا مؤمن یا فاسق و... پر واضح است که معیار فضیلت در قرآن منحصر در تقوا است، آنجا که می فرماید: { إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ ؛(۲) نه این که با پیامبر صلی الله علیه وآله بوده، ولو با تقوا نباشد.

ثالثاً: هدف آیه اشاره به این نکته است که پیامبر صلی الله علیه وآله در موضعی بس دشوار قرار گرفته بود و کسی نبود که مصیبت را از او دفع کند، از طرفی - مع الاسف - ابوبکر به جای این که از مشکلات حضرت بکاهد با خوف و ترسش بر مشکل پیامبر صلی الله علیه وآله افزوده است و نزدیک بود که کفّار از موضع آن ها در غار اطلاع پیدا کنند. لذا پیامبر صلی الله علیه وآله چاره ای ندید جز آن که او را با این گونه تعبیرات ساکت و آرام کند.

رابعاً: موضوع مصاحبت به تنهایی نمی تواند فضیلت به حساب آید؛ زیرا مصاحبت تنها چیزی را که دلالت دارد، اجتماع در یک مکان است که می تواند بین عالم و جاهل، بزرگ و کوچک و مؤمن و غیر مؤمن باشد.

همان گونه که خداوند متعال در قرآن می فرماید: { قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَهُوَ یحاوِرُهُ أَکَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ...}؛(۳) «دوست [با ایمان وی - در حالی که با او گفتگو می کرد - گفت: آیا کافر شدی به خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید....»

پس مصاحبت به تنهایی دلالت بر فضیلت ندارد، تا چه رسد به افضلیت.

۱- ۱۳۰۹. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۱؛ درّ المنثور، ج ۶، ص ۴۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۹.
۲- ۱۳۱۰. سوره حجرات، آیه ۱۳.
۳- ۱۳۱۱. سوره کهف، آیه ۳۷.

خامساً: این که پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرمود: خدا با ما است {إِنَّ اللَّهَ مَعَنا} به جهت تسلّی خاطر او از مرگ بود؛ زیرا او شدیداً ترسیده بود، و لذا هرگز نمی تواند فضیلتی برای او به حساب آید.

سادساً: این که پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: نترس {لا تَحْزَنْ معلوم است که او در آن حین می ترسیده است. حال این موضوع از دو حال خارج نیست: یا ترس او به جا بوده و یا بی جا، اگر به جا بوده چرا پیامبرصلی الله علیه وآله به او فرموده: نترس. و اگر بی جا بوده معلوم می شود که این آیه نه تنها دلالت بر مدح ندارد بلکه به مذمت نزدیک تر است. چون خداوند متعال می فرماید: {أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَلا هُمْ یحْزَنُونَ .(۱)

جالب توجّه این که این حزن و اندوه او حتی در صورتی بوده که ابوبکر بشارت های پیامبرصلی الله علیه وآله را می شنیده و برخی از معجزات آشکار را هم دیده است، معجزاتی که بایست او را به سرحدّ یقین برساند، معجزاتی که خبر از محافظت او و پیامبر صلی الله علیه وآله از دست دشمنان می داد، ولی در عین حال او بر خود می ترسید که مبادا دشمنان از مخفیگاه آنان آگاهی پیدا کنند. حتی دید که چگونه در یک لحظه عنکبوت تاری را بر در غار تنید و کبوتری نیز در آنجا تخم گذارد!!

سابعاً: هرگز جمله {إِنَّ اللَّهَ مَعَنا} دلالت بر این ندارد که خداوند هر دو را یاری خواهد کرد، بلکه مطابق صدر آیه، نصرت فقط برای پیامبرصلی الله علیه وآله است؛ زیرا ضمیر {إِلّا تَنْصُرُوهُ و نیز ضمیر {فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ...} همگی به رسول خداصلی الله علیه وآله برمی گردد و در نتیجه: خداوند اراده کرده که رسول خود نصرت یابد. و این هیچ نوع دلالتی بر فضیلت ابوبکر ندارد. و می توان گفت که حفظ ابوبکر به جهت حفظ رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است.

ثامناً: ضمیر {عَلَیهِ در {فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله باز می گردد به دو جهت: جهت اول این که در آن حال با این حرکات و جزع و فزع هایی که

۱- ۱۳۱۲. سوره یونس، آیه ۶۲.

ابوبکر داشت پیامبرصلی الله علیه وآله خوف این را داشت که قضیه لو رود، لذا خداوند متعال سکینه اش را بر او نازل کرد.

جهت دیگر این که: ضمایر قبل و بعد این جمله همگی بدون شکّ به پیامبر صلی الله علیه وآله باز می گردد؛ مثل ضمیر در «تَنْصُرُوهُ - نَصَرَهُ - یقُولُ - أَخْرَجَهُ - لِصاحِبِهِ - أَیدَهُ»، حال اگر تنها ضمیر { عَلَیهِ به غیر حضرت باز گردد خلاف ظاهر و سیاق است، و لذا احتیاج به قرینه دارد.

اگر کسی اشکال کند: پیامبرصلی الله علیه وآله احتیاج به سکینه و آرامش ندارد تا خداوند قلبش را با آن آرامش دهد. در پاسخ گوییم:

اوّلاً: خداوند متعال در واقعه حنین فرمود: { ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ ؛(۱) «سپس خداوند سکینه [و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد.»

از این آیه و آیات دیگر(۲) استفاده می شود که حتّی پیامبر صلی الله علیه وآله نیز هنگام شدائد، احتیاج به سکینه و آرامش دارد.

ثانیاً: سیاق آیه در مقام بیان نصرت پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ زیرا او در موقعیتی قرار داشت که هیچ یار و یاوری برای او نبود، و از جمله نصرت ها، همین انزال سکینه و آرامش بر قلب پیامبر صلی الله علیه وآله و تقویت او به لشکریان خاص است.

حال اگر این آیه را با آیه «شراء» مقایسه کنیم، می فهمیم که چه مقدار فرق اساسی بین این دو آیه است؛ زیرا آیه «شراء» قطعاً فضیلتی بزرگ را برای حضرت علی علیه السلام بیان کرده است. ولی آیه «غار» نه تنها اشاره ای به فضیلت ندارد، بلکه دلالت بر مذمت ابوبکر دارد.

حال سؤالی که باید از اهل سنّت نمود این است که: اگر ابوبکر به جای علی بن ابی طالب در آن شب حساس بود چه می کرد؟!!

۱- ۱۳۱۳. سوره توبه، آیه ۲۶.

۲- ۱۳۱۴. سوره فتح، آیه ۲۶.

آیه مباهله

آیه مباهله

از جمله آیـاتی که اشـاره ای به فضایـل اهـل بیت علیهم السـلام دارد، آیه معروف به «مبـاهله» است. خداونـد متعـال خطاب به پیـامبرش می فرمایـد: { فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ؛(۱) «هر گـاه بعـد از علم و دانشـی که [دربـاره مسـیح]به تو رسـیده [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزنـد به آن ها بگو: بیاییـد ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شـما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نمـاییم، شـما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شـما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

اینـک در صـدد بررسـی روایـات وارده در شأن نزول آیه بر می آییم تا این فضـیلت را در حقّ اهل بیت علیهم السـلام به اثبات رسانده و به شبهات مخالفان پاسخ دهیم.

مباهله در لغت و عرف

واژه «مباهله» مشتق از ماده «بهل» است. جمله «بَهَلَهُ اللَّه» به معنای لَعَنَهُ اللَّه آمده است. و مباهله به معنای لعنت کردن بر یکدیگر است. برخی در توضـیح این واژه آورده انـد که مباهله، تضـرّع وابتهال و لابه است. ابتهال گاه برای دفع بلا است و زمانی برای نزول بلا.(۲)

ص:۴۴۳

۱- ۱۳۱۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲- ۱۳۱۶. جوادی آملی، تفسیرموضوعی، ج ۹، ص ۱۸۳.

این معنا در عرف عرب و نزد پیروان ادیان آسمانی معنایی کاملاً شناخته شده دارد و دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از مسیحیان به مباهله، دعوت بدیع و فتح بابی نو برای اثبات حقّ وابطال باطل نبوده است. از این رو می بینیم که مسیحیان نجران به گونه ای طبیعی با آن برخورد کردند، وحتّی وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بر سر زانوان نشستند و دست به دعا برداشتند، ابو حارثه - اسقف بزرگ مسیحیان - گفت: او همانند انبیا برای مباهله نشسته است.(۱)

این عمل بعد از بی نتیجه ماندن احتجاج ها و مباحثات برای نابودی هر یک از طرفین انجام می گرفته است.

احادیث مباهله

۱ - ابن عساکر به سندش از ابی الطفیل نقل کرده که امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب شورا مناظره کرده و با جمله ای از فضایل و مناقبش محاجه نمود؛ از جمله آن ها این که فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی نزدیک تر به رسول خداصلی الله علیه وآله در رَحِم هست؟ وکسی که رسول خدا او را نفس خود خوانده و فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود، خوانده باشد غیر از من وجود دارد؟» گفتند: بار خدایا، هرگز.(۲)

۲ - احمد بن حنبل نقل کرده . . . هنگامی که این آیه نازل شد { نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ }رسول خداصلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین - رضوان اللّه علیهم اجمعین - را دعوت کرد، آن گاه عرض کرد: بار خدایا! اینان اهل من هستند.(۳)

۳ - مسلم نقل کرده که معاویه بن ابی سفیان، سعد بن ابی وقاص را خواست

۱- ۱۳۱۷. مجمع البیان، طبرسی، ذیل آیه مباهله.
۲- ۱۳۱۸. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۹۰، ح ۱۱۳۱.
۳- ۱۳۱۹. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

و گفت: چه چیز تو را مـانع شـده که سبّ کنی ابو تراب را؟ گفت: سه فضـیلت را رسول خـدا صـلی الله علیه وآله دربـاره علی علیه السـلام بیـان داشـته که بـا وجود آن هـا هرگز علی علیه السـلام را سبّ نخواهم کرد، واگر یکی از آن هـا برای من بود از شترهـای گران قیمت نزد من ارزشـمندتر بود... هنگـامی که این آیه نازل شـد: { فَقُلْ تَعالَوْا نَـدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ }رسول خـدا صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست و عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل من هستند.»(۱)

۴ - ترمذی نیز با همین سند و متن این حدیث را نقل کرده، آن گاه تصریح به صحت آن نموده است.(۲)

۵ - حـاکم نیشابوری از سعد بن ابی وقاص نقل کرده: هنگامی که این آیه: { نَـدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ...} نازل شـد، رسول خـدا صلی الله علیه وآله علی و فـاطمه و حسن و حسـین - رضـی اللَّه عنهم - را خواست، آن گـاه عرض کرد: «بار خـدایا! اینان اهل من هستند.»(۳)

۶ - طبری از سدّی در تفسـیر آیه مباهله نقل کرده که پیامبر صـلی الله علیه وآله در آن هنگام دست حسن و حسـین و فاطمه را گرفت و به علی علیه السـلام گفت: دنبـال مـا بیـا. او هم با آن ها به راه افتاد. در آن روز نصارا بیرون نیامدنـد و گفتنـد: ما می ترسیم...(۴).

۷ - مأمون عباسـی روزی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: مرا به نزدیک ترین فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام خبر بده که قرآن بر آن دلالت دارد. حضـرت فرمود: «فضـیلت مباهله، خداوند - جل جلاله - فرمود: { فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَـنا وَأَنْفُسَـکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ، آن گاه رسول خـدا صـلی الله علیه وآله حسن و حسـین که دو فرزنـد او به حساب می آمدند دعوت کرد، ونیز فاطمه را که در موضع نساء او به حساب می آمد خواست و نیز

۱- ۱۳۲۰. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۲- ۱۳۲۱. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۶، کتاب المناقب، مناقب علی علیه السلام.

۳- ۱۳۲۲. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴- ۱۳۲۳. جامع البیان، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

امیر المؤمنین علیه السلام را که به حکم خداوند - عزّ وجلّ - نفس او به حساب می آمد دعوت نمود. و به تحقیق ثابت شده که احدی از خلق خدا جلیل تر و افضل از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست، پس واجب است که احدی افضل از نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله به حکم خداوند - عزّ وجلّ - نباشد....»(۱)

دلالت آیه

مفسّران اجماع کرده اند بر این که مقصود از «ابناءنا» امام حسن و امام حسین علیهما السلام و «انفسنا» امام علی علیه السلام و «نساءنا» حضرت زهراعلیها السلام است. در این آیه خداوند متعال حضرت علی علیه السلام را به عنوان نفس رسول خداصلی الله علیه وآله معرفی کرده است، و مقصود از آن مساوات در فضایل است، و این آیه بهترین دلیل بر علوّ شأن و مرتبه امیر المؤمنین است؛ زیرا از طرفی حکم به مساوات او با رسول خدا صلی الله علیه وآله در کمالات شده و از طرف دیگر مقام و منزلت او به حدّی رسیده است که پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام مباهله و نفرین بر اهل کتاب از دعای او کمک گرفته و او را در اجابت دعای خود سهیم دانسته است.

راویان حدیث از صحابه

عده ای از صحابه تصریح به نزول آیه مباهله در شأن پنج تن کرده اند؛ از قبیل:

۱ - امام امیر المؤمنین علیه السلام

۲ - عبداللَّه بن عباس

۳ - جابر بن عبداللَّه انصاری

۴ - سعد بن ابی وقّاص

۵ - عثمان بن عفّان

۶ - سعید بن زید

۱- ۱۳۲۴. الفصول المختاره، ص ۳۸.

۷ – طلحه بن عبیداللّه

۸ – زبیر بن عوام

۹ – عبد الرحمن بن عوف

۱۰ – براء بن عازب

۱۱ – حذیفه بن یمان

۱۲ – ابو سعید خدری

۱۳ – ابو الطفیل لیثی

۱۴ – ام سلمه، ام المؤمنین، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله

راویان حدیث از تابعین

برخی از تابعین نیز این احادیث را نقل کرده اند؛ از قبیل:

۱ – زید بن علی بن الحسین

۲ – علباء بن احمر یشکری

۳ – شعبی

۴ – حسن بصری

۵ – مقاتل

۶ – کلبی

۷ – سدّی

۸ – قتاده

۹ – مجاهد.

راویان حدیث در قرن سوم

- سعید بن منصور، (متوفا ۲۲۷ ه.ق).

- ابو بکر عبداللّٰه بن ابی شیبه (م ۲۳۵ ه.ق).

ص:۴۴۷

- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه.ق).

- عبد بن حمید (م ۲۴۹ ه.ق).

- مسلم بن حجاج (م ۲۶۱ ه.ق).

- ابو زید عمر بن شبّه بصری (م ۲۶۲ ه.ق).

- محمّد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹ ه.ق).

راویان حدیث در قرن چهارم

- احمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ه.ق).

- محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه.ق).

- ابو بکر ابن منذر نیشابوری (م ۳۱۸ ه.ق).

- ابو بکر جصاص (م ۳۷۰ ه.ق).

راویان حدیث در قرن پنجم

- حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ه.ق).

- ابو بکر ابن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰ ه.ق).

- ابو اسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ه.ق).

- ابو نعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه.ق).

- ابو بکر بیهقی (م ۴۵۸ ه.ق).

- علی بن احمد واحدی (م ۴۶۸ ه.ق).

راویان حدیث در قرن ششم

- محیی السنه بغوی (م ۵۱۶ ه.ق).

- جاراللّه زمخشری (م ۵۳۸ ه.ق).

- قاضی عیاض یحصبی (م ۵۴۴ ه.ق).

ص:۴۴۸

– ابو القاسم بن عساکر دمشقی (م ۵۱۷ ه.ق).

– ابو الفرج ابن جوزی حنبلی (م ۵۷۹ ه.ق).

راویان حدیث در قرن هفتم

– ابو السعادات ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ ه.ق).

– فخر رازی (م ۶۰۶ ه.ق).

– عزّالدین ابو الحسن ابن اثیر جزری (م ۶۳۰ ه.ق).

– محمد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ ه.ق).

– شمس الدین سبط بن جوزی (م ۶۵۴ ه.ق).

– ابو عبداللّه قرطبی انصاری (م ۶۵۶ ه.ق).

– قاضی بیضاوی (م ۶۸۵ ه.ق).

– محبّ الدین طبری (م ۶۹۴ ه.ق).

راویان حدیث در قرن هشتم

– ابو البرکات نسفی (م ۷۱۰ ه.ق).

– صدر الدین ابراهیم حموئی (م ۷۲۲ ه.ق).

– ابو القاسم بن جزّی کلبی (م ۷۴۱ ه.ق).

– علاء الدین خازن (م ۷۴۱ ه.ق).

– ابو حیان اندلسی (م ۷۴۵ ه.ق).

– شمس الدین ذهبی (م ۷۴۸ ه.ق).

– ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه.ق).

راویان حدیث در قرن نهم

- ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ه.ق).

- نور الدین ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ه.ق).

ص:۴۴۹

راویان حدیث در قرن دهم

– جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ه.ق).

– ابو السعود عمادی (م ۹۱۵ ه.ق).

– خطیب شربینی (م ۹۶۸ ه.ق).

– ابن حجر هیتمی مکی (م ۹۷۳ ه.ق).

راویان حدیث در قرن یازدهم

– علی بن سلطان قاری (م ۱۰۱۳ ه.ق).

– نور الدین حلبی (م ۱۰۳۳ ه.ق).

– شهاب الدین خفاجی (م ۱۰۶۹ ه.ق).

روایان حدیث در قرن دوازدهم

– زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲ ه.ق)

– عبداللَّه شبراوی (م ۱۱۶۲ ه.ق).

راویان حدیث در قرن سیزدهم

– قاضی القضات شوکانی (م ۱۲۵۰ ه.ق).

– شهاب الدین آلوسی (م ۱۲۷۰ ه.ق).

و دیگران از علمای اهل سنّت.

صحت حدیث

صحت حدیث

حدیث مباهله را می توان از طرق مختلف تصحیح کرد:

۱ – وجود حدیث در صحاح

- وجود حدیث در صحیح مسلم

- وجود حدیث در صحیح ترمذی

ص:۴۵۰

۲ – تصریح به صحت حدیث

- تصریح ترمذی به صحت حدیث

- تصریح حاکم نیشابوری به صحت حدیث با وجود شرط شیخین، بخاری و مسلم.

- تصریح ذهبی به صحت حدیث در «تلخیص المستدرک.»

- تصریح قاضی ایجی به صحت؛

او می گوید: « . . . مراد از { أَنْفُسَنا} خود پیامبر نیست؛ زیرا انسان خودش را دعوت نمی کند، بلکه مراد به آن علی علیه السلام است، و اخبار صحیح و روایات ثابته نزد اهل نقل دلالت می کند بر این که پیامبرصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را برای این مقام دعوت کرد. و به طور حتم نفس علی همان نفس محمّد حقیقتاً نیست بلکه مراد مساوات در فضل و کمال است، تنها فضیلت نبوّت استثنا می شود و این که { أَنْفُسَنا} در بقیه کمالات حجّت است. پس علی علیه السلام با پیامبرصلی الله علیه وآله در هر فضیلتی به جز نبوّت مساوی است.

نتیجه این که: علی علیه السلام افضل امت است.»(۱)

۳ – تصریح به تواتر حدیث

حاکم نیشابوری در جایی دیگر می گوید: «اخبار متواتر در تفاسیر از ابن عباس و دیگران روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباهله دست علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفته و فاطمه علیها السلام را پشت سر خود قرار داد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: این ها فرزندان ما و نفس های ما و زنان ما هستند، شما نیز نفس ها و فرزندان و زنان خود را بیاورید آن گاه مباهله کرده و لعنت خدا را بر کافران قرار دهیم.»(۲)

۴ – تصریح به عدم خلاف

جصاص می گوید: «همانا راویان تاریخ و ناقلان آثار اتفاق کرده اند بر این که پیامبر صلی الله علیه وآله دست حسن و حسین و علی و فاطمه – رضی اللّه عنهم – را گرفت و نصارا که با او به محاجّه برخاسته بودند را به مباهله دعوت کرد.»(۳)

۱- ۱۳۲۵. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۷.

۲- ۱۳۲۶. معرفه علوم الحدیث، ص ۵۰.

۳- ۱۳۲۷. احکام القرآن، ج ۲، ص ۱۶.

۵ – تصریح به وثاقت راویان

ابن طلحه شافعی می گوید: «افراد ثقه و ناقلین ثبت، روایات نزول آیه مباهله را در حقّ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نقل کرده اند.»(۱)

۶ – ارسال مسلّم دانستن حدیث

ابن اثیر در «الکامل» این حدیث را ارسال مسلّم کرده؛ یعنی آن را از مسلّمات حدیثی دانسته است.(۲)

نکات آیه

نکات آیه

از آیه مباهله و روایاتی که در ذیل آن وارد شده، نکات مهمّی را درباره اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام علی علیه السلام می توان استفاده کرد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – امامت امیر المؤمنین علیه السلام

آیه دلالت بر مساوات بین امام علی علیه السلام و پیامبرصلی الله علیه وآله به جز نبوّت دارد. و به تصریح قرآن کریم: { النَّبِی أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؛(۳) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.» نتیجه این که امام علی علیه السلام سرپرست امت اسلامی و خلیفه رسول خداصلی الله علیه وآله است.

۲ – برتری امام علی علیه السلام بر انبیا

شکی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در بین انبیا بهترین پیامبر بوده و از همه آنان برتری داشته است. و مطابق برخی از روایات، او بهترین اولاد حضرت آدم علیه السلام است.(۴) از طرفی دیگر حضرت علی علیه السلام مطابق آیه مباهله نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله در تمام مقامات و فضایل به جز مقام نبوّت است. نتیجه این می شود که امام علی علیه السلام نیز افضل از انبیای

۱- ۱۳۲۸. مطالب السؤول، ص ۷.

۲- ۱۳۲۹. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳- ۱۳۳۰. سوره احزاب، آیه ۶.

۴- ۱۳۳۱. صحیح بخاری.

پیشین است. و ما این موضوع را در مقاله ای مستقل مورد بحث قرار داده ایم.

قاضی ایجی در «مواقف» و میر سید شریف جرجانی در شرح آن تصریح کرده اند بر این که آیه مباهله دلالت بر مساوات پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی علیه السلام در تمام مقامات و فضایل به جز نبوّت دارد ... .(۱)

۳ – افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر صحابه

آیه مباهله با روایاتی که در ذیل آن آمده، دلالت بر فضیلتی بسیار بزرگ برای اهل بیت پیامبرعلیهم السلام و در رأس آن امام علی علیه السلام دارد، فضیلتی که قابل مقایسه با هیچ فضیلتی از دیگران نیست، و لذا دلالت بر افضلیت و برتری امام علی علیه السلام بر سایر صحابه دارد. و با ضمیمه کردن این مطلب با کبرای کلّی که افضل باید امام باشد، همان گونه که ابن تیمیه نیز بر آن تصریح دارد، نتیجه این می شود که امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله امام و خلیفه بر مردم است.

فضایل اهل بیت علیهم السلام در آیه

و امّا در این آیه و روایات مربوط به آن، چه فضایلی نهفته است، به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف) این قضیه دلالت دارد بر این که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوب ترین افراد نزد اویند. و لذا بیضاوی در تفسیر آیه آورده است: «یعنی هرکدام از ما و از شما خود و عزیزترین اهلش را بیاورد.»(۲)

ب) این که پیامبر صلی الله علیه وآله این افراد را برای مباهله که موضع حسّاسی است و احتیاج به دعا دارد آورد، خود دلالت بر افضلیت آن ها بر دیگران دارد.

ج) پیامبر صلی الله علیه وآله به اهل بیتش فرمود: «إذا أنا دعوت فأمّنوا» هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید.

۱- ۱۳۳۲. شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۶۷.

۲- ۱۳۳۳. تفسیر بیضاوی با حاشیه شهاب، ج ۲، ص ۳۲.

اسقف آن ها گفت: من در سیمای آنان چنین می بینم که اگر آنان از خدا بخواهند که کوهی از کوه ها از جا کنده شود، خداوند چنین خواهد کرد، لذا با آن ها مباهله نکنید که هلاک خواهید شد، و تا روز قیامت هیچ نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.(۱) از این جا استفاده می شود که حتی نصارا نیز پی به فضیلت آن بزرگواران برده بودند.

د) در این آیه خداوند امام علی علیه السلام را نفس و جان رسول خدا صلی الله علیه وآله معرفی کرده است و این بلندترین تعبیری است که می توان در شأن آن حضرت علیه السلام آورد.

تحریفات در حدیث

تحریفات در حدیث

اهل سنّت از آن جا که حدیث را مسلّم دانسته و مشاهده کرده اند که دلالت قوی بر افضلیت و برتری امام علی علیه السلام بر صحابه دارد، لذا در صدد برآمده اند که به هر نحو ممکن چهره آن را تخریب نمایند. اینک به برخی از این تحریفات اشاره می کنیم:

۱ – عدم نقل خبر

این واقعه گرچه دلالت خوبی بر نبوّت پیامبر صلی الله علیه وآله و حقانیت اسلام و غلبه آن بر سایر ادیان دارد، ولی افرادی؛ امثال ابن هشام در سیره خود و نیز ذهبی در تاریخش حتی اصل این واقعه را هم نقل نکرده اند.

۲ – نقل واقعه و عدم اشاره به اصل مطلب

برخی از علمای اهل سنّت اشاره به اصل محاجّه رسول خدا صلی الله علیه وآله با نصارای نجران کرده اند ولی هیچ سخنی از خروج حضرت با اهل بیتش به میان نیاورده اند.

بخاری تحت عنوان: «قصه اهل نجران» در کتاب مغازی از حذیفه نقل کرده که گفت: عاتب و سید، دو نفر از اهل نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شدند تا با آن حضرت ملاعنه کنند. یکی از آن دو به دیگری گفت: این کار را نکن، به خدا سوگند! اگر او نبی باشد و ما با او ملاعنه کنیم نه ما رستگار خواهیم شد و نه نسل ما بعد از او.

۱- ۱۳۳۴. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۲، ص ۱۵۷.

لـذا به پیـامبر صـلی الله علیه وآله عرض کردنـد: آنچه را از مـا خواستی به شـما عطا خواهیم کرد... .(۱) مشاهـده می کنید که چگونه بخاری اشاره به اصل قصه کرده ولی سخنی از آوردن اهل بیت برای مباهله به میان نیاورده است.

۳ – کتمان نام امام علی علیه السلام!

برخی قصه را با تفصیل آن نقل کرده اند ولی ذکری از امام علی علیه السلام به میان نیاوده اند؛

بلاـ ذری می گویـد: «... رسول خـدا صـلی الله علیه وآله آیه را بر آن دو قرائت نمود، آن گـاه آنان را دعوت به مباهله کرد، و دست فاطمه و حسن و حسین را گرفت. یکی از آن دو به دیگری گفت: از کوه بالا برو و با او مباهله نکن....»(۲)

ابن قیم جوزیه نیز قصه را این گونه نقل می کند: «فردا صـبح که شد بعد از اعلان خبر، رسول خدا صـلی الله علیه وآله حسن و حسین – رضـی اللَّه عنهما – را در بغل گرفته و فاطمه – رضـی اللَّه عنها – نیز پشت سـر حضرت در حرکت بود و همگی برای مباهله می رفتند.»(۳)

ابن کثیر نیز در تاریخ خود این گونه ناقص و با حذف نام امام علی علیه السلام قصه را نقل کرده است!(۴)

۴ – تبدیل به جای نام امام علی علیه السلام

برخی نیز قصه را به تفصیل نقل کرده اند ولی به جای نام حضرت علی علیه السلام «ناس من اصحابه» را آورده اند؛

ابن شـبّه از شـعبی نقل کرده که گروه نجران خدمت رسول خدا صـلی الله علیه وآله شرفیاب شده عرض کردند: ما را از عیسی خبر بده... آن گاه می گوید: فردا صـبح که شد رسول خدا صـلی الله علیه وآله حسن و حسین و فاطمه و برخی از اصحابش را همراه خود آورد....»(۵)

۱– ۱۳۳۵. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۷.

۲– ۱۳۳۶. فتوح البلدان، ص ۷۵و۷۶.

۳– ۱۳۳۷. زاد المعاد، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰.

۴– ۱۳۳۸. البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۵۳.

۵– ۱۳۳۹. تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۵۸۱ و ۵۸۲.

۵ – زیاد کردن عایشه و حفصه

برخی در صدد تحریف حدیث به زیاده برآمده و عایشه و حفصه را نیز در آن وارد کرده اند؛

حلبی از عمر نقل کرده که به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: اگر از شما بخواهیم با نصارا ملاعنه کنید، دست چه کسانی را می گیرید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «دست علی و فاطمه و حسن و حسین و عایشه و حفصه را خواهم گرفت ....»(۱)

۶ – حذف فاطمه زهراعلیها السلام

برخی هم، نام حضرت زهراعلیها السلام را از حدیثِ مباهله حذف کرده، به جای آن نام ابی بکر و عمر و عثمان و اولادشان را ذکر کرده اند؛

ابن عساکر در تفسیر آیه مباهله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله ابی بکر و عمر و عثمان و علی و اولاد آن ها را آورد ولی آلوسی بعد از نقل حدیث فوق از ابن عساکر می گوید: «این حدیث خلاف چیزی است که جمهور آن را روایت کرده اند.»(۲)

این ها نهایت سعی و تلاش اهل سنّت در کتمان و تحریف این فضیلت از اهل بیت علیهم السلام است، و واضح است که همه این ها از کارهای بنی امیه و برخی از متعصبین و ناصبی ها است که به قصد کتمان فضایل اختصاصی اهل بیت علیهم السلام انجام داده اند.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

۱ – کسی با پیامبر صلی الله علیه وآله مساوی نیست!!

ابن تیمیه می گوید: «هیچ کس مساوی با رسول خداصلی الله علیه وآله در فضایل نیست، نه علی و نه غیر او.»(۳)

پاسخ: اوّلاً: ما تابع نصّ هستیم. از این آیه و ادله قطعی دیگر چنین استفاده

۱– ۱۳۴۰. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲– ۱۳۴۱. روح المعانی، ذیل آیه مباهله.

۳– ۱۳۴۲. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲.

می شود که امام علی علیه السلام در تمام کمالات و قابلیت ها همانند رسول خداصلی الله علیه وآله است، و لذا اگر قرار بود بعد از او پیامبری باشد جز امام علی علیه السلام کسی دیگر قابلیت این مقام را نداشت. ولی قرار نیست که بعد از پیامبرصلی الله علیه وآله پیامبری دیگر باشد.

ثانیاً: در روایتی صحیح السند از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است که خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «من از خدا چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را از خداوند برای تو درخواست نمودم. و از خداوند چیزی درخواست ننمودم مگر آن که خدا به من عطا نمود. جز آن که به من خبر داده شد که بعد از تو پیامبری نخواهد بود.»(۱)

و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله مطابق حدیث صحیح السند فرمود: «... علی منّی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی»؛(۲) «علی از من و من از اویم و او ولی شما بعد از من است.»

۲ - عدم دلالت «انفسنا» بر مساوات!

ابن تیمیه می گوید: «انفس» در لغت عرب بر مساوات دلالت ندارد، بلکه مقصود به آن، نزدیکان و اقربای انسان است. آن گاه بر مدعای خود به آیاتی استشهاد می کند که در آن ها لفظ انفس به کار رفته ولی دلالت بر مساوات ندارد؛ از قبیل: { لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیراً}؛(۳) «چرا هنگامی که این [تهمت را شنیدید، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود [و کسی که همچون خود آن ها بود] گمان خیر نبردند.»(۴)

پاسخ: اوّلاً: در برخی از آیات بین کلمه انفس و اقربا مقابله افتاده است، و لذا نمی توان در همه جا ادعا کرد که انفس به معنای اقربا است.

خداوند متعال می فرماید: { یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً}؛(۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.» و نیز می فرماید:

۱- ۱۳۴۳. کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰۷.

۲- ۱۳۴۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۳ و ۱۵۱.

۳- ۱۳۴۵. سوره نور، آیه ۱۲.

۴- ۱۳۴۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ - ۱۳۰.

۵- ۱۳۴۷. سوره تحریم، آیه ۶.

{ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ ؛(۱) «کسانی که به خویشتن و خانواده شان زیان رسانده اند.»

در مورد آیه مباهله نیز این چنین است؛ جز آن که در این دو آیه، انفس در نفس انسان به معنای حقیقی آن استعمال شده است ولی در آیه مباهله مجازاً در معنای تنزیلی به کار رفته است. یعنی امام علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه وآله در جمیع فضایل است، نه این که نفس پیامبر باشد.

ثانیاً: مستفاد از آیه مباهله آن است که خداوند پیامبرش را خطاب کرده، می فرماید: ای محمّد! خود را برای مباهله بیاور. و پیامبر در آن موقف علی علیه السلام را برای مباهله آورد.

و این که شخصی نفس شخص دیگر باشد سه احتمال دارد:

۱ – عینیت و اتحاد حقیقی حتی در جسمیت؛ این معنا قطعاً باطل است؛ زیرا ما معتقد به حلول نیستیم و نیز پیامبر صلی الله علیه وآله و امام علی علیه السلام را به لحاظ جسمی یکی نمی دانیم.

۲ – اتحاد در شؤونات و فضایل به جز آنچه که استثناء شده است.

۳ – تنها تجانس در قرابت و نزدیکی.

معنای دوم و سوم از معانی مجازی برای کلمه نفس است، ولی ما باید به دو جهت، کلمه انفس را بر معنای دوم حمل کنیم نه سوم:

جهت اوّل این که: معنای دوم اقرب به معنای حقیقی که همان وحدت از جمیع جهات است می باشد و مطابق آنچه در علم بلاغت گفته شده، لفظ باید بر نزدیک ترین معانی به معنای حقیقی حمل شود.

جهت دیگر این که: قراین بسیاری وجود دارد که مؤید معنای دوم است نه سوم، که از آن جمله عبارت است از:

۱– ۱۳۴۸. سوره زمر، آیه ۱۵؛ سوره شوری آیه ۴۵.

الف) حدیث منزلت؛ پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبی بعدی»؛(۱) «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی می باشی، جز آن که از بعد من پیامبری نخواهد بود.»

ب) بخاری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «أنت منّی وأنا منک»؛(۲) «تو از من و من از توام.»

ج) ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «علی بن ابی طالب همانند روح من است که در جسدم می باشد.»(۳)

د) و نیز خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «ما سألت اللّه لی شیئاً إلّا سألت لک مثله...»؛(۴) «از خدا برای خود چیزی نخواستم جز آن که مثل آن را برای تو تقاضا نمودم.»

۳ – کفایت دعای پیامبرصلی الله علیه وآله!!

ابن تیمیه می گوید: «این که این چهار نفر را پیامبرصلی الله علیه وآله همراه خود آورد مقصود اجابت دعا نبوده؛ زیرا دعای پیامبرصلی الله علیه وآله به تنهایی کافی بود.»(۵)

پاسخ: اوّلاً: اگر چنین بود چرا خداوند تعالی از پیامبر خود خواست تا از نصارا بخواهد که این افراد را نیز بیاورند. و اگر وجود آن ها در مباهله دخیل نبود احتیاجی به چنین دعوتی نبود، خصوصاً آن که در آخر می فرماید: { ثُمَّ نَبْتَهِلْ ؛ «سپس همگی با هم مباهله کنیم.»

ثانیاً: حرف ابن تیمیه اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «إذا أنا دعوت فأمّنوا»؛ «هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید....»(۶) و این خود دلالت بر این دارد که آمین آنان در اجابت دعای پیامبرصلی الله علیه وآله بی تأثیر نبوده است.

۱– ۱۳۴۹. صحیح بخاری.

۲– ۱۳۵۰. همان، ج ۵، ص ۲۲، باب مناقب علی علیه السلام.

۳– ۱۳۵۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

۴– ۱۳۵۲. همان، ج ۶، ص ۴۰۷.

۵– ۱۳۵۳. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ – ۱۳۰.

۶– ۱۳۵۴. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مراغی، ج ۳، ص ۱۷۵.

۴ – عدم اختصاص به حضرت علی علیه السلام!!

ابن تیمیه هم چنین می گوید: «کلمه { أَنْفُسَنا} اختصاص به علی علیه السلام ندارد؛ زیرا به صیغه جمع آمده است.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: قبلًا در آیه «ولایت» به اثبات رساندیم که عرب به جهاتی؛ از جمله تعظیم، لفظ جمع را برای مفرد به کار می برد و در قرآن نیز چنین استعمالی را زیاد مشاهده می کنیم.

ثانیاً: تعبیر به جمع در این آیه به جهت بیان این مطلب است که هر کدام از دو دسته مباهله کننده، سزاوار است که خواص از اهل بیت خود را بیاورد؛ خواه افراد هر دسته متعدد باشند یا خیر.

۵ – مقصود از «انفسنا» شخص پیامبر صلی الله علیه وآله است!!

او هم چنین می گوید: «مقصود از { أَنْفُسَنا} شخص پیامبرصلی الله علیه وآله است؛ یعنی هنگام مباهله باید خود و فرزندان و زن های خود را بیاورید.»(۲)

پاسخ: اوّلاً: این توجیه، اجتهاد در مقابل نصّ است؛ زیرا مطابق روایات صحیحه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای مباهله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که مصداق { أَبْناءَنا} بود، و نیز حضرت زهراعلیها السلام را که مصداق { نِساءَنا} بود، و نیز حضرت علی علیه السلام را که مصداق { أَنْفُسَنا} بود، آورد. و اگر مقصود از { أَنْفُسَنا} خود پیامبر بوده است، چرا پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را با خود به همراه آورد؟

ثانیاً: با این فرض، لازم می آید که بین داعی و مدعو اتحاد باشد؛ یعنی دعوت کننده و دعوت شده یکی باشند که این قطعاً باطل است؛ زیرا هیچ گاه انسان خودش را دعوت نمی کند.

ثالثاً: درصورت درست بودن این احتمال، لازم می آید که کلمه أَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ }در آیه زیادی باشد؛ زیرا شخص پیامبرصلی الله علیه وآله داخل در جمله { تَعالَوْا نَدْعُ است.

۱- ۱۳۵۵. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ – ۱۳۰.

۲- ۱۳۵۶. منهاج السنه، ج ۷، ص ۱۲۲ – ۱۳۰.

و اگر کسی بگوید که انسان گاهی خود را نیز دعوت می کند؛ مثلاً عرب می گوید: «دعوت نفسی إلی کذا»؛ «من خودم را به فلان چیز دعوت کردم.»

در جواب این اشکال می گوییم:

ما در این جهت مناقشه نمی کنیم که دعوت خود نیز صحیح است، ولی نمی توان این نوع استعمال را حقیقی دانست. مضافاً به این که برخی تصریح کرده اند که انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند بلکه دیگری را می خواند مگر آن که مجازاً چنین باشد.(۱)

علاوه بر این که این اشکال در حقیقت اجتهاد در مقابل نصوص صحیح است که مقصود از { أَنْفُسَنا} را امام علی علیه السلام می داند. گرچه ما منکر شمول پیامبر صلی الله علیه وآله در کلمه { أَنْفُسَنا} نیستیم.

حاکم نیشابوری به سند صحیح از جابر، قصه ورود عاتب و سید و شرفیاب شدن به محضر رسول خداصلی الله علیه وآله را نقل کرده و در آخر آن می گوید: «... و در حقّ آن ها نازل شد { تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ...}. آن گاه جابر می گوید: مراد از { أَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ، رسول اللَّه و علی است و مراد از { أَبْناءَنا} حسن و حسین است و مقصود از { نِساءَنا }فاطمه می باشد.»(۲)

۶ – روایات مباهله، از جعلیات شیعه!!

شیخ محمّد عبده می گوید: «روایات متفق است بر این که پیامبر صلی الله علیه وآله علی و فاطمه و دو فرزندش را برای مباهله انتخاب کرد، این روایات حمل می کنند { نِساءَنا} را بر فاطمه علیها السلام و کلمه { أَنْفُسَنا} را بر علی علیه السلام فقط، ولی مصادر این روایات تنها کتب شیعه است و مقصد آن ها نیز از نشر این گونه روایات معلوم است....»(۳)

پاسخ: اوّلاً: خوشبختانه شیخ محمّد عبده تصریح دارد به این که روایات همگی در این مطلب اتفاق دارند.

۱– ۱۳۵۷. حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۶۳۴.

۲– ۱۳۵۸. در المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۲۳۱.

۳– ۱۳۵۹. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲.

ثانیاً: این که ادعا کرده این روایات مصادرش فقط شیعی است، حرفی بدون دلیل است؛ زیرا همان گونه که مشاهده کردید این روایات در اصحّ کتب اهل سنّت؛ همچون صحیح مسلم و صحیح ترمذی و دیگر کتب آمده است.

۷ – عدم تطبیق روایات با آیه!!

او می گوید: «واضعین این روایات درست نتوانسته اند آن ها را بر آیه تطبیق کنند؛ زیرا کلمه { نِساءَنا} را عرب بر دختر استعمال نمی کند، خصوصاً در صورتی که برای او همسران باشد. و بعیدتر این که کلمه { أَنْفُسَنا} بر علی – علیه الرضوان – اطلاق شود.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: هیچ دلیلی بر وضع و جعل این احادیث وجود ندارد.

ثانیاً: فرق است بین کلمه «ازدواج» با کلمه «نساء»، آنچه که بر دختران اطلاق نمی شود کلمه ازواج است نه نساء.

ثالثاً: با وجود روایات صحیح السند واطلاق کلمه «نساءنا» بر حضرت زهرا علیها السلام دختر پیامبرصلی الله علیه وآله دیگر جای هیچ گونه تردید و شک و اجتهادی نیست؛ زیرا خود این استعمال دلیل بر جواز استعمال است.

رابعاً: تعبیر به «نساءنا» برای شامل شدن زن های هر دو دسته است، خواه در هر دسته جمعیت باشد یا خیر.

خامساً: عرب مجازاً کلمه «انفس» را در شخصی که در کمالات و فضایل با دیگری مساوی است، اطلاق می کند.

ص:۴۶۲

۱- ۱۳۶۰. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۳۲۲.

آیه مودّت

آیه مودّت

یکی از آیـاتی که دلالت بر مقام و منزلت عظیم اهل بیت علیهم السـلام دارد، آیه «مودّت» است. خداونـد متعال می فرمایـد: { قُـلْ لا أَسْـئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؛(۱) «بگو[ای پیـامبر!] من به جز مودّت و دوستی خویشاونـدان نزدیکم به عنوان اجر و مزد رسالت چیز دیگری از شما نمی خواهم.»

شکی نیست که پیـامبر در طول ۲۳ سال در نشـر و گسترش توحید، زحمات فراوانی را متحمّل شد که اجر بسـیاری را می طلبد ولی حضـرت تنهـا توقّعی که از امت خود در مقابل این همه زحمات دارد، این است که نزدیکان او را دوست بـداریم. در این بحث به بررسی این آیه که از فضایل مهمّ اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به شمار می آید می پردازیم.

نقل احادیث

حـاکم نیشابوری و دیگران نقل کرده انـد که بعـد از نزول آیه { قُلْ لا أَسْـئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی عرض شـد: ای رسول خـدا! خویشاونـدان نزدیـک تو چه کسـانی هستند که بر مـا مودّت آن ها واجب است؟ حضـرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام.(۲)

ص:۴۶۳

۱- ۱۳۶۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲- ۱۳۶۲. درّالمنثور،ج ۶،ص ۷؛جامع البیان، ج ۲۵،ص ۱۴و۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۲،ص ۴۴۴؛مسنداحمد، ج ۱،ص ۱۹۹.

طبری به سندش از ابی الدیلم نقل می کند: «هنگامی که علی بن حسین علیهما السلام را به اسیری آوردند، کنار دروازه شام او را نگه داشتند. مردی از اهل شام ایستاد و خطاب به حضرت عرض کرد: حمد خدای را که شما را به قتل رسانید!

حضرت به او فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟

عرض کرد: آری.

فرمود: آیا آل حم را خوانده ای؟

عرض کرد: آل حم را نخوانده ام.

حضرت فرمود: آیا این آیه را نخوانده ای: { قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی ؟

عرض کرد: آیا شما همان ذوی القربی هستید؟ حضرت فرمود: آری.»(۱)

حاکم نیشابوری به سندش نقل می کند: حسن بن علی علیهما السلام بعد از شهادت علی علیه السلام خطبه ای ایراد فرمود. در آن خطبه حمد و ستایش خدا نمود. آن گاه فرمود: در این شب کسی از دنیا رحلت نمود که هیچ یک از اولین، در عمل بر او پیشی نمی گیرد و هیچ یک از آخرین او را درک نخواهد نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله پرچم را به دست علی علیه السلام می داد و جنگ می نمود در حالی که جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ او بودند، و باز نمی گشت تا این که خداوند به دست او فتح و پیروزی قرار می داد، و بر اهل زمین زرد و سفیدی (طلا ـ و نقره) نگذاشت، جز ششصد درهم از زیادی عطاهایش، که می خواست با آن خادمی را برای اهلش تهیه کند... آن گاه فرمود: ای مردم! هر کس مرا شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد پس من حسن بن علی هستم. من پسر پیامبرم، من پسر وصّی، پسر بشارت دهنده، و پسر بیم دهنده هستم. من پسر دعوت کننده به سوی خدا به اذن اویم. من پسر چراغ نور دهنده ام. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل بر ما نازل می شد و از ما بالا می رفت. من از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی

ص:۴۶۴

۱- ۱۳۶۳. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۱۶ و ۱۷.

را از آن ها دور کرده و آن ها را پاک نموده است. من از اهل بیتی هستم که خداوند دوستی و مودّت آن ها را بر هر مسلمان واجب کرده است. خداوند تبارک و تعالی فرمود: { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَمَنْ يقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً}، انجام حسنه مودّت ما اهل بیت است.»(۱)

راویان حدیث از صحابه و تابعین

مضمون این حدیث از جماعتی از صحابه و تابعین نقل شده است؛ از قبیل:

- امام امیرالمؤمنین علیه السلام.

- امام حسن مجتبی علیه السلام.

- امام حسین علیه السلام.

- امام سجادعلیه السلام.

- امام باقرعلیه السلام.

- امام صادق علیه السلام.

- عبداللَّه بن عباس.

- عبداللَّه بن مسعود.

- جابر بن عبداللَّه انصاری.

- ابوامامه باهلی

- ابوالطفیل عامر بن واثله.

- سعید بن جبیر.

- مجاهد بن جبر.

- مقسم بن بجره.

- زاذان کندی.

۱- ۱۳۶۴. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۷۲.

- سدّی.

- فضّال بن جبیر.

- عمرو بن شعیب.

- زرّ بن جیش.

- ابواسحاق سبیعی.

- زید بن وهب.

- عبداللَّه بن نجّی.

- عاصم بن حمزه.

راویان حدیث از علمای عامه

راویان حدیث از علمای عامه

روایـات نزول آیه «مودّت» در شأن اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السـلام را جماعتی از علمای اهل سـنّت در هر قرنی نقل کرده اند؛

راویان حدیث در قرن سوم

- سعید بن منصور (م ۲۲۷ ه.ق).

- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه.ق).

- عبد بن حمید (م ۲۴۹ ه.ق).

- محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه.ق).

- مسلم بن حجاج قشیری (م ۲۶۱ ه.ق).

- احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۶ ه.ق).

- محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹ ه.ق).

- ابوبکر بزار (م ۲۹۲ ه.ق).

و...

راویان حدیث در قرن چهارم

- محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ه.ق).

ص:۴۶۶

– ابوبشر دولابی (م ۳۱۰ ه.ق).

– ابوبکر منذر نیشابوری (م ۳۱۸).

– عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه.ق).

– هیثم بن کلیب شاشی (م ۳۳۵ ه.ق).

– ابوالقاسم طبرانی (م ۳۶۰ ه.ق).

– ابوالشیخ بن حبّان (م ۳۶۹ ه.ق).

– محمد اسحاق بن منده (م ۳۹۵ ه.ق).

راویان حدیث در قرن پنجم

– ابوعبداللّٰه حاکم نیشابوری.

– ابوبکر بن مردویه اصفهانی (م ۴۱۰ ه.ق).

– ابواسحاق ثعلبی (م ۴۲۷ ه.ق).

– ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ ه.ق).

– علی بن احمد واحدی (م ۴۶۸ ه.ق).

راویان حدیث در قرن ششم

– محیی السنه بغوی (م ۵۱۶ ه.ق).

– جار اللّٰه زمخشری (م ۵۲۸ ه.ق).

– ملّا عمر بن محمّد بن خضر (م ۵۷۰ ه.ق).

– ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی (م ۵۷۶ ه.ق).

راویان حدیث در قرن هفتم

– ابوالسعادات ابن اثیر جزری (م ۶۰۶ ه.ق).

- فخر رازی (م ۶۰۶ ه.ق).

- عزالدین بن اثیر (م ۶۳۰ ه.ق).

- محمّد بن طلحه شافعی (م ۶۵۲ ه.ق).

- ابوعبداللّٰه انصاری قرطبی (م ۶۵۶ ه.ق).

ص:۴۶۷

- ابوعبداللّٰه گنجی شافعی (م ۶۵۸ ه.ق).

- قاضی بیضاوی (م ۶۸۵ ه.ق).

- محبّ الدین طبری شافعی (م ۶۹۴ ه.ق).

و...

راویان حدیث در قرن هشتم

- ابوالبرکات نسفی (م ۷۱۰ ه.ق).

- ابوالقاسم جزی (م ۷۴۱ ه.ق).

- علاء الدین خازن (م ۷۴۱ ه.ق).

- ابوحیان اندلسی (م ۷۴۵ ه.ق).

- ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ه.ق).

راویان حدیث در قرن نهم

- ابوبکر نورالدین هیثمی (م ۸۰۷ ه.ق).

- ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ ه.ق).

- نورالدین ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ه.ق).

راویان حدیث در قرن دهم

- شمس الدین سخاوی (م ۹۰۳ ه.ق).

- نور الدین سمهودی (م ۹۱۱ ه.ق).

- جلال الدین سیوطی (م ۹۱۱ ه.ق).

- شهاب الدین قسطلانی (م ۹۲۳ ه.ق).

- ابو السعود عمادی (م ۹۰۱ ه.ق).

- ابن حجر هیثمی مکی (م ۹۷۳ ه.ق).

راویان حدیث در قرن دوازدهم

- زرقانی مالکی (م ۱۱۲۲ ه.ق).

- عبداللّٰه شبراوی (م ۱۱۶۲ ه.ق).

ص:۴۶۸

راویان حدیث در قرن سیزدهم

- محمّد بن صبان مصری (م ۱۲۰۶ ه.ق).

- محمد بن مؤمن شبلنجی.

و دیگران از علمای اهل سنّت.

تصحیح اسانید

تصحیح اسانید

روایاتی که دلالت بر نزول آیه «مودّت» در شأن اهل بیت علیهم السلام دارد به سه نوع تقسیم می شود:

۱ - برخی از سندها مورد اتفاق بر صحت آن است، مانند سند طاووس از سعید بن جبیر از ابن عباس است.

۲ - برخی از روایات است که علمای اهل سنّت آن را با سند ذکر کرده و درباره چگونگی سند آن سکوت اختیار کرده اند، گرچه چاره ای ندارند جز آن که اعتراف به اعتبار آن نمایند، مثل خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از شهادت پدرش، و سخن امام سجادعلیه السلام در شام و... .

۳ - برخی از روایات را نیز نقل کرده، ولی سند آن را تضعیف نموده اند، البته با یک بررسی کلّی نسبت به کسانی که در سند این روایات تضعیف شده اند پی می بریم که هیچ کدام آن ها قابل تضعیف نزد علمای رجال اهل سنّت نبوده، بلکه توثیق نیز شده اند. اینک به بررسی ترجمه هر یک از تضعیف شدگان می پردازیم:

۱ - یزید بن ابی زیاد

وی که از رجال کتب سته حدیثی اهل سنّت است،(۱) یعقوب بن سفیان او را عادل و ثقه دانسته است.(۲) و اگر برخی او را مذمت کرده اند به جهت این است که او از

۱- ۱۳۶۵. تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۱۴۰.

۲- ۱۳۶۶. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۸۸.

بزرگان شیعه به حساب می آید.(۱) و نیز از جمله کسانی است که روایاتی را نقل کرده که در آن مذمت معاویه است.(۲) ولی این را در جای خود به اثبات رسانده ایم که هرگز شیعه بودن راوی نمی تواند سبب ضعف او گردد، همان گونه که ابن حجر در مقدمه «فتح الباری» به آن اشاره کرده است.(۳)

۲ - حسین اشقر

او که عبداللّه حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی است، از رجال نسائی در صحیحش به حساب می آید. نسائی کسی بوده که شرایط نقل خبر در صحیحش را از بخاری و مسلم سخت تر گرفته است.(۴) و نیز او کسی است که ائمه اهل سنّت؛ امثال احمد بن حنبل، ابن معین، خلاس، ابن سعد و دیگران از او روایت نقل کرده اند.(۵)

آری، نهایت چیزی که به او نسبت داده اند، تشیع است، و این که او بر ضدّ ابوبکر و عمر سخن می گفته است.(۶) ولی این جهت نمی تواند سبب تضعیف او گردد. لذا یحیی بن معین با آن که او را از شیعیان غالی معرفی کرده است، ولی هنگامی که از حدیث او سؤال می شود، می گوید: باکی در آن نیست. از او سؤال می شود که او راست گو است؟ در جواب می گوید: آری، من از او حدیث نوشتم.(۷)

۳ - قیس بن ربیع

او که قیس بن ربیع اسدی، ابو محمّد کوفی است، از رجال ابوداوود و ترمذی و ابن ماجه به حساب می آید،(۸) که جماعت زیادی از ائمه حدیث اهل سنّت در صحاح و غیر صحاح از او حدیث نقل کرده اند.(۹) قیس و ثوری و شعبه او را توثیق نموده اند.

۱- ۱۳۶۷. تهذیب الکمال، ج ۳۲، ص ۱۳۸.

۲- ۱۳۶۸. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱.

۳- ۱۳۶۹. مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۸.

۴- ۱۳۷۰. تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۷۰۰.

۵- ۱۳۷۱. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.

۶- ۱۳۷۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.

۷- ۱۳۷۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۱.

۸- ۱۳۷۴. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۵.

۹- ۱۳۷۵. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۲۷.

آری، تنها چیزی که هست او را نیز به تشیع نسبت داده اند،(۱) ولی این به تنهایی نمی تواند سبب تضعیف راوی گردد.

۴ - حرب بن حسن طحان

در رابطه با او تنها کسی که کلامی نقل کرده هیثمی است، ولی با این حال خودش او را توثیق کرده است. و نیز ابن حبّان او را در جمله ثقات آورده است. آری، او نیز به تشیع نسبت داده شده و اگر قدحی درباره او و دیگران است به همین جهت می باشد.(۲) و این هم از نظر برخی افراد متعصب، بزرگ ترین تهمت و ضعف است.

دلالت آیه «مودّت» بر امامت

دلالت آیه «مودّت» بر امامت

آیه مورد بحث از جهاتی دلالت بر امامت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دارد:

۱ - وجوب مودّت مستلزم وجوب اطاعت

مقصود آیه تنها مجرد محبّت و مودّت نیست، بلکه خداوند متعال به مودّتی امر نموده است که دنبال آن انقیاد و اطاعت و فرمانبرداری باشد، و این مطلب را از چند طریق می توان اثبات نمود.

الف) از طریق لفظ «مودّت»؛ زیرا مطابق رأی برخی از متخصّصین لغت، مودّت عبارت از محبّتی است که همراه با اطاعت باشد.

ب) از طریق مراجعه به آیات دیگر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یحْبِبْکُمُ اللَّهُ ؛(۳) «بگو [ای پیامبر!] اگر شما خدا را دوست دارید مرا اطاعت کنید که در این صورت خدا شما را دوست می دارد.»

مقصود از متابعت در این آیه همان اطاعت و فرمانبرداری است؛ زیرا خداوند در جایی دیگر می فرماید: { وَإِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِیعُوا أَمْری ؛(۴) «و همانا

۱- ۱۳۷۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳.

۲- ۱۳۷۷. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳- ۱۳۷۸. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۴- ۱۳۷۹. سوره طه، آیه ۹۰.

پروردگـار شـما [خداونـد] رحمن است، پس مرا متابعت کنیـد و امر مرا اطاعت نماییـد.» در این آیه اطاعت عطف تفسیری بر متابعت شده است.

می دانیم که متـابعت و فرمـانبرداری تام و اطاعت مطلق، تنها برای امام و ولی خـداست که ولایت و امامتش از جانب خـداوند ثابت شده است.

علامه حلّی رحمه الله می فرماید: «وجوب مودّت مستلزم وجوب اطاعت است.»(۱)

۲ – وجوب محبّت مطلق، مستلزم افضلیت

از آیه مورد بحث اسـتفاده می شود که اهـل بیت عصـمت و طهـارت علیهم السـلام کسـانی هسـتند که محبّتشـان به طور مطلق واجب است. و هر کس که چنین باشـد محبـوب ترین افراد نزد خداونـد و رسـول خواهـد بـود و در نـتیجه او افضـل افراد امت است، همان گونه که ابن حجر به آن تصـریح دارد. او می گوید: «محبّت دینی ملازم با افضـلیت است. پس هر کس که افضل است محبّت ما به او بیشتر است.»(۲) این را نیز می دانیم که مطابق قاعده، هر کس افضل است او باید امام و رهبر جامعه باشد. ابن تیمیه می گوید: «ولایت دادن به مفضول با وجود افضل، ظلم بزرگی است.»(۳)

محب الدین طبری می گوید: «به طور کلّی ولایت مفضول با وجود افضل منعقد نمی گردد.»(۴)

۳ – محبّت مطلق، ملازم با عصمت

در این آیه، امر به محبّت به صورت مطلق شده است، و محبت مسـتلزم اطاعت است، پس در حقیقت پیامبر صـلی الله علیه وآله امر به اطـاعت مطلق از اهـل بیت خود نموده است. و از آنجـا که اطـاعت مطلق تنهـا بایـد از معصوم باشـد، در نتیجه مقصود به ذوی القربی در آیه، اهل بیت عصـمت و طهارتنـد، و اگر آن ها معصومنـد پس مرجع دینی مردم بعـد از رسول خـدا صـلی الله علیه وآله می باشند.

۱- ۱۳۸۰. نهج الحق، ص ۱۷۵.

۲- ۱۳۸۱. صواعق المحرقه، ص ۹۷.

۳- ۱۳۸۲. منهاج السنه، ج ۳، ص ۲۷۷.

۴- ۱۳۸۳. الریاض النضره، ج ۱، ص ۲۱۶.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

اهل سنّت، خصوصاً ابن تیمیه از آنجا که دلالت آیه را بر مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام قوی دیده اند، لذا درصدد تضعیف آن از هر راه برآمده اند، اینک به برخی از ایرادات واهی آنان اشاره می کنیم.

۱ - سوره شوری مکّی است

برخی می گویند: تفسیر آیه به مودّت اهل بیت و عترت پیامبر با غفلت از یک نقطه مهمّ است و آن این که این آیه در سوره شوری است که مکّی می باشد، و در آن زمان هنوز حسنین و فاطمه نبوده اند. حال چگونه این آیه به عترت پیامبر تفسیر شده و آن را به جماعتی خاص که همان علی و فاطمه و حسن و حسینند تخصیص داده شده است، با آن که اکثر آن ها هنگام نزول آیه وجود نداشته اند.

ابن تیمیه در این باره می گوید: «سوره شوری بدون شک مکّی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه نازل شده است و لذا قبل از ولادت حسن و حسین نازل شده است.»(۱)

پاسخ: اوّلاً: برای تشخیص این که آیه ای مکّی یا مدنی است، از دو راه می توان بررسی کرد:

الف) ملاحظه مضمون آیه، به این نحو که بگوییم: هر آیه ای که درباره توحید و معارف عقلی و انتقاد از بت پرستی و دعوت به ایمان به خدا و روز رستاخیز و جریان های امت های پیشین و مشابه این امور است، در غالب موارد مکّی به حساب می آید؛ زیرا در آن عصر تنها مسائلی که احتیاج به ذکر آن ها بود، همین قبیل مسائل است. ولی آیاتی که مربوط به شؤون نظام اسلامی و جهاد و مناظرات با یهود و نصارا و احکام شرعی و نظام اجتماعی بوده، غالباً مدنی به حساب می آمده است. در مورد آیه «مودّت» با مراجعه به مضمون آن پی خواهیم برد که با نزول در مدینه تناسب دارد.

۱- ۱۳۸۴. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

ب) رجوع به نصوصی که در مورد آیه از طرف علما وارد شده است. و در مورد سوره شوری مشاهده می کنیم که مفسّران می گویند: سوره شوری مکّی است بجز چهار آیه از آن، که اوّل آن ها آیه { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى }است.

قرطبی می گوید: سوره شوری بنا بر قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر مکّی است. و ابن عباس و قتاده گفته اند: به جز چهار آیه آن که در مدینه نازل شده است که یکی از آن ها { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ...} می باشد.(۱)

ابوحیان از ابن عباس نقل می کند که سوره شوری مکّی است به جز چهار آیه آن از { قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيهِ أَجْراً...} تا آخر چهار آیه، که در مدینه نازل شده است.(۲)

شوکانی(۳) و آلوسی(۴) و... نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

این نکته قابل توجه است که بدانیم قرآن کریم به اتفاق دانشمندان بر حسب ترتیب نزول جمع آوری نشده است، و لذا اغلب سوره های مکّی از آیات مدنی خالی نبوده و نیز اکثر سوره های مدنی از آیات مکّی خالی نیست. و اگر سوره ای را مکّی یا مدنی می نامند تابع این است که اغلب آن سوره دارای چه نوع آیه ای و در کجا نازل شده است. برای روشن شدن موضوع به نمونه هایی اشاره می کنیم:

الف) سوره عنکبوت مکّی است مگر ده آیه از اوّلش که مدنی است.(۵)

ب) سوره کهف مکّی است مگر هفت آیه از اوّلش که مدنی است.(۶)

ج) سوره مریم مکّی است الّا آیه سجده و { وَإِنْ مِنْكُمْ إِلّا وارِدُها}.(۷)

د) سوره حجّ مکّی است مگر آیه { وَمِنَ النّاسِ مَنْ يعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ .(۸)

ثانیاً: بر فرض که آیه «مودّت» مکّی باشد ولی این مستلزم آن نیست که مودّت

۱- ۱۳۸۵. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱.
۲- ۱۳۸۶. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۰۷.
۳- ۱۳۸۷. فتح القدیر، ج ۴، ص ۵۲۴.
۴- ۱۳۸۸. روح المعانی، ج ۲۵، ص ۱۰.
۵- ۱۳۸۹. جامع البیان، ج ۲۰، ص ۸۶.
۶- ۱۳۹۰. تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۴۶.
۷- ۱۳۹۱. اتقان سیوطی ج ۱ ص ۱۶.

۸– ۱۳۹۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱.

محصور بر خویشاوندان موجود گردد، بلکه شامل کسانی نیز می گردد که بعد از نزول آیه متولّد می شوند و دارای شرایط موجودین هستند. یعنی آیه شامل هر شخص معصوم از امامان اهل بیت عترت و طهارت علیهم السلام می شود.

نظیر این آیه، آیه وصایت است. خداوند تعالی می فرماید { یوصِیکُمُ اللَّهُ فِی أَوْلادِکُمْ که شامل هم اولاد موجود در زمان نزول آیه می شود و هم اولادی که بعداً متولّد می شوند.

۲ – چرا «للقربی» گفته نشد؟

ابن تیمیه در ادامه اشکال سابق خود می گوید: «دلیل این مطلب این است که خداوند نفرمود: الّا الموده لذوی القربی، بلکه فرمود: { إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، و اگر مقصود خداوند خویشاوندان پیامبرصلی الله علیه وآله بود. باید للقربی یا لذوی القربی می گفت، همان گونه که در آیه خمس فرمود: { وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَأَنَّ للَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبی .(۱)

پاسخ: با مراجعه به کتب تفسیر پی خواهیم برد که مفسّران درصدد پاسخ از این سؤال برآمده و جواب آن را داده اند.

زمخشری می گوید: «اگر گفته شود: چرا گفته نشد: الّا موده القربی، یا گفته نشد: الّا الموده للقربی؟ و به طور کلّی { إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی معنایش چیست؟ در جواب می گوییم: در این آیه، اهل بیت، محلّ و مکان مودّت و مقرّ آن قرار گرفته اند. به عنوان مثال، عرب می گوید: «لی فی آل فلانٍ موده»، برای من در آل فلان مودّت است. مقصود آن است که من آنان را دوست دارم و آنان مکان و محلّ حبّ من هستند. در مورد آیه { فِی متعلّق به مودّت نیست، بلکه متعلّق به محذوف است مثل این که می گوییم: «مال در کیسه است.» و تقدیر آن این چنین است: «الّا الموده ثابته فی القربی» مگر مودّتی که در خویشاوندان رسول ثابت است.»(۲)

۱– ۱۳۹۳. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ – ۲۷.

۲– ۱۳۹۴. کشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

همین تفسیر نیز از فخررازی(۱) و ابوحیان(۲) و نیشابوری(۳) و ابوالسعود(۴) رسیده است.

۳ - پیامبر درخواست نمی کند!!

ابن تیمیه در ادامه می گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله هرگز درخواست اجری نمی کند؛ زیرا تنها اجر و مزد او بر خداوند است. آری بر مسلمانان است که به ادله دیگر او را دوست بدارند، ولی موالات و دوستی ما نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام هیچ گاه مزد و اجر پیامبر به حساب نمی آید.»(۵)

پاسخ: در مورد مسأله اجر و مزد رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله چهار نوع آیه وجود دارد:

۱ - آیاتی که اجر و مزد پیامبرصلی الله علیه وآله را بر خداوند می داند؛

خداوند متعال از قول حضرت نوح علیه السلام می فرماید: { إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ * وَما أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِی إِلّا عَلی رَبِّ الْعالَمِینَ ؛(۶) «مسلّماً من برای شما پیامبری امین هستم. تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید. من برای این [دعوت هیچ مزدی از شما نمی طلبم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.»

و از زبان حضرت هودعلیه السلام می فرماید: { یا قَوْمِ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِی إِلّا عَلَی الَّذی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ ؛(۷) «ای قوم من! من از شما برای این [رسالت پاداشی نمی طلبم، پاداش من تنها بر کسی است که مرا آفریده است، آیا نمی فهمید؟»

از زبان حضرت صالح نیز همین تعبیر نقل شده است.(۸)

۲ - از برخی آیات استفاده می شود که بازگشت مزد نیز به خود مردم است.

۱- ۱۳۹۵. التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۷.

۲- ۱۳۹۶. البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۶.

۳- ۱۳۹۷. تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳.

۴- ۱۳۹۸. تفسیر ابوالسعود، ج ۸، ص ۳۰.

۵- ۱۳۹۹. منهاج السنه، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۷.

۶- ۱۴۰۰. سوره شعراء، آیه ۱۰۷و۱۰۹.

۷- ۱۴۰۱. سوره هود، آیه ۵۱.

۸- ۱۴۰۲. سوره شعراء، آیه ۱۴۳ - ۱۴۵.

خداونـد متعـال خطـاب به پیـامبرش کرده، می فرمایـد: { قُلْ ما سَأَلْتُكَمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكَمْ ؛(۱) «بگو: هر اجر و پاداشـی از شـما خواسته ام برای خود شما است.»

۳ - نوع سوّم آیه ای است که در آن خداوند اجر و مزد رسالت پیامبر را «راهی به سوی خدا قرار دادن» معرّفی کرده است. می فرماید: { قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَیهِ مِنْ أَجْرٍ إِلّا مَنْ شاءَ أَنْ یتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا}؛(۲) «بگو: من در برابر آن [ابلاغ آیین خدا هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند [این پاداش من است .»

در این آیه اجر و پاداشی که استثنا شده، عمل مسلمانان است؛ یعنی انتخاب راه به سوی خداوند. گرچه در این آیه مستثنا ذات است ولی مقصود به آن مشیت و خواست اوست.

۴ - نوع چهارم نیز همین آیه مورد بحث؛ یعنی آیه مودّت است که در آن سـخن از اجر و مزد رسالت پیامبرصلی الله علیه وآله به میان آمده و آن را «مودّت فی القربی» دانسته است.

با تأمّلی در این سه دسته آیه به این نتیجه می رسیم که حکم اوّلی در رسالت انبیا آن است که از مردم بابت رسالت و دعوت خود، نفع و بهره و مزدی نخواهند، بلکه اجر و مزد خود را تنها از خدا بخواهند.

و اگر در آیه «مودّت» به اجر و مزد اشاره شـده، این در واقع درخواست چیزی است که نفعش به خود مردم باز می گردد. لـذا فرمود: بگو: هر چیزی را که به عنوان اجر و مزد از شما خواستم، نفعش به خود شما باز می گردد.

حال چگونه نفع مودّت خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله به خود مردم باز می گردد، از دو راه می توان آن را اثبات نمود:

الف) از آنجـا که اهـل بیت پیامبر صـلی الله علیه وآله به حکم آیات و روایات دیگر، از خطا و اشـتباه معصومنـد، لـذا مودّت و ارتباط با آن ها، انسان را از سرچشمه زلال معارف

۱- ۱۴۰۳. سوره سبأ، آیه ۴۷.

۲- ۱۴۰۴.]. سوره فرقان، آیه ۵۷.

آنـان بهره منـد می سـازد و در نتیجه به حقّ و حقیقت و سنّت واقعی پیامبرصـلی الله علیه وآله رسـیده، از معـارف والاـی قرآن کریم بهره مند می شود.

ب) محبّت و مودّت، نیروی مرموز درونی است که انسان را به سوی محبوب می کشانـد و لذا درصدد برمی آید که به او اقتدا کرده، او را الگوی خود قرار دهد. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام از آنجا که مظهر همه خوبی هایند لذا مودّت آنان انسـان را به خوبی هـا و عمـل به آن جـذب می کنـد، پس نفع مودّت خویشـان پیامبر صـلی الله علیه وآله به خود انسان باز می گردد.

و امّا این که مراد از آیه { مَنْ شاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلًا }چیست؟ در جواب می گوییم: مراد از آن، همان مستثناء در آیه **۲۳** سوره شوری است؛ یعنی مودّت خویشان رسول صلی الله علیه وآله؛ زیرا همان گونه که قبلاً اشاره شد، مودّت و محبّت حقیقی جدای از اطاعت و متابعت نیست، و اطاعت از آن ها همان عمل به دسـتوراتی است که انسان را در راه مسـتقیم قرار داده، و به سوی خـدا می رسانـد. نتیجه این که مودّت خویشـان پیـامبر صـلی الله علیه وآله در حقیقت همان برگرفتن راه برای رسـیدن به خداونـد است. به همین خاطر است که پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین و سـفینه و امان و دیگر احادیث، امر به تمسّک به عترت خود نموده است.

ص:۴۷۸

برتری ائمّه بر انبیا علیهم السلام

از جمله موضوعـاتی که در کتـاب هـای کلامی شـیعه مطرح بوده و بر آن اقامه دلیل شـده، موضوع برتری ائمه - خصوصاً امام امیرالمؤمنین علیه السلام - بر انبیای الهی، غیر از رسول اکرم صلی الله علیه وآله است.

خداونـد متعـال می فرمایـد: { فَمَنْ حَـاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْـدِ مـا جـاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَـدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَـنا وَأَنْفُسَـکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِـلْ فَنَجْعَـلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ ؛(۱) «پس هر کس بـا تو دربـاره حضـرت عیسـی در مقام مجادله برآمـد پس از آن که به وحی خدا بر احوال او آگاه شدی، بگو که بیایید ما و شـما، با فرزندان و زنان خود و خودمان با هم به مباهله برخیزیم تا دروغ گویان و کافران را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

اجماع مفسّران بر این است که در آیه شریفه مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است.

احمد بن حنبل در مسـند خود نقل کرده: «هنگامی که این آیه بر پیامبر صـلی الله علیه وآله نازل شد، رسول خدا صـلی الله علیه وآلـه علی و فـاطمه و حسـن و حسـین علیهـم السـلام را دعـوت نمـود و فرمـود: بـار خـدایا! اینـان اهـل بیـت علیهم السـلام من هستند.»(۲)

از کلمه «انفسـنا» در آیه شـریفه استفاده می شود که امام علی بن ابی طالب علیه السلام در کمالات با رسول خدا صلی الله علیه وآله یکسانند، و از آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اجماع امّت

۱- ۱۴۰۵. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲- ۱۴۰۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵.

و روایات، افضل از جمیع انبیای الهی است، پس امام علی علیه السلام نیز افضل از جمیع انبیای الهی است.

صحیح بخاری به سند خود از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انا سید البشر.»(۱)

و نیز فرمود: «أنا سید ولد آدم.»(۲) پس امام علی علیه السلام که نفس پیامبرصلی الله علیه وآله است از جنبه معنوی نیز سید بشر و آقای فرزندان آدم علیه السلام است.

علامه حلّی در شرح تجرید می فرماید: «انفس، در آیه شریفه اشاره به علی علیه السلام است، و ممکن نیست که گفته شود: نفس پیامبر و علی علیهما السلام یکی است، پس تنها یک احتمال باقی می ماند و آن این که: مراد از آیه مساوات پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام باشد. و شکی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله افضل مردم بود، پس امام علی علیه السلام نیز چنین است.»(۳)

فخر رازی در ذیل آیه مباهله می گوید: «در شهر ری شخصی است به نام محمود بن حسن حمصی که معلّم شیعه دوازده امامی است، او گمانش بر این است که علی علیه السلام افضل از جمیع انبیاست به جز محمّد صلی الله علیه وآله.

آن گاه می گوید: دلیلی که می توان بر مدعای او اقامه نمود، قول خداوند متعال است که می فرماید: { وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ؛ و مراد از «انفسنا» خود پیامبر صلی الله علیه وآله نیست؛ به جهت آن که انسان خودش را دعوت به امری نمی کند، بلکه مراد از «انفسنا» غیر از رسول خداست. و علما اجماع کرده اند که آن غیر، کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. پس آیه شریفه دلالت دارد بر این که نفس علی علیه السلام همان نفس پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه این که نفس علی عین نفس پیامبر صلی الله علیه وآله است. بلکه مراد از آیه آن است که نفس علی علیه السلام مثل نفس پیامبر صلی الله علیه وآله است. این معنا اقتضا دارد که علی علیه السلام با پیامبرصلی الله علیه وآله در جمیع وجوه فضایل و کمالات مساوی باشند؛ از این عموم مساوات، تنها نبوّت استثنا می شود

۱- ۱۴۰۷. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲- ۱۴۰۸. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا علی جمیع الخلائق؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۸۹۵.

۳- ۱۴۰۹. شرح تجرید، ص ۲۱۸.

به دلیلِ اجماع و روایات در این خصوص که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پیامبری دیگر نخواهد بود....»(۱)

اگر کسی اشکال کند که کلمه «انفسنا و انفسکم» دلالت بر تشبیه امام علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله دارد و در تشبیه، وجه شبه در مشبه به اقوی از مشبه است. در جواب می گوییم: کلمه «انفسنا» به قرینه حدیث «نور» و حدیث «انّ علیاً منّی و انا منه» دلالت بر عینیت حقیقی در فضایل دارد.

ص:۴۸۱

۱- ۱۴۱۰. تفسیر فخر رازی، ج ۸، ص ۸۱.

ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام

ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام

از جمله مباحثی که بین متکلمان مطرح بوده و هست، ولایت تکوینی است. ولایت چیست و ولایت تکوینی چه معنایی دارد؟ آیا کسان دیگری غیر از انبیا ولایت تکوینی؛ یعنی حقّ تصرّف در نظام تکوین را دارند؟ در اینجا به توضیح و شرح این موضوع می پردازیم.

تعریف ولایت

فیومی می گوید: «وَلْی مثل فَلْس به معنای قرب است و ولایت به کسره و فتحه «واو» به معنای نصرت است.»(۱)

جوهری می گوید: «وَلْی به معنای قرب و نزدیک شدن است... و هرکس امر شخصی را متکفّل شود و از عهده آن بر آید، ولی او خواهد بود... و ولایت با کسره «واو» به معنای سلطان و نیز با کسره وفتحه «واو» به معنای نصرت آمده است.»(۲)

در اقرب الموارد آمده است: «الولی حصول الثانی بعد الأوّل من غیر فصل؛ وَلْی عبارت است از قرار گرفتن فرد یا شی ء دوم به دنبال فرد یا شی ء اوّل، بدون فاصله. وَلِی الشی ء وعلیه وِلایه و وَلایه: یعنی مالك امر آن شده و بر آن قیام کرد. یا آن که ولایت با فتح و کسر - هر دو - به معنای امارت و سلطنت است....(۳)»

۱- ۱۴۱۱. مصباح المنیر، ماده ولی.

۲- ۱۴۱۲. صحاح اللغه، ماده ولی.

۳- ۱۴۱۳. اقرب الموارد، ماده ولی.

راغب اصفهانی می گوید: «الوَلاء والتوالی أن یحصل شیئان فصاعداً حصولاً لیس بینهما مالیس منهما»؛ ولاء و توالی به معنای آن است که دو چیز و یا بیشتر از آن، طوری قرار گیرند و واقع شوند که بین آن دو، غیر از خود آن ها، چیز دیگری نبوده باشد.»(۱)

علامه طباطبایی رحمه الله در معنای اصطلاحی «ولایت» می فرماید: «ولایت، آخرین درجه کمال انسان است و آخرین منظور و مقصود از تشریع شریعت حقّ خداوندی است.»(۲)

ایشان در تفسیر المیزان می گوید: «اصل معنای ولایت، برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حائل شده باشد، به طوری که بین آن دو، غیر از آن ها واسطه ای باقی نماند و سپس برای نزدیکی چیزی به چیز دیگر به چند صورت، به کار گرفته شده است؛ مانند قرب نَسَبی، مکانی، منزلتی، صداقت و غیر این ها. به همین مناسبت بر هر یک از دو طرف وَلایت، ولی گفته می شود؛ بالأخصّ به جهت آن که هر یک از آن دو، نسبت به دیگری دارای حالتی است که غیرِ آن ندارد. بنابراین خداوند سبحان ولی بنده مؤمن خود است؛ امورش را زیر نظر دارد و شؤون وی را تدبیر می کند، او را در صراط مستقیم هدایت می نماید، امور وی را عهده دار و او را در دنیا و آخرت یاری می کند.

مؤمن حقیقی و واقعی نیز ولی پروردگار است؛ زیرا خود را در اوامر و نواهی خداوند تحت ولایت او در می آورد؛ هم چنین در تمامی برکت های معنوی، هدایت، توفیق، تأیید، تسدید و آنچه در پی دارد، از مکرّم شدن به بهشت و مقام رضوان خداوند، تحت ولایت و پذیرش خداوندِ خود است....»(۳)

معنای ولایت تکوینی

مقصود از ولایت تکوینی این است که فردی بر اثر پیمودن راه بندگی، آن چنان کمال و قرب معنوی پیدا کند که به اذن الهی بتواند در جهان و انسان تصرّف کند.

۱- ۱۴۱۴. مفردات راغب، ماده ولی.

۲- ۱۴۱۵. یادنامه، ص ۲۵۱.

۳- ۱۴۱۶. المیزان، ج ۱۱، ص ۸۹ – ۹۳.

«ولایت تکوینی» یک کمال روحی و معنوی است که در سایه عمل به احکام خدایی و قوانین شرع در درون انسان پدید می آید و سرچشمه مجموعه ای از کارهای خارق العاده می گردد. این نوع ولایت بر خلاف «ولایت تشریعی»، کمال و واقعیتی است اکتسابی و راه کسب برخی از مراتب آن به روی همه باز است، ولی مقاماتی که در «ولایت تشریعی» بیان گردیده، همگی موهبت خداوندی است که پس از تحصیل یک سلسله زمینه ها، چیزی جز خواست خداوند در آن دخالت ندارد.

قرآن و ولایت تکوینی اولیای الهی

با مراجعه به قرآن می توان شواهدی بر ولایت تکوینی اولیا اقامه نمود؛

۱ - خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش نقل می کند: { اِذْهَبُوا بِقَمِيصِی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبِی يأْتِ بَصِيراً}؛(۱) «بروید و پیراهنم را بر چهره پدرم بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را بازیابد.»

در آیه دیگر می فرماید: { فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً}؛(۲) «هنگامی که مژده رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت وی افکند، او بینایی خود را باز یافت.»

از این آیه استفاده می شود اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف علیه السلام در بازگردانیدن بینایی پدر خویش، مؤثّر بوده است.

۲ - خداوند متعال می فرماید: { وَإِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَيناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ ؛(۳) «به یاد آر هنگامی را که موسی برای قوم خود آب طلبید ما به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگی زند، ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون آمد، همه بنی اسرائیل آبشخور خود را دانستند.»

۱- ۱۴۱۷. سوره یوسف، آیه ۹۳.

۲- ۱۴۱۸. سوره یوسف، آیه ۹۶.

۳- ۱۴۱۹. سوره بقره، آیه ۶۰.

۳ – می دانیم که حضرت سلیمان، ملکه سبا را احضار نمود، ولی پیش از آن که وی به حضور سلیمان برسد، سلیمان در مجلس خود به حاضران فرمود: { یا أَیهَا الْمَلَؤُا أَیکُمْ یأْتِینِی بِعَرْشِها قَبْلَ أَنْ یأْتُونِی مُسْلِمِینَ ؛(۱) «ای جمعیت! کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد پیش از آن که [بلقیس و همراهان مطیعانه وارد شوند؟.» یک نفر از حاضران در مجلس گفت: { أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَإِنِّی عَلَیهِ لَقَوِی أَمِینٌ ؛(۲) «پیش از آن که تو از جای خود برخیزی من آن را می آورم و من بر این کار توانا و امینم.»

فرد دیگری به نام «آصف بن برخیا» اعلام کرد که در یک چشم به هم زدن می تواند آن را بیاورد؛ چنان که خداوند می فرماید: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی ؛(۳) «کسی که نزد او دانشی از کتاب بود، چنین گفت: پیش از آن که تو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می کنم. پس ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.»

۴ – قرآن مجید بعضی از کارهای فوق العاده را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت می دهد و این می رساند که همه آن کارها از نیروی باطنی و اراده خلّاق او سرچشمه می گرفت؛ چنان که می فرماید: { أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیئَةِ الطَّیرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیکُونُ طَیراً بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْی الْمَوْتی بِإِذْنِ اللّهِ ؛(۴) «من برای شما از گِل، شکل مرغی می سازم و در آن می دمم که به اذن خدا پرنده می شود. کور مادرزاد و پیس را شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.»

۵ – قرآن کریم در مورد یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمّدصلی الله علیه وآله می فرماید: { اقْتَرَبَتِ السّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وَإِنْ یرَوْا آیةً یعْرِضُوا وَیقُولُوا سِحْرٌ

۱– ۱۴۲۰. سوره نمل، آیه ۳۸.

۲– ۱۴۲۱. سوره نمل، آیه ۳۹.

۳– ۱۴۲۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۴– ۱۴۲۳. سوره آل عمران، آیه ۴۹.

مُسْتَمِرٌّ}؛(۱) «نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هرگاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائمی است.»

بسیاری از مفسّران در بیان شأن نزول آیات فوق آورده اند: روزی مشرکان به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: اگر در ادعای خود راست می گویی، ماه را برای ما دو نیم کن. پیامبر فرمود: آیا اگر این کار را انجام دهم، ایمان می آورید؟ گفتند: آری. پیامبر صلی الله علیه وآله از خدا درخواست کرد تا خواسته شان را به او عطا کند. سپس ماه به دو نیم شد.(۲)

حقّ این است که معجزه، فعل ولی خدا است که به اذن و مشیت خداوند انجام می گیرد.

بنابراین، مقصود از { انْشَقَّ الْقَمَرُ} در آیه نخست، معجزه و تصرف تکوینی پیامبر صلی الله علیه وآله در انشقاق (دو نیم شدن) ماه است. شاید چنین پنداریم که انشقاق ماه در این آیات، به دو نیم شدن آن در روز رستاخیز اشاره دارد، ولی قراینی وجود دارد که برداشت اوّل را تأیید می کند:

الف) عبارت { وَإِنْ یرَوْا آیةً یعْرِضُوا} حاکی از آن است که در اینجا مقصود از آیه، آیات قرآنی نیست، بلکه مقصود از آن معجزه است؛ زیرا قرآن از معجزات پیامبران با الفاظی، همچون: «آیه» و «بینه» یاد می کند. مناسب بود که در شکل اول، به جای فعل دیدن «یروا» از افعالی، همچون: شنیدن یا نزول استفاده شود؛ مثلاً گفته می شد: «وان سمعوا» یا «وان نزلت آیه»؛ بنابراین، مقصود از آیه، اعجاز پیامبرصلی الله علیه وآله وانشقاق ماه است.

ب) عبارت { وَیقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ} نیز، قرینه ای بر این معناست که سخن در این آیات راجع به معجزه پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه انشقاق ماه در رستاخیز؛ زیرا در روز قیامت که پهنه ظهور تمام حقایق است، کسی سخن باطلی بر زبان نمی راند، در حالی که سحر خواندن آیات الهی سخن باطلی است.

ص:۴۸۷

۱- ۱۴۲۴. سوره قمر، آیات ۱ و ۲.

۲- ۱۴۲۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۳۷.

حاصل آن که با توجه به قراین یاد شده از یک سو و شأن نزول آیات از سوی دیگر، آیات نخستین سوره قمر به یکی از معجزات و تصرفات تکوینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که دو نیم کردن ماه و ناشی از ولایت تکوینی او است، اشاره دارد.

ولایت تکوینی امام علیه السلام

ولایت تکوینی امام علیه السلام

ولایت تکوینی امام را با ذکر چند مقدمه می توان به اثبات رسانید:

مقدمه اوّل

گفتیم که حضرت سلیمان به حاضران در مجلس خود گفت: کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، پیش از آن که بلقیس و همراهان او مطیعانه وارد شوند... آصف بن برخیا اعلام کرد که در یک چشم بر هم زدن می تواند آن را بیاورد؛ خداوند متعال در مورد این داستان می فرماید: { قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یرْتَدَّ إِلَیکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی ؛(۱) کسی که مقداری از علم کتاب داشت، توانست در نظام تکوین تصرف کرده و تاج و تخت بلقیس ملکه سبا را از راه بسیار دور و در کمتر از یک چشم به هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که اگر کسی از کتاب خدا اطلاع داشته و به آن عالم باشد، قدرت تصرّف در کائنات را دارد که همان ولایت تکوینی است.

مقدمه دوّم

در آیه ای دیگر می خوانیم: { قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینِی وَبَینَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ ؛(۲) «بگو تنها گواه بین من و شما، خدا و کسی که دانای حقیقی به کتاب خدا است کافی خواهد بود.»

از این آیه استفاده می شود که خداوند متعال و گروهی دیگر که عالم به کلّ کتابند

ص:۴۸۸

۱- ۱۴۲۶. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- ۱۴۲۷. سوره رعد، آیه ۴۳.

بین پیامبر و مردم شاهد بوده و شهادت خواهند داد. هم چنین بر می آید، جماعتی هستند که عالم به کل کتابند؛ زیرا از طرفی لفظ «مَن» از موصولات است و لـذا دلالت بر عموم دارد. از طرف دیگر «علم» مصـدر است و در علم اصول فقه بیان شـده که مصـدر مضاف مفید عموم است. هم چنین طبق نظر برخی، مفرد محلّی به الف و لام نیز دلالت بر عموم دارد، پس از دو جهت «علم الکتاب» دلالت بر عموم دارد. در نتیجه این که از این جمله استفاده می شود که جماعتی هستند که از کلّ کتاب آگاهی داشته و بدان عالمند.

مقدمه سوم

در قرآن کریم می خوانیم: { إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ * فِی کِتـابٍ مَکْنُونٍ * لاـ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ ؛(۱) «همانا آن، قرآن کریمی است که در کتابی محفوظ جای دارد. و جز پاکان نمی توانند به آن دست یابند.»

در «لاـ یمسّه» دو احتمـال است: یکی مسّ ظـاهری بـا اعضـای بـدن و دیگری، مسّ باطنی. همان گونه که در «مَطهرّون» نیز دو احتمال است: یکی طهارت ظاهری با اعضای بـدن و دیگری، طهارت باطنی با قلب. با مراجعه به قرآن پی می بریم که خداوند متعال لفظ مسّ را در هر دو معنا به کار برده است.

الف) مسّ ظاهری: خداوند متعال می فرماید: { قالَتْ رَبِّ أَنّی یکُونُ لِی وَلَدٌ وَلَمْ یمْسَسْـنِی بَشَرٌ}؛(۲) «مریم عرض کرد: خدایا! مرا چگونه فرزندی تواند بود و حال آن که مردی به من نزدیک نشده است.»

ب) مسّ باطنی: خداونـد متعال می فرماید: { إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا}؛(۳) «چون پرهیزکاران را از شیطان، وسوسه و خیالی به دل رسد، همان دم خدا را به یاد آرند.»

۱- ۱۴۲۸. سوره واقعه، آیات ۷۷ – ۷۹.

۲- ۱۴۲۹. سوره آل عمران، آیه ۴۷.

۳- ۱۴۳۰. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

هم چنین طهارت نیز در قرآن به دو معنا به کار رفته است: ظاهری و باطنی.

الف) طهارت ظاهری: { وَثِیابَکَ فَطَهِّرْ}؛(۱) «و لباست را پاک گردان.»

ب) طهارت باطنی: { یا مَرْیمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفاكِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ(۲)}؛ «ای مریم همانا خداوند تو را برگزیده و پاکیزه گردانید و بر زنان جهانیان برتری بخشید.»

در مورد آیه { لا یمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ در «لا یمسه» دو احتمال وجود دارد، نهی بودن و نفی بودن که هر دو به یک صیغه ادا می شود.

نهی به این معنا است که قرآن را نباید مسّ کند، که ظهور در مسّ ظاهری دارد و در مقابل آن، مقصود به طهارت نیز ظاهری است. و اگر مقصود «نفی» باشد، اخبار است و ظهور در مسّ باطنی دارد به این معنا که مسّ نمی کند و تماس حاصل نمی کند و به تعبیر دیگر، به عمق قرآن نمی رسند، مگر کسانی که مطهّرند و طبیعتاً طهارت نیز باطنی معنا می شود؛ یعنی کسانی که از هر عیب و نقص و گناهی پاکند. معنای این آیه این می شود: {مسّ نمی کند کتاب محفوظ را مگر کسانی که مطهّرند.}

مقدمه چهارم

در این که مطهّران چه کسانی اند؟ باز به قرآن مراجعه می کنیم؛ خداوند متعال می فرماید:

{ إِنَّما یرِیدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ وَیطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً}؛(۳) «همانا خدا چنین می خواهد که هر رجس و پلیدی را از شما خانواده نبوّت دور سازد و شما را از هر عیب پاک و منزه گرداند.»

در این آیه شریفه، مصداقِ مطهران مشخص و معین شده است؛ آنان کسانی جز اهل بیت علیهم السلام پیامبر صلی الله علیه وآله نیستند.

۱- ۱۴۳۱. سوره مدّثر، آیه ۴.
۲- ۱۴۳۲. سوره آل عمران، آیه ۴۲.
۳- ۱۴۳۳. سوره احزاب، آیه ۳۳.

مقدمه پنجم

در تشخیص مصداق اهل بیت علیهم السلام باید به روایات مراجعه کرد؛ زیرا قرآن می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۱) «و بر تو قرآن را فرستادیم تا بر امت آنچه فرستاده شد، بیان کنی.»

مقدمه ششم

با مراجعه به روایات فریقین شیعه و سنی پی می بریم که مقصود به اهل بیت علیهم السلام در آیه شریفه، پیامبر اکرم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند. اگر چه حصر در آیه اضافی است در مقابل همسران پیامبرصلی الله علیه وآله و بقیه صحابه، تا آن ها از شمول آیه خارج گردند؛ در نتیجه آیه تطهیر شامل بقیه اهل بیت علیهم السلام از دوازده امام نیز می شود.

در مورد روایات و احادیث کساء به مبحث از آیه تطهیر مراجعه شود.

از مجموع این مقدمات استفاده می شود که اهل بیت علیهم السلام ولایت تکوینی دارند.

ص:۴۹۱

۱- ۱۴۳۴. سوره نحل، آیه ۴۴.

بررسی دو موضوع

بررسی دو موضوع

ص:۴۹۳

۱ – چرا نام اهل بیت علیهم السلام در قرآن نیامده است؟

اشاره

گاهی برخی از مخالفان شیعه امامیه اشکال می کنند که اگر آن طوری که شما می گویید، امامت از اصول دین است و امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله دوازده نفر از ذریه رسول خدایند، و این مسأله از اهمیت فراوانی برخوردار است، چرا در قرآن سخنی از امامت به میان نیامده است؟ چرا نام ائمّه اهل بیت و مقام پیشوایی و امامت آنان در قرآن به طور صریح نیامده است؟ اگر آن چنان که شیعه می گوید؛ امامت از اهمیت به سزایی در جامعه برخوردار است، باید به طور صریح در قرآن آمده باشد درحالی که چنین نیست. ما درصدد آنیم که در این بحث به این مسأله بپردازیم.

دیدگاه های مختلف

دیدگاه های مختلف

در پاسخ به این که چرا نام اهل بیت علیهم السلام به طور صریح در قرآن نیامده است، سه دیدگاه مطرح است:

الف) دیدگاه افراطی

در این دیدگاه گفته می شود نام اهل بیت علیهم السلام و مقام پیشوایی آنان در قرآن به طور صریح بوده، لیکن پس از وفات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و در عصر جمع آوری قرآن و تدوین آن، قرآن تحریف گشته و نام اهل بیت از قرآن ساقط شده است.

این دیدگاه در میان فریقین طرفدارانی بسیار اندک دارد. استناد این افراد چیزی جز روایات نیست، روایاتی که از نظر سند و دلالت مخدوش و بسیاری از مصادر آن ها بی اعتبارند.

ص:۴۹۵

ابن شنبوذ بغدادی از علمای اهل سنّت، آیه شریفه { وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّهٌ...(۱)} را چنین قرائت می کرده است: { وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ - بسیف علی - وَأَنْتُمْ أَذِلَّهٌ...}.(۲) او تأویل آیه و مورد نزول آن را با تنزیل خلط کرده، بدون آن که بر این توهّم خود دلیلی اقامه کند.

محدّث نوری از علمای شیعه، انگیزه اش در تدوین «فصل الخطاب» اثبات همین مدعاست که نام اهل بیت در قرآن بوده و به تحریف ساقط شده است.

وی در دلیل نهم خود می گوید: «نام اوصیای خاتم پیامبران و دختر ایشان حضرت زهرای مرضیه علیها السلام و برخی از صفات و ویژگی های آنان در تمام کتاب های آسمانی گذشته بوده است... پس باید نام آنان در قرآن نیز که سیطره بر کتاب های پیشین دارد و کتاب جاودانه است، بوده باشد.»(۳)

در واقع محدّث نوری با این قول، ناخواسته با خود قرآن مخالفت کرده است، چون اگر قرآن سیطره بر کتاب های آسمانی پیشین دارد، همان گونه که فرموده: { وَأَنْزَلْنا إِلَیکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَینَ یدَیهِ مِنَ الْکِتابِ وَمُهَیمِناً عَلَیهِ ،(۴) باید قرآن معیار صحّت و سقم محتوای کتاب های پیشین باشد و تکلیف آن ها را تعیین کند، لیکن محدّث نوری معیار صحت و سقم آیات قرآن را کتاب های آسمانی قبلی می داند و تکلیف قرآن را با آن ها روشن می کند، از این رو حکم به تحریف قرآن کرده می گوید: «نام ائمه از قرآن ساقط شده است.»

ب) دیدگاه تفریطی

در این دیدگاه گفته می شود، نه تنها نام اهل بیت در قرآن نیامده بلکه هرگز مقام پیشوایی و امامت آنان به طور مطلق در قرآن مطرح نشده است و هر آیه ای که درباره اهل بیت به طور عام و یا امام علی علیه السلام به طور خاص نازل شده باشد تنها بیان کننده

۱- ۱۴۳۵. سوره آل عمران، آیه ۱۲۳.

۲- ۱۴۳۶. الجامع لأحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸۰.

۳- ۱۴۳۷. فصل الخطاب، ص ۱۸۳.

۴- ۱۴۳۸. سوره مائده، آیه ۴۸.

فضایل و مناقب آن هاست، و خداوند از امامت آنان سخنی به میان نیاورده است.

این دیدگاه جمهور اهل سنّت است که ضعف آن در بررسی تطبیقی آیات ولایت، بیان شده است.

ج) دیدگاه معتدل

این دیدگاه جمهور متکلّمان، مفسّران، و محدثان شیعه است. آنان بر این باورند که هر چند نام اهل بیت علیهم السلام به طور صریح در قرآن نیامده است، لیکن خداوند آیاتی متعدد درباره پیشوایی اهل بیت - به ویژه امام علی -علیهم السلام و مناقب آنان نازل کرده است و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که مبین و معلّم آیات خدا است، آن ها را به طور صریح و روشن برای امّت بیان کرده است، به گونه ای که اگر جهالت ها و عنادها رخت بربندد برای همگان این مطلب روشن و هویدا خواهد شد.

در منابع فریقین روایاتی به چشم می خورد که دلالت بر حجم عظیمی از آیات قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام دارد.

حکمت عدم تصریح

ممکن است کسی سؤال کند: گرچه به طور اجمال ذکری از اهل بیت مخصوصاً امام علی علیه السلام در قرآن شده است، ولی چرا به طور صریح و شفاف اسامی آنان در قرآن نیامده است تا هر گونه شک و شبهه ای را از میان بردارد؟ در اینجا به جواب هایی اشاره می کنیم:

۱ - قرآن کریم، کتابی است آسمانی که در آن کلیات اموری که متکفّل سعادت بشر در دنیا و آخرت است بیان گردیده، و شرح اسرار و دقایق و حقایق و جزئیات آن به نبی اکرم اسلام صلی الله علیه وآله واگذار گردیده است. همان طور که تفصیل همه آیات در تمامی ابواب به عهده آن حضرت محوّل شده، تشریح آیات امامت نیز به او واگذار شده است. خداوند متعال گفتار رسول خود را به طور مطلق امضا کرده است، آنجا که

می فرماید: { أَنْزَلْنا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیهِمْ ؛(۱) «و ما به سوی تو ذکر [قرآن]را فرو فرستادیم تا آنچه را بر مردم نازل شد تبیین نمایی.» لذا آنچه را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تفسیر و تبیین و تعیین مصداق آیات قرآن ذکر کرده برای ما حجیت دارد. و با مراجعه به روایات فریقین مشاهده می نماییم که آیات بسیاری بر اهل بیت علیهم السلام تطبیق شده است.

ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه {أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ(۲)} پرسیدم. فرمود: { أُولِی الْأَمْرِ} علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام است. گفتم: مردم می گویند: چرا نام علی و اهل بیت ایشان در کتاب خدا نیست؟ فرمود: به آنان بگو: نماز بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شد ولی خداوند رکعات آن را که سه یا چهارتاست (در کتابش) نام نبرد، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن را برای مردم تفسیر کرد. زکات برایشان نازل شد ولی این که از چهل درهم، یک درهم زکات دارد را نام نبرد تا آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آنان مقدار زکات را تفسیر کرد. و حج نازل شد و خداوند به مردم نفرمود هفت بار طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای آنان تفسیر کرد. آیه {أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ نیز درباره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله (آن را تفسیر کرد و) درباره علی علیه السلام فرمود: هر کس من مولای اویم (و اطاعت من بر او واجب است) علی هم مولای اوست (و اطاعتش بر او واجب است) و فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتش سفارش می کنم. من از خدا خواسته ام بین آن دو جدایی نیندازد تا بر من در سر حوض (کوثر) وارد شوند، و خدا هم آن را به من عطا کرد.

و نیز فرمود: شما (لازم نیست) چیزی به آنان یاد دهید، آنان از همه شما آگاه ترند. و فرمود: آنان شما را از در هدایت بیرون نمی برند و به در گمراهی نمی آورند. اگر رسول خدا ساکت می شد و اهل بیت خود را که مراد این آیه است

۱- ۱۴۳۹. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۱۴۴۰. سوره نساء، آیه ۵۹.

معرفی نمی فرمود، آل فلان و آل فلان ادعا می کردند، لکن خداوند در کتاب خود، سخن پیامبرش را تصدیق کرد و (درباره اهل بیت) چنین نازل فرمود: { إِنَّما يرِيدُ اللَّهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَيطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}.(۱) پس علی و حسن و حسین علیهم السلام تنها مراد از اهل بیت در این آیه بودند و رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را زیر کسا آوردند و فرمودند: «خدایا برای هر پیامبری اهلی و (افراد) ارجمندی است، و اینان اهل من و افراد ارجمند من هستند....»(۲)

۲ - شاید یکی از حکمت های عدم تصریح نام ائمه در قرآن و واگذاشتن تبیین آیات در این زمینه به عهده پیامبر خداصلی الله علیه وآله آزمون امت بوده که در سرنوشت نسل ها اثری مستقیم دارد.

برای توضیح این مطلب تذکر چند نکته ضروری است:

الف) آزمون خداوند از همه افراد بشر و نیز تمام امت ها قطعی است، همان گونه که قرآن به صراحت به آن اشاره کرده است.

ب) شیوه آزمون خداوند از افراد و امّت ها متفاوت است، برخی را با گل خشکیده که در آن روح دمیده امتحان می کند؛ مانند امتحان خداوند از فرشتگان،(۳) و برخی را با ممنوعیت از ماهی گیری در روز شنبه و فراوانی ماهی در همان روز در نهرها؛ مانند امتحان یهودیان،(۴) و... و بالاخره هر فردی و امّتی را با امتحان های گوناگون در سطوح مختلف و شیوه های متفاوت می آزماید.

ج) یکی از آزمون های الهی از این امّت در چگونگی پیروی آنان از پیامبر خداست. خداوند برای اجرای این آزمون و پیش گیری از هر نوع عذر و بهانه،

۱- ۱۴۴۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲- ۱۴۴۲. کافی، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۳.

۳- ۱۴۴۳. سوره حجر، آیه ۵.

۴- ۱۴۴۴. سوره های بقره، آیه ۶۵؛ نساء، آیه ۱۵۴؛ اعراف، آیه ۱۶۳.

مقدمات آن را بدین گونه فراهم کرد:

۱ - حرمت و منزلت رسولش را به امّت نمایاند.(۱)

۲ - اطاعت از دستور پیامبرش را صادر کرد.(۲)

۳ - پیامبرصلی الله علیه وآله نیز بر لزوم و ضرورت اطاعت از سنّت خود و پیروی از دستورات خود در تمام اعصار تأکید کرده است، و وقوع تخلف را در این امّت پیش بینی و امت را از این تخلّف و نافرمانی بر حذر داشته اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «یوشک الرجل متّکئاً فی أریکته یحدّث من حدیثی، فیقول: بیننا وبینکم کتاب اللَّه - عزّ وجلّ - فما وجدنا فیه من حلال استحللناه وما وجدنا فیه من حرام حرّمناه، ألا! وإنّ ما حرّم رسول اللَّه مثل ما حرّم اللَّه...»؛(۳) «نزدیک است مردی بر اریکه قدرت تکیه زند و چون از حدیث من سخنی به میان می آید می گوید: بین ما و شما کتاب خداست، هر چه حلال در آن یافتیم حلال می شمریم، و هر چه در آن حرام یافتیم حرام می دانیم. [سپس پیامبر خدا فرمود:] آگاه باشید هر آنچه را رسول خدا حرام کرد همانند آن چیزی است که خداوند حرام کرده است....»

د) خداوند در این پیروی و اطاعت، تفاوتی بین دستورها و تبیین های رسولش نگذاشته است و هیچ مرزبندی در قرآن و در روایات در این مورد بین امور اعتقادی و غیر اعتقادی فرعی نیست. از این رو کسی نمی تواند بهانه کند یا عذر بیاورد و بگوید: چون فلان مسئله جزو اعتقادات است؛ مثلاً مسئله امامت که یکی از ارکان مذهب شیعه است، باید اسامی امامان اهل بیت در قرآن به صورت نصّ بیان می شد، نه آن که در ظاهر آیات به صورت کلّی مطرح شود و پیامبر خدا آن را - مانند مسائل دیگر - تبیین کند. ما دلایلی بر این عذرها نمی شناسیم، بلکه اطلاق پیروی از رسول خدا و تأکید فراوان بر آن، این مرزبندی را در هم می شکند.

۱- ۱۴۴۵. سوره حجرات، آیات ۲ و ۳.

۲- ۱۴۴۶. سوره های توبه، آیه ۱۲۰؛ نساء، آیه ۶۵؛ حشر آیه ۸۱.

۳- ۱۴۴۷. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۸؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۱۰.

نتیجه این که: خداوند متعال در این مسئله مهم؛ یعنی ذکر اسامی امامان از اهل بیت علیهم السلام در قرآن امت اسلامی را امتحان کرده تا نفوسی که در مقابل دستورات خدا و پیامبر تسلیمند، از نفوس متمرد و سرکش جدا شده و شناسایی شوند.

۳ – مرحوم سید عبد الحسین شرف الدین در رساله «فلسفه المیثاق و الولایه»(۱) در پاسخ به این که چرا قرآن کریم تصریح به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نکرده، تا مجالی برای تأویل معاندین نباشد، می گوید: «عرب به طور عموم و قریش به صورت خصوص ملاحظه نمود که رسول خداصلی الله علیه وآله برای پیشبرد اهداف خود که همان اهداف اسلام است از راه هایی استفاده نمود که یکی از آن ها قلع و قمع مخالفان و معاندین با شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام و دیگران بود، لذا برخی که اقوام و افراد عشیره خود را در جنگ ها از دست داده بودند، کینه و خشم خود را از رسول خداصلی الله علیه وآله در دل داشتند. بعد از وفات رسول خدا تعصب و کینه خود را بر شخصی پیاده کردند و ریختند که نمونه و افضل عشیره پیامبر؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بود. نزد آنان او تنها کسی بود که می توانست همه آن حقدها و کینه ها بر او جاری شود، لذا در کمین او نشسته و تمام زندگی او را بر هم ریخته، هر چه در توان داشتند بر ضدّ آن حضرت علیه السلام و ذریه او به کار گرفتند... .

از طرفی دیگر کرامات و فضایل امام علی علیه السلام و نزدیکی او به رسول خدا صلی الله علیه وآله را که مشاهده می کردند، حسد در دل آنان پدید آمده و مترصّد بودند تا در زمان مناسب آن را به هر شکل ممکن بر سر حضرت ریخته و از او انتقام گیرند.

و از جانب دیگر عرب نظر بر این داشت که خلافت در بین قبایل خود بگردد، لذا از ابتدا، قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله بر این توافق کردند که به هر نحو ممکن خلافت را از خاندان بنی هاشم بیرون کرده و خود صاحب آن شوند. آن ها چنین گمان می کردند که اگر بعد از رسول خدا خلیفه اول از بنی هاشم باشد در ادامه نیز به

۱– ۱۴۴۸. مجله تراثنا، شماره ۶۲.

بنی هاشم خواهد رسید، و لذا از ابتدا اصرار بر این داشتند که خلافت به دست آنان نرسد. و به همین جهت آن را از نصّ خارج کرده و به شورا و انتخاب واگذار نمودند... لذا عمر بن خطاب در مناظره ای که با ابن عباس در مسأله خلافت داشت می گوید: «قریش کراهت دارد تا در شما نبوّت و خلافت جمع شود....»(۱)

از اینجا استفاده می شود که امر امامت بسیار مسأله سخت و دشوار بوده است؛ زیرا از طرفی از اصول دین است که باید از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله برای مردم تبیین شده و تبلیغ گردد و چاره ای از آن نیست. و از طرفی دیگر پیامبر عواقب این تبلیغ را در بین معاندین و کینه توزان مشاهده می نماید، نکند که با ابلاغ آن، هرج و مرجی در جامعه پدید آید، آشوب از جانب کسانی که هرگز حاضر نیستند زیر بار حکومت امام علی علیه السلام رفته و او را اطاعت کنند. خداوند متعال از کینه و قصد و غرض آن ها آگاه است که چه نقشه هایی کشیده تا به اهداف شوم خود برسند، آن ها حاضرند برای رسیدن به آن اهداف دست به هر کاری زده، حتّی قرآن را نیز تحریف نمایند و آنچه تصریح شده را حذف کنند. در صورتی که پیامبر مصرّ بر آن باشد تا وصی خود را به هر نحو ممکن جانشین خود کرده و حتّی خداوند متعال نیز به طور صریح در قرآن به امامت او اشاره کرده و نام او را نیز ذکر کند. لذا حکمت و لطف خداوند متعال چنین اقتضا کرد که امامت و اسم امامان را به طور صریح و آشکار در قرآن ذکر نکند؛ زیرا با این کار ضرر و خطر عظیمی از این جانب متوجه اسلام و کتاب آسمانی آن می شد...

نشانه های حرکات و مقابله ها با خلافت امام علی علیه السلام و تمهید مقدمات برای تصاحب خلافت، از اواخر عمر پیامبر پدیدار شد، در شب عقبه گروهی قصد ترور پیامبرصلی الله علیه وآله را داشتند. در روز پنجشنبه چند روز قبل از وفات آن حضرت، مانع نوشتن وصیت شدند تا مبادا نامی از امام علی و اهل بیت او علیهم السلام به عنوان خلفای بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله در آن آورده شود. در فرستادن لشکر اسامه بن زید برای مقابله با لشکر روم،

۱- ۱۴۴۹. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۸۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۵۳.

با دستورات اکید حضرت برای پیوستن به لشکر، مخالفت کردند تا مبادا خلافت برای امام علی علیه السلام تمام شده و از آن محروم شوند... .

به این جهات و جهات دیگر خداوند متعال حکمتش اقتضا نمود تا به طور صریح به امامت اهل بیت علیهم السلام اشاره نکرده و نام آن ها را در قرآن ذکر نکند. بلکه پیامبرش را مأمور کرد تا امر امامت حضرت علی علیه السلام را از طریقی دیگر دنبال کند که مطابق با مقتضای حال بوده و حکمت و مصلحت اسلام و مسلمین نیز در نظر گرفته شود. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز در این زمینه از هیچ کوششی فروگذار نکرد. او در طول بیست و سه سال بعثت خود با اسلوب های مختلف و در مواقع گوناگون هر جا که مناسب می دید ولایت و امامت امام علی علیه السلام و اهل بیتش را به مردم گوشزد می کرد تا حجّت برای مردم تمام شده و این اصل مهم از اصول دین مجهول و مبهم نماند. از همان شروع بعثت که امر به انذار عشیره خود از جانب خداوند متعال آمد، در آخر سخنان خود خطاب به عشیره اش فرمود: «إنّ هذا - علی - أخی ووصیی وخلیفتی من بعدی، فاسمعوا له وأطیعوا»؛(۱) «همانا این - علی - برادر و وصی و جانشین بعد از من است، پس سخن او را گوش فرا داده و از او اطاعت نمایید.»

در طول مدت بعثت با نصوص جلی و خفی، با قراین و بدون قراین، برای عشیره خود و از خواص حضرت از مهاجرین؛ امثال ابوذر، مقداد و عمار، و انصار؛ امثال سلمان، ابی، خزیمه و فروه بن عمر بن ودقه، و به طور عموم، امامت و ولایت امام علی علیه السلام را بیان کرد، و آنان را به اطاعت از او واداشت. در حجه الوداع در ملأ عام به ولایت امیرالمؤمنین به این شکل حکیمانه، پیامبر امر ولایت را بر مردم ابلاغ نموده و بین آنان منتشر ساخت، تا هم امامت که اصل و رکنی از ارکان دین است بر مردم ابلاغ شده باشد، و هم

۱- ۱۴۵۰. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲.

جلوی مفاسد مترتب بر تصریح به نام اهل بیت در قرآن گرفته شود. و از طرفی می دانیم که ما وظیفه داریم به بیانات پیامبر در ذیل آیات قرآن عمل کرده و آن ها را اطاعت نماییم. خداوند متعال می فرماید: { وَأَنْزَلْنا إِلَيكَ الذِّكْرَ لِتُبَينَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيهِمْ ؛(۱) «و ما این ذکر [قرآن را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آن ها روشن سازی.»

مرحوم شرف الدین به همین بیان در کتاب «الفصول المهمه» و «المراجعات» نیز به سؤال مطرح شده پاسخ داده است.(۲)

۱- ۱۴۵۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲- ۱۴۵۲. ر.ک: الفصول المهمه، ص ۱۳۵؛ المراجعات، ص ۴۴۸، مراجعه ۸۴.

۲ – توجیه آیات تأویلی در شأن اهل بیت علیهم السلام

۲ – توجیه آیات تأویلی در شأن اهل بیت علیهم السلام

تأویل در قرآن

از جمله اعتراضاتی که اهل سنت نسبت به شیعه داشته و دارد، این است که می گوید: در تفاسیر روایی شیعه، روایاتی از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام نقل کرده اند که با ظاهر قرآن هیچ گونه ارتباط و سنخیتی ندارد!! آنان قرآن را بر امامان و فضایل و مناقبشان تطبیق و تأویل می نمایند، درحالی که ارتباطی با ظاهر قرآن ندارد. اینك درصدد بررسی این موضوع بر می آییم که معنای تأویل و ظاهر چیست؟ و بطن قرآن چیست؟ و آیا این تأویلات و معانی که در حقیقت بطون قرآن است، صحیح به نظر می رسد و مطابق با موازین کلام است یا خیر؟

تأویل در لغت

تأویل از ریشه «أَوْل» به معنای «بازگشت به اصل» گرفته شده است. فیومی در «مصباح المنیر» می گوید: «آل الشی ء یؤول أوْلاً ومآلاً: رجع».(۱) راغب اصفهانی می نویسد: «التأویل من الأوْل، أی الرجوع إلی الأصل».(۲) بنابر تعریف راغب، تأویل یک شی ء؛ یعنی برگرداندن آن به مکان و مصدر اصلی خودش. و تأویل لفظ متشابه؛ یعنی توجیه ظاهر آن به طوری که به معنای واقعی و اصیل خودش باز گردد.

تشابه، گاه در گفتار (قول) است و گاه در کردار (عمل)؛ تشابه در گفتار، زمانی

ص:۵۰۵

۱- ۱۴۵۳. مصباح المنیر، ماده اول.

۲- ۱۴۵۴. مفردات راغب، ماده اول.

است که ظاهر تعابیر به گونه ای باشد که یا برای شنونده ایجاد شبهه کند و یا بتوان به وسیله آن در ذهن دیگران ایجاد شبهه نمود.

تشابه در عمل، زمانی است که ظاهرِ کرداری مشکوک و حیران کننده باشد، مانند اعمالی که مُصاحِب موسی علیه السلام انجام می داد، و حضرت موسی نتوانست آن را تحمل کند.

تأویل در اصطلاح

در قرآن کریم، تأویل به سه معنا به کار؛ رفته است:

۱ - توجیه ظاهر لفظ یا عمل متشابه، به گونه ای صحیح که مورد قبول عقل و مطابق با نقل باشد، ممکن است آیه مبارکه: {فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ إبْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغاءَ تَأوِیلِهِ(۱)} اشاره به توجیه ظاهر لفظ باشد؛ یعنی آنان که در دل هایشان انحراف است، از قرآن فقط آنچه را که مبهم است پیروی می کنند تا فتنه و آشوب برپا نمایند.

و جریان مصاحب موسی که در آیات سوره کهف بدان اشاره رفته است می تواند به عمل متشابه اشاره باشد: {سَأُنَبِّؤُکَ بِتَأْوِیلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیهِ صَبْراً(۲)} به زودی تو را به گزارش آنچه که بر آن صبر نتوانستی بکنی خبردار می کنم. آیه: {ذَ لِکَ تَأْوِیلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَیهِ صَبْراً(۳)} این است گزارش آنچه که بر آن نتوانستی صبر کنی، می تواند به این معنا از تأویل اشاره داشته باشد.

۲ - تعبیر خواب؛ تأویل به این معنا هشت بار در سوره یوسف، آیات ۶، ۲۱، ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۱۰۰ و ۱۰۱ به کار رفته است.

۳ - فرجام وحاصل کار؛ یعنی آنچه که موضوع بدان منتهی می شود. خداوندمتعال

ص:۵۰۶

۱- ۱۴۵۵. سوره آل عمران، آیه ۷.

۲- ۱۴۵۶. سوره کهف، آیه ۷۸.

۳- ۱۴۵۷. سوره کهف، آیه ۸۲.

می فرماید: {وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَ لِکَ خَيرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا}،(۱) و پیمانه را چون بکشید با ترازوی درست وزن کنید که این بهتر است و عاقبت آن نیکوتر است.

و نیز می فرماید: {هَلْ ينْظُرُونَ إِلّا تَأْوِيلَهُ يوْمَ يأْتِى تَأْوِيلُهُ(۲)} آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند، روزی که وقت انجام آن بیاید. یعنی آیا در انتظار به سر می برند تا بدانند فرجام کار شریعت و قرآن به کجا ختم می شود؟ آگاه باشند که انتظارشان چندان به طول نخواهد انجامید و به سزای خویش خواهند رسید.

تفاوت تفسیر و تأویل

همانگونه که اشاره شد، در گذشته «تفسیر و تأویل» دو لفظ مترادف بود، لذا طبری در تفسیر خود «جامع البیان» آن دو را به یک معنا گرفته است، و در مورد تفسیر آیه می گوید: «القول من تأویل الآیه»، ولی در اصطلاح متأخّران تأویل به معنایی مغایر با تفسیر و شاید اخصّ از آن به کار رفته است.

تفسیر عبارت است از: رفع ابهام از لفظ دشوار و نارسا؛ از این رو تفسیر درجایی کاربرد دارد که به علّت تعقید و پیچدگی در الفاظ، معنا مبهم و نارسا باشد. البته عوامل لفظی و معنوی در ایجاد تعقید نقش دارد.

ولی تأویل عبارت است از: دفع شک و شبهه از اقوال و افعال متشابه. بنابراین تأویل در موردی به کار می رود که ظاهر لفظ یا عمل، شبهه انگیز باشد، به طوری که موجب پوشیدگی حقیقت معنای کلام و غرض اصلی گوینده شده باشد، و وظیفه تأویل کننده، برطرف کردن این خفا و نارسایی است. بنابراین تأویل علاوه بر رفع ابهام، همزمان دفع شبهه نیز می نماید.

پس هرجا تشابهی در الفاظ باشد، ابهامی در معنا خواهد بود، لذا در تأویل، رفع ابهام و دفع شبه توأم است.

۱- ۱۴۵۸. سوره اسراء، آیه ۳۵.

۲- ۱۴۵۹. سوره اعراف، آیه ۵۳.

بطن قرآن

برای تأویل در کلام پیشینیان معنای دیگری هم به کار رفته که در قرآن نیامده است، که آن عبارت است از انتزاع مفهوم عام و گسترده از آیه ای که در مورد خاصّی نازل شده است. تأویل به این معنا، گاهی به «بطن»؛ یعنی معنای ثانوی و پوشیده ای که از ظاهر آیه به دست نمی آید هم تعبیر شده است، در مقابل «ظَهر»؛ یعنی معنای اولیه ای که ظاهر آیه بر حسب وضع و کاربرد، آن معنا را می فهمانند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ما فی القرآن آیه إلّا ولها ظهر وبطن»؛ در قرآن هیچ آیه ای نیست مگر این که دارای ظَهر و بطن است. وقتی از امام باقر علیه السلام از معنای این حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال شد، در پاسخ فرمود: «ظهره تنزیله وبطنه تأویله، منه ما قد مضی ومنه ما لم یکن، یجری کما تجری الشمس و القمر»(۱) ظهر قرآن؛ یعنی تنزیل آن و بطن قرآن؛ یعنی تأویل آن. برخی از مصادیق تأویل آیات قرآن در گذشته روی داده و بعضی هنوز رخ ننموده است. قرآن و آیات آن همانند خورشید و ماه است که همواره در حرکت و پویایی اند.

و در روایت دیگر، امام باقر علیه السلام می فرماید: «اگر آیه ای از قرآن درباره قومی نازل شود و سپس آن قوم هلاک شوند، با هلاکت آنان، آیه نیز خواهد مرد - یعنی نزول آن انجام پذیرفته است -، ولی قرآن همیشه زنده است - یعنی در مقام تأویل - و مفهوم آیات عام است، تا آسمان و زمین پا برجاست تمامی آیات قرآن از اوّل تا به آخر زنده است، و اقوام مختلف که در طی زمان می آیند، ناگزیر مصادیق آیات رحمت یا عذاب آن خواهند بود.»(۲)

این معنای تأویل دامنه ای بس گسترده دارد. و همین معناست که ضامن عمومیت قرآن است و موجب می شود قرآن در تمام زمان ها و دوران ها زنده و حاضر باشد؛ زیرا اگر مفاهیم فراگیر برگرفته شده از موارد خاص نباشد و آیه مختص همان مورد شأن نزول باشد، بسیاری از آیات بی ثمر خواهند بود.

ص:۵۰۸

۱- ۱۴۶۰. بصائر الدرجات، ص ۱۹۶.

۲- ۱۴۶۱. تفسیر عیاشی، ص ۱۰، ح ۷.

خداونـد متعال می فرمایـد: {وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُم مِّنْ شَـی ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ ِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی (۱)،} آیه در مورد غنـایم به دست آمـده در جنـگ بـدر نـازل شـده است، ولی اگر شـأن نزول آیه را کمی گسترده فرض کنیم - با شـرایط خاص - شامل غنایم جنگ های دیگر نیز خواهد شد.

امـام بـاقر علیه السـلام در تفسـیر آیه، بـا نظر به عمـومیت «مـا»ی موصول، غنیمت را به مطلق فایـده و منـافع حاصـل از کسب و تجـارت تفسـیر می کنـد، به گونه ای که هر سودی را که صاحبان صـنعت و تجارت و غیر آن ها در هر سال و به هر شـکل به دسـت می آورنـد شامـل می شـود. لـذا آن حضـرت بـا استشـهاد بـه آیه فرمـود: «پرداخت غنـایم و فوایـد در هر سـال بر آنـان {مسلمانان} واجب است.»

و نیز خداونـد متعال می فرماید: {وَأَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ،(۲)} این آیه در مورد آمادگی دفاع از حریم اسـلام نازل شد، و اقتضای شأن نزول آن این است که صاحبان ثروت باید مخارج جهاد را بپردازند و جلوی تسـلّط دشمن را بگیرند. ولی کلمه «سبیل» در آیه، تنها به معنای جهاد نیست، «سبیل اللّه»؛ یعنی راهِ اعلای کلمه دین و تحکیم و بسط فرمان خدا در روی زمین، که احتیاج به مخارج مالی دارد باید در راه آن مصرف نمود.

ضابطه و ملاک تأویل

برای آگاهی از دلالات کلام - اعمّ از دلالت خفی و جلی - شـرایط و ملاک هایی وجود دارد که بدون رعایت آن ها، معانی دقیق کلام حاصل نخواهد شد. لذا همان گونه که تفسیر کلام دارای قوانین و ملاک هایی است که در اصول و منطق بررسـی شـده است، تأویل کلام - یعنی به دست آوردن معانی باطنی قرآن - نیز شـرایط و قوانینی دارد که بی اعتنایی به آن ها، سـر از تفسیر به رأی در می آورد.

به عبارت دیگر: تأویل چون از اقسام دلالت باطنی کلام است، جزو دلالت

۱- ۱۴۶۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

۲- ۱۴۶۳. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

التزامی غیربین به شمار می رود، که آن هم به نوبه خود از اقسام دلالت لفظی است. و چون می دانیم تمام اقساط دلالت الفاظ ملاک هایی دارد، لذا تأویل هم که نوعی دلالت لفظی است اما غیربین، نیاز به ملاک شخصی دارد تا از محدوده تفسیر خارج شود. اینک به ملاک ها و شرایط تأویل صحیح اشاره می کنیم:

۱ - رعایت مناسبت و ارتباط تنگاتنگ بین معنای ظاهری و باطنی، از این رو چون تأویل عبارت است از مفهوم عام منتزع از فحوای کلام، ناگزیر در انتزاع این مفهوم عام، باید مناسبت لفظی یا معنوی رعایت شود.

خداوند متعال می فرماید: {فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلَى طَعامِهِ ،(۱) معنای ظاهر آیه این است که انسان باید در غذای خود تأمل کند و ببیند که طبیعت چگونه امکان به دست آوردن آن را فراهم ساخته است، و با تأمل در آن، مقدار فضل و عنایت و لطف و رحمت الهی را درخواهد یافت، این معنای ظاهری آیه است. ولی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «منظور از آیه، علمی است که انسان می آموزد، دقت کند که این علم را از چه کسی دریافت می کند.»(۲)

وقتی در این بیان امام علیه السلام دقت می کنیم، تناسب بین علم و غذا را به راحتی در می یابیم؛ زیرا علم، غذای روح است، از این رو باید احتیاط به خرج داد تا آن را از منبع اصلی و حقیقی اش به دست آورد، به ویژه اگر علم دین و احکام شریعت مقدّس و آیین توحید باشد که در آموختن آن از منابع اصیل باید کمال احتیاط را به عمل آورد.

و نیز خداوند می فرماید: {قُلْ أَرَءَيتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يأْتِيكُمْ بِمَآءٍ مَعِينٍ .(۳) معنای ظاهری آیه کاملاً روشن است، می گوید: نعمت وجود، وسایل زندگی و تداوم حیات، همه در گروی اراده الهی و براساس تدبیر جهان شمول اوست ... ولی امام باقرعلیه السلام در ذیل آیه بیانی دارد که معنای باطنی و محتوای کلّی آیه را روشن

۱- ۱۴۶۴. سوره عبس، آیه ۲۴.

۲- ۱۴۶۵. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۲۹.

۳- ۱۴۶۶. سوره ملک، آیه ۳۰.

می سازد. حضرت می فرماید: «اگر امام و پیشوای خودتان را از دست بدهید و به او دسترسی نداشته باشید چه خواهید اندیشید؟»(۱) معلوم است که امام علیه السلام {مآءٍ مَعِینٍ در آیه را به پیشوای امّت تفسیر می کند.

امام رضاعلیه السلام در تفسیر آیه فرموده است: «مراد از {مَآؤُکُمْ علوم ائمّه است و ائمّه ابواب علم الهی اند، و در نتیجه مراد از {مآءٍ مَعِینٍ نیز علم ائمه است.»(۲)

آوردن استعاره {مآءٍ مَعِینٍ برای علم نافع، آن هم در زبان پیامبر یا وصی او به ویژه وقتی که پشتوانه آن وحی الهی باشد، بسیار مناسب خواهد بود؛ زیرا همان طور که آب، منبع حیات مادی و منشأ اصلی امکان ادامه حیات بر روی کره خاکی است، علم نافع - به ویژه علم دین - نیز تنها پایه اساسی زندگی معنوی است و سبب سعادت دنیوی و جاودانگی اخروی انسان خواهد شد. بنابراین آب که مایه اصلی حیات است به مفهوم عام آن شامل علم نیز خواهد شد که ضامن حیات مادّی و معنوی بشر است.

۲ - رعایت نظم و دقت در کنار گذاشتن خصوصیات کلام مورد تأویل و تجرید آن از قرائن خاصه، تا حقیقت و مغز آن در قالب مفهوم عام هویدا گردد. مقصود از این شرط همان است که در منطق از آن به عنوان قانون «سبر و تقسیم» و در اصول با عنوان «تنقیح مناط قطعی» یاد می شود.

خداوند متعال از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل می کند: {رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَی فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیراً لِلْمُجْرِمِینَ ؛(۳) «پروردگارا! به پاس آن نعمت که به من دادی هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم بود.»

این آیه مبارکه سخن حضرت موسی علیه السلام است که به شکرانه نعمت های فراوان مادی و معنوی ای که خداوند به او ارزانی داشته، با لحنی شکرانه و تعهد آمیز بر زبان جاری ساخته است.

۱- ۱۴۶۷. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۷۲۷.

۲- ۱۴۶۸. همان.

۳- ۱۴۶۹. سوره قصص، آیه ۱۷.

ولی این معنای ظاهری آیه مبارکه است. جای این سؤال هست که آیا این موضوع تنها به حضرت موسی به عنوان یک پیامبر و شخص صالح اختصاص دارد یا حکم عقلی قطعی است که شامل همه صاحبان قدرت اعمّ از عالمان، ادیبان، حکیمان، صنعت گران و به طور کلّی همه کسانی که خداوند به آنان نعمت علم و حکمت و توانایی سرنوشت ساز ارزانی داشته نیز می شود؟ بی تردید جواب مثبت است؛ زیرا عقل حکم می کند که این توانایی ها بیهوده در اختیار دارندگان آن ها قرار نگرفته است و باید در جهت سعادت بندگان خدا و عمران و آبادانی زمین به کار رود.

این مفهوم کلّی آیه، تنها با به کار گذاشتن خصوصیات و قرائن موجود در آیه، ممکن است، و در نتیجه ملاک حکم عام به دست می آید.

انواع نزول قرآن

از ظواهر ادله استفاده می شود که قرآن کریم سه نوع نزول داشته است:

۱ - نزول دفعی؛ خداوند متعال می فرماید: {إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهِ الْقَدْرِ}؛(۱) «همانا ما قرآن را در شب قدر (بر پیامبر صلی الله علیه وآله) نازل کردیم.» و در جای دیگر می فرماید: {إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ ؛(۲) «همانا قرآن را در شبی مبارک نازل نمودیم، همانا ما نازل کننده ایم.»

از این آیات به خوبی استفاده می شود که همه قرآن در شب قدر، یک جا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده است.

۲ - نزول تدریجی؛ از برخی از آیات استفاده می شود که قرآن نزول دیگری داشته؛ یعنی در طول ۲۳ سال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده است. خداوند متعال می فرماید: {وَنَزَّلْناهُ تَنْزِیلًا(۳)} که مراد، نزول تدریجی است، به خلاف انزال که نزول دفعی است.(۴)

۱- ۱۴۷۰. سوره قدر، آیه ۱.

۲- ۱۴۷۱. سوره دخان، آیه ۳.

۳- ۱۴۷۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

۴- ۱۴۷۳. معجم فروق اللغویه، ص ۷۹.

۳ – نزول تأویلی؛ از مجموعه روایات تأویلی استفاده می شود که قرآن بار سوّمی هم بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده که همراه با بیان تأویلات و بطون آن از گذشته و آینده بوده است، که پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را در اختیار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار داده است. یا به تعبیر دیگر آنان از تأویلات قرآن به جهت این که از راسخون در علم اند، اطلاع داشته و لذا در احادیث خود آن ها را بیان کرده اند. این بطون و تأویلات قرآن در حقیقت پرده ای از اعجاز قرآن از حیث معنا است.

دیدگاه علامه طباطبایی در رابطه با تأویل؛

علامه طباطبایی رحمه الله درباره تأویل تحقیقی لطیف دارد. وی تأویل را چیزی جدا از مفهوم می داند و اساساً آن را از سنخ الفاظ و معانی و تعابیر نمی داند، او معتقد است تأویل، حقایق و واقعیت هایی است که جایگاه آن ها خارج از ذهن و عبارات است. به عبارت دیگر، واقعیت هایی ورای اذهان و عبارات است... .(۱)

سپس علاّمه می افزاید: «حقّ سخن در تأویل آیات قرآن آن است که تأویل، حقیقتی خارجی است که بیانات قرآن اعمّ از احکام و مواعظ و حکمت ها بدان مستند است. تأویل نسبت به تمامی آیات قرآن – چه محکم و چه متشابه – جاری است و نوعی مفهوم نیست که با الفاظ فهمانده شود، بلکه امور خارجی است فراتر از آن که در حیطه الفاظ درآید. و خدای سبحان تنها به جهت تقریب به ذهن ما، آن امور متعالیه را در قالب الفاظ قرار داده و مقید به آن نموده است. این همانند «امثال» است که فراخور فهم شنونده ذکر می شود تا به واسطه آن به مقصود کلام نزدیک تر شود، و مطلب برایش آشکار گردد؛ از قبیل آیات مبارکه اوّل سوره زخرف: {حم وَالْکِتابِ الْمُبِینِ* إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ* وَإِنَّهُ فِی أُم ِالْکِتابِ لَدَینا لَعَلِی حَکِیمٌ(۲)} ایشان در توضیح آیه می فرماید: بر پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه وآله کتابی مبین به شیوه گفتاری و با زبان عربی عرضه شد، و علت این که در قالبِ زبانی، آن هم عربی عرضه شده، آن است که مردم آن را درک کنند، و گرنه قرآن نزد خداوند – لوح محفوظ – بلند مرتبه

۱- ۱۴۷۴. المیزان، ج ۳، ص ۴۸.

۲- ۱۴۷۵. زخرف / ۱ – ۴.

و بسی فراتر از دسترس فکر بشری است، بی آن که به فصل ها و بخش های گوناگون تقسیم گردد. بنابر این «کتاب مبین» در آیه مبارکه پیش عبارت است از اساس و منشأ قرآن که جایگاهی خاص در لوح محفوظ دارد، و بعدها لباس تنزیل بر قامت آن پوشانده شد. و این همان است که از آن به «امّ الکتاب» و «لوح محفوظ» تعبیر شده است. بنابراین کتاب مبین - که روح و اصل قرآن است - خالی از تفصیل بوده و چیزی غیر از این کتاب منزل است و این کتاب منزَل «بین الدفتین» در حکم لباس برای آن کتاب مبین به شمار می رود. قرآن در مرتبه «تنزیل» نسبت به «کتاب مبین» - که ما آن را حقیقت کتاب می نامیم - همانند لباس برتن و به منزله تجسّم یک شی ء نسبت به حقیقت آن و یا به منزله آوردن مثال برای روشن شدن مقصود از کلام است.»

آن گاه ادامه می دهد: «بنابر این تأویلِ واقعیت خارجی که موجب تشریع حکمی از احکام الهی یا بیان معرفتی از معارف الهی با پیدا شدن حادثه ای که مضمون یکی از قصه های قرآن است، گرچه چیزی نیست که خود امر و نهی یا بیان یا واقعه مورد نظر باشد، در هرحال (حکم یا بیان یا حادثه) چون از آن واقعیت خارجی نشأت گرفته و به مدد آن نمود یافته، به منزله اثری است که به صورت اشاره از آن حکایت دارد.

در پایان، نظر خویش را در مورد تأویل خلاصه کرده، می فرماید: «تأویل در لسان قرآن عبارت از حقیقتی است که در بطن شی ء وجود دارد و مآل آن شیی ء بوده که بر آن متّکی است، لذا تأویلِ رؤیا عبارت است از تعبیر آن، و تأویل حکم عبارت است از ملاک آن، و تأویلِ فعل عبارت است از مصلحت و غرض نهایی آن، و تأویلِ واقعه عبارت است از علّت واقعی آن و ... .»(1)

دیدگاه ابن تیمیه درباره تأویل

ابن تیمیه درباره تأویل می گوید: «تأویل در دیدگاه متأخرین عبارت است از: انصراف لفظ معنای راجح و قوی به معنایی مرجوح و ضعیف به خاطر دلیل و قرینه ای که معنای مرجوح با آن همراه شده است.»

۱- ۱۴۷۶. المیزان، ج ۲ ص ۱۶ - ۱۴.

آن گاه در ادامه می گوید: «امّا تأویل از دیدگاه سَلَف و گذشتگان دو معنی دارد:

۱ - تأویل مترادف با تفسیر است، که نظر مجاهد همین است.

۲ - مصداق خارجی کلام، که اگر کلام جمله ای انشایی باشد، تأویلش خودِ عمل مطلوب است. و اگر جمله خبریه باشد، تأویلش عبارت است از نفس وجود خارجی مخبرٌ به... .»(۱)

ابن تیمیه باز در تفسیر سوره اخلاص در بیانی مفصّل درباره تأویل آیات متشابه می گوید: «راسخان در علم، تأویل آیات متشابه را می دانند و این که جبرئیل و حضرت محمّدصلی الله علیه وآله و اصحاب وی و تابعان و پیشوایان و علمای مسلمانان از تأویل متشابهات بهره ای نداشته باشند و هم چنان که علم به ساعت قیامت مختص به خداوند است، آگاهی از تأویل آیات متشابه هم در انحصار خداوند باشد، امری بسیار دور از واقع است. هرکس مدعی شود که اینان - جبرئیل و پیامبر و ...- از تأویل متشابهات بهره ای ندارند، مانند کسی است که عبارتی را می خواند بی آن که معنایش را دریابد... .»(۲)

آن گاه برای روشن شدن مطلب مثالی می زند، او می گوید: «اهل کتاب، آنچه در کتاب هایشان در ارتباط با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و صفات و اخبار آن حضرت آمده، به خوبی می دانستند، ولی این دانستن، شناخت معنای کلام (وجود ذهنی) و تفسیر آن است، امّا تأویل آن اخبار، خودِ وجود خارجی پیامبر است که مبعوث شده، وقتی نسبت به وجود خارجی پیامبر علم پیدا کردند و ایمان آوردند، همین، تأویل آن اخبار و توصیفات موجود در کتاب هایشان است ... .

انسان خوابی می بیند، معبّر خواب را برای او تعبیر می کند، او هم مطلب را می فهمد؛ یعنی در ذهن تصور می کند. تحقّق یافتن محتوای آن در عالم خارج، تأویل خواب است، نه تصور ذهنی آن و به زبان آوردن آن... .»(۳)

۱- ۱۴۷۷. رساله اکلیل، ص ۱۰ و ۱۷ و ۱۸.

۲- ۱۴۷۸. تفسیر سوره اخلاص، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳- ۱۴۷۹. تفسیر سوره اخلاص، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

نقد کلام ابن تیمیه

کلام ابن تیمیه از یک جهت صحیح و از جهت دیگر نادرست است. کلام وی از این جهت که تأویل را شامل تمامی آیات قرآن؛ اعم از محکم و متشابه می داند، و هم از این جهت که آن را حقیقتی ورای مفاهیم و عبارات می شمارد، صحیح است. ولی از آن جهت که تأویل را فقط عین خارجی محض می داند کلام وی مورد قبول نیست؛ زیرا همان گونه که از مرحوم علاّمه طباطبایی نقل کردیم: عین خارجی، مصداق است نه تأویل؛ بلکه تأویل، حقایق جاری در بستر زمان و مصالح واقعی و اهداف و مقاصد معینی است که از رهگذر تکالیف و احکام و حکمت ها و پندها و آداب و رسومِ مطرح شده در قرآن قابل تحقّق است.

علاّمه طباطبایی رحمه الله در نقد کلام ابن تیمیه می گوید: «او اگر چه در پاره ای از مطالبی که مطرح کرده درست گفته، ولی در پاره ای دیگر بیراهه رفته است. وی در آنجا که می گوید: تأویل، اختصاصی به آیات متشابهات ندارد بلکه همه آیات قرآن را شامل می شود، و هم آنجا که گفته است: تأویل از نسخ مدلول لفظی نیست بلکه امری خارجی است که کلام بدان وابسته و بر محور آن استوار است، درست گفته، امّا این که هر امر خارجی مرتبط با مضمون کلام، حتی اخبار مربوط به حوادث گذشته و آینده را از اقسام تأویل کلام می داند، سختی نادرست است.»(۱)

آیا علم به تأویل تنها از آن خداست؟

خداوند متعال می فرماید: {هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیکَ الْکِتابَ مِنْهُ آیاتٌ مُحْکَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتابِ وَأُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیغٌ فَیتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَما یعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا...}؛(۲) «خدا کسی است که بر تو کتاب را نازل کرد، در حالی که برخی از آن آیات

ص:۵۱۶

۱- ۱۴۸۰. المیزان، ج ۳ ص ۴۸.

۲- ۱۴۸۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

محکم می باشند که آن ها مرجع و اساس مسلّم کتابند، و برخی آیات متشابه هستند، امّا کسانی که در دل هایشان میل به کجروی و انحراف از استقامت است از متشابه کتاب پیروی می کنند برای فتنه و فریب دادن مردم و برای این که تأویلش را می خواهند و حال آن که تأویل آن را جز خداوند نمی داند و آنان که در علم خود ثابت قدمند که در مورد آیات متشابهات می گویند به آن ایمان داریم از پیش خدای ماست.»

در مورد وقف بر «الّا اللّه» در آیه فوق و شروع از {وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یقُولُونَ ، و نیز به جهت وجود پاره ای روایات که دلالت دارد تنها خداوند از تأویل آگاهی دارد و راسخان در علم هم از تأویل آگاهی ندارند و علم آن را به خدای سبحان واگذار می کنند، این سؤال مطرح است که آیا علم به تأویل تنها از آن خداست؟

از جمله روایاتی که چنین دلالتی دارد، بخشی از خطبه «اشباح» در نهج البلاغه است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «پس ای سؤال کننده، بیندیش! و آنچه قرآن از وصف پروردگار به تو می نماید بپذیر و نور هدایت قرآن را چراغ راه خود گیر، و از آنچه شیطان تو را به دانستن آن وا می دارد، و کتابِ خدا آن را بر تو واجب نمی شمارد و در سنت رسول و ائمه هدی نشانی ندارد، دست بردار و علم آن را به خدا واگذار، که دستور دین چنین است و نهایت حقّ خدا بر تو این است. و بدان! آن ها که در علم دین استوارند، خدا آنان را از فرو رفتن در آنچه که بر آن ها پوشیده است و تفسیر آن را نمی دانند، و از فرو رفتن در اسرار نهان بی نیاز ساخته است و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه که تفسیر آن را نمی دانند اعتراف می کنند، ستایش فرمود. و ترک ژرف نگری آنان در آنچه که خدا بر آنان واجب نساخته را، راسخ بودن در علم شناسانده است. پس به همین مقدار بسنده کن! و بزرگی خدا را با میزان عقل خود ارزیابی نکن تا از تباه شدگان نباشی.»(۱)

این خطبه از برجسته ترین خطبه های امیر المؤمنین علی علیه السلام و دارای بهترین سند

ص:۵۱۷

۱- ۱۴۸۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۱.

است، که ممکن است کسی به آن استدلال کند بر این که علم تأویل مخصوص خداوند متعال است.

در پاسخ این استدلال می گوییم:

امّا در مورد آیه، ابن ابی الحدید می گوید: «برخی از قاریان، در آیه بر کلمه «إلّا اللَّه» وقف کرده اند، و برخی وقف نکرده اند، و این قول قوی تر است، زیرا اگر تأویل متشابه را جز خدا کسی نداند، انزال این قبیل آیات و مخاطب قرار دادن مکلّفین بر آن بیهوده خواهد بود، بلکه بالاتر، به این می ماند که عرب را با زبانی دیگر مورد خطاب قرار دهیم که قبح چنین کاری بر همگان معلوم است. و امّا محلّ «یقُولُونَ» از نظر اِعراب می تواند نصب باشد تا حالِ «راسخین» باشد، و می تواند کلامی مستأنف و مستقل باشد، به این معنا که این دانایان به تأویل می گویند: به آن ایمان آوردیم. روایت شده که ابن عباس آیه ای را تأویل کرد، مردی از صحابه گفت: «وما یعلم تأویله إلّا اللَّه»، ابن عباس گفت: «والراسخون فی العلم»، و من از جمله راسخان هستم.(۱)

و امّا نسبت به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که به آن استدلال کرده بودند می گوییم: شارحان «نهج البلاغه» همچون ابن ابی الحدید، راوندی، ابن میثم بحرانی و علاّمه خویی رحمه الله اتفاق نظر دارند که مراد امام علیه السلام از این کلام، صفات خداوند است، صفات حق توقیفی است و باید آن ها را تعبّداً پذیرفت و کسی در پی شناخت کُنه آن نباشد، زیرا راهی برای شناخت حقیقت صفات او همچون حقیقت ذات او نیست. وظیفه ما آن است که خدا را آن چنان وصف کنیم که خودش در قرآن وصف کرده است، و خود را به زحمت بیهوده در جهت فهم حقایق این صفات نیندازیم؛ زیرا سدها و حجاب های چندی بر سر راه فهم این صفات نهاده شده و راهی برای رسیدن به حقیقت آن ها نیست، بنابراین باید در برابر آن ها سر تسلیم فرود آورد.

کلام حضرت علیه السلام در اینجا با آیات متشابه – که برای راسخان در علم، جهل بدان

۱- ۱۴۸۳. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۰۴ – ۴۰۵.

شایسته نیست - برخوردی ندارد؛ زیرا آراستگی آنان به زیور دانش، امکان معرفت تنزیل و تأویل را - با هم - برای ایشان فراهم ساخته است.

نمونه هایی از تأویلات اهل بیت علیهم السلام

تأویل آیه که همان اخذ به فحوای عام آیه بوده و از بطن آیه استفاده می شود، در صورتی است که خصوصیات آیه را که در اصل مقصود دخیل نیست الغا کرده و مدلول التزامی آن را گرچه مخفی است تبیین کرده و به آن اخذ نماییم. لذا آن را در حکم سیاق کلام می دانند. و این از اسلوب های مفاهیم کلام نزد اهل لسان است؛ خصوصاً در صورتی که آن مفهوم با شواهدی از قرآن یا سنت یا دلالت عقل قطعی پشتیبانی شود. اینک به نمونه هایی از تأویلات اهل بیت علیهم السلام اشاره می کنیم:

نمونه اوّل

خداوند متعال می فرماید: {وَالسَّمَآءَ رَفَعَها وَوَضَعَ الْمِیزَانَ * وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیزَانَ .(۱)

شیخ طوسی رحمه الله می فرماید: «گفته شده که مراد به میزان، عدل است؛ زیرا معادله توزین اسباب است. و طغیان به معنای افراط در تجاوز از حدّ در عدالت است.(۲) این معنا در حقیقت اخذ به مفهوم عام کلمه «میزان» است.

علامه طباطبایی رحمه الله می نویسد: «مراد به میزان هر چیزی است که توزین می شود، یعنی به توسط او چیزی اندازه گیری می شود، اعم از این که عقیده باشد یا قول و یا فعل. خداوند متعال فرمود است: {لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیناتِ وَأنزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمِیزَانَ لِیقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ(۳)} ظاهر «میزان» مطلق چیزی است که به توسط آن، حقّ

۱- ۱۴۸۴. سوره رحمان، آیه ۷ - ۹.

۲- ۱۴۸۵. التبیان، ج ۹، ص ۴۶۵.

۳- ۱۴۸۶. سوره حدید، آیه ۲۵.

از باطل، صدق از کذب، عدل از ظلم، و فضیلت از رذیلت تمییز داده می شود... .»(۱)

در روایت وارد شده: «بالعدل قامت السموات والأرض»،(۲) به واسطه عدل، آسمان ها و زمین قیام پیدا کرده است.

از امام صادق علیه السلام از «میزان» سؤال شد؟ حضرت آن را به عدل تفسیر نمود.(۳)

در حدیثی دیگر در تفسیر قول خداوند متعال: {وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیزَانَ امام علیه السلام فرمود: «أطیعوا الإمام بالعدل ولا تبخسوه من حقّه»(۴) به عدل امام را اطاعت کنید و از حقّ او کوتاهی ننمایید.

و نیز در روایتی دیگر در تفسیر آیه: {أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ آمده است: «لا تطغوا فی الإمام بالعصیان والخلاف»(۵)، در امام با عصیان و مخالفت، طغیان نکنید.

از امام کاظم علیه السلام در تفسیر قول خداوند: {شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِکَهُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَآئِماً بِالْقِسْطِ(۶)} روایت شده که فرمود: «هو الامام»؛ مقصود امام است.(۷)

جابر بن عبداللَّه انصاری از امام باقرعلیه السلام درباره آیه فوق سؤال نمود؟ حضرت فرمود: {وَأُولُوا الْعِلْمِ انبیا و اوصیایند و آنان قائمان به قسط می باشند. آن گاه فرمود: قسط عبارت است از عدل در ظاهر، و عدل در باطن امیرالمؤمنین است.(۸)

این که «میزان» به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تأویل شده، به جهت آن است که آن حضرت میزان و معیار برای تمییز حقّ از باطل است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «المیزان أمیر المؤمنین»(۹) میزان امیر المؤمنین است.

در حدیثی دیگر می خوانیم که حضرت فرمود: «لأنّا حجّه المعبود، وترجمان

۱- ۱۴۸۷. المیزان، ج ۱۹، ص ۱۰۹.

۲- ۱۴۸۸. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

۳- ۱۴۸۹. بحار الانوار، ج ۱۰ ص ۱۸۷؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۸.

۴- ۱۴۹۰. بحار الانوار، ج ۲۴ ص ۳۰۹، ح ۱۲.

۵- ۱۴۹۱. تأویل الآیات، از استر آبادی، ج ۲، ص ۶۳۳.

۶- ۱۴۹۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۷- ۱۴۹۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۸۹.

۸- ۱۴۹۴. همان، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۹- ۱۴۹۵. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۶۳۳.

وحیه، وعیبه علمه، ومیزان قسطه».(۱) زیرا ما حجت معبود، و ترجمه وحی او، و ظرف علم او، و میزان قسط او هستیم.

در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «السلام علی میزان الأعمال»(۲)، سلام بر میزان اعمال.

نمونه دوّم

خداوند متعال می فرماید: {قُلْ أَرَءَیتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماَؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یأْتِیکُمْ بِماَءٍ مَعِینٍ .(۳)

ظاهر آیه دلالت واضحی دارد و آن این که: نعمت وجود، وسایل زندگی و تداوم حیات تماماً در گروی اراده خداوند متعال و بر طبق تدبیر گسترده و رحمت واسعه الهی است.

ولی از امام باقر علیه السلام کلامی رسیده که مربوط به جانب باطن آیه و دلالت فحوای عام آن است، و آن این که در تفسیر آیه فرمود: «إذا فقدتم إمامکم فلم تروه فماذا تصنعون»(۴)، هرگاه امام خود را مفقود نمایید و او را مشاهده نکنید، چه خواهید کرد؟

از امام رضاعلیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه مورد نظر فرمود: «آب شما درهای شما، امامانند، و امامان درهای خداوند می باشند: {فَمَنْ یأْتِیکُمْ بِماَءٍ مَعِینٍ ؛ یعنی چه کسی برای شما علم امام را می آورد.(۵) عاریه آوردن آب گوارا برای علم نافع، خصوصاً علمی که مستند به وحی است از جانب پیامبر یا وصی او امری معروف و شناخته شده است. همان گونه که آب اصل حیات مادّی بوده و موجب امکان معیشت سالم است، همچنین علم نافع و به طور کلّی علم شریعت، اساس امکان حیات معنوی در سعادت

۱- ۱۴۹۶. بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

۲- ۱۴۹۷. همان، ج ۹۷، ص ۲۸۷، ح ۱۸.

۳- ۱۴۹۸. سوره ملك، آیه ۳۰.

۴- ۱۴۹۹. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۳.

۵- ۱۵۰۰. تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۰۸.

است. لذا خداوند متعال فرمود: {يأَيها الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا للَّهِ ِوَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعاكُمْ لِما يحْييكَمْ(۱)}

بنابراین تأویل کلمه «مآء» به اعتبار این که منشأ حیات و زنـدگی است، مفهوم عام آن در نظر گرفته شـده که شامل علم نیز می شود تا در بر گیرنده حیات مادی و معنوی هر دو گردد.

نمونه سوم

خداونـد متعال فرماید: {فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلَى طَعامِهِ(۲)} پس بایـد انسان نظاره گر طعامش باشد؛ یعنی باید انسان در غذای خود نظر کنـد که چگونه خداونـد آن را از راه طبیعت آمـاده کرده و عوامل مختلف در پدیـد آمـدن آن فعالیت داشـته انـد، این به جهت آن است که مقدار فضل و رحمت او بر بندگان معین شود.

ولی در روایتی که کلینی از زید شحّام نقل کرده آمده است که از امام جعفر بن صادق علیه السلام سؤال کردم که طعام انسان چیست؟ حضرت فرمود: «علمه الّذی یأخذه عمّن یأخذه»(۳) مقصود علمی است که آن را اخذ می کند، باید بداند که آن را از چه کسی اخذ می نماید.

تنـاسب بین این معنـا و معنـای ظاهر آیه روشن است؛ زیرا علم غـذای روح است و لـذا بایـد در آن نهایت احتیاط را نمود تا از منبع آن فرا گرفت، خصوصاً علم شریعت و احکام دین مبین که ناموس خداوند است. همان گونه که انسان این گونه احتیاطی را در طعام و غذای خود دارد.

ص:۵۲۲

۱- ۱۵۰۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲- ۱۵۰۲. سوره عبس، آیه ۲۴.

۳- ۱۵۰۳. کافی، ج ۱، ص ۴۹ - ۵۰، ح ۸.

منابع و مآخذ

اشاره

قرآن کریم

نهج البلاغه، سید رضی

صحیفه سجادیه، امام سجادعلیه السلام

آ - ا

احقاق الحقّ، تستری

احکام القرآن، جصاص

احیاء العلوم، غزالی، ابوحامد

اخبار الزمان، قرمانی

ارشاد الساری، قسطلانی

ارشاد الطالبین، فاضل مقداد

ارشاد العقل السلیم، ابوالسعود عماد

اسباب النزول، سیوطی

اسد الغابه، ابن اثیر

اصول الفقه، خضری

اصول کافی، کلینی

اصول مذهب الشیعه، غفاری

اقرب الموارد، شرطونی

الاباضیه مذهب اسلامی، معتدل

الاتقان، سیوطی

الأحکام السلطانیه، ماوردی

الاستیعاب، ابن عبدالبر

الاصابه، ابن حجر عسقلانی

الاقتصاد فی الاعتقاد، شیخ طوسی

الالفین، علامه حلّی

الالهیات من کتاب الشفاء، طوسی خواجه نصیرالدین

الانوار التنزیل، قاضی بیضاوی

الإیضاح فی الإمامه، فضل بن شاذان

البدایه و النهایه، ابن کثیر

البیعه فی الفکر السیاسیه

التبیان، شیخ طوسی

التحصیل لعلوم النتزیل، ابن جزی طلبی

التعلیقات، ابن سینا

التمهید، باقلانی

الجامع لاحکام القرآن، قرطبی

الجرح و التعدیل، الرازی

الحکمه المتعالیه، ملاصدرا

الخصائص، ابن بطریق

الخصائص الکبری، نسائی

الدرّ السمطين، زرندی

الذخیره فی علم الکلام، سید مرتضی

الریاض النضره، محب الدین طبری

الزیدیه، دکتر احمد محمودی صبحی

السراج المنیر، خطیب شربینی

السنه، ابن ابی عاصم شیبانی

السیاق فی تاریخ النیشابور

السیره الحلبیه، حلبی

السیره النبویه، ابن هشام

الشافی، سید مرتضی

الصواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی

العبر، ذهبی

العقد الفرید، ابن عبد ربّ

العین، خلیل بن احمد

الغیبه، نعمانی

الفتاوی الحدیثه، ابن حجر مکی

الفردوس بمأثور الأخبار، دیلمی

ص:۵۲۳

الفرق بين الفرق، بغدادی

الفصل فی الملل و النحل، ابن حزم

الفصول المختاره، شیخ مفید

الفصول المهمه، شیخ حرّ عاملی

الکامل فی الضعفاء، ابن عدی

الکشف البیان، ثعلبی

اللمحات

المباحث المشرقیه، فخررازی

المراجعات، سید شرف الدین

المستجاد، علامه حلّی

المعجم الوسیط، مجموعه ای از مؤلفین

المغنی، قاضی عبدالجبار

المواقف، قاضی ایجر

النظم الاسلامیه، صبحی صالح

الولایه فی طریق حدیث الغدیر، ابن عقده

امالی، شیخ صدوق

انساب الاشراف، بلاذری

اوائل المقالات، شیخ مفید

ایضاح المکنون در ذیل کشف الظنون

ب

بحار الانوار، مجلسی

بحر المحیط، ابن حیان

بصائر الدرجات، محمّد بن حسن صفار

ت

تاج العروس، الزبیدی

تاریخ ابی الفداء، ابی الفداء

تاریخ المدینه المنوره، ابن شبّه

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی

تاریخ طبری، ابن جعفر محمّد بن جریر طبری

تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر

تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب

تأویل الآیات، استرآبادی

تجرید الاعتقاد، خواجه نصیر طوسی

تحفه الاثنی العشریه، دهلوی

تذکره الحفّاظ، ذهبی

تذکره الخواص، سبط بن جوزی

ترجمه امام علی علیه السلام، ابن عساکر

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید

تطوّر الفکر السیاسی، احمد کاتب

تفسیر ابن ابی شیبه

تفسیر ابن کثیر

تفسیر ابو السعود

تفسیر ابو سعید، اشجّ کوفی

تفسیر البیضاوی با حاشیه شهاب، قاضی بیضاوی

تفسیر المنار، شیخ محمّد عبده

تفسیر المیزان، علامه طباطبایی

تفسیر أسأله القرآن المجید، ابی یکد رازی

تفسیر برهان، بحرانی

تفسیر حبری

تفسیر خازن

تفسیر شفاء الصدور

تفسیر صافی، فیض کاشانی

تفسیر طبری، طبری

تفسیر علی ابن ابراهیمی، قمی

تفسیر عیاشی، عیاشی سلمی سمرقندی

تفسیر غرائب القرآن و رعائب الفرقان، علامه نیشابوری

تفسیر فخر رازی

تفسیر قرطبی

تفسیر کبیر، فخر رازی

تفسیر کشاف زمخشری

تفسیر کنز الدقائق، قمی مشهدی

تفسیر ماوردی

تفسیر مراغی

تفسیر مقاتل بن سلیمان

تفسیر موضوعی جلد ۹، جوادی آملی

تفسیر نسفی

تفسیر نور الثلقین، حویزی

تفسیر نیشابوری

ص:۵۲۴

تقریب التهذیب، ابن حجر

تلخیص المحصّل، خواجه نصیر طوسی

تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، ابی بکر حضرمی

توفیق التطبیق

تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی

تهذیب الکمال، مزّی

ج

جامع الاصول، ابن اثیر

جامع البیان، طبری

جمع الجموامع، سیوطی

جواهر العقدین، سمهودی شافعی

ح

حدیث غدیر

حلیه الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی

خ

خصائص الوحی المبین، ابن بطریق

خصائص نسائی

د

دایرهالمعارف، فرید وحیدی

درّ المنثور، سیوطی

دلائل الصدق، شیخ محمّد حسن مظفر

ذخائر العقبی، محی الدین طبری

ر

رسائل الشریف المرتضی، سید مرتضی

رساله اکلیل

رساله الامامه، خواجه نصیر طوسی

روح المعانی، آلوسی بغدادی، الوسی بغدادی

ز

زاد المسیر، ابن جوزی

س

سرمایه ایمان، لاهیجی

سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث سجستانی

سیر اعلام النبلا، ذهبی

سیره ابن هشام

ش

شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی

شرح الاصول الخمسه، قاضی عبدالجبار معتزلی

شرح الجامع الصغیر، مناوی

شرح العقائد السنیه، تفتازانی

شرح الفقه الاکبر، ملا علی قاری

شرح المقاصد، تفتازانی

شرح المواهب اللدنیه، زرقانی

شرح تجرید، قوشچی

شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، میبدی

شرح صحیح مسلم، نووی

شرح مواقف فی علم الکلام، میر سید شریف جرجانی

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید

شواهد التنزیل، حاکم حسکانی

ص

صحاح اللغه، جوهری

صحیح بخاری، محمّد بن اسماعیل بخاری

صحیح ترمذی، محمّد بن عیسی ترمذی

صورتان المتضادتان، ندوی

ط

طبقات ابن سعد

طوالع الانوار

ع

عدّه الاصول، شیخ طوسی

عقائد الامامیه، محمّد رضا مظفر

علی بن ابی طالب علی علیه السلام، عبدالکریم خطیب

عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، بدر الدین عینی

عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور

عیون الاخبار الرضاعلیه السلام، شیخ صدوق

غ

غایه المرام فی علم الکلام، ابن میثم بحرانی

ف

فتح القدیر، ابن الهمام

فتوح البلدان، بلاذری

ص:۵۲۵

فصل الخطاب، میرزا حسین نوری

ق

قاموس المحیط، فیروز آبادی

قواعد العقائد، خواجه نصیر طوسی

قواعد المرام، ابن میثم بحرانی

ک

کامل ابن اثیر، معز الدین ابن اثیر

کتاب الثقات، ابن حبان

کتاب العین، خلیل بن احمد

کتاب الولایه، ابن عقده

کتاب سلیم بن قیس هلالی

کفایه الطالب، گنجی شافعی

کفایه الموحّدین، اسماعیل نوری

کمال الدین، شیخ صدوق

کنز العمال، متقی هندی

گ

گوهر مراد، فیاض لاهیجی

ل

لباب العقول، سیوطی

لسان العرب، ابن منظور

لسان المیزان، عسقلانی

لمعه الاعتقاد

م

مجمع البیان، طبرسی

مجمع الزوائد، هیثمی

مجمع الفروق اللغویه

مرآه الزمان، یافعی

مروج الذهب، مسعودی

مستدرک حاکم

مسند احمد

مشکل الآثار، طحاوی

مصباح المنیر، قیومی

مطالب السؤول، ابن ابی طلحه شافعی

معانی الأخبار، شیخ صدوق

معجم شیوخ الذهبی

معجم مقاییس اللغه، ابن فارس

معرفه علوم الحدیث، حاکم نیشابوری

مفتاح النجاه، فیض کاشانی

مفردات، راغب اصفهانی

مقالات الاسلامیین، ابو الحسن اشعری

مقتل خوارزمی

مقدمه ابن خلدون

مقدمه فتح الباری ابن حجر عسقلانی

مناقب ابن مغازلی

مناقب المرتضی

مناقب خوارزمی

مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام، ابن مغازلی شافعی

من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق

منهاج السنه، ابن تیمیه

موده القربی، سید علی همدانی

میزان الاعتدال، ذهبی

ن

نثر اللئالی نظم المآلی

نزهه المجالس، صفوری

نصوص الفکر السیاسی

نظام الحکم فی الاسلام، محمّد فاروق نهبان

نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی

نور الابصار، شبلنجی

نهج الحقّ و کشف الصدق، علامه حلّی

و

وسیله المآل

وفیات الاعیان، ابن خلکان

وقعه صفین، نصر بن مزاحم

ص:۵۲۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹